بفرمان

محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

انتشارات

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۰۰

مجموعهٔ ایرانشناسی

۲۰

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب سه هزار نسخه روی کاغذ ۷۰ گرمی
در چاپخانهٔ زیبا بطبع رسید .

مجموعهٔ ایران شناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

مالک و زارع

در ایران

تألیف

دکتر ا . ک . س . لمتون

استاد ادبیات فارسی در دانشگاه لندن

ترجمهٔ

منوچهر امیری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ، ۱۳۴۵

چاپ اول : ۱۳۳۹

چاپ دوم : ۱۳۴۵

منظور ازانتشار مجموعهٔ ایرانشناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر اززبان فارسی دربارهٔ ایران وایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان قرارگیرد .

این مجموعه گذشته ازآثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجاگذاشته‌اند وهمچنین آثار مورخان ونویسندگانی که گوشه‌ای ازاحوال مردم این کشوررا ، خواه بنام ایران و خواه درحدیث دیگران ، بازنموده‌اند خواهد بود .

امید میرودکه انتشار این گونه آثاراستفاده ازتحقیقات ایران ــ شناسان ودانشمندان خارجی راآسانتر کندوموجب توسعهٔ آشنائی باتاریخ وفرهنگ وهنر وادبیات ایران وسر گذشت بزرگان آن گردد . ا.ی.

OWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
	Convocation		

فهرست مطالب

ضمایم

***

کتابشناسی

فهرست اعلام

مقدمهٔ مترجم

« مالك وزارع در ایران »[1] از امّهات کتبی است که خاورشناسان دربارهٔ ایران نوشته اند و قطعاً در نوع خود بی‌مانندست ، زیرا گذشته از اینکه موضوع بحث آن بکلی تازگی دارد ،مؤلف محترم باعمق و دقتی قابل تحسین بتحقیق و موشکافی در هریك از مباحث پرداخته است و «میتوان گفت کمتر منبعی است از منابع و مآخذ موجود از عربی و فارسی و زبانهای فرنگی که مورد استفادهٔ مؤلف قرار نگرفته باشد واگر کسی نظری بصفحات اوّل کتاب بیندازد ، صحت این گفته را تصدیق خواهد نمود و خواهد دید که حتی از مؤلفین قدیمی سنت وتشیع هیچکس نیست که درباب موضوعی که مبحث‌ماست

۱- .Landlord and Peasant in Persia , London,1952 . نخستین کسی که در مطبوعات ایران بمعرفی « مالك و زارع درایران » پرداخت وهموطنان خودرا از وجود این کتاب نفیس آگاه ساخت نویسندهٔ نامی آقای سید محمد علی جمال زاده بود . او درمقالهٔ مختصر و مفیدی که تحت عنوان « دو کتاب مفید و گرانبها در بارهٔ ایران » نوشت و درشمارهٔ ۸ مجلهٔ سخن (شهریور ماه ۱۳۳۳) بچاپ رساند، آرزو کرد که این کتاب « هرچه زودتر بهمت جوانان فاضل و دانشخواه ایرانی بفارسی بترجمه برسد . » ازینرو هنگامی که دوست دانشمند آقای دکتر یارشاطر مدیرعامل بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ترجمهٔ « مالك و زارع » را بمن پیشنهاد کرد پذیرفتم وبسی‌شادم که پس ازتحمل چهارسال رنج و کوشش‌مداوم راه دشواری‌را که درپیش گرفته بودم بپایان رسانده‌ام واینك حاصل کارخودرابه پیشگاه‌خداوندان‌علم وادب‌عرضه میدارم.

چیزی‌نوشته باشد وازنظر کنجکاوی و تحقیق مؤلف باهمت درمانده باشد»[۱]
این‌راهم‌من‌باب‌معترضه بگویم که مؤلف‌بااینکه درین کتاب تاریخ ملکداری و ادارهٔ عایدات ارضی را ازصدر اسلام تاامروز بتفصیل برشتهٔ تحریر کشید است‌وحقاً‌میبایست آنرا «تاریخ»روابط مالك وزارع خوانده باشد، لفظ تاریخ را بکار نبرده و با فروتنی ای که خاص دانشمندان حقیقی است مینویسد «مقصود از تألیف این کتاب مطالعهٔ وسیع وکلی دربارهٔ وضع مالك و زارع در ایران کنونی و عواملی تاریخی است که بپدید آمدن وضع موجود منجر شده است[۲] .» در جای دیگر میگوید «غرض از تألیف این کتاب فراهم کردن مقدمه‌ای درموضوع مورد بحث است[۳] .»

باری مؤلف برای نوشتن چنین کتابی نه تنها بتحقیق و تتبع در کتب و مقالات بیشماردست‌برده است، بلکه ازنزدیك بمشاهدهٔ‌راه و رسم‌ملکداری و مطالعهٔ روابط مالك و زارع پرداخته و بدین نیت سفر های دور و درازی باقصی نقاط ایران کرده ومواد ومصالح لازم برای تألیف گرانقدر خودفراهم ساخته است .

بنابرین باید گفت که کتاب او «کامل ترین کتابیست که تا بامروز دربارهٔ ملکداری (املاك زراعتی) و مناسبات ارباب و دهقان مملکت ما نوشته شده است[٤] » و باتوجه باینکه هنوز اکثریت مردم این مرز و بوم را دهقانان تشکیل‌میدهند، میتوان باهمیت چنین تألیفی پی برد وبامترجم درین نکته همداستان شد که موضوع‌این کتاب‌بحث‌دریکی‌ازمهمترین فصول تاریخ اجتماعی‌ایران‌است.

۱ـ جمال زاده درمجلهٔ سخن ، ص٦٤٣ . ۲ـ ص۱. ۳ـ ص۲ .
٤ـ مقالهٔ سابق‌الذکر جمال زاده،ص٦٤٣ـ٦٤٤.

☆ ☆ ☆

دکتر لمتون[۱] را طبقهٔ درس خواندهٔ ایران می‌شناسند. زبان و ادبیات فارسی را در «مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی» (وابسته بدانشگاه لندن) فرا گرفته و در سال ۱۹۳۹ موفق بگرفتن درجهٔ «دکتری فلسفه[۲]» شده است. وی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹٤۵ بعنوان وابستهٔ مطبوعات سفارت انگلیس در طهران مشغول خدمت بوده و در سال ۱۹٤۵ بدانشیاری و در ۱۹۵۲ بمقام استادی ادبیات فارسی دانشگاه لندن نایل آمده و در ۱۹٤۵ موفق بگرفتن درجهٔ «دکتری ادبیات[۳]» شده است. ازمهمترین آثار او باید کتاب «مالك وزارع درایران»، «لغت فارسی[٤]»، «دستور زبان فارسی[۵]»، «سه لهجه از لهجه های ایرانی[٦]» را نام برد. گذشته ازین کتاب‌ها، دکتر لمتن مقالات محققانه‌ای نوشته ودرمجلات مختلف انتشار داده است که مهمترین آنها بقرار ذیل است: «شرحی دربارهٔ تاریخ قم»[۷]، «تنظیم آب زاینده‌رود»[۸]، «دوسیورغال متعلق بدورهٔ صفویه»[۹]، «جهانداری سنجر بنابشرح و تفصیل عتبة‌الکتبه»[۱۰]، «جامعهٔ اسلامی درایران»[۱۱]، «اندیشه‌هائی دربارهٔ آئین جهانداری از نظر ایرانیان»[۱۲]، «نصیحة‌الملوك غزالی و آئین شهریاری»[۱۳]، «تأثیر تمدن

۱ - ANN K.S.Lambton　۲ - Ph.D.　۳ - Litt. D.

٤ - *Persian Vocabulary* (Cambridge University Press, 1953)

۵ - *Persian Grammar* (Cambridge University Press, 1953)

٦ - *Three Persian Dialects*, (Forlong Funds, 1938)

۷ - *An Account of Táríkhi Qumm*, B.S.O.A.S., 1948, xii, 3 and 4

۸ - *The Regulation of the Waters of the Zàyande Rúd*, B.S.O.A.S. 1937–9,ix, 3

۹ - *Two Safavid Soyurghàls*, B.S.O.A.S., 1950

۱۰ - *The Administration of Sanjar's Empire as illustrated in the Atabat-al-kataba*, B.S.O.A.S., 1957, xx.

۱۱ - *Islamic Society in Persia*, B.S.O.A.S., 1954

۱۲ - *Quis Custodiet Custodes: Some Reflections on the Persian Theory of Government*, Studia Islamica, fasc. v & vi, 1956

۱۳ - *The Theory of Kingship in the Nasihat al-Molûk of Ghazâlî*, The Islamic Quarterly,I,i.

غرب درایران» [۱] ، « انجمن‌های سری وانقلاب ایران در۱۳۲٤ قمری » [۲] در تاریخ تحریر این‌سطور وی در ایران مشغول تحقیق و تألیف تاریخ دورهٔ قاجاریه است.

☆ ☆ ☆

درمیان کتاب های ایرانشناسی کـه تاکنون بفارسی ترجمه شده است کمتر کتابی را میتوان سراغ کرد که ترجمهٔ آن بقدر ترجمهٔ کتاب مالك وزارع مشکل بوده باشد، زیرا چنانکه اشاره کردم موضوع کتاب تازه‌است، راهی نیست که دیگران کوفته و هموار کرده باشند. ازین گـذشته موضوع کتاب بااینکه یکیست اماهمین‌موضوع واحد بامطالب متنوع ومباحث‌مختلف سروکاردارد وجان کلام آنکه بتاریخ چهارده قرن ایران پس‌ازاسلام پیوسته است. ازینرو کوشیده ام که منتهای دقت وامانت‌را درترجمه بکاربندم ولازم میدانم که چندکلمه نیز دربارهٔ روش‌کار خود بنویسم

اساس‌کار مؤلف مانند دیگر دانشمندان اروپائی برین بوده است که بجای ذکر نام مآخذ مذکور درمتن وحواشی کتاب نام مؤلفان را بیاورد وفی‌المثل بجای معجم‌البلدان، یاقوت بنویسد ودرفهرستی جداگانه وصف‌کامل مآخذرا اعم از چاپی و خطی بدست دهد . درترجمه نیز ازین روش پیروی شده‌است. درمورد نام کتاب های فرنگی تنها بنقل عنوان های اصلی اکتفا نکرده بلکه ترجمهٔ فارسی آنهارا نیز آورده‌ام . مؤلف در غالب موارد نخست سنهٔ میلادی و سپس هجری قمری را آورده و این دورا بوسیلهٔ خط فاصلی از هم جدا گردانده است . من نیز چنین کرده‌ام و هرجا کـه مؤلف بذکر سنهٔ میلادی

۱- *The Impact of the West on Persia,* International Affairs, January, 1958 .

۲- *Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-6,* St. Antony's Papers, The Middle East,I, 1958.

اکتفا کرده، من سنهٔ هجری قمری را بلافاصله بین دو قلاب [ ] قرار داده و بر آن افزوده ام . هرجا که سنهٔ هجری بتنهائی ذکر شده در صورتی که شمسی بوده باعلامت «ش» ودرصورتی که قمری بوده بی‌هیچ‌علامت یابانشانهٔ «ق» مشخص شده‌است . درهمه جای کتاب هرجا لازم بوده است که مطلبی از خود بر مطالب مؤلف بیفزایم (یا در معدودی از موارد جانشین مطالب مؤلف کنم) آنرا نیز بین دو قلاب یعنی این علامت [ ] قرار داده‌ام .[۱]

تا توانسته ام از بکار بردن لغات غلط فرهنگستان خودداری کرده ام مگر لغاتی که رواجی تام وتمام یافته‌است ونویسندهٔ امروزی‌را ازبکاربردن آنها گزیری و گریزی نیست. چون سخن ازلغات وکلمات بمیان آمد باید یادآورشوم که متأسفانه چندجا طغیان قلم‌موجب شده‌است که صفت وموصوف عربی را مطابقت‌دهم ومثلاً بجای ممالك مغلوب، ممالك مغلوبه بنویسم . همچنین در پاره‌ای از موارد یك لغت فرنگی را بدو صورت ضبط کنم ومثلاً لیدن (ازشهر های هلند) را هم لیدن وهم لایدن و گیگر (نام یکی ازخاور-شناسان) راهم گیگروهم گایگر بنویسم . همین سخن را باید درمورد املای پاره ای از کلمات فارسی بگویم مانند پاره‌یی و پاره‌ای .

✩ ✩ ✩

متن انگلیسی مالك وزارع که اکنون در دسترس است در ۱۹۵۲ انتشار یافته است وناچار ازتحولاتی که درامر ملکداری وروابط مالك وزارع درین

---

۱ ـ در چندجا که مؤلف مطالبی از متون مختلف نقل کرده وبرای توضیح مطلب یك یاچند کلمه ازخودبرآن‌مطالب افزوده ودرمیان این علامت [ ] گنجانده‌است،مترجم آنهارا بین‌این علامت [( )] قرار داده است .

هشت نه‌سال اخیر درایران روی داده سخنی در آن بمیان نیامده است بهمین سبب درصدد بر آمدم که تعلیقاتی[۱] ازخود در پایان کتاب بیاورم ودامنهٔ بحث را بارعایت ایجاز (ودرغالب موارد اقتصار بمنقولات بدون ورود در بحث ونقد مطالب) تابامروز بکشانم .

☆ ☆ ☆

اکنون باید ازهمهٔ دوستان‌عزیز دانشمندی که هریك‌بنحوی یارومددکارم بوده انـد از دل و جان سپاسگـزاری کنم ، خاصه از آقای مسعود رجب نیا که زحمت‌تهیهٔ فهرست مفصل اعلام‌را برخود هموار کردوازین‌راه منتی‌عظیم برمن‌نهاد .

از جناب آقای حاج محمد آقا نخجوانی و جناب آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی که متن‌فرمانهای متعلق بخودشان‌را دراختیار من نهادند وازدانشمند گرامی استاد سعید نفیسی که عدهٔ فراوانی از کتاب های نفیس خودرا بامانت مرحمت فرمود وازآقایان دکتر محمد جواد مشکور ومحمددبیر سیاقی که درواقع کتابخانه های خودرا بمن‌سپرده‌بودند بسیار ممنونم. ازآقای‌عبدالعلی کارنگ که زحمت‌استنساخ فرمانهای‌متعلق بآقایان نخجوانی هارا تقبل‌فرمود وازآقایان محمد جعفر محجوب و فرج‌الله بهروان (متصدی بایگانی راکـد مجلس شورای‌ملی) که دریافتن یکی از لوایح قانونی مرا یاری کردند و از آقای حسین شهیدی رئیس بایگانی کل وزارت دارائی که پاره ای از مدارك مضبوط در وزارت دارائی را دراختیار من نهاد واز آقایان دکـتر کیخسرو

۱ـ مترجم «ضمیمه»های مؤلف (appendix) را درمتن کتاب سهواً به «تعلیقه» ترجمه کرده و هرچند این نکته را در جای خودیاد کـرده است تکرارش را دراینجا لازم میداند تا «ضمایم» مؤلف با «تعلیقات» مترجم اشتباه نشود .

کیقبادی و جلیل محمودی که بترتیب مرا در ترجمهٔ اصطلاحات مالی و کشاورزی راهنمائی کردند واز آقای دکتر سیف‌الدین قائم‌مقامی رئیس ادارهٔ آمار و اطلاعات و انتشارات بانك عمران که نشریات مربوط بتقسیم املاك پهلوی‌را برایم‌فراهم کردواز آقای‌حسین کی‌استوان که‌در تصحیح نمونه‌های‌دوم چاپی کتاب منتهای سعی و دقت را مبذول فرمود شکر گزارم.

همچنین مؤلف کتاب بمصداق مثل انگلیسی «بازپسین اما نه کمترین همه»[1] درحل پاره‌ای ازمشکلات یاریم نمود وهنگامی که کتاب زیرچاپ بود کار مترجم را ستود و درین اوراق بدیدهٔ قبول ورضا نگریست. با این همه اگر خطائی برقلم رفته باشد تمنّای تذکردارم و از او و دیگر خوانندگان عزیز عذرمیخواهم.

منوچهر امیری

طهران، ۲۶فروردین۱۳۳۹

۱– The last but not the least که از امثال انگلیسی است.

دیباچهٔ مؤلف

مقصود از تألیف این کتاب مطالعهٔ وسیع کلّی دربارهٔ وضع مالك وزارع درایران کنونی و عواملی تاریخی است که بپدید آمدن وضع موجود منجر شده است . پس این کتاب بـدو بخش تقسیم میشود : در بخش اول سعی شده است که تاریخ ملکداری و دستگاه وصول مالیات ارضی در ایران در دورهٔ پس از اسلام تااعطای مشروطیّت در۱۹۰۶ [۱۳۲٤ق] بطورمختصر ذکر شود . دربخش دوم وضعی که پس ازآن تاریخ پیش آمده بیان شده است .

بقای راه ورسم قدیم درپاره‌ای از مـوارد حیرت آورست . برخی مسائل مجدداً درشرف وقوع است واز قدیم درطرز تفکر حکومت های وقت نسبت بـاین مسائل و نسبت بطبقهٔ ملکدار و کشاورز مشابهتی وجود داشته است . بعلاوه طرزتفکر مالکان نسبت بدهقانان گرچه بر اثر اوضاع و احوال قرن بیستم اندکی تغییریافته با اینهمه از بسیاری جهات شبیه بطرز تفکر مالکان ازمنهٔ قدیم است . درزمینهٔ کشاورزی نیز تغییرات مختصری حاصل شده‌است . هرچند هنوز این رشته های گوناگون محتـاج مطالعهٔ بسیارست بـا اینهمه در صورت مطرح کردن مواد و مصالحی که حتی درین مرحله از مطالعه و

تحقیق فراهم آمده میتوان خدمت مفیدی انجام داد .

بخش دوم کتاب مشتمل است بر توصیفی از وضع عمومی مالك وزارع درایران که درین مورد اصولا از نظر اجتماعی وسیاسی بحث شده است . مقصود از نوشتن این قسمت بررسی جامعی دروضع اقتصادی مالك وزارع نبوده است چه آمار مورد اعتمادی که بتوان چنین تحقیقی را براساس آن نهاد وجود ندارد . درین بخش از تتبعات ، من کار خود را محدود بشرح ووصف اوضاع نواحی کرده‌ام که شخصاً اطلاعاتی دربارهٔ آنها دارم .

از دلایل وشواهد موجود گرچه میتوان بعضی اصول کلی استنباط کرد با اینهمه این دلایل و شواهد چندان نیست که بتوان اصولی کلی و قابل تعمیم ازآنها بدست آورد . بااینکه بپاره‌ای از مشکلات کـه سکنهٔ ده نشین ایران درحال حاضر باآن مواجه‌اند توجه داشته‌ام اماچون غرض از تألیف این کتاب فراهم کردن مقدمه‌ای درموضوع مورد بحث است ازینرو سعی نکرده‌ام که وسائل حل این مشکلات را نیز بتفصیل پیشنهاد کنم .

عمدهٔ مواد ومصالح بخش دوم در ایران بین ژوئیهٔ ۱۹٤۸ [۱۳۲۷ ش] و سپتامبر ۱۹٤۹ [۱۳۲۸ش] فراهم آمد . بااینهمه قبلا دربارهٔ مسائل مربوط درطی سفرهای اولیهٔ خود درایران یعنی در ۱۹۳٦ـ۳۷ [۱۳۱٤ـ۱٦ش] و ۱۹۳۹ـ٤٥ [۱۳۱۷ـ۲٤ش] شروع بتحقیق کرده بودم . درهریك ازین سه مورد بسفرهای دور ودراز پرداخته‌ام .

اکنون وقت آنست که از « مؤسسهٔ پادشاهی امور بین‌المللی »[۱] و « کمیتهٔ تحقیق لورهلم »[۲] که متحمل مخارج مسافرت من در ۱۹٤۸ـ٤۹ [۱۳۲٦ـ۲۸ش] شده‌اند سپاسگزاری کنم . همچنین باید ازهیأت مدیرهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی

۱ــ The Royal Institute of International Affairs

۲ــ Leverhulme Research Fellowship Committee

وافریقائی[۱] ، بسبب بزرگواریی که نمودند ودر سال تحصیلی ۱۹۴۸ـ۴۹ [۱۳۲۶ـ۲۸ش] بمن اجازهٔ مرخصی دادند که بایران بیایم ومواد ومصالح این کتاب را گرد آورم شکرگزار باشم .

وظیفهٔ من اینست که با کمال خوشوقتی مراتب حقشناسی خود را نسبت به سر ریدر بولارد[۲] اظهار کنم چه اونسخهٔ خطی‌این کتاب‌را از آغاز تاانجام خوانده ومرا درین کار یاری وراهنمائی وتشویق کرده است ، نه تنهاهنگامی که تألیف این کتاب‌عملا بمرحلهٔ نهائی‌رسیده بود بلکه درسالهای۱۹۳۹ـ۴۵ [۱۳۱۷ـ۲۴ش] نیز که من در طهران میزیستم .

به‌آقای دکتر دارین وارینر[۳] وسر ملکم دارلینگ[۴] که از روی لطف ومحبت سراسر بخش‌دوم کتاب‌را خواندندوپیشنهادهای گرانبهایی کردندوبه استاد، وزی‌فیتزجرالد[۵] بسبب یاریی که درفصل نهم‌نمود وبه‌استاد پی.ویتك[۶] بجهت این که بخش اول را سراسر خواند و پیشنهاد هـای گرانبهایی کرد و به سر جایلز اسکوایر[۷] بعلت اظهار نظر او و به‌آقای ا . سی . ترات[۸] که اجازه داد تا از ترجمه‌ای که از قوانین مدنی ایران کرده است بهره‌مند شوم بسیارمدیونم . دینی که به استاد اچ . ا . آر . گیب[۹] دارم نه‌تنها بعلت‌آنست که تمام بخش‌اول کتاب‌راخوانده است بلکه‌سپاسگزاری‌من‌علتی‌مهمتردارد . شوق تحقیق در موضوع این کتاب هنگامی در وجودم برانگیخته شد که در مدرسهٔ علوم شرقی‌شاگرد اوبودم . قسمت اعظم معلومات من که در گذشته و حال جزء بضاعت علمی من‌شده براثر توجه ومراقبت او بدست آمده است و باید درینجا دین خود را درحق وی ادا کنم . با اینهمه باید این نکته را

۱ـ School of Oriental and African Studies
۲ـ Sir Reader Bullard
۳ـ Dareen Warriner
۴ـ Sir Malcolm Darling
۵ـ Vesey-Fitzgerald
۶ـ P. Wittek
۷ـ Sir Giles Squire
۸ـ A. C. Trott
۹ـ H. A. R. Gibb

بصراحت بگویم که باوجود یاریهایی که ازین اشخاص و از دیگر جاها گرفته‌ام مسؤولیت نظریاتی که درین کتاب اظهار شده‌ومسؤولیت قصوری که در بسیاری جاها ازمن سر زده است و بیشك درین تألیف دیده میشود تنها متوجه منست .

از خانم اچ . آلیور[1] عضو مؤسسهٔ پادشاهی امور بین‌المللی بمناسبت مساعدتی که درآماده کردن نسخهٔ خطی این کتاب برای چاپ نموده‌است واز آقای ان . سی . سینزبری[2] بسبب مطالعهٔفرمهای‌مطبعه وازچاپخانهٔ آکسفرد بجهت چاپ دقیق این کتاب تشکر میکنم .

درخاتمه باید سپاسگزاری خودرا نسبت بمقامات ایرانی اظهار کنم‌خاصه برئیس واعضای کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و برئیس کتابخانهٔ ملی و آقای‌ـ حاج حسین‌آقا ملك وآقای حاج محمد آقا نخجوانی و آقای حاج حسین آقا نخجوانی ، بسبب آنکه کرم کردند و کتابخانهای نفیس خود را در اختیار من نهادند .

همچنین از بسیاری از دوستان ایرانی بمناسبت یاری و مهربانیهایی که در سفرهای متعدد بمن نموده‌اند امتنان دارم وعدهٔ این دوستان بیش از آنست که درینجا نام ببرم .

[اوت ۱۹۵۱ اول مرداد ۱۳۳۰ ش]

۱– Miss H. Oliver ۲– N. C. Sainsbury

منابع تحقیق

(۱)

منابع مطالعه و تحقیق دربارهٔ ملك‌داری و تشکیلات روستائی و روابط میان طبقات مختلفی که مالك زمین‌اند یا از عواید زمین یا بوسیله زراعت زمین امرار معاش میکنند بچندین دسته تقسیم میشود که هر کدام از لحاظ ارتباطی که نسبت بجنبه‌های مختلف موضوع مورد بحث ما دارد واجد عنوان و تعریفی وسیع است. نخست منابعی است که نظر شرعی فقها در آنها مطرح شده و این مآخذ را بنوبه خود بسه دسته مهم دیگر میتوان تقسیم کرد: (۱) مؤلفاتی که بانظر اهل سنت سروکار دارد و باید بخاطر داشت که مذهب سنت تازمان صفویه مذهب اکثریت مردم ایران بود. (۲) منابعی که متضمن نظریه شیعه است (۳) مأخذی که نظریه عرفی جدید را بصورتی که در قانون اساسی و قوانین مدنی و قوانین جدید مطرح شده است در بردارد.[1] نظر اهل سنت در آثار فقهای قدیم اعم از مذاهب مختلف مطرح شده است مانند آثار شیبانی و ابویوسف از فقهای حنفی و کتاب شافعی یعنی امّ و کتاب بخاری یعنی شروط و کتاب ابن ماجه یعنی صدقات و آثار نسائی یعنی وصایا و احباس، و کتاب ابن سعد یعنی طبقات و کتاب شیرازی یعنی تنبیه و کتاب یحیی بن آدم یعنی کتاب الخراج و کتاب ماوردی یعنی احکام السلطانیه. در آغاز دورهٔ عباسی ابوبکر الخصّاف[2] و یحیی بن آدم احادیث

---

(۱) نگاه کنید بفصل هشتم و نهم این کتاب. (۲) دوست دانشمند آقای پروین گنابادی مرا متوجه کردند باین که مولف محترم بجای ابوبکر سهواً ابویوسف نوشته است. آقای گنابادی در یادداشت خود مینویسد «راست است که خصاف هم مانند ابویوسف قاضی یا کوفی کتابی بنام الخراج داشته است اما وی بجز ابویوسف مذکور است بلکه کنیت خصاف ابوبکر است نه ابویوسف ... رجوع شود به المنجد و بمعجم المطبوعات و ریحانة الادب ابن خلکان ج ۲ ص ۴۶۱ و آداب اللغه العربیه ج ۲ ص ۱۴۲ و بنامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۴۶۱» (مترجم).

واحکام شرعی مربوط بخراج راجمع آوری کردند وحال آنکه اثرماوردی که دارای اهمیت فراوانست تاحدی نشان میدهد که مولف آن کوشیده است تا روشهای گوناگونی را که از هنگام غلبهٔ مسلمین متداول شده بود هم آهنگ وآنها را بااحکام قرآنی واحادیث نبوی وفق دهد .

منابع شیعه برحسب اختلاف فرق وطرق شیعه اندکی باهم اختلاف دارند ودرمیان اینها طریقهٔ اثنی‌عشری یا جعفری برای تحقیق از همه مهمترست . محمدبن‌الحسن بن‌علی ابوجعفر طوسی که بین سالهای ۱۰۶۵/٤٥۸ـ ۶ و ٤۶۰/۱۰۶۷ـ۶۸ وفات یافته احکامی‌را که پیش‌ازو درمیان شیعه رایج بوده‌است در کتاب‌المبسوط ودرالنهایه‌فی‌الفقه که از آثاراوست خلاصه کرده‌است. شرایع‌الاسلام‌فی مسائل‌الحلال والحرام تألیف نجم‌الدین ابوالقاسم‌جعفربن‌علی یحیی المحقق‌الاول که‌در۶۰۲/۱۰۲۵ـ۶متولدشده‌وخانواده‌اش ازفقها بوده‌اند بسیاری ازمطالب کتاب طوسی را روشن کرده‌است . منابع اخیر متعلق بدورهٔ صفوی چیزی برمطالب محققان قدیم‌نمیافزاید.اقوال محققان اولیه شیعه‌حتی نسبت بمحققان سنی بیشتر واجد جنبهٔ نظریست زیرا شیعه بجز در موارد مخصوص استثنائی مانند روی‌کارآمدن‌زیدیه درحوالی‌بحرخزورو‌ی‌کارآمدن آل‌بویه دیگر درایران تازمان صفویه قدرت سیاسی پیدا نکردند و ازینرو برخلاف فقهای سنی احتیاج مبرم بجمع میان نظر وعمل نداشتند .

ثانیاً منابعی‌وجود دارد که‌درآنها نظرفلاسفه‌مطرح شده است . این‌منابع وارد بحث درجنبهٔ حقوقی‌مطلب نمیشوندبلکه از روابط طبقات مختلف مردم گفتگو میکنند ودر ذیل دربارهٔ آنها بیشتر بحث خواهد شد .

ثالثاً منابعی دردست است که نظر رجال سیاست درآنها مندرج‌است. خط‌فاصل‌میان این دسته از کتب وکتبی که مشتمل برآراء حکماست‌روشن و

مشخص نیست و جدا کردن آنها تا حدی عملی تصنّعی بشمار میرود . شاید معروفترین آثار رجال‌سیاست ، سیاست‌نامهٔ نظام‌الملك باشد که اساساً موضوع بحث آن سیاست مدن است ومؤلف در دیباچه کتاب خود صریحاً میگوید که مقصود او از تألیف سیاست‌نامه هدایت کردن سلاطین است . چیزی که مورد توجه نظام‌الملك بود مسالهٔ عدالت مطلق مجرد یا یك نظریهٔ‌حقوقی نبود بلکه اموری بود که احتمال داشت مایهٔ‌استحکام‌بنیان سلطنت یا بهمان نسبت‌موجب ضعف آن شود . اگر چه او خواه بعلل سیاسی و خواه بعلل دیگر پشتیبان سرسخت مذهب مورد قبول‌عامهٔ مسلمین‌بود، درهرحال آنقدر واقع‌بین بود که میدید اگر ازاحکام شرعی مورد قبول عامه عدول کند دیگر نخواهدتوانست باحکام شرعی محض (یعنی احکامی که رشد ونمو روشهای متداول تغییری در آنها نداده بود) باز گردد . چیزی که بیشتر مورد توجه او بود این بود که وضع موجود را تعدیل کند واگر ممکن باشدآنرا باراه و رسم ایران قبل‌از اسلام مربوط سازد . خوض وغور درنظریات‌رجال‌سیاست ماراباآثاری‌ادبی‌مانند قابوس‌نامه‌عنصر المعالی‌کاوس‌بن‌اسکندرو نصیحة‌الملوك‌غزالی رهنمون میکند . این‌آثار را هرچند بقالبی درآورده‌اند که باآثار رجال سیاست اندکی تفاوت دارد بااینهمه مقصود نهائی‌مؤلفان‌آنها که عبارت بوده است از تهذیب‌وتزکیهٔ سلطان واعقاب‌او کم وبیش‌یکیست . دراینجانیز مطلب‌موردعلاقه مولفان‌خیرو سعادت واقعی ملت وجامعه‌بوده است . در ذیل دربارهٔ این آثار بیشتر بحث خواهیم کرد.

رابعاً کتب راهنمای اداریست که برای راهنمائی شاهان وعمال حکومت تدوین شده است . این دسته از کتابها مستحیل در منابع دسته سوم است و فرقی که باآنهادارداینست که‌مقصوداز تألیف‌اینها بیشتر توصیف‌دستگاه‌بوده‌است

نه‌تهذیب‌پادشاه. یکی‌ازین کتب بسیارمهم تذکرة‌الملوك‌متعلق‌بدورۀ‌صفویست[۱]

خامساً مقـدار معتنابهی اطلاعـات ضمنی در کتب جغرافی‌دانان عرب و ایرانی میتوان بدست‌آورد. آثارجغرافی‌دانان قدیم که تاریخ تألیف‌آنهابقرن سوم یعنی قرن‌نهم میلادی بازمیگردد بشکل کتب مسالك نـوشته شده است. درقرن چهارم برابر باقرن دهم میلادی تـألیف کتب جغرافی بصورت منظم و مدون شروع میشود و سفرنـامه‌ها و کتب زائران بر آن‌هـا علاوه میگردد. برای‌اطلاع‌بیشترازآثارجغرافیون‌خواننده‌رامراجعه میدهم‌به‌کتاب‌جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی[۲] تألیف‌جی. لستریـنج.[۳]

سادساً شهادت مورخان دربـاره راه ورسم معمول زمـان است. صاحبان این کتب هرچند در بارۀ امور دنیوی ازقبیل ملکداری‌و رابطه مالك وزارع ندرةبصراحت‌چیزی نوشته‌اندبازهم‌ازاین‌منابع معلوماتی میتوان بدست‌آورد. آثار مورخان را میتوان بدو دستۀ کلـی قسمت کرد: تـاریخهای عمومی و تاریخهای محلی. در میان تاریخهای قدیم فتوح‌البلدان بـلاذری که درنیمه قرن سوم برابر باقرن نهم‌میلادی نوشته‌شده مشتمل‌بر اطلاعاتی سودمندست. بتاریـخ طبری (۲۲٤ـ۳۱۰/ ۸۳۹ـ۹۲۳) معروف به تـاریخ‌الرسل والملوك ازلحاظ اشتمال‌آن‌بربسیاری ازجزئیات مربوط بتاریخ ایران در دوره‌ساسانی نیز مدیونیم. تجارب‌الامم ابن‌مسکویه تصویری ازاوضاع احوال دورۀ آل‌بویه

۱ ـ چاپ و. مینورسکی (سلسلۀ انتشارات اوقاف گیب) [متن فارسی‌تذکرة‌الملوك چند سال قبل توسط آقای محمد دبیرسیاقی در طهران بطبع رسیده وتعلیقاتی که استاد مینورسکی بر‌آن نوشته است بعداً بوسیلۀ‌آقای‌مسعود رجب‌نیاترجمه‌شد ودرمجلد جداگانه‌ای‌تحت‌عنوان «سازمان‌حکومت صفوی» بهمت‌آقای‌دبیرسیاقی انتشار یافت].

۲ـ The Lands of The Eastern Caliphate [این کتاب را آقای محمود عرفان بهمین عنوان ترجمه کرده اند و جزو سلسله انتشارات بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب در طهران بچاپ رسیده است].

۳ـ G. Le Strange

(در حـدود ۳۲۰-۹۳۲/٤٤۷-۱۰۵۵) بـدست میدهد در حالی کـه تاریخ مبارك غازانی تألیف خواجه رشیدالدین از نظر تاریخ سلطنت غـازان خـان (٦۹٤-۷۰۳/۱۲۹۵-۱۳۰٤) چندان گرانبهاست که ارزشی برای آن تعیین نمیتوان کرد. تاریخ‌نویسان متأخرچه در دورهٔ صفویه چـه در دورهٔ قاجـاریه بدبختانه کمتر توجه بزندگانی مردم داشته‌اند.

هرچند مورخان عموماً برعکس رغبتی که بتألیف تاریخ سیاسی داشته‌اند بنوشتن تاریخ اجتماعی توجه نکرده‌اند با اینهمه درمیان تاریخهای محلی کتبی دیده میشود که ازین قاعده مستثنی وحائز اهمیت است. تاریخ قم که دراصل بسال ۳۷۸/۹۸۸-۹ بعربی تألیف شده و مؤلف آن حسن بـن محمد بن حسن قمی است کتابیست معتبر که‌از اصل عربی آن نسخه‌ای باقی نمانده اما ترجمه فارسی قسمتی از آن که درسال ۸۰۵-٦/۱٤۰۲-٤ بدست حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی انجام گرفته بما رسیده است.[۱]

این کتاب مشتمل است برمطالبی گرانبها درباره مسائل مالی و غیره و مولف ادعا میکند که آنها را ازدفاتر رسمی و تواریخ محلی که بعضی ازآنها دیگر امروز موجود نیست فراهم آورده است. درین کتاب اسناد متعـددی مربوط باداره کردن امورمالیات ارضی نقل شده است. تاریخ بخارای نرشخی که آن نیزدر قرن چهارم(دهم میلادی) تألیف و دراصل بعربی نوشته شده و ما تنها بوسیلهٔ تهذیب آن بزبان فارسی که درقـرن ششم (دوازدهم میلادی) صورت پذیرفته ازوجود آن اطلاع یافته‌ایم وتاریخ رویان اولیاءالله آملی که در قرن هشتم (چهاردهم میلادی) نوشته شده و تـاریخ طبرستان و رویان و

۱ ـ نگاه کنید بمقالهٔ من تحت عنوان « شرحی در باب تاریخ قم » An Account of the Tarikhi Qumm مندرج در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی B.S.O.A.S ، ج ۱۲ ، شمارهٔ ۳و٤ .

مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی وتاریخ جدید یزد تألیف احمد بن‌حسین که هردو درقرن نهم (قرن پانزدهم میلادی) نوشته شده و شیرازنامهٔ احمد بن ابی‌الخیرزرکوب که در ۱۳۴۳/۷۴۴ ـ ٤ تألیف آن پایان یافته همهٔ اینها تا حدی اوضاع واحوال محلی را روشن میکند وازاین لحاظ تاریخهای محلی دورهٔ قاجاریه نسبت بتواریخ عمومی و طبقات سلاطین پیشرفت بسیار حاصل کرده است. در میان اینها کتبی که بخصوص شایستهٔ ذکرست یکی فارسنامهٔ ناصری تألیف فسائی است (که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه، ۱۸٤۸ ـ ۹٦ [۱۲٦٤ـ۱۳۱۳] تدوین یافته است) دیگر تاریخ تبریز تألیف لسان‌الملك سپهر (که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه ۱۸۹٦ ـ ۱۹۰۷ [۱۳۱۳ ـ ۲۵] نوشته شده‌است) دیگرتاریخ بختیاری اثرسرداراسعد(حاجی علیقلی خان) که تألیف‌آن در۱۳۳۳/۱۹۱٤ ـ ۱۵ پایان یافته است.

سابعاً منابعی که عبارتست ازاسناداصیل وفرمانهای سلطنتی، مجموعه‌های اسناد دولتی، وقف نامه ها، آرشیو های دولتی و انواع مختلف از اسناد گوناگون مانند اسنادی که مربوط بفروش یا انتقال مالکیت زمین است. از اسناد دستهٔ اول نمونه هائی در مطاوی اوراق تواریخ و مجموعه های ادبی جسته و گریخته دیده میشود. درتاریخ مبارك غازانی سابق‌الذکر فرمانهای غازان خان که نمونه های معتبری از این گونه اسنادست نقل شده است. در تواریخ بعدی فرمانهای متعددی ضبط شده اما غالب آنها بیش ازآنچه مشتمل برشرح و تفصیل طرز حکومت باشد بمسائل سیاسی ارتباط دارد. در میان مجموعه های ادبی بخصوص باید از مجمع الانشاء ایواغلی حیدر[۱] نام‌برد. شاید مهمترازفرمانهائی که بدین گونه درتواریخ‌وسایر کتب

۱ـ نگاه کنید به‌ریو Rieu فهرست نسخ خطی فارسی درموزهٔ بریتانیا Catalogue of Persian MSS. in The British Museum، ج ۱، ص ۳۹۸ الف.

ضبط شده است مجموعه های بزرگی‌را بتوان‌نام‌برد که دردست‌این وآنست. قسمت اعظم این جموعه‌ها فهرست نشده و محتویات آنهامجهول مانده‌است‌و بسیاری ازاسنادی که درین مجموعه‌هاوجود دارد شایدچندان ارزشی نداشته باشد اما ظن غالب براینست که یك مطالعهٔ دقیق درین مجموعه‌های خصوصی بسیاری ازمطالب مبهمی را که‌اکنون بطورکلی درمورد زمین‌داری وجوددارد روشن کند.ازفرمانهای متعلق بعهدمغول‌وتیموری‌فقط عدهٔ‌معدودی‌باقی مانده است . منابع متعلق بعهد آق‌قوینلو و قراقوینلو اندکی غنی‌ترست و اما از دورهٔ صفویه اسناد فراوانی بانواع مختلف دردست داریم. بدورهٔ قاجاریه که میرسیم می‌بینیم شمارهٔ اسناد بیشترست اما گویا اطلاعاتی که از آنها میتوان حاصل کرد کمتر باشد .

من ازبسیاری ازاسنادمتعلق بمجموعه‌های‌خصوصی استفاده کرده‌ام ودرین مورد خود را بخصوص مدیون آقای حاج محمد آقا نخجوانی و آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی میدانم که بسیاری از اسناد جالب متعلق بخودشان را در اختیارمن نهادند . خوشبختانه توانستم یك عده از اسناد مورد نیاز را درمیان اسنادی که درموزهٔ‌دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز بمعرض نمایش گذاشته‌ بودند بیابم و در این مورد از رئیس آن دانشگاه سپاسگزارم که اجازه داد سواد آنها را بردارم و یکی از اسناد بسیار مهم سندی بود متعلق بآقای محسن گنجه ای[1] . از آقای حاج میرزا حسن انصاری اصفهانی[2] نیزبسیار متشکرم زیرا کرم کرد و اجازه داد که از فرمانهائی که‌دراختیار داشت[2] سوادبردارم و همچنین در روشن کردن معانی بعضی از اصطلاحاتی

۱ـ نگاه کنید بفصل ششم ۲ـ نگاه کنید بفصل ششم [مرحوم حاج میرزا حسن انصاری که ازاجله فضلابود پس‌ازعمری دراز درسال۱۳۳۶ش دارفانی‌را وداع گفت]

که درآنها آمده بود مرا یاری کرد .

درمیان مجموعه‌های اسناد دولتی که برای تحقیق در دورهٔ سلجوقی در درجهٔ اول اهمیت است نسخهٔ خطی منحصر بفرد عتبة الکتبه را باید نام برد. نسخهٔ اصلی آن در تصرف کتابخانهٔ ملی قاهره[1] ویك نسخهٔ عکسی از آن در کتابخانه ملی طهران موجودست . مصنف یا مؤلف این مجموعه منتجب الدین بدیع کاتب جوینی است[2] . این مجموعه احتمالا میان سالهای ۵۳۸ - ۱۱۴۳/۴۸ - ۵٤ بفرمان ابوالفتح ناصر الدین طاهر بن فخر الملك المظفر بن نظام الملك که از جمادی الاولی ۵۲۸ تا ذوالحجه ۵٤۸ (۲۷ فوریه ۱۱۳٤ تا فوریه یا مارس ۱۱۵٤ .)[3] وزیر سنجر بوده فراهم آمده است وعلاوه برسواد اسناد دولتی مشتمل است بریك عده ازنامه های خصوصی و چنین بنظر میرسد که بعضی از آنهارا پس از تدوین اصل مجموعه بر آن افزوده باشند .

گذشته از عتبة الکتبه مجموعه‌ای دردست است بنام منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول . اصل این مجموعه در موزهٔ آسیائی آکادمی علوم لنینگرادست[4] و این مجموعه نیز مشتمل برعده‌ای از همان اسنادیست که درعتبة الکتبه آمده اما مطالب ومعلومات مربوط بزمین‌داری در

۱ـ شمارهٔ مخصوص آن ۱۹ و شماره عمومی آن ۶۲۹۲ است ، نگاه کنید بفهرست نسخ خطی فارسی در کتابخانهٔ خدیو Catalogue of Persian Mss. in Khediv Library چاپ ۱۳۰۶ص٤٦٦

۲ـ نگاه کنید بەلباب الالباب عوفی، ج۱، ص۷۸-۸۰ وتاریخ جهانگشای جوینی،ج۲، ص ۹-۱۰ وتذکره دولتشاه سمرقندی ص۹۰-۹۱ .

۳ـ نگاه کنید بمقدمهٔ میرزا محمد خان قزوینی برنسخه عکسی طهران [این نسخه باهتمام دانشمند فقید عباس اقبال در ۱۳۲۹ ش چاپ ومنتشرشد] .

٤ـ نگاه کنید بکتاب و . روزن V . Rosen تحت عنوان نسخ فارسی مؤسسه زبانهای شرقی Les manuscrits persans de l , Institut des Langues Orientales (پطر گراد ۱۸۸٦) ، شماره ۲٦ ، ص ۱٤٦-۵۹ ، همچنین نگاه کنید بمقدمه عباس اقبال در حدائق السحر رشیدالدین وطواط که‌اوچاپ کرده‌است(طهران۱۳۰۸ش) .

آن کمترست .

علاوه برین مجموعه های اسناد دولتی که ذکر آنها گذشت معلومات ما دربارهٔ عصر خوارزمشاهیان و مغول بوسیلهٔ دو مجموعه یکی بنام التوسل الی الترسل اثر بهاالدین محمد بن مؤید و دیگری باسم مکاتیب رشیدی تکمیل میشود.[۱] اولی هرچند قسمت عمده آن مربوط بخوارزمست نه ایران بمعنی اخص با اینهمه مشتمل است بر مقداری معتنابه از اطلاعات گرانبها واما دومی بطور کلی مشتمل است برنامه هایی که رشیدالدین وزیر غازان خان ایلخان نوشته و یکی از منابع مهم مربوط بآن عهد را تشکیل میدهد. بدبختانه درمورد دورهٔ پس از مغول ازین مجموعه های مفید کمتر در دست داریم .

آخرین دسته ازمنابع تحقیق عبارتست ازمدارك رسمی . در ایران ادارهٔ ضبط مدارك واسنادملی[۲] وجودندارد. در کتابخانه‌های مختلف خاصه کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و کتابخانهٔ بیوتات سلطنتی دوره‌های ناقصی از فهرستهای مالیاتی ضبط شده است اماتاآنجا که من خبردارم مجموعهٔ کاملی که دردسترس عموم باشد وجود ندارد . با اینهمه خوشبختانه من توانستم که یك دوره از گزارشهای رسمی را که بین سالهای ۱۸۷۷/۱۲۹۴ و ۱۸۸۳/۱۳۰۰ تدوین یافته ودرآرشیوهای دبیرستان دارائی[۳] ضبط شده است مطالعه کنم واین اسناد بوسیلهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی دردسترس من قرار گرفت . درمورد ولایات غربی ایران که درسرحدات امپراطوری سابق عثمانی واقع است ودرقدیم گاهگاه

۱– چاپ محمد شفیع (لاهور ۱۹۴۵ [۱۳۲۳–۲۴ ش]) . ۲– بانگلیسی The public Records Office و باصطلاح همان مؤسسهٔ آرشیو ملی است که اخیراً تأسیس آن مورد توجه مقامات صلاحیت دار دولت ایران قرار گرفته است (مترجم) . ۳– فعلا کتابخانهٔ وزارت دارائی .

ضمیمهٔ خاك عثمانی میشده است مدارك و اسناد مفصلی مربوط بطرز ادارهٔ امور مالی درآرشیوهای ترکی دیده میشود[۱] که من نتوانسته‌ام بآنها مراجعه کنم. رسوم و قواعدی که دردورهٔ غلبه ترکها دراین نواحی رایج بوده شاید درزمان سلطهٔ ایرانیان نیز وجود داشته است و شاید روزی دریابیم که این مظاهری که اکنون برحسب اتفاق بچشم میخورد نمودار ماهیت واقعی راه و رسم ایرانیان درطول تاریخ ایران نبوده و تصورات غلط مامعلول نقص منابع موجود بوده است . بااینهمه هنگامی که بدوران کنونی میرسیم می‌بینیم که از حیث مدارك و اسناد غنی‌تر ازروزگار گذشته نیستیم. کمتر گزارشی درباره مسائلی از قبیل مالکیت ارضی ومطالب مربوط بآن منتشر شده است . ادارات مختلف دولتی گاهگاه آمار و اطلاعاتی منتشرمیکنند اما درحال حاضر اطلاعات و آماری که بدست میاید آنقدر کافی نیست که بتوان نتیجه‌ای از آنها گرفت .[۲] بهمین دلیل من قسمت اعظم مشاهدات خود را که در بخش دوم این کتاب نوشته‌ام منحصر بنواحیی کرده‌ام که آنها را بچشم دیده‌ام و درین گونه موارد بسیاری از نتایجی را که در طی این اوراق گرفته‌ام فقط میتوان بعنوان صرف آزمایش مطرح کرد.

۱ـ این اطلاع را استاد بی . لویس B . Lewis بمن داده‌اند و ازین حیث مدیون ایشانم .

۲ـ فی‌المثل آماری که اداره کل فلاحت دربارهٔ محصولات فلاحتی درسال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰ـ۳۱ و ۱۳۱۰ ش/ ۱۹۳۱ـ۳۲ منتشر کرده مشتمل است برمقدار غلاتی که در نواحی مختلف بعمل آمده ومظنهٔ آنها وهمچنین شمارهٔ دواب متعلق بهربلوك و معاملات مربوط به دواب ومحصولات کشاورزی وشماره دهات وسکنهٔ آنها. ارقام‌مربوط بهردوسال باهم‌فرق معتنابهی‌داردوشایدنموداری ازنقص تشکیلات آمارگیری باشد .

(۲)

فقه اسلامی را اصولا بعلم طبقه بندی تعریف کرده‌اند . این گونه طبقه‌بندی نه‌تنهادررسالات شرعی دیده میشودبلکه درسراسر بسیاری ازنوشته‌های فلسفی وادبی عالم اسلام در قرون وسطی بچشم میخورد . جامعه بدسته‌ها یا طبقات قسمت میشود . آن طبقه‌ای که سایر طبقات روی آن قرار گرفته طبقهٔ کشاورزست و عقیده عامه بر آنست که سعادت ملت و آخرین مایهٔ امید او بسته بکارو کوشش و خوشی و کامروائی کشاورزست ، ازینرو مقامات دولتی بکشاورزان و کشاورزی‌اهمیت میدهند. در گذشته غالب‌رجال سیاست‌دریافته بودند که عواید عمده مملکت از زمین بدست میآید و اگر حال و روز دهقانان تباه‌شود از میزان خیرو سعادت عامه و سرانجام عوایددولتی‌کاسته میگردد .

درواقع تقویت این طرزتفکری که اصولاً جنبهٔ عملی دارد منبعث از نظری اخلاقیست که از دوجا سرچشمه میگیرد: یکی‌طرز تفکرآباو اجدادی ایرانیانست که ریشهٔ اصلی‌آنرا باید دراوستا جستجو کرد (وبهمین سبب این مطلب بازمیگردد بدوره پیش از مهاجرت قوم اوستائی به ایران شرقی) . زبان اوستادرستایش زندگانی مستقروثابت کشاورزوپیشهٔ کشاورزی و آباد کردن زمین بایر صریح و روشن است[۱] چنانکه در وندیداد چنین آمده است : «ای آفریدگار این جهان مادی ، ای پروردگارمقدس، خرمی درکجای جهان‌بیشترست؟ اهورامزداپاسخ داد: جائی که گندم بیشترمیروید، ای فرزند سپیتما ای زردشت و درآنجاکه گیاه و درختان میوه هست ، در

۱ـ نگاه کنید بکتاب و . W . Geiger گیگر بنام تمدن ایرانیان شرقی Civilization of the Eastern Iranians (لندن ، ۱۸۸۵ـ۸۶) ج۱ ، ص ۱۲ .

آنجا که زمین خشك مبدل بزمین پرآب و مرداب مبدل بزمین خشك میگردد.[۱] »ازین گذشته مزدیسنا بهپیروانش اصرار کرده است که پیوسته بکشت وزرع بکوشند و فرمان داده است که با خشکی و بیحاصلی زمین بجنگند ووفورنعمت وزراعت را جانشینآن کنند[۲] . مثلاعلای شاهنشاهان ایران «ییما» بود کهاهورامزدا،اوراروزیرسان وپشتیبان وسرپرست جهانیان وصف میکند.[۳] بنابرین کار شاهنشاه تهیه چیزهایی بود که برای کشت زمین لازم است مانند ایجاد نهرها و مراقبت درحفظ و نگاهداری آنهازیرا با این وسائل تأمین خوراك مردم حتمی بود.[٤] همچنین بروی فرض بود که بهنگامخشکسالیبرای مردمخواربارذخیره کند. ازین گذشته با گنجهائی که میاندوخت میبایست برای برزگران بیچیز بذر و گاو فراهم آورد.[٥] این عقیده که کشاورزی وبخصوص آباد کردن زمین بایرونشاندن درخت کاریست ستوده پیوسته درسراسرتاریخ ایران ودرمیان مردم این سامان باقی بوده اگرچه محتملاست کمترجامهٔ عمل پوشیده باشد.

دومین منبعی که اینحکمت ونظریهاخلاقی ازآنجا نشأت میگیرد دیانت اسلام است. مفهوم سلطان برطبق عقایدی که ازمتقدمان بما رسیده و مورد قبول عامه مسلمین بوده اینست که اوشبان قوم خویش بشمارمیرود، مردمان تاحدی امانت خدا محسوب میشوند و وظیفهٔ سلطان اینست که برایرعایای خویش اوضاع واحوالی مساعدبوجود آورد وچندان میدان عمل بآنان بدهد که بتوانند بتکمیل مراتب اخلاقی خود بکوشند بدین معنی که وظایف

۱ ـ وندیداد، ج۳،فرگردچهارم بنقل از گیگر،ص ۲۰۹. ۲ـ همان کتاب، ص۲۰٤.
۳ـ وندیداد، ج ۲، فرگرد دوازدهم بنقل از کتاب «تمدن ایران» Eranische Altertumskunde (تألیف ف. اشپیگل F. Spiegel لایپزیک،۱۸۷۱ـ۷۸)، ج۳، ص ٦۳۷.
٤ـ اشپیگل، ج۳، ص٦۳۷ـ۳۸
٥ـ همان کتابص ٦۳٦.

مذهبی و اخلاقی خود را انجام دهند و خویشتن راسزاوار حیات اخروی کنند. بعلاوه چون در آن روزگاران اکثر رعایای سلطان راعشایر و دهقانان تشکیل میدادند واضح است که درین صورت مسأله کشاورزی بطور کلی محل توجه او واقع میشد. یك نمونهٔ باستانی از طرز فکر اخلاقی مسلمین نسبت بدستگاه حکومت نامهٔ امیرالمؤمنین علی[ع] بمالك اشترست که درسال ۳۸/۶۵۸–۵۹ بمناسبت اینکه او را عامل خراج مصر کرده بودبوی نوشت.[۱] با اینهمه حتی درین سند نکات اخلاقی از نکاتی کـه ارزش عملی دارد کاملا از هم جدا نشده است و علی [ع] بمالك اشتر چنین دستورمیدهد:

ولیکن نظرك فی عمارة الارض ابلـغ من نظرك فی استجلاب الخراج لان ذلك لایدرك الا بالعمارة، و من طلب الخراج بغیر عمارة اخرب البلاد واهلك العباد، و لم یستقم امره الاقلیلا؛ فان شکوا ثقلا او علة اوانقطاع شرب اوبالة او احالة ارض اغتمرهـا غرق اواجحف بهـا عطش خففت عنهم بما ترجوان یصلـح به امرهـم ولا یثقلن علیك شئی خففت به المؤونة عنهم فانه ذخر یعودون به علیك فی عمارة بلادك وتزیین ولایتك مع استجلابك حسن ثنائهم و تبجحك باستفاضة العدل فیهم معتمداً فضل قوتهم بمـا ذخرت عندهم من اجمامك لهـم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك علیهم فی رفقك بهم، فربما حـدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعد احتملوه طیبة انفسهم به فان العمران محتمل ماحملته و انمـا یوتی خراب الارض من اعواز اهلهـا و انما یعوز اهلها لاشراف انفس الولاة علی الجمع وسوء ظنهم بالبقاء وقلة انتفاعهم بالعبر.[۲]

۱- علی بن ابیطالب [ع]، نهج البلاغه (چاپ بیروت ۱۳۰۷)، ج ۲، ص ۴۵–۶۰.

۲- علی بن ابیطالب [ع]، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲–۳ [= چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۰۶]، مقایسه کنید با شرحی که شیخ نجم‌الدین رازی دربارهٔ وظایف وزیر نوشته‌است:

« و دیگر براستی وزیر با امرا و اعیان ورعیت واجناد بدان وجه باشد که بر اموال ایشان مشفق بود وپیوسته برغمخوارگی وتیمـار ایشان مشغول باشد چنانکه ساز وبرگ وآلت و عدت رعیت فراهم آورد واحشام آنها را با برگ ونـوا مرفه الحـال نمایـد وبرایشان باری گران ننهد واینمعنی براستی آنوقت دست دهد که وزیر در عمارت و زراعت ولایت کوشد و درنهاد او آفت حرص جمع مال پدید نیاید ظلم وبدعت نهادن آغاز نکند وجامه و وظیفه لشکریان را درنقصان نینداز دکه هم رعیت خراب شود و هـم اجنادبی برگ مانند، خرابی رعیت خرابی ولایت خواهد بود ...... پس باید وزیر براستی دربند آبادانی ولایت ورعیت واشراف و اعیان واجناد و احشام بوده باشد» (مرصادالعباد چاپ طهران، ۱۳۱۲، ص ۲۶۸).

با اینهمه انکار نمیتوان کرد که این نظر اخلاقی بمرور دهور بیش از پیش بدست فراموشی سپرده میشد و یگانه موقع یا مهمترین موقعی که یك تن روستائی بادستگاه حکومت ارتباط پیدا میکرد هنگامی بود که سروکار او با مأمور خراج میافتاد و دیوانیان بیشتر بچشم مالیات دهنده بدهقان مینگریستند. در فرمانهائی که بعنوان مأموران حکومت یا دیگران صادر شده است پندهائی درباره نیك رفتاری با مردم دیده میشود و در فرمانهای قبل از مغول کرارا سخن ازین رفته است که دهقانان ودایع الهی اند، اما گذاشته از این مواعظ زاهدانه جنبهٔ عملی مطلب نیز رها نشده و در آن واحد گفته اند که وجود روستائیان فقیر و بینوا موجب تنزل میران مالیات وسرانجام انحطاط مملکت خواهدشد در مجموعهٔ موسوم به التوسل الی الترسل تألیف بهاالدین محمد بن مؤید ـ بغدادی سندی هست که این نظر را با اندکی صراحت مطرح میکند. سند مورد بحث فرمانیست که بنام معمارخوارزم[1] صادرشده ومتعلق است به نیمهٔ دوم قرن ششم هجری (قرن دوازدهم مسیحی). دیباچهٔ فرمان بشرح ذیل است:

«..جهانداری را مبادی ومقدمات بسیارست وشهریاری را مصالح ومهمات بیشمار وحصول آمال را ابواب وفصول متعین و وصول[2] واحوال را فروع و اصول متیقن. وچون این قوانین برمنهج رشاد وجادهٔ سداد تمشیت یافت و اوایل و اواخر وموارد ومصادر آن بنظر صاحب خرد مرموق گشت، قصر پادشاهی هر روز مشیدتر ومنیع ترشود واساس کامرانی هرساعت اکیدتر ورفیقتر ـ گردد و فراغ دل از دواعی اختلال احوال یکباره حاصل آید و اصل معظم تر و رکن محکم تر از اصول وارکان پادشاهی ـ که رعایت آن ازلوازم است وعنایت درباب آن از فرایض ولفظ نبوی

۱ـ عنوان آن چنین است: «این مثال ازجهت معماری ولایت خوارزم نبشته میآید» درجملهٔ «جهت معماری ولایت خوارزم» کلمهٔ معماری را میتوان معادل با اصطلاح جدید «عمران» گرفت اما با توجه بسیاق جمله من بیشتر احتمال میدهم که مقصود از معماری دراینجا شغلی است که میباید یك نفر انجام دهد.

۲ـ در متن کتاب واوی که پس از کلمهٔ وصول آمده زائد بنظرمیرسد [در نسخه بدل واو حذف شده است].

که قاید زمام معرفت و راید ریاض حقیقت باشد در تحریض برآن دارد ـ عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی ولایت است که التمسواالرزق فی خبایا الارض ، چه که مصالح جهانبانی بعمارت وآبادانی مضبوط شود وشرایط مملکت بروابط دهقنت مربوط باشد ، لاملك الابالرجال ولارجال الابالمال ولامال الابالعمارة واگر درعمارت وآبادانی اهمال وفتور رود دراموال دیوانی نقصانی و قصوری پیدا آید وچون عرصهٔ دیوان تنگی گرفت و وجوه دخل نقصان پذیرفت مصارف اخراجات روی درحجاب تعذر کشد ومواجب بواجب خدم و حشم نرسد وموجب اختلال آراء و انفاس اهوا شود وفتور بصدق نیت خدمتگاران و کدورت بصفا طویت هواداران راه یابد واندیشهٔ تفرق وطلب تفوق دردلها جای گیرد واگر تدارك آن فرموده نشود وتلافی آن کرده نیاید والعیاذبالله عقد پادشاهی واهی گردد وقاعده مملکت انهدام پذیرد .

پس بدلایل این مقالت معلوم میشود که عنایت درباب عمارت صرف فرمودن و بجوامع همت باین مهم توجه نمودن بر مقتضی عقل پادشاهانه لازم است و برموجب خرد ملوکانه واجب و تمشیت این کار وامضاء این عزیمت جز بواسطهٔ معماری ـ که درمضمار کفایت و شهامت سابق ومجلی باشدوببدایع آداب وروایع هنر،متزین ومتحلی وانواع مفاخراوبرصفحهٔ ایام واضح وهویدا و آثار ومآثر او برچهرهٔ روزگار ظاهر و پیدا ـ میسر نشود .[1]

پس ازیك نصیحت کلی بگیرندهٔ فرمان مبنی بر اینکه باید بشیوهٔ پدرش (که پیش ازاو دارای اینمقام بوده است) رفتار کند وطریق صداقت بپیماید نویسندهٔ فرمان بسخنان خود چنین ادامه میدهد :

ومیان توفیردیوان وترفیه رعایاجمع گرداند بل که رعایت جانب رعیت اولی داند که چون رعیت معمور باشد ورعنبت ایشان در دهقنت موفور مال دیوانی بتمامی با ذخیرهٔ نیکو نامی حاصل آید وچهرهٔ مقصود بزیور حصول بنیکوتر وجهی جمال نماید وبا مردمان ورعایا علی العموم وعمال ومتصرفان ودهاقین[2] وکارکنان بتخصیص طریق مجاملت وحسن معاملت برزد که حرمت این جهانی با تبعهٔ بدنامی چیزی نیرزد ، وهمگنان را بحسن رعایت ومزید عنایت خویش مستظهردارد وبزراعت وعمارت وامتثال حکم خود متوفر ، وهر که ازاعمال اثر تخیر درخدمت فرا نماید و در عمارت وآبادانی بیفزاید او را بزیادت شفقت وتربیت واهتمام وتقویت خویش مخصوص گرداند واستعطاف اصناف الطاف ما دربارهٔ او واجب داند تاکسوت ایام آن کس بطراز اعزاز مطرز کنیم

۱ـ التوسل الی الترسل چاپ احمد بهمنیار (طهران ، ۱۳۱۵) ص ۱۱۰ـ۱۱۱ .

۲ـ کلمه‌ای که درمتن بکار برده شده «دهقان» است وچون آنرا با عمال خراج ومأموران دولت «کارکنان» یکجاآورده‌است از اینرواحتمال دارد که‌کلمهٔ دهقان را بمعنی اصلیش یعنی «رئیس ده» (نگاه کنیدبفصل نخست) یا «مالك» بکاربرده باشد هرچند درزمان تألیف التوسل دهقان بمعنی کشاورزنیز بوده‌است.

و اورا بمزید انعام واکرام از ابناء جنس ممیز گردانیم انا کذلك نجزی المحسنین تا هم آن کس بمشاهدهٔ اثر سعی نجیح خویش بزیادت حرص برجمله اغراض منتهج باشد و هم استنهاض رغبت دیگران درضمن آن مندرج ، وانکه شرایط عمارت وزراعت وجد وجهد فروگذارد وبدبختی اورا براهمال و اغفال دارد و در وقـوع خرابی وخلل با عذار وعلل تمسك سازد آنچه شمس الدین از تندیب وتأدیب او بخویشتن تواند بطریقی که داند بتقدیم رساند واگر بملامت و تنبیه از ضلالت وتقصیر منزجر نشود و ینابیع بصیرت وهدایت او منفجر نگردد بدیوان اعلی اعلاه الله باز نماید و برای ما نورالله عرضه دارد تا اثری ازتدارك آن تقصیر بتعریك آن مقصر فرانمائیم،ودیگری راکه برخلاف او رود و رسم تقصیر متروك ومنهـج توفیر مسلوك دارد نصب فرماییم و اگـر در استعمار اعمال ولایت واستثمار اغراس کفایت باستنماء رای ماماسه‌باشد تقدیم‌استطلاع واجب دارد تا مثال اعلی اعلاه الله بی درنگی بر مقتضی رای انور نفاذ یابد وحجاب تردد از پیش رویت او برخیزد[۱] .

درخاتمهٔ این سند چنین آمده است :

فرمان اعلی اعلاه الله برآن جملت است کـه جملهٔ اعیان روزگار ازمنظوران ومشهوران و متولیان ومتصرفان ورؤسا وو کلاودهاقین وکارکنان وکافهٔ اهالی ولایت خوارزم حاطهم‌الله وحرسها فلان را ادام الله تمکینه متقلد این شغل معظم ومتکفل این مهم اهم دانند وبدین تقلید و تقلد مبتهج وجادهٔ مطاوعت او را منتهج باشند و در احترام وبتجیل که باو تعلق‌دارد تقصیر و تهـاون جایزندانند وآنچه تعلق بعمارت وزراعت ولایت دارد بااومراجعت کنند و بواسطه او معلوم دیوان ومخصوص استماع ماگردانند ....[۲]

درسیاست‌نامه خواجه نظام‌الملك بمطلبی برمیخوریم که اند کی شبیه باین طرز فکرست . خواجه اصراردارد که باید در انتخاب عمال خراج دقت کرد وسفارش میکند که ایشان‌باید بارعیت‌مدارا کنند .

عمال راکه عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید تاباخلق خدای نیکو زیندو ازایشان‌جز مال حق نستانند وآن‌نیز بمدارا ومجاملت طلب کنند و تا ایشان را دست بارتفاعی نرسدآن مال را نخواهند که چون پیش از وقت خواهند رعایا را رنج‌رسد ودرم گانهٔ ارتقاعی که خواهدرسیدن بنیم درم بفروشند ازضرورت ، ودرآن‌مستأصل و آواره شوند واگر کسی از رعیت درماند وبگاو وتخم حاجتمند گردد اورا وام دهند وسبکبار دارند تابر جای بماند وازخانهٔ خویش بغربت‌نیفتد[۳]

بهمان نحو اگرخللی‌درکاررعایاحاصل شده‌یادرناحیه‌ای اندیشهٔ کوچیدن

۱ـ التوسل الی‌الترسل‌چاپ احمد بهمنیارص ۱۱۲ـ۱۳۰. ۲ ـ همان کتاب، ص۱۱٤.
۳ـ سیاست‌نامه چاپ شفر (پاریس۱۸۹۱ـ۹۳) ص ۱۸ [= ص۲۲ چاپ‌مرحوم‌اقبال] .

و پراکنده شدن بر آنـان غالب آمده باشد باید بیدرنگ بتحقیق این‌حال پرداخت[۱] . با اینهمه از حکایاتی کـه نظام‌الملك بسبب شرح و توضیح مطالب کتاب خـود میآورد پیداست کـه انگیزهٔ اصلی او درین کار یعنی اندرز دادن دربارهٔ نیك رفتاری با دهقانان آنست که بطور کلی مقاصد عملی خود را برآورد بدین‌معنی که خزانهٔ حکومت تهی نماند وخللی بـر ارکان سلطنت راه نیابد. در عین‌حال جنبهٔ اخـلاقی مطلب کـه مقصود از آن بسط و تعمیم کشاورزی و ستودن این‌کار فی‌حد ذاته‌میباشد بکلی فراموش نشده‌است . درفصل اول پس‌از بیان این نظر که خداوند درهر عصر وزمان یکی‌را ازمیان خلق بـرمیگزیند واورا بهنرهای پادشاهانه آراسته میگرداند ومصالح جهان را بـدو باز میبندد نظام‌الملك بسخنان خودچنین ادامه میدهد :

ودیگر آنچه بعمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاریزها وکندن جویها و پلها کردن بر گذرآبهای عظیم وآبادان کردن دیها و مزارع وبرآوردن حصارها وساختن شهرها وپی‌افکندن بناهای رفیع بجای‌آرد وبرشاهراه‌ها رباطهافرماید ومدارس ازجهت طالب علمان،تا از کردن آن‌نام همیشه اورا بماند وثواب‌آن مصالح بدان جهان اورا حاصل شود ودعوات بخیراورا پیوسته‌شود.[۲]

درمیان کتابهائی که ازیك طرف نظر سیاستمداران واز طرف دیـگر نظر فلاسفه‌را شرح‌وتفسیر میـکنند یك‌عده کتابهای راهنماست که اینها حدوسطرا تشکیل میدهد وموضوع آنهاتعلیم وتربیت‌وتهذیب‌نفس‌است واین کتابهابرای شاهزادگان وفرمانروایان‌نوشته‌شده‌است. بطور کلی‌این کتب‌معرف‌علم‌الاخلاق طبقات فرمانرواست. دراین کتابها نیزهیچ‌نظرخاصی دربارهٔ‌مسأله زمین‌داری‌و هیچ‌شرح وتفسیرمنظم‌ومرتبی درخصوص‌وضع‌دهقانان دیده‌نمیشود. بر روی‌هم درباره مصالح سیاسی بیش ازملاحظات‌اخلاقی تأکید شده‌است . مثلا کاوس‌بن اسکندربن قابوس مؤلف قابوسنامه از نظر تعلیم فرزند خود چنین مینویسد :

سپاه را نگاهدار وبرسررعیت مسلط مکن ، هم‌چنانك‌مصلحت‌لشکرنگاهداری‌مصلحت‌رعیت

---

۱ ـ همان کتاب ،ص۱۱۹.   ۲ـ همان کتاب‌ص ٦ [= چاپ اقبال‌ص۳] .

نیز نگاهدار ، از بهرانکه پادشاه چون آفتابست ، نشاید که بریکی تابد و بریکی نتابد و نیز رعیت بعدل توان داشت ورعیت ازعدل آبادان باشد ، که دخل ازرعیت حاصل میشود ، پس بیداد را در مملکت راه مده ، که خانهٔ ملکان ازداد برجای باشد وقدیم گردد و خانهٔ بیدادگران زود نیست شود ، ازبهرآنك دادآبادانی بود وبیداد ویرانی .[1]

ازنظرکاوس‌بن‌اسکندر، ارزش‌ملك وزمین‌بسته بعوایدیست که‌ازآن‌بدست میایدآنجا که بفرزندخوددربارهٔخانه‌وعقارخریدن‌اندرزمیدهدچنین‌مینویسد:

اما چون ضیعت خری پیوسته دراندیشهٔ عمارت ضیعت باش ، هرروز عمارتی نوهمی کن تاهر وقت دخلی بنوی‌همی یابی ، البته ازعمارت کردن ضیاع وعقارمیاسای ، که‌ضیاع بدخل عزیزبود.[2]

همچنین اگر فرزند او دهقان باشد لازمه این‌کار آنست کـه دایم بآباد کردن زمین خود مشغول باشد تاازثمرات‌آن بهره‌مند گردد.[3]

غزالی علاوه برآثار بسیاری که‌درعلم کلام دارد لااقل کتابی‌هم نوشته که میتوان‌آنرا درزمره کتب راهنمائی که برای تعلیم شاهان ودیگران‌نوشته‌اند جای داد. مقصود کتاب نصیحة الملوك است . غزالی جهان را ازدریچهٔ فلسفهٔ اولی (متافیزیك) می‌بیند ونصیحةالملوك‌را برین اساس نوشته‌است امامقصود عمده اوازحکایاتی که درشرح‌وتفسیر نظریات خودآورده اینست که محسنات ذاتی وحقیقی عدالت پروری را نشان دهد زیرا بعقیدهٔ غـزالی بی‌آن خیر و سعادت مادی رانمیتوان حاصل کرد . مینویسد کـه سلطان حقیقی‌آنست کـه دادگری پیشه کند و بهروزی مملکت بسته بهمینست . شاه اگـر عادل باشد جهان‌آبادان ورعیت درامانست[4] . غزالی‌نـام انوشیروان وعـده‌ای دیگر از شاهان ایران قبل‌از اسلام‌را بعنوان کسانی که‌جهان را آبادان کرده‌انددرین کتاب میاورد وبسخنان خود چنین ادامه میدهد :

وکوشش این پادشاهان بآبادانی جهان‌بود ازبهرآنك دانستند که هرچندآبادانی بیشترولایت

۱ـ قابوس‌نامه‌صفحهٔ ۲۰۸ [= چاپ سعید نفیسی ص ۱۷۱]. ۲ـ همان کتاب ص ۱۰۷ [= چاپ نفیسی ص ۸۶]. ۳ـ همان کتاب ص ۲۱۴ [= چاپ نفیسی ص۱۷۷] .
۴ـ نصیحة الملوك چاپ جلال همائی (تهران ۱۳۱۵ ـ ۱۷) ص ۴۱ .

ایشان بیشتر ورعیت باانبوه ترونیز دانستند که حکیمان راست گفتند که دین بپادشاهی وپادشاهی با سپاه وسپاه بخواسته وخواسته بآبادانی وآبادانی بعدل استوارست[۱] .

بنظر غزالی ویرانی وزوال ملك از یکطرف بعلت ضعف ملوك و از طرف دیگر بسبب ظلم آنان پدید میاید و در هرحال این امر موجب بینوائی و تنگدستی کشاورزان میشود .[۲] وی همچنین پادشاهان را از تحمیل هر گونه مالیات غیرمنصفانه بر مردم برحذر میدارد و میگوید که این کار بدان ماند که « کسی بنیان دیوار بکند تروهنوز خشك ناشده سر دیوار بر نهد نه سر ماندو نه بن »[٤] . شاهان ووزیران و کدخدایان بایدمالیات را درموقع مناسب و ازطریق مناسب و بمقتضای مصالح مملکت مطالبه کنند و از بینوایان چیزی نستانند وشاهان ووزیران و کدخدایان باید رعایت مقام و مرتبه و شایستگی خودرا بکنند تامکلف بحفظ منافع رعایا شوند وسودآنان را سود خود دانند تا بدین گونه در دنیا نام نیکو ودرآخرت آمرزش و خشنودی پروردگار را بدست آورند .[٤]

غزالی در کتاب خود کیمیای سعادت بعضی عقاید و آراء مربوط بکشاورزی و وظایف اخلاقی کسانی را که بدین کار اشتغال دارند از جنبهٔ دیگری مطرح میکنند که باآنچه گفتیم اندکی تفاوت دارد . وی دریکی از ابواب که مربوط بعدل وانصاف نگاه داشتن در معاملت است مینویسد : «دهقانی که اورا طعامی باشد آن خود خاص ویست هر گاه که خواهد بفروشد و بروی واجب نبود که زود بفروشدلیکن اگر تأخیر نکند اولی آن بودواگر درباطن اورغبتی باشد باآنکه گران شود این رغبت مذموم است.»[٥]

۱ـ همان کتاب ص ٤٨ ، مقایسه کنید بامروج الذهب مسعودی چاپ باربیه دومینار وپاوه‌دو کورتی (پاریس ۱۸٦۱ ـ ۷۷) ج ، ۲ ص ۲۱۰ .   ۲ـ نصیحة‌الملوك ، ص ٥٥ .

۳ـ همان کتاب ص ۷۱ .   ٤ـ همان کتاب، ص ۱۰۱ .   ٥ـ کیمیای سعادت (چاپ سنگی ، بمبئی) ص ۱٤۱ [مؤلف محترم اشتباه کرده صفحهٔ ۱٤۱ نیست وصفحهٔ ۱۲٥ است].

نظر فلاسفه نیز مبتنی بر مذهب است. خواجه نصیر الدین طوسی که در پایان عمر درخدمت هلاکوی مغول میزیست کتاب معروف فلسفی خود اخلاق ناصری را پیش از انقراض خلافت نوشته است. وی فرض میکنند پادشاهی بر تخت نشسته است که مثل اعلای سلطنت است و خداوند او را بجهانداری بر گزیده و او مستقیماً مسؤول پروردگار است و آنگاه درباره طبع آدمی ولزوم معاضدت ومصاحبت با سایر همنوعانش بحث میکند و سپس درباره استقرار عدالت درمیان افراد جامعه سخن میگوید. وی جامعه را بچهار طبقه تقسیم میکند و میگوید که هر کدام را باید در جای مخصوص خود قرار داد و هر شخص را در هر طبقه‌ای که هست باید بکاری گماشت که بیش از همه شایسته آنست، بدین طریق در سایهٔ حکومت سلطان حکیم هر کس تا آنجا که برای او ممکن باشد بمرحلهٔ کمال خواهد رسید. نخستین درجات سه گانه جامعه ارباب قلم وخداوندان شمشیر و بازرگانانند و اساس و بنیاد این اصناف و این سلسله درجات عبارتند از: «اهل مزارعه چون برزگران ودهقانان واهل حرث و فلاحت که اقوات همه جماعات مرتب دارند وبقای اشخاص بی‌مدد ایشان محال بود.[۱]»

تأثیر نصیر الدین درحکمائی که پس از او آمده‌اند بسیار بوده است.[۲] بسیاری از آنان مانند او جامعه را بطبقات تقسیم کرده‌اند. محمدبن محمود آملی در کتابی که علوم را در آن خلاصه کرده وموسوم است به نفائس الفنون (آنرا در ۱۳۳٤/۷۳۵-۳۵ تألیف کرده‌است) از نظر آراء وعقاید سیاسی چیزی بر کتاب خواجه نصیر نیفزوده واگر افزوده کم است، ولی دربارهٔ کشاورزی مینویسد: «واین حرفت بهترین حرف طبیعیّه‌است .... وصناعت مقدم که بنظام

۱- ص ۱۸۰ - ۱. ۲ - خود خواجه نصیرالدین سخت تحت تأثیر کتاب فارابی بنام المدینة‌الفاضله قرار گرفته بوده است.

عالم و بقای بنی آدم مربوط است اینست.[۱] »جلال الدین دوانی در کتاب خود بنام اخلاق جلالی سخت از خواجه نصیرالدین پیروی میکند . وی معتقدست که تفوق وسیادت دنیوی بسته باینست که هر طبقه ازمردم را درجای مخصوص خود قراردهیم ودرین صورت کار ملك ثبات مییابد وسامان میگیرد .[۲]

بااینهمه حکما بجزئیات روابط کسانی که بکشاورزی اشتغال دارند با افراد سایر طبقات مردم نمیپردازند وهمچنین ازاوضاع واحوالی که مایهٔ دوام کشاورزی ومنتهای آرزوی آنان باشد سخن نمیگویند . درین مورد باید رجوع کنیم بکتاب نویسندهٔ مشهورصوفی شیخ نجم الدین رازی که در ۱۲۵٦/٦٥٤ وفات یافته است . وی در کتاب خود بنام مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد نظریه جامعی دربارهٔ اجتماع مطرح میکند و از روابط طبقات مختلف مردم نسبت بیکدیگر سخن میگوید ومقصود او ازاین کار بیان «سلوك» طبقات مختلف است. تصویری که او رسم کرده است اندکی رنگ کمال مطلوب را دارد اما چون حکایت ازطرز تفکری میکند که درمیان صوفیه معاصر غلبه دارد نقل آن خالی از فایده نیست زیرا از تأثیر صوفیه درایجاد افکار عمومی یکباره نمیتوان غافل ماند .

درمرصادالعباد درفصل مربوط به «سلوك رؤسا ودهاقین[۳] و مزارعان » چنین آمده است :

قال الله تعالی «من کان یرید حرث الاخرة نزدله فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب » وقال رسول الله صلعم من یزرع زرعاً او یغرس غرساً فما اکل

---

۱ ـ نفائس الفنون (چاپ سنگی ، تهران) ، ج۲ ، ص۱۵۹ . ۲ـ ترجمهٔ دبلیو . اف. تامسن W. F. Thompson در کتاب حکمت عملی ملل اسلامی Practical Philosophy of the Muhammadan People (لندن ۱۸۳۹) ، ص ۳۸۸ـ۹ . ۳ ـ کلمه‌ای که درمتن آمده «دهقان» است که معنی کشاورز ومالك را میدهد (نگاه کنیدبه صفحات بعدی این فصل وهمچنین بهپیشگفتار) امادرینجا معنای قدیم دهقان که مالك است مناسب مینماید .

منه الطيور والدواب الا يكتب فی‌ديوان حسناته » و قال النبی صلعم « اطلبوا الرزق فی خبايا الارض » بدانکه رياست اشتقاقش ازرئيس‌است، رئيس‌القوم يعنی‌سرقوم وکارسر نظر کردن وداشتن گوش وبيان کردن زبانست وشرائط ايشان آنست که بدين جمله که ميتمائيم کار کنند ، دهقنت وزراعت بازرگانی است با خدای وبهترين جملهٔ صنايع و مکاسب است اگـر کسی بوجه خويش کند واگر کسی را نظرمعرفت بخشد بازبيند که خلافت حق‌است درصنعت رزاقی وچون ازسر نظر وبصيرت کسی بدين‌کارمشغول شود ثواب آنرا نهايت نبود ومراتب و درجات بلند يابد واينها سه طايفه‌اند وهر طايفه رآآداب وشرائط وارکان است که چون بدان قيام نمايند بدرجهٔ صديقان وشهدا وصلحا وسعدارسند : طايفهٔ اول روسا و دهاقينی که مال وملك دارند ومحتاج مزارعان و شاگردان ومباشران ومزدوران باشند تا ازبهرآنهابزراعت وعمارت مشغول باشند، شرائط وآداب ايشان آنست که اول بمال وملك خويش مغرور نشوند و دل بران ننهند و در دست خود عاريت وامانت شناسند وبجملگی هرچه هست ازآن خدای دانند که ولله‌ملك‌السموات والارض ودربند جمع و ادخار واستکثار نباشند وبچشم حقارت بزيردستان وشاگردان و مزدوران ننگرند و در رياست ومزارعت و دهقنت خويش نظر بزراعت‌آخرت نهند که الدنيا مزرعة الاخرة وچون تخم از انبار بيرون دهند بدان نيت دهند که تخم آخرت ميکارم نه تخم دنيا واين بدان معنی بود که نيت کند که چون حق تعالی اين تخم را پرورش دهد وانتفاع حاصل شود هر کسی ازآدمی وغير آن که ازآن بخورد جمله را حلال کردم که خلق خدای بقوت محتاجند ازانسان وحيوان و هر کسی اين دهقنت نتواند کردن از برای رضای خدای بخدمت ايشان مشغول ميشوم تا بعبوديت حق درصورت خدمت خلق او قيام نمايم وبايد که برمزارع و مباشروشاگرد و مزدور هيچ حيف نکند و مزد و نصيب ايشان تمام برساند و اول که انتفاع از کشت وباغ و غير آن حاصل آيد و نصاب تمام بود زکوة آن بيرون کند وهم برخرمن جدا در خانه کند و بزودی بمستحقان زکوة رساند برقانون شرع که اگر ازمال زکوة چيزی درمال اوآميخته بماند جمله مال او با شبهت شود و باقی‌آنچه ازانتفاع‌بماند دربند آن نشود که چيزی ذخيره کند برای سال ديگر ، توکل برخدای کند که فلاحت خود عين توکل است زيرا که در تحصيل اميد بلطف و کرم حق بايد داشت که هيچ مخلوقی را درآن مدخلی ومجالی نيست که پروردن در زمين وروياتيدن‌کار اوست که « ان‌الله‌فالق‌الحب والنوی » و باران‌رحمت وتاب آفتاب از بحار ذخائراوست وپيوسته بايد که درخانه خويش برصادر و وارد ازدرويش وتوانگر گشاده دارد و با دلی خوش و اعتقـادی خوب و نيتی خالص خدمت خلق خدای کند برقدر دخل و انتفاع خويش ومنت برخويش نهد واگرسالی انتفاع کم باشد يا خشکسالی بود و بارانها نيايد باربردل ننهد و بجهة روزی غمناك نشود وبحرص وجمع مال کفران حق نکند وبدل‌وزبان انکار و اعتراض برافاعيل حق نکند وبينديشد کـه درآن حکمت‌هاباشدوبرضاوتسليم پيش‌آيد وروزی از خدای عزوجل داند و « فی‌السماء رزقکم » بخواند و کم ازآن کنده پيری نباشد که گفت :

زالکی کرد سر برون زنهفت کشتك خویش خشك دید وبگفت
کای هم‌آن نو وهم آن کهن رزق برتست هرچه خواهی کن

شفیق بلخی میگفت اگر آسمان آهنین شود وزمین روئین وازآسمان نبارد واز زمین نروید وجمله خلق جهان عیال من باشند من بیك جو نیندیشم ، چون رئیس ودهقان ریاست ودهقنت براین صفت کنند و تخم بدین نیت کارند وبار خویش برشریکان نیفکنند و غرس بدین اخلاص نشانند ودر آب وزمین دیگران تصرف فاسد نکنند وپاس اوامرو نواهی شرع بازدارند وعشر بدین اعتقاد دهند هرلقمه وهردانه وهرثمره که ازمال وملك وکشت وباغ او که بآدمی یابمرغی یابحیوانی رسدجمله بهریکدانه ده حسنه درديوان حسنات اونویسند ووسیلت قربت ودرجات اوگردد بلکه نیت آنهاآن باشد که این کار ازبهر خلایق میکنم از هردانه وثمره که ازرنج برد او بخلایق رسد اگرچه ببهایی کم خرند از آن جمله ثواب حاصل شود او را ، و بـزرگان گفته‌اند بریك لقمه نان تاپخته شود سیصدوشصت کس کار میکنند ازکارنده ودرونده ودرودگـر و آهنگر و دیگر حرفتها چون ازآن یك لقمه طعمهٔ ولیی ازاولیای حق گردد آنجمله را حق تعالی بدان ولی بخشد وازآتش دوزخ آزاد کند انشاالله تعالی .

طایفهٔ دوم مباشران وکدخدایان و نمایندگانند ، باید اینها میان رعیت سویت نگاهدارند وجانب قوی برضعیف ترجیح ننهند ورشوت نستانند ویارحق بـاشند وتقویت دین واهل دین کنند و رعایا را آسوده ومرفه دارند ودر دفع ظلم ازایشان جدبلیغ نمایند وازمال وملك واسباب رعیت طمع بریده دارند وکوته دست وقانع باشندوزندگانی بصلاح کنند واز اسباب فساد دور باشد ومفسدان را مالیده دارند وامر معروف نهی منکر کنندواگر درکسی ازرعیت فضولی وفسادی بینندواوراتأدیب کنند وتوبه دهند وبشرائطبوجه خویش قیام‌نمایند ویقین‌شناسند که هرچه امروز برایشان وبررعیت میرود جمله از ایشان پرسند که « کلکم راع و کلکم مسوؤل عن رعیته » رعیت را با زبـان خوش استمالت نمایند ووعده‌های خوب دهند وبرنیکی ایشانرا ثنا گویند واز بدی منع کنند وآنچه‌خاصه بنفس‌آنها تعلق دارد زندگانی بصلاح کنند وازفساد دورباشند وخدمت صادر و وارد نیکو کنند و ازرعونت وکبر دورباشند ، چون بدین شرائط قیام نمودندحق تعالی بهر طاعتی و خیری وصلاحی وراحتی که درآن بقاع ازآن رعایا دروجود آمده باشد ثوابی ودرجتی کرامت کنند انشاالله تعالی.

طایفهٔ سوم مزارعان ومزدورانند که درملك دیگران برزیگری دارند وباید امانت و دیانت بجای‌آرند واز خیانت وتصرفات فاسده اجتناب کنند وشفقت دریغ ندارند و درغیبت وحضور مالکان ومباشران وکدخدایان ودهقانان راستی وپاکی ورزند ودر حفظ مال و ملك ایشان بکوشند و در- عمارت وزراعت جد بلیغ نمایند و برچهارپایان ظلم نکنند وبارگران ننهند وکار بسیار نفرمایند و بسیار نزنند وهرچه برایشان رود زیادت از توسع ایشان حق تعالی فردا بازخواست کند و انصاف بستاند وانتقام بکشد که «والله‌عزیزذوانتقام» وچون بکار کشاورزی وجفت راندن مشغول باشند باید که پیوسته ذکر گویند وچون وقت نماز درآید بنماز مشغول شوند ، اگر نتوانند بجماعت کنند

بهیچوجه نماز فرو نگذارند وبدیگر شرایط که نموده آمده است قیام نمایند وتمامت این سه طایفه بحقیقت خودرا فاعل وزارع ندانند حضرت خداوندی را دانند که اانتم تزرعونه ام نحن الزارعون چون دست وپای وبینوائی وشنوائی وقوت وقدرت وملك ومـال وحشم وزمین وآب وتخم ودانـه جمله از حضرت عزت است ، کی مزارع تخم تواند انداخت یاغرس تواند نشاند بلکـه درتخم هیچ تصرف نتواند کرد ، باحضرت خداوندیست که بکمال قدرت خود تخم را درزمین ازیکدیگر بشکافدوسبزه بیرون آورد و بتدریج تخم را در زمین نیست کند وبعدازآن بروزگار دیگر باره هست کند وبر و ثمره دهد یکی را صدتا هفتصد واضعاف آن کند ، پس بحقیقت زارع ومالك وقادر وخالق حضرت خداوندیست ارزاق بندگانرا در زوایای زمین پنهان کرده است اوپدید میاورد تا خواجه علیه السلام خلق را بطلب آن میفرستد که «اطلبوا الرزق فی خبایاالارض» پس مزارع وشاگرد وعمله ومزدور ومباشر وکدخدا ودهقان ومالك ورئیس باید که خودرا واسطه دانند وزراع و رزاق حقیقی حق را شناسد ورزق حق را بربندگان فراخ دارندتادرصفت رزاقی خلیفهٔ حق باشند و روزگار خویش بدانچه شرح رفته است آراسته دارند تابهرآنچه اززراعت بآدمیان وحیوان وطیور رسد حق تعالی حسنه‌ای در دیوان آنها نویسد ودرجتی وقربتی آنها راکـرامت کند چنانکـه خواجه علیه السلام بشارت داد «من یزرع زرعا او یغرس غرساً فما اکل منه الطیور والدواب الایکتب فی دیوان حسناته .»[۱]

درینجا نجم‌الدین با صراحت عقاید خود رامینویسد و نظراو ازیك طرف با نظر رجال سیاست ونویسندگانی که کتب خود را بقصدتهذیب شاهزادگان نوشته‌اند و ازطرف دیگر با نظرفلاسفه ودیگران اندکی تفاوت دارد .آنچه اصلا مطمح نظراوست عبارتست از حکمت آفرینش انسان و بعقیدهٔ اوانسان میتواند مقصود حقیقـی خود راکه عبارت از خدمت بخدا و خلق خـداست بوسیلهٔ کشاورزی انجام دهد همچنانکه بوسیلهٔ مشاغل دیگر نیز انجام تواند داد . محرك اصلی سیاستمداران و غرض عمدهٔ نویسندگانی که کتب خود را محض تهذیب و تزکیهٔ شهریاران نوشته‌اندبا از آن نجم‌الدیـن فرق دارد . غرض دستهٔ اول حفظ مصالح سیاسی است و یگانه مقصود یامقصود عمدهٔ ایشان آن بوده است که برعواید سلطان بیفزایند زیرا میپنداشتند کـه ازین راه میتوان سلطنت اورا ببهترین وجهی «بیمه» کرد . اگر دربارهٔ مراقبت حال

۱ـ مرصادالعباد ،ص ۲۹۴ـ۲۹۸ .

دهقانان پندی داده‌اند مقصود عمده ایشان این نبوده است که این کار در حد خود پسندیده است بلکه معتقد بوده‌اند که غافل ماندن از حال رعایا موجب پراکندگی آنان میشود و پراکندگی دهقانان سبب اختلال امور اقتصادی میگردد و این نیز بنوبهٔ خود باعث زوال سلطنت میگردد. نظر حکما بنظر شیخ نجم‌الدین نزدیکترست اما در مورد حکما آنچه بیشتر اهمیت دارد مسأله مصالح دنیویست وچیزی را که بیشتر تاکید کرده‌اند آنست که باید در اجتماع هر کسی را در طبقهٔ مخصوص خود قراردادزیرا فقط با این طریق میتوان جامعه را حفظ کرد.

نظریهٔ شیخ نجم‌الدین مشتمل بر بسیاری از بهترین نظریاتیست که در تمدن اسلام قرون وسطی وجود داشته و یك منظره از اجتماعی را نشان میدهد که میتوان گاه گاه در روزگار قدیم و دوران متاخر سراغ کرد. با اینهمه طرز فکر او نسبت بکشاورزی و کسانی که باین کار اشتغال دارند طرز فکر اکثریت مردم نبوده است. در آن ایام غالباً دوچیز مایهٔ اختناق این فکر میشد: یکی عقیدهٔ کسانی که زمین را منبع عوایدمیپنداشتند و دیگر عقیدهٔ کسانی که در مورد جامعه قائل بدرجات وطبقات بودند و دهقانان را فقط وفقط مولد خوراك سایر طبقات میدانستند. کسانی که قائل بنظر اول بودند میپنداشتند که فقط باصلاح اندیشی میتوان بهره کشیدن از زمین وزارع را محدود کرد زیرا استثمار اگر از حد معینی بگذرد موجب ویرانی زمین وپراکندگی دهقانان میشود. این فکر تا حدی موجب حمایت از کشاورزان میشد امـا رفته کـه واگذاری اراضی برای مدتی کوتاه بایـن وآن و همچنین خریـد مناصب و مقامات مرسوم شد این نظر بطور کلی بی‌اثر ماند. واما کسانی که قائل بدرجات و طبقات اجتماعی بودند منتهای مراتب چنین میاندیشیدند که هر فرد بایـد

دارای‌کاری باشد که بیش از سایر کارها استعداد آنرا دارد ولی همین افراد درعمل بیشتر متوجه این نکته بودند که دهقانان تنها وظایف خودرا باید انجام دهند ودیگر هیچ حقی برای آنان قائل نبودند زیرا میترسیدند که مبادادر غیراین صورت سلسله درجات اجتماعی ازهم گسیخته شود . این نظر موجب تقویت افکار وتمایلات کسانی بود که درایران قبل ازاسلام طالب بقای وضع اجتماعی موجودبودند واین تمایلات وافکارهمانست که تا امروزبااندك تغییری باقی مانده است .

پیشگفتار

ده

در توزیع جمعیت ده نشین ایران و طرز زندگانی مردم این سامان دو عامل عمده تأثیر داشته است یکی اوضاع جغرافیائی و دیگری پیشرفتهای سیاسی. ایران کشوریست که اوضاع و احوال طبیعی آن دارای انواع و اقسام فراوانست. بطور کلی این سرزمین را میتوان به پنج منطقه عمده تقسیم کرد : اول زمینهای مرتفع که زراعت آنهـا محتاج آبیاری نیست مانند اراضی آذربایجان ، دوم نواحی مرتفع دیگری که بعلت باران غیر کافی نوع زراعت در آنها عبارتست از نوع زراعت معمول در واحه مانند اراك و اصفهان ، سوم زمینهای پست مانند سیستان، چهارم و پنجم دو حاشیه باریك و پست ساحلی که یکی در شمال بموازات سواحل جنوبی بحر خزر قرار دارد و پوشیده از جنگلهای انبوه است و در آنجا بارانهای سنگین میبارد و دیگری در امتداد سواحل شمالی خلیج فارس واقع شده کـه دارای آب و هوای سوزان و زمینهای نامساعد ساحلی است . قسمت اعظم ایران در- فلاتی قرار گرفته که در مرکـز و مشرق رفته رفته منتهی بکویر بـزرگ مرکزی میگردد و آن صحرائیست خشك و غیر مسکون و شوره زار که هیچ مسیر و کوره راهی ندارد . مسافری که از جنوب یا شمال وارد ایران میشود همینکه از زمینهای پست بگردنه‌های کوههای بلند میرسد بی‌اختیار تحت تاثیر منظره باشکوه جبال عظیم قرار میگیرد، خواه از عراق عرب بیاید و از گردنهٔ پای طاق بگذرد، خواه از بوشهر وارد ایران شود و از گردنهٔ مشهور پیرزن و سایر گردنه‌ها عبور کند و خواه از شمال قدم بخاك این کشور گذارد و از راههای

متعددی که‌ازسواحل‌بحرخزرشروع‌میشودسفر کند ونخست‌ازمیان‌جنگل‌های انبوه وسپس از کوههای البرز که‌آبها ازآنجا سرچشمه میگیرد بگذرد.

درخود فلات انواع واقسام مناظـر طبیعی دیده میشود و پیوسته ازمیان آنها ازدور یا نزدیك قله بلند کوهها پیداست. آب و هوای فلات ایران حد وسط ندارد، تابستانهای‌آن‌بسیار گرم‌وزمستانهایش‌نسبةً سردست. ارتفاع‌باران سالیانه درشمال غربی به‌ده اینچ [یعنی تقریباً ۲۵ سانتیمتر] میرسد وبتدریج که بطرف جنوب شرقی میرویم کمتر میشود.[۱] نه‌ماهی ازسال آسمان صاف است واین صافی هوا شعاع بصرراوسیع میکند ورنگها را زیبا جلوه میدهد. کشت و زرع دربن‌سرزمین اعم است از زراعت واحـه‌ای معمول درنـاحیه اصفهان که ازیك طرف محدود میشود بنواحی واقع درحاشیه کویر مرکزی مانند یزد و کرمان‌واز طرف دیگر به‌نواحی کوهستانیی که نقاط‌قابل‌سکونت آنها منحصرست بدره‌هائی که غالباً تنگ‌است، یا بزمین هـای مرتفع پست و بلند و پرشکنی که در آنها غالباً نـوع زراعت دیمی است، مانندآذربایجان وکردستان وخراسان که بنوبه خود محدود بدشت گرگان میشود.

محصولات عمده‌ای که دراین فلات بدست میاید عبارتست از گندم وجو و ارزن وذرت و یونجه و انواع حبوبات و پنبه و تنباکـو وتریاك و درختان میوه و انگور.

هرچند درپنج منطقهٔ مذکور از نظر وضع جغرافیائی اختلاف معتنابهی دیده میشود بااینهمه تمام‌آنها باستثنای‌منطقهٔ ساحلی بحرخزر کم و بیش‌تابع عاملیست که کشاورزی را محدود میکند یعنی بارندگی کم وبی‌آبی، خواه

---

۱ – بی. ا. کین B.A. keen پیشرفتهای کشاورزی خاور میانه The Agricultural Development of the Middle East (لندن، ۱۹٤٦)ص٦.

در ناحیه هایی که زراعت دیمی معمول است و خواه در جاهایی که زمین را آبیاری میکنند . درواقع مسألهآبیاری عاملیست که پیشرفت کشاورزی را در ایران محدود میکندواین مسأله درجاهائی که زراعت آبی معمول است تأثیری فراوان در تعیین نوع کشاورزی داشته است . بعلاوه دسترسی بآب عامل مهمی در تعیین محل سکونت و مانع بزرگی در احداث مزارع منفرد ومجزا ازهم بوده است . ازاین گذشته هرجا که مردم ناچار شدهاند آبرا برای آبیاری بین خود قسمت کنند این مسأله درشکل زمین وتوزیع آن تأثیر داشته است. درنواحی کوهستانی نیز اوضاع و احوال طبیعی نوع مسکن را مشخص کرده وموجب شدهاست که دهات دردرههای کوهستانها تمرکز یابد. ازطرف دیگر بعضی نواحی مملکت مانند دشت گرگان موجب این شده است که عشایر گلهدار برای خود زندگانیشبهایلی ترتیب دهند . شبانان و گلهداران مرکز وجنوب ایران نیز ناچار شدهاند که بهماننحو زندگانی کنند . زیرا اراضی پست بسیار گرم جنوب باآنکه دراوایل بهار دارای مراتع خوبستدرتابستان وپائیز قادر بتأمین علوفه مورد نیاز اغنام واحشام نیست وبعضی از زمینهای مرتفع چنان درزمستان سرد میشود که نمیتوان رمه را درآنجاها بدون تهیه آغل وعلیق نگاهداری کرد .

دومین عامل مهمی که درتوزیع جمعیت ایران در روزگار بسیار کهن تأثیر داشته تحولات سیاسی بوده است . بدبختانه اطلاعات مادربارهٔ ماوی و مسکن ایرانیان اولیه اندك است . بااینهمهمیتوان گفت در روزگار کهنی که آثاری از آن برجای مانده نوع مساکن ایرانیان مهاجر غالباً دهکده بودهو این نکتهایست که کمتر محلتردید تواند بود . طبیعت ایران وطرزسکونت یافتن قوماوستائی اقتضا میکردهاست که مساکنمجتمع و نزدیك بهم باشد نه

متفرق وپراکنده آنهم فقط تاوقتی که ایرانیان مهاجر توانستند از خود یك عده کافی ترتیب دهند و در برابر مردم بومی وجانوران درنده دفاع کنند. بعلاوه چون جامعه روزگار کهن جامعهٔ ایلی بود این امر باعث شد که هر قبیله در ده توطن کند وچنین دهکده‌ای نمونه وسرمشقی باشد برای ایجاد مساکن مهاجران ایرانی[۱] .

بعدها محاسن وفواید تمرکز وتجمع کماکان بر عیوب ومضار آن برتری یافت زیرا در صورت اول آبیاری که در حکم یك کار دسته جمعی بود بهتر انجام میگرفت، بعلاوه پایداری دربرابر عناصر یغماگری که خواه بصورت عشایر چادرنشین وخواه بصورت دسته‌هائی از حریفان ورقیبان درمیامدند وهمچنین مقاومت دربرابر اخاذی مأموران حکومتی تنها هنگامی امکان داشت که یك عده کافی باهم متحد شوند . اگرچه اطلاعات ما نسبت بتشکیلات دهکده در دوران قبل ازاسلام اندك است بااینهمه برما روشن است که هنگام غلبهٔ مسلمین یك نوع تشکیلات ابتدائی اشتراکی[۲] وجود داشته[۳] یااینکه در قرون اولی اسلام بوجود آمده است زیرا که مسلمین در بسیاری از موارد با ملل مغلوب

۱ـ نگاه کنید به گیگر ، تمدن ایرانیان شرقی ، ج۱ ، ص ۲٤۷ .

۲ـ مقصود ازجامعه ابتدائی اشتراکی همانست که اروپائیان Commune گویند (مترجم) .

۳ـ ثعالبی سخنی بآفریدون نسبت میدهد ومینویسد که روزگاری پنج نوع شریك بودند ازجمله «الاکارفی الضیعةوالمساهم فی القریه» [یعنی برزگر دراملاك شخصی و سهیم و شریك در روستا] (غُرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی [با ترجمهٔ فرانسه بنام Histoire des Rois des Perses] چاپ هـ . زوتنبرگ H. Zotenberg ، پاریس ، ۱۹۰۰ ص ٤۱) داستانی که بموجب سنت دربارهٔ قباد وپیرزن روستائی نقل شده است (نگاه کنید به فصل نخست) نشان میدهد که مسلمین صدر اسلام عقیده داشتند که در عهد ساسانیان در بعضی سرزمین ها میان شاه و برزگر هیچ طبقه متوسطی وجود نداشته است.

گروهی و دسته‌جمعی معامله میکردند . از ین مطلب نباید چنین استنباط کرد که تنها نوع تشکیلات اجتماعی تشکیلات ابتدائی اشتراکی بوده است . در واقع عکس قضیه‌را باید فرض کرد اما پیداست که سیاست حکومت در قرون اولی اسلامی این بوده است که موجبات رشد و نمو این تشکیلات ابتدائی اشتراکی را فراهم آورد زیرا مناسبات اداری اقتضا میکرد که عمال حکومت با اجتماعات سروکار داشته باشند نه باافراد . و اما دلیل دیگری را که در اتخاذ این سیاست مؤثر بوده است نمیتوان نادیده گرفت : یکی از مسائل مهمی که مورد توجه مسلمین بود جمع خراج از مردم سرزمین‌های مغلوب بود و نیل بدین مقصود در صورتی میسور میشد که تاحدی ملل شکست خورده روی آسایش و خوشی میدیدند و در صورتی که کشاورزان ناراضی میبودند و بیش از اندازه بر آنان تحمیل میشد کشاورزی بسختی پیشرفت میکرد . شاید مشاهدهٔ خیر و برکت کلی در کار کشاورزی در مسلمین صدر اسلام مؤثر افتاده و آنان را برین داشته بود که ده‌را یك واحد تشکیلاتی فرض کنند و باین نکته پی‌برند که اگر دهقان منفعتی از زمین حاصل کند و تاحدی از حکومت خود مختاری بهره‌مند گردد بظن غالب زمین را بهتر کشت و زرع میکند . درهرحال قطع نظر از ینکه انگیزه مسلمین درین کار چه بوده است ، در قرون اولیه اسلامی میل غالب براین بود که با دهکده بعنوان یك واحد تشکیلاتی واجد شخصیت حقوقی معامله کنند و این تمایل تاقرن بیستم میلادی[1] دوام یافته است . اما هرچند از یك سو دستگاه مالی مملکت مایل ببقای تشکیلات سادهٔ ابتدائی اشتراکی بود با اینهمه از سوی دیگر خود این دستگاه تغییراتی در ترکیب جامعهٔ روستائی

۱ ـ خراجی که میبایست وصول شود اول تقسیم میشد بین چند منطقهٔ خراج و بعد میان چند شهرستان وسپس میان دهات وسرانجام ازافراد خراج گزار وصول میشد .

پدید آورد. تمایل دستگاه حکومت بر این بود که بار خراج بمرور زمان سنگین تر شود و همین باعث شد که این بار بیش از همه بر دوش کشاورزان و خرده مالکان سنگینی کند یعنی کسانی که بنیه اقتصادی آنان کمتر ازین بود که در روز مبادا بر مشکلات غلبه کنند و کمتر امکان مقاومت در برابر مطالبات ظالمانه داشتند. این امر موجب شد که دهقانان بیش ازپیش بطبقه نسبةً غنی وزورمندی محتاج شوند و ازینرو کاملا طبیعی بود که طبقهٔ اخیر خودرا نسبت بقاطبهٔ مالیات دهندگان مرجع قدرت فرض کنند خواه ازنظر اینکه در برابر حکومت از آنان حمایت میکردند وخواه ازلحاظ اینکه در برابر حکومت مسوؤل کار آنان بودند. همین سبب شد که یك طبقه مقتدر ازملاکان بوجود آید وخرده مالکان بدرجات پست تر اجتماع تنزل کنند[1] ورفته رفته یك جمعیت ده نشین شبه برده ای در ایران ظاهر شود. این تمایل هنگامی شدت یافت که بجای مالکان اصلی زمین اولا کسانی روی کار آمدند که غالب آنان اجاره دار درآمدهای مالیاتی[2] بودند ثانیاً کسانی که براثر تعمیم روش واگذاری اراضی باشخاص یا «اقطاع» که ازقرن پنجم هجری (برابر قرن یازدهم میلادی) ببعد معمول شده بود صاحب زمین شدند. مرحلهٔ قطعی این تحول مستقرشدن

۱ ـ نکتهٔ قابل توجه تغییریست که درمعنی کلمهٔ «دهقان» روی داده است. در دورهٔ حکومت ساسانیان «دهقانان» طبقه خاصی ازمالکان بودند (نگاه کنید بفصل اول) امادرقرن یازدهم میلادی چنین بنظر میرسد که این کلمه گاهی درحکم یك اصطلاح فنی ومعرف طبقه ای از مالکانست و گاهی مراد ازآن شخصی استکه یك درجه بالاتر ازخرده مالك میباشد ومعنی دهقان در قابوسنامه چنین است (ص ۲۱۴). ناصرخسرو که کتابهای خودرا درقرن پنجم (یازدهم میلادی) نوشته این لغت رانیز بمعنی «کشاورز» بکار میبرد (نگاه کنید بدیوان او چاپ نصرالله تقوی، طهران ۱۳۰۴-۷، ص ۵۵۷). امروز دهقان بمعنی کشاورزست [درین ترجمه نیز دهقان بمعنی امروزی آن بکار رفته است].

۲ - Revenue farmer

مأموران لشکری در املاك زراعتی بود [۱] . عاقبت درقرن بیستم میلادی طبقهٔ تیول‌دار مبدل بطبقهٔ مالك شد .

بدین گونه ازقدیمترین زمانها دهکده یك واحد تشکیلاتی بوده که اساس حیات اجتماعی ایران را تشکیل داده است و جائی بوده که در آن دسته‌هائی از مردم خودرا برای همکاری اقتصادی وسیاسی متشکل میکرده‌اند واهمیت ده باعتبار اینکه یك واحد تشکیلاتی درزندگی روستاییست درسراسر قرون وسطی واز آنپس تا امروز برقرار بوده است . مسکن واحد و منفردی که از ده مجزا باشد هنوز درحکم استثناست نه قاعده کلی وهرجا که «مزرعه» ای احداث شود در غالب موارد این مزرعه تابع یك ده اصلی است [۲] .

اساس ده‌ازمین مورد تصرف دهقان تشکیل میدهد ومقدار آن‌را بدوطریق عمده حساب میکنند . یا برحسب «جفت» ، یا برحسب سهم آب . مساحت اولی ازمحل تامحل فرق میکند امافرض اصلی یعنی مبنای کار عبارتست ازیك سلسله

۱ـ نگاه کنید بفصل سوم

۲ ـ دلیل این امردردوره قبل‌از مشروطیت (یعنی‌پیش‌از۱۹۰۶ [۱۳۲۴]) بدون شك تاحدی سهولت اداره امور مالی‌بود . مالیات دهات اصلی و مزارعی‌را که تابع آنها بود باهم تعیین میکردند وپرداخت مبلغ کل مالیات باده اصلی بـود . امروز نیز هر مزرعه‌ای را تابع دهی میدانند که ازهمه بآن نزدیکترست حتی اگر این هر دو متعلق بیك تن نباشد (محض مثال رجوع کنید به‌فصل سیزدهم این کتاب) . کلمهٔ «مزرعه» دردوره قاجاریه که آن‌را بعنوان یك اصطلاح فنی بکارمیبردند بجائی‌اطلاق میشد که مبلغ معینی بابت مالیات آب‌و زمین میپرداخت واین مالیات قسمتی از مالیات ولایت یا «قریه» بشمار میرفت (مـراة القاسان [این کتاب جزء دفتر دوم ازجلد سوم فرهنگ ایران زمین بچاپ رسیده است] ، مـوزه بریتانیا بنشانهٔ or . 3603 ورق ۶۴ الف). اهل‌محل‌بااین تعهدی که میکردندازپرداخت مالیات «سرانه» ومالیات «مواشی» معاف بودند وحال آنکه اهل ده (یاقریه) عوارضی و مالیاتی میپرداختند کـه مشتمل بود بر مالیات‌زمین وآب‌بها، مالیات گاو یا «مواشی» ، مالیات گوسفند وبز یا «مزاعی» ومالیات «نساجی» (همان کتاب ، ورق ۶۴ ، الف) . بنظر میرسد که حمدالله مستوفی کلمهٔ‌مزرعه را نیز بمعنی کشتزار یامسکنی که وابسته بده اصلیست بکار برده باشد .

اندازه گیریهای یکسان و اصطلاحی که درین مورد در ایران بکار میرود «جفت» است ، یعنی یك‌جفت گاو یا مقدار زمینی که میتوان بایك جفت گاو شخم زد . درمشرق ایران اصطلاحی که درمورد جفت بمعنی مقدارمعینی از زمین و همچنین برای یك‌جفت گاو بکارمیرود «زوج» است . درخراسان‌این کلمه همچنین در مورد مقیاس معینی ازآب بکار میرود . درخوزستان بجای جفت اصطلاح محلی «خیش» رابکار میبرند که این‌کلمه نیز در فارسی بمعنی گاوآهن‌است . این‌نکته قابل توجه‌است که این تقسیم ده به «جفت» غالباً هم درمورد املاك اربابی مشاهده‌میشود وهم درمورد املاك خرده مالك . این کار نمونه واساس روش معمول دردهات آذربایجان و کردستان وهمدان واراك و اصفهان و فارس وخوزستان وطهرانست.[۱] اگر بخواهیم مقصود خودرا بدقت بیان کنیم بایدبگوییم که‌تقسیم زمین ده بنسبت‌تساوی سهم فقط باعتبار کمیت نیست بلکه درین مورد کیفیت‌امر نیزموردتوجه است، بدین‌معنی که‌زمین‌های ده که موردتصرف زارعانست ازنظر مساحت‌وشکل باهم‌تفاوت عمده‌ای‌دارندو عامل مشترك میان‌آنها اینست که یك‌جفت گاو بتواند بطور عادی‌آنها راشخم کند . دربعضی املاك اربابی خاصه آنها که درمشرق ایران قراردارد یك عده گاو را باهم می‌بندند و «جفت» های متعددی را که باهم تشکیل یك دسته داده‌اند بوسیله‌آنها شخم میکنند . با اینهمه نکته‌مهم اینجاست که در بسیاری ازموارد مساحت زمین دهکده راهم برحسب «جفت»حساب میکنند. بعبارت دیگر اصلی که در تقسیم زمین چه در مورد زمین های اربابی و چه

۱ ـ موارد استثنائی هم داریم چنانکه درخیر [بکسرخا] واقع در فارس هر واحد زراعتی مرکبست ازپنج مرد وچهار گاو ودر عقیلی واقع در خوزستان هرواحد مرکبست ازشش مرد و چهارگاو (نگاه کنید بفصل بیست و یکم).

درمورد زمین های خرده مالك ازآن تبعیت میشود تساوی حصّه‌هاست . چیزی که باز این تمایل بتساوی حصه ها را تقویت میکند این نکته است که در بعضی املاك اربابی و در موسم معین زمین هایی که قرار است برای زراعت بین زارعان تقسیم شودمجدداً بوسیلهٔ پشك‌انداختن میان آنان قسمت میگردد. «جفت» (بمعنی‌زمین) هرچند متعلق به رئیس‌خانوار شمرده میشود با اینهمه از او انتظار میرود که حوایج همه افراد خانوار را برآورد . یکی از حقوق مهمی که به «جفت» تعلق میگیرد حق استفاده ازمراتع ده وجمع‌آوری خار و خاشاك‌آنها برای سوخت است .

این حق حـق بسیار مهمیست ونشانیست از اینکه یك اجتماع اشتراکی ابتدائی دراصل چگونه‌اسکان‌یافته استودلیل‌آنست که اعضای چنین‌اجتماعی حق داشتند که در زمین‌های ذی زرع ودرآب و همچنین در حـق مرتع‌متعلق بزمین‌های مزبور سهیم باشند . حق سهیم‌بودن در مراتع مشترك هم درمـورد املاك خرده مالك صدق میکند وهم درمورد املاك اربابی. درمورد دومی این حق بر اساس عرف و عادت قرار دارد و حال‌آنکه در مورد نخستین باید این کاربحکم قانون باشد اما بندرت‌اتفاق‌میافتد که ارباب بتواند این‌حق‌را ازمردم ده نشین سلب کند .

ازاین اصول‌کلی که‌طرزترکیب‌وتشکیل ده‌برآنها قرار گرفته است‌شاید بتوان چنین استنباط کرد که شکل اولیه اسکان‌وشهرنشینی نخستین مهاجران ایرانی « اشتراکـی ابتدائـی »[۱] بوده و حقوق انفرادی از حقوق عالی اجتماعی نشأت میافته است . با تغییری که در ترکیب اجتماعی ده مقارن ظهور عمده مالکان یا تیول داران[۲] پدیـد آمد ازیـك طرف سنت مالکیت

---

۱ – Communal ۲ ـ نگاه کنید بفصل سوم .

اشتراکی ضعیف شد اما از طرف دیگر میل به تنصیف و تساوی حصه های زمین ـ که در اصل بنسبت های ثـابت و معین تقسیم شده بود ـ از منبع دیگر قوت گرفت واین منبع عبارت بود از سنن مساوات طلبی جامعهٔ اسلامی. ممکنست از خود بپرسیم که این تحولات تا کجا در جامعه های روستائی ریشه دوانده‌است، بخصوص با توجه باین حقیقت که طبقات سپاهیان ترك که درقرن چهارم هجری (دهم میلادی) بروی‌کار آمدند غالباً درشهرها متمرکز بودند وتاآنجا که میدانیم معمولا ازمحل اقطاعاتی که بآنان داده میشد امرار معاش‌میکردند وبنابرین ازکجامعلوم که عامل حقیقی وقطعی‌درحفظ ترکیب اصلی ده‌مسأله کشت وزرع نبوده‌باشد. عامل‌بسیار مهمی که درین وضع‌تأثیر داشته گاو و گاوآهن بوده ومقدار زمینی که يك زارع میتوانسته است‌شخم بزند بوسیلهٔ این عامل محدود میشده است. مـالك از نظر مزایای اقتصادی هیچ علاقه‌ای بحفظ این ترتیب نداشت. درواقع بهم‌بستن وبکاربردن يك‌عده گاو بجای يك‌جفت گاو وتبدیل قطعات مختلف زمین‌های مورد تصرف‌زارعان بيك قطعه زمین واحد، یعنی ترك کردن روش تقسیم اراضی برمبنای «جفت» تنها بعلل فنی محض دارای مزایای بیشتری بود که مـایهٔ رجحان این روش بر اولی بود و امر زراعت بکار بستن آنرا ایجاب میکرد. با اینهمه تقسیم زمین به «جفت» کـه تا امروز ادامـه یافته است نشانیست از يك سنت مهم و دلالت میکند براینکه کیفیت اسکان و استقرار روستائیان در ده اصلا مبتنی براصول اجتماع ابتدائی اشتراکی‌بوده‌نه براصل استقرار مالك‌وارباب درده، یعنی نخست روستایی در روستا وطن گرفته نـه مالك و ارباب. شکل امروزی مالکیتی که عمده مالکان ازآن برخوردارند وامـروز درایران غلبه دارد یا ازيك‌اجتماع ابتدائی اشتراکی ساده‌ای بوجودآمده که درآن افراد

دارای حقوق متساوی بوده‌اند ویا بریك چنین اجتماعی تحمیل شده است .

درهمان‌حال که رفته رفته املاك وسیع ازدهات ومهاجرنشین‌های ابتدائی اشتراکی بوجود میآمد یا برآن تحمیل میشد هرچند منافع اقتصادی مالکان اقتضامیکرد که زمین‌های موردتصرف دهقانان یکی‌شود بااینهمه‌عوامل وآداب وعاداتی وجودداشت که تمایل باشتراکی‌بودن زمین را تقویت میکرد: بدین معنی که‌ازنظرجمع خراج برای‌حکومت آسانتراین‌بود که باجوامع روستائی یك‌جا طرف باشد و چنین‌بنظر میرسد که در دورهٔ ساسانیان حال بدین‌منوال بوده واین حقیقت تاحد زیادی پس‌از غلبه اسلام مصداق داشته است یعنی تا هنگامی که مالیات دهات را یك جا تعیین میکردند و قاطبه روستائیان بطور دسته جمعی مسوؤل پرداخت مالیات انفرادی میشدند.[۱] بعلاوه با رواج رسم اقطاع که‌آنرا بر مبنائی قدیمتر قرار داده بودند چون امتیازات صاحبان اقطاع نه تنها عبارت ازحق وصول مالیات بود بلکه همچنین مشتمل بود بر وضع مالیات و تحمیل بیگاری بر مردم ، پیداست که درین حال شایسته تر این‌بود که‌مالیات‌را بتناسب سهم‌هر یك‌ازدهقانان وزمین‌های سپرده‌بآنان‌تقسیم کنند . این نیز بدون تردید عامل بسیار مؤثری درحفظ سنت قدیم و ادامه روش معمول درده بود . حفظ مقیاس «جفت» ازنظرمالك یك فایدهٔ دیگرهم داشت : اگر تعهد پرداخت‌عوارض وانجام‌دادن بیگاری دهقان موکول میشد بوجود«جفت» درین‌صورت تقسیم‌زمین‌متصرفی زارع میان‌چندتن‌شریك‌الارث تأثیری در اساس مطلب نمیکرد ، یعنی وراث کماکان مجبور بپرداخت عوارض‌وانجام‌دادن بیگاری‌میشدند . توزیع موسمی زمین درمیان کشاورزان که امروزدربعضی‌از نواحی‌ایران‌معمول است[۲] بظن غالب ازآنجاسرچشمه

۱ ـ نگاه کنید بفصل اول ودوم. ۲ ـ نگاه کنید بفصل شانزدهم.

میگیرد که مالك میخواهد عوارض و رسوماتی را که برعهدهٔ دهقانانست بنسبت تعداد اراضی مورد تصرف آنان تقسیم کند و چیزی که موجب تقویت این تمایل میگردد آنست که مالك نمیخواهد زارع علاقهٔ مخصوص بزمینی که در تصرف اوست بیابد و گرنه این مطلب یعنی توزیع موسمی زمینهای ده چندان ربطی بتمایلات مساوات طلبی اجتماع ندارد .

طریقهٔ دوم احتساب عده اراضی ده که در تصرف دهقانانست مراجعه بمقدار سهم آب آنان میباشد. این ترتیب درجاهایی معمول است که کشت وزرع بیشتر بابیل صورت میگیرد مانند بعضی نواحی واقع درمحال اصفهان وهمچنین نواحی کوهستانیی که در آنجا ها آب و شکل زمین اهمیت بسیار فراوان دارد نه استعداد و قابلیت گاوهایی که زمین را شخم میکنند . درین گونه موارد آبی که در دسترس همه است معمولا بعدهٔ مختلفی از حصه‌های متساوی المدة تقسیم وبزمین اختصاص داده میشود. درین گونه املاك مساحت وشکل زمین نسبت به موقع زمین[۱] فرق میکند اما نسبت این تغییر و اختلاف بیش از آنست که درموردسایر دهات دیده میشود، یعنی دهاتی که مبنای تقسیم زمین‌هایش بر «جفت» است. این نوع تقسیم دراملاك خرده مالك بیش ازاملاك اربابی معمول است و شاید علت عمده این باشد که امروز املاك خرده مالك بیشتر منحصر بنواحی کوهستانیست و همچنین نواحیی که کمتر حاصلخیزست و در آنها عامل مهم فلاحت آب است نه گاو[۲] وچنانچه زمینهای ده ازین نوع باشد توزیع موسمی اراضی زارعان مرسوم ومعمول نیست مگر درموارد استثنائی معین[۳] .

دربعضی نواحی خاصه درحوالی یزد ترتیب تقسیم زمین مشمول هیچیك

---

۱ - configuration ۲- نگاه کنید بفصل چهاردهم. ۳- ورزقان [بفتح و اووزا] واقع در ناحیه اوزوم دیل‌زنجان ازین قاعده مستثنی است (نگاه کنید بفصل هفدهم) .

ازین دو روشی که شرح دادیم نیست بلکه درنواحی مزبورملکیت آب وزمین هریك جداگانه است ومساحت زمین‌های متصرفی زارعان را تخمیناً برحسب عده گاو یاسهم‌های متساوی آب تعیین نمیکنند بلکه این امربستگی بقدرت و ابتکار هرفرد زارع دارد . باتوجه باین که دلایل کافی درین مورد دردست نداریم این مطلب‌را جز باحدس و گمان نمیتوان توجیه کرد وناچار در تفسیر این نکته باید گفت که اوضاع جغرافیایی ونتایج سیاسی حاصل از آن سبب پیشرفت وترقی مخصوص این ناحیه شده است . یزد که در کنار کویر مرکزی قرار گرفته نه از لحاظ لشکرکشی اهمیت داشته‌ونه ازنظر کشاورزی دارای وضع مطلوب ومساعدی بوده است وبهمین‌دلیل در دورهٔ صفویه و قاجاریه تا حدی خارج ازمناطقی بوده که کراراً بعنوان تیول بسرکردگان سپاه ودیگران میداده‌اند . درجاهایی که زمین را بعنوان تیول باین‌وآن واگذار میکردند مالکیت اجتماعی دهقانان‌جای‌خودرا رفته‌رفته باجاره‌داری‌میدادوبمرور دهور وضع عامه کشاورزان نامساعدتر میشد . اگر دهقانان ناحیهٔ یزد توانسته‌اند استقلال وابتکار بیشتری حفظ یا کسب کنند شاید بعلت این حقیقت بوده که کمتراز دهقانان نواحی‌دیگر دستخوش‌حوادث‌سیاسی شده‌اند واوضاع‌طبیعی آن ناحیه ایجاب میکرده که نیروی مقاومت بیشتری بکار برند .

کرمان امروز نیز از بعضی جنبه‌ها واز نظر چگونگی تقسیم زمین‌های ده به‌یزد شباهت دارد . دراین‌ناحیه اراضی ده بشش‌سهم مساوی یا «دانگ» قسمت میشود و هر دانگ عبارتست از یك ششم آب موجود ده و زمینی که بوسیلهٔ آن مشروب میگردد . درین مورد آثار ناچیزی از سنن و رسوم کهن اجتماع ابتدائی اشتراکی بجای مانده است ودر توجیه این امر باز شاید ناچار شویم که باوضاع جغرافیائی اتّکا کنیم .

روشهای آبیاری بعلت موقع وشکل خاص زمین بطرزی صورت میگیرد که بعیدنیست ازقدیم این‌ناحیه بیشتر توسطزعمای مقتدر قوم‌آباد شده باشد نه بوسیلهٔ دسته‌های مهاجری از روستائیان .

یاقوت مینویسد کرمان که‌درزمان‌سلاجقه‌بسیارآبادبوده درزمان‌او(یعنی قرن‌هفتم مساوی‌باقرن‌سیزدهم‌میلادی)روبویرانی‌نهاده‌است.[1] خرابی کرمان درقرن‌هشتم‌بدست امیرتیمور باعث‌تشدیداین‌وضع‌شدواساس‌تشکیلات موجود روستائی را برانداخت و شاید بتوان گفت که اوضاع و احوال نامساعد طبیعی کرمان‌مانع‌ازاحیاءِآن شده باشد . درهرحال در کرمان‌آثار تشکیلات‌مربوط بجوامع ابتدائی اشتراکی کمتر ازسایر نقاط ایران دیده میشود .

درست بهمان‌نحو که شرایط طبیعی درانتخاب محل و موضع روستا مؤثر افتاده طرح ونقشه‌آن نیز ناگزیر تابع مقتضیات مربوط بامنیت یعنی شرایط سیاسی شده است . اقدامات احتیاطی که برای رفع حمله مهاجمان در غالب نقاط ایران‌صورت گرفته‌ازاموریست که‌نسبةً درازمنهٔ‌متأخربآن پرداخته‌اند. علاوه بر حملات اتفاقی مهاجمان ، آن قسمت از نواحیی که برسر راههای شهرستانهای مهم‌واقع شده درمسیر کشور گشایان قرار گرفته وبارها درآنها جنگ روی داده است . احتیاطات معمولی ایجاب میکرده است که دهات واقع دردشت یا دارای حصار باشد یا دست‌کم دارای یك ناحیه مرکزی یا محوطهٔ محصوری که بهنگام ضرورت مردم با چهارپایان خود بدانجا پناه برند . مثلا بسیاری از دهات واقع در دشتهای شمالی اصفهان مانند گز (جز) حصاردارد وراه‌ورود بده از دروازه‌های‌تنگ‌میگذرد . همچنین‌قسمت

---

۱ ــ معجم‌البلدان یاقوت چاپ ووستنفلد (Jacut's geographischen Wörterbuch, ed. Wüstenfeld) لیپزیگ ۱۸۶۶-۷۳ ،ج ۴، ص ۲۶۴ .

مرکزی مورچه‌خورت عبارتست از قلعه‌ای که محل سکونت روستائیان و نگاهداری احشام است . دلیل این امر را بآسانی میتوان دریافت . ناحیه برخوار [بضم با] بر سر راه مهاجمان افغانی قرار گرفته بود که در پایان دوران صفویه باصفهان پایتخت آنروز ایران حمله بردند و دهات پیرامون آنرا غارت کردند اما گز یکی از دهات معدودی بود که توانست مقاومت کند ولاجرم بتصرف دشمن درنیامد .

درغالب نواحی درمزارع وابسته بدهات مردم برای مصون ماندن از تاخت وتاز اشرار وصدمه وزیان درندگان بر گردمزرعه حصار کشیده‌اند . در واقع بسیاری ازین مزارع غالباً فقط دارای یك خانهٔ روستائی محصور یا «قلعه» است که محل زندگانی روستائیان و چهارپایانست و ممکنست که قسمتی از آنرا بصاحب مزرعه اختصاص داده باشند . در بعضی موارد چنانچه اوضاع و احوال مساعد باشد و مزرعه آباد شود مساکن دهقانان از محوطهٔ محصور اصلی تجاوز میکند و توسعه مییابد .

غالباً خانه‌های ده (خواه حصار داشته باشد خواه نداشته باشد) بهمدیگر چسبیده است . قسمت مرکزی ده را مسجد (در صورتی که ده داری مسجد باشد) و دکان ده (در صورتی که ده دارای دکانی باشد) تشکیل میدهد . در بسیاری ازموارد دهات بزرگتر دارای کاروانسراست اما معمولا کاروانسرا در حوالی ده ساخته میشود نه در داخل آن و در دهاتی که دارای باغ است باغهای ده نیز معمولا در کنار ده دیده میشود نه دردرون آن . اراضی مزروع دربسیاری ازموارد دراطراف ده و جاهای دورتر صحرا قرار دارد وپس از آن مراتع ده دیده میشود . بااینهمه شکل ونقشه ده وزمینهای آن معمولا نسبت بشکل زمین ودسترس بودن آب فرق میکند . مثلا واضح است که در دره‌های کوهستانی

احتياج بدهات محصور کمتر احساس ميشود زيرادربسيارى ازموارد ده برسر راه قواى مهاجم قرار نميگيرد يا ممکنست که موقع خود ده مجال تجاوز و حمله بکسى ندهد . اگربناى ده‌محدود بديواره‌هاى دره شوددرين‌حال‌مشکل بتوان زمينهاى زراعتى درپيرامون‌آن سراغ کردبلکه درين‌صورت ممکنست اين‌زمينها دريك‌طرف‌ده امتداد يافته يااينکه دربالا يا پائين‌دره قرار گرفته باشد يعنى درجائى که دره‌وسعت ميبابد وامر کشت وزرع را ممکن‌ميسازد

جمعيت‌دهات‌مختلف ومرکبست ازمالکان- مگر درمواردى که غايب‌اند- وکسانى که در واحدهاى زراعتى‌کار ميکنند يا صاحب‌آنهاهستند ومقصود از واحد زراعتى واحديست که زمين‌هاى ده برحسب‌آن تقسيم شده باشد (اين گونه‌کسان ممکنست خرده‌مالك يا مستاجر يا از زارعانى باشند که براساس مزارعه‌زراعت‌ميکنند) گذشته‌ازين گروه‌بايدکارگران‌کشاورزى‌وخوش‌نشين‌ها وصنعتگران صنايع دستى مانند نجار وآهنگرومقامات رسمى‌مانند کدخدا و همچنين پيشه وران مانند دکاندار ده و افراد طبقهٔ روحانى را نام برد . همه طبقات‌درده ديده نميشوند،فى‌المثل خرده مالکان معمولا دردهات اربابى وجودندارند، همچنين درهمه دهات صنعتگران ودکانداران و روحانيان ديده نميشوند . موضوع عمده‌اى که درصحايف بعدازآن بحث خواهد شد موقع اين طبقات مختلف و روابطآنها نسبت بيکديگر وهمچنين روابط آنها نسبت بدولت است .

بخش نخست

تاریخ زمین داری و اداره
درآمد های اراضی و املاک
در ایران از صدر اسلام تا
اعطای مشروطیت

Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No. 4465

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		
		1297	
37			

فصل نخست

منشأ تاریخی : استیلای عرب

تاریخ ایران پیش ازمهاجرت ایرانیان یابه‌بیان درست تراقوام‌روستائی برما مجهول‌است‌مگر تاریخ‌عیلام‌واشارات‌متفرق‌وپراکنده‌ای که‌درسنگ‌نوشته‌های آشوری[1] دیده میشود . قدیمترین مدارکی که درباره اقوام اوستائی قبل‌از مهاجرت‌آنان بمشرق‌ایران‌داریم‌نشان‌میدهد که میان عناصر شهرنشین باعناصر نیمه بیابانگرد پیوسته خلاف‌ودشمنی بوده‌است[2] پس‌ازمهاجرت‌اقوام مزبور بمشرق‌ایران‌موضوع‌شهرنشینی‌هدف‌اصلی‌حیات‌اقتصادی ومذهبی وسیاسی‌آنان قرارگرفت‌اماهمچنان اختلاف‌میان آن‌دوعنصری که گفتیم ادامه داشت[3] . جامعهٔ آنروز جامعهٔ‌پدرسالاری[4] ومبتنی براساس خانواده (نمانه)[5] و ده (ویس)[6] وقبیله (زنتو)[7] و کشور(دهیو)[8] بود[9].بتدریج که کشاورزی توسعه‌میافت وزمین های بکربدست میآمد بعضی خاندانها مقادیرمعتنابهی از زمین‌هارابملکیت خوددر میآوردند. [10] درآن روز گارزیستگاه مردم یعنی

---

۱ ـ ا . کریستن سن « مقدمه در باب مآخذ تاریخ حقوق ایران باستان »
Introduction bibliographique a l,histoire du droit de l,iran ancien.
(در « آرشیو تاریخ حقوق شرق » Archive du droit oriental، ج ۲ ، ص۲۵۳.)

۲ ـ گایگر ، تمدن ایرانیان شرقی ، ج ۱ ، ص ۱۱ ببعد . اوستا زندگانی ساده دهقانی و مراقبت‌ازاغنام واحشام‌را میستایدوبرای کشت وزرع زمین وآباد کردن اراضی بایر وهمچنین‌توسعهٔ تدریجی‌فلاحت ارزشی‌مذهبی‌قائل‌است (همان کتاب، ص۱۲)

۳ـ همان کتاب ، ص۲۲۵ .

٤ـ Patriarchal منسوب به Patriarchy که در سالهای اخیر به « پدرشاهی » هم ترجمه کرده‌اند اما کلمهٔ اخیر درست ورسا نیست . کلمهٔ Patriarchy از ریشه یونانی و مرکبست از دو جزو Pater بمعنی پدر و archos بمعنی رهبر وسالار . ازینرو من این‌کلمه‌را «پدرسالاری» و در معنی صفتی به «پدرسالار» ترجمه کرده‌ام (مترجم) .

٥ـ Nmana

٦ـ Vis ۷ـ Zantu ۸ـ Dahyu ۹ ـ کریستن سن ، ایران درزمان ساسانیان (کپنهاگ ، ۱۹۳٦) ، ص ۱۳ .

۱۰ گایگر ، ص ۲٤۷ .

نوع معمولی مسکن دهکده بود و مزارع تك تك وجدا از هم از ین قاعده که در شرق ایران تعمیم داشت مستثنی بود . مردم برحسب قبیله تقسیم میشدند و دهی که محل سکونت یك طایفه بود حکم نمونه‌ای را پیدامیکرد که مساکن جدیدرا از روی آن ترتیب میدادند واداره میکردند .

چنانکه در مقدمه متذکر شدیم غالباً مقتضیات واوضاع واحوال مردم راوادار بقبول این نوع زندگانی یعنی زندگانی روستائی و اسکان واقامت در دهکده میکرد .

رفته رفته از میان مردم رهبرانی برخاستند که منشأ قدرت ونفوذشان دو چیز بود یکی قبایلی که بدان منسوب بودند ، دیگر اراضی ملکی آنان واین عده درزمان هخامنشیان تأثیر مهمی دراوضاع واحوال کشور داشتند .

درقسمت غربی فلات ایران و در بین‌النهرین از روزگار قدیم ظاهراً انجام دادن پاره ای از خدمات از لوازم زمین داری بوده و روش معمول و عادی هر پادشاهی که میخواسته است لشکریان خودرا اداره کند و بمأموران خود حقوق دهد این بوده است کـه مقداری زمین بآنان ببخشد . از اینرو بموجب مواد ۳۶و۳۸ و۷۱ قوانین حمورابی فروش ایلکو[۱] (یعنی زمینی که صاحب آن موظف بوده است بپادشاه خدمت کند) ازطرف افسران ارتش سلطنتی که بآنان ایلکو بخشیده شده بود ممنوع بود . مادۀ ۳۸ صاحبان این قباله‌ها یعنی مالکان ایلکو را ازرهن گذاشتن آن ومادۀ ۷۱ آنانرا از انتقال مالکیت زمینهای ایلکو بدیگری ممنوع وخریداررا موظف میکند که چنین زمینی‌را بفروشنده پس دهد[۲] . تحقیقاتی که دربارۀ معاملات مربوط باملاك غیرمنقول

۱- ilku

۲- پ . م . پورو Purves ، « تفسیری دربارۀ املاك غیرمنقول نزی »، مجلۀ تحقیقات مربوط بخاورنزدیك،چاپ شیکاگو Journal of Near Eastern Studies (Chicago) ، ج ٤ (آوریل ۱۹٤۵)، ص ۷۵

ناحیهٔ نزی[۱] (واقع درده میلی جنوب شرقی کرکوك) بعمـل آمده (این تحقیقات مربوط بهزارهٔ دوم قبل از میلادست) نشان میدهد که همهٔ زمینها متعلق بشاه بوده‌وآنهارا یابرسم بخشش یا بعنوان تیول بر عایای خودمیداده‌است:

« قانوناً رعایائی که این زمینها بآنان سپرده میشدآنهارا تصرف میکردند نه تملّك. هر یك‌از رعایای‌شاه درازاء استفاده ازچنین‌زمینی‌مکلف بانجام دادن خدمت خاصی برای‌او بود اما حق نداشت که ازخود سلب مالکیت کند یاملك خودرا بدیگری‌انتقال‌دهد مگر بیکی ازخویشاوندان بلافصل خود . به‌تدریج رسم تیول دادن برافتاد و مالکیت خصوصی برفرض که نظراً میسور نبود عملا متداول‌شد وبرای تسهیل انتقال اموال غیرمنقول بافرادی که‌وابسته‌به‌دستگاه حکومت نبودند بکاربردن حیلهٔ قانونی‌وباصطلاح کلاه شرعی‌لازم‌آمد . ظاهراً طریقه‌ای که در وهلهٔ نخست برای جمع بین نظریّه قانونی قدیم وروش جدید قانونی بخاطر مردم‌خطور کرداین بود که متوسل‌بمسألهٔ اختیار کاذب‌شوندیعنی کسی‌رابدروغ‌بخویشاوندی یافرزندی خود بر گزینند . ازینرو پس‌ازاندکی جرح وتعدیل درنظر سابق ولاحق روشی نو پدیدآمد . البته اتخاذ این روش نو از نظر تنظیم قباله لازم بود نه از نظر اختیار حقیقی فرزند و خویشاوند وچنین مینماید که بـا اتخاذ روش جدید میتوانستند همهٔ مقتضیات قانون را رعایت کنند . بدین گونه املاك خرید وفروش میشد بی‌آنکه نص قانون نقض شده باشد »[۲] .

طریقهٔ معامله‌چنین بود که فروشنده خریداررا بفرزندی اختیار میکرد ویك قطعه ملك را بعنوان سهم‌الارث باقباله وسند باو هبه میکرد ودر عوض

۱- Nuzi   ۲- اف .آر. استیل Steele ، معاملات‌اموال‌غیرمنقول نزی Nuzi Real Estate Transactions (فیلادلفی،۱۹٤۳) ، ص۱٥ .

خریدار یك «قسطو»[۱] یاهدیه‌ای بفروشنده میداد که عبارت بود از کالائی که مجموع بهای آن برابر بابهای ملك بود[۲].

چنین بنظر میرسد که سایر معاملات ارضی نیز مرسوم واعم از معاملات ذیل بوده است:

۱) ـ دی تننوتو[۳] یعنی‌وامی که درمقابل‌وثیقهٔ ملکی داده میشد[۴].

۲) ـ سوئیپولتو[۵] یعنی آنچه درازاء تبدیل اراضی‌واملاك مختلف بیك ملك‌واحد میدادند[۶]. دردومتنی که دردست‌داریم ودرآنها بمعاملهٔ نوع‌اول اشارت رفته تصریح شده است که «ایلکو (خدماتی که بعهدهٔ صاحب تیول است) بعهدهٔ فروشنده خواهد بود».

نخستین شاهنشاهی ایرانیان یعنی هخامنشیان که در حدود ۵۵۰ پیش ازمیلاد برروی بقایای امپراتوریهای قدیم (یعنی امپراتوریهائی که مرکز آنها بین‌النهرین بود) پدید آمد دست کم از بعضی روشهای «فئودالی» و ملوك الطوایفی آن ممالك پیروی کرد وشهرستانهائی که مرکز امپراتوریهای قدیم بود پس از غلبهٔ ایرانیان تا حدی سنن وآداب و عادات خود را حفظ کردند[۷]. در ضمن همینکه حکام ولایات جانشین رؤسای قبایل شدند

۱ـ qîstu. ۲ـ پورو ، مجله تحقیقات مربوط بخاور نزدیك ، ج ٤ ، ص ٦٩.

۳ـ ditennutu ٤ـ استیل ، ص ٤٧ . ۵ـ Supe,ultu

٦ـ همان کتاب ، ص۵۳ . همچنین نگاه کنید به ﻫ . ﻫ. لوی Lewy « روش ملوك‌الطوایفی و بهره برداری ازاملاك خالصه طبق اسناد مکشوف درنزی Systeme féodale et exploitation du domaine royal aprés les textes de Nuzi ، آرشیو تاریخ مشرق ، ج۳، ص۱٦۲ـ۵ .

۷ـ نگاه کنید به ن . ادونتز Adontz ، مقاله «وضع بردگی در ایران» [مترجم باین نکته توجه‌دارد که بردگی‌ترجمهٔ‌نارسائیست‌از«سرواژ»] L, Aspect iranien du servage درکتاب «بردگی» (گزارشهای تقدیمی‌بانجمن ژان‌بدن درجلسات مورخ ۱٦ و۱۷ و ۱۸ اکتبر۱۹۳٦) Le Servage (Communications presentes à la Société Jean Bodin, Réunions des 16, 17, et 18 Octobre 1936 ، ص ۱۳٦ ببعد .

شاهنشاه ایران بصورت رئیس مملکت تجلی کرد و شهربانان(۱) بعنوان حکام محلی‌جانشین‌رؤسای قبایل شدند(۲) . شهربان رئیس دستگاه اداری‌شهرستان خود بود . وی بجمع خراج ونظارت درکار مأموران محلی وعشایر وشهرهای تابع خویش میپرداخت و بزرگترین قاضی‌ولایت بشمار میرفت . وی مسوؤل امنیت راهها بود ومیبایست راهزنان و گردنکشان را سر کوب کند . شورائی از ایرانیان کـه در آن عناصر محلی نیز حـق شرکت داشتند شهربان را دراداره امور یاری میکردند ویکی ازمنشیان دستگاه سلطنت و هیاتی که از طرف پادشاه اعزام میشدنـد در امـور شورا نظارت داشتند . فـرمان راندن بر قوای دائمی نظامی شهرستان و اداره کـردن دژ های آن خارج ازحیطه قدرت‌شهربان بودوافسرانی که ازطرف شاه تعیین میشدند برسپاهیان ودژهافرمان میراندند. با اینهمه‌شهربان‌اجازه داشت که قوای‌معینی‌دراختیار خودداشته‌باشد(۳). مالیاتی که مردم میپرداختند نقدی وجنسی بود . هر فرد ایرانی که قادر بحمل سلاح بود مکلف بود که بشاه‌خدمت کند ، عمده‌مالکان سواره ودیگران پیاده در لشکر شاه خدمت میکردند. مردمان مستطیعی که شخصاً حاجت بکشت زمین نداشتند موظف بودند کـه هرچه بیشتر در دربار حضور یابند . اگر این‌نوع کسان دارای‌فرزندانی شایسته بودند بآنان‌مناصب عالی میدادند وغالباً بعنوان پاداش زمین میبخشیدند . ازین گـذشته پیوسته عده‌ای ازایرانیان را بولایات‌میفرستادند تادرآنجا اقامت کنند وبدین‌منظور بآنان زمین عطا میکردند . این مهاجران هسته اصلی قوای نظامی شهرستانها وهمچنین شورای ایرانیان که بدان اشاره شد و خاندان شهربانان را تشکیل

۱ـ باصطلاح یونانی ساتراپ (مترجم). ۲ـ کریستن‌سن ، ایران درزمان ساسانیان ، ص ۱۵ .

۳ـ نگاه کنید بمادهٔ شهربان[= ساتراپ] دردایرة‌المعارف‌بریتانیکا Encyclopaedia Britannica (چاپ‌یازدهم).

میدادند.[۱] اثرات این جنبش مهاجرت که یکی از خصایص بارز تشکیلات دولت هخامنشی بود این بود که مبانی قدرت خانواده‌های بزرگ را استوارتر کرد وباید دانست که هخامنشان باتکای این خانواده‌ها روی کار آمده بودند. هخامنشیان پیش از روی کار آمدن از مردم فارس کسب قدرت کردند اما پس از تشکیل سلطنت سرچشمهٔ قدرت آنان عبارت از املاك وسیعی شد که درسراسر امپراتوری هخامنشی وجود داشت. بازوال شاهنشاهی هخامنشی شهربانان عملا از استقلال برخوردار شدند خاصه پس از آنکه برخلاف قاعدهٔ اصلی چنین مرسوم شد که آنان را بسپهسالاری شهرستان خودنیز بگمارند. ظاهراً اسکندر که داریوش سوم را در ۳۳۰ پیش از میلاد برانداخت و همچنین سلوکی‌ها آداب وسنن اصلی هخامنشی را ادامه دادند[۲] اما تنها پس از روی کار آمدن اشکانیان بود که قبایل بیابان گرد سکائی طبقهٔ حاکمه را تشکیل دادند و اصول ملوك‌الطوایفی پیش از اسلام بمنتهی‌درجه تکامل خود رسید. سکاهادارای املاك واراضی وسیع بودندو شورای سلطنتی از آنان تشکیل میشد.[۳] در ایران هفت خانوادهٔ بزرگ بودند که طبقهٔ «فئودالهای» بزرگ راتشکیل میدادند وهرگاه اراده میکردند رعایای خویش‌را بهواداری از شاه برمیانگیختند یا برضد او میشوراندند. بین آنان وروستائیان طبقهٔ متوسطی از تیولداران جزء وجودداشت وحلقه‌ای که اینان را به‌تیولداران عمده می‌پیوست محکمتر از رشته‌ای بود که شاه را به‌تیولداران بزرگ متصل میکرد وباید دانست که بموجب آنچه مورخان قدیم نوشته‌اند میان تیولداران بزرگ وشاه عناد ولجاج وجودداشته است.[٤] شاهنشاهی ایران تقسیم میشد میان شهریارانی که تابع شاهنشاه بودند

۱ ـ همان کتاب ، مادهٔ ایران» . ۲ ـ کریستن‌سن ، ایران درزمان ساسانیان ، ص ١٤ (متن فرانسه) . ۳ ـ نگاه کنید به‌دایرة‌المعارف بریتانیکا ، مادهٔ «پارت» Parthia

٤ ـ کریستن‌سن ، ص ١٦ـ١٧ وص۲۳ .

وولایاتی که تحت حکومت مستقیم شهربانان اداره میشد.[۱] درهر شهربان نشین یك یا چند خانواده وجود داشت که حکومت دردست آنها بود و رؤسای این خانواده‌ها عبارت بودند از ملوك الطوایفی که هر کدام صاحب دهات و شهرهای بسیار بودند. قشون اشکانی مرکب بود ازخدم وحشم ملوك الطوایف وازاینرو طبعاً شاهان اشکانی میبایست سران طوایف نیرومند را بحکومت ممالك عدیده خود بگمارند وبدینسان موجب شوند که تقریباً مقام شهربانان موروثی شود.[۲] بقول راستفتزف[۳] بارزترین جنبهٔ زندگانی اقتصادی واجتماعی شاهنشاهی اشکانی چنین بود : «حیات اقتصادی واجتماعی این دوره دارای ماهیت ملوك الطوایفی بود ودر رأس کارها تیول‌داران عمده قرارداشتند وتیول‌داران جزء مالك شهرها ودهات بودند. خرده مالکان مستقلا زمین خودرا کشت وزرع میکردند وبردگان هم برای عمده مالکان کار میکردند وهم برای خرده مالکان[٤]

چنین مینماید که خصایص عمدهٔ روش ملوك الطوایفی اشکانیان بسلسلهٔ ساسانیان که در۲۲٦ میلادی تأسیس شد بارث رسیده باشد. سلسلهٔ اخیر چندان در ایران سلطنت کرد تابراثر حملهٔ مسلمین برافتاد. هرچند مآخذ و منابع مربوط باین دوره پراکنده وناقص است آنقدر میدانیم که جامعهٔ ساسانی بطورکلی مبتنی برین عقیده بود که علایق خانوادگی مقدس است و مقصود ازوضع قوانین حفظ خانواده واملاك زراعتی است و پیوسته باید خط فاصل مشخصی میان طبقات مختلف اجتماع رسم کرد و در سلسله مراتب اجتماعی هرطبقه را درجای مخصوص خود قرارداد[۵] . آن هفت خانوادهٔ ممتازی که دارای حقوق مخصوص بودند ـ و ساسانیان که بسلطنت رسیده

۱ ـ تاریخ قدیم ، نشریه دانشگاه کیمبریج Cambridge Ancient History ، ج۹،ص۵۹۰.
۲ ـ همان کتاب ، ج ۱۱ ، ص ۱۱٤ . ۳ ـ Rostovtzeff ٤ـ همان کتاب، ص۱۲۰ .
۵ ـ کریستن سن ، ص ، ۳۲۰ـ۳۰ .

بودند یکی از آنها بشمار میرفتند ـ همچنان نسبت بدیگران تقدم وبرتری داشتند[1] . متأسفانه اطلاع دقیقی دربارهٔ روش «فئودالی» دورهٔ ساسانیان در دست نداریم. مثلاً معلوم نیست حکامی که نمایندهٔ دستگاه سلطنت بودند چه قدرتی در قلمرو تیولداران و باصطلاح فئودالها داشتند و اینان از کدام معافیت‌ها و مصونیت‌ها برخوردار بودند و مالکیت اراضی توأم باچه خدماتی بود. با اینهمه میدانیم که نجبای تیولدار میبایست بحکومت مرکزی یا حکومت محلی یا هردو خراج بگزارند و ناگزیر بانجام دادن خدمات نظامی بودند[2] . چنین مینماید که همچنانکه در روزگار کهن‌تر مرسوم بود تیولداران عمده مالك یا متصرف زمین‌هایی بودند که درنواحی مختلف کشور پراکنده بود ومیان آنها مسافاتی عظیم فاصله بود[3] . در سلسلهٔ مراتب اجتماعی پس از نجبای تیولدار دهخدایان یا «دهقانان» قرار داشتند و منشأ قدرت اینان عنوان موروثیی بود که باتکای آن امورمحلی‌را اداره‌میکردند. «دهقانان» طبقهٔ بسیار بسیار مهمی را تشکیل میدادند، هرچند غالباً آن مقدار زمینی‌را که بعنوان ملك موروثی خانوادگی زراعت میکردند اندك بود. آنان در قبال روستائیان نمایندگان حکومت مرکزی بودند وکار عمده‌شان جمع خراج بود وبعقیدهٔ کریستن‌سن

۱ـ همان کتاب ، ص ۹۸ـ۹.   ۲ـ همان کتاب ، ص۱۰۱.

۳ ـ همان کتاب ص ۳۷۰ـ۱ . رجوع کنید بداستان انوشیروان ووالی آذربایجان که نظام‌الملك در سیاستنامه نقل کرده است . این حکایت بخودی خود دلیل برآن نیست که چنین اوضاعی در زمان سلطنت انوشیروان وجود داشته است بلکه نشان میدهد که مردم در ادوار بعد نسبت برسوم ساسانیان چگونه میاندیشیدند . والی میخواست « که مرخویشتن‌را باغی و نشستنگاهی سازد . کلبهٔ وزمین پیرزن مانع کار اوبود وچون پیرزن راضی بفروش نشد سپاه سالار آن کلبه وزمین بظلم ازو بگرفت». پیرزن نزد انوشیروان دادخواهی کردووی کسی رابرای تحقیق امر فرستاد وشنید که والی در خراسان وعراق وفارس وآذربایجان خانه وکاروانسرا وملك دارد (نگاه کنید به ص ۳۰ ببعد و این حکایت‌را کریستن سن نیز نقل کرده است ، ص ۳۷۰ـ۱) .

مجبور کرد که بهنگام جنگ دست تجاوز برمردم صلح‌جو دراز نکنند شاید مقصود او از مردم طبقهٔ « دهقانان » بود نه روستائیان. بگفتهٔ آمیانوس مارسلینوس[1] نجبای ایران مدعی بودند که « حق زندگانی و مرگ مردم و غلامان » دردست آنانست[2] .

منبع عمده مالیات ، کشاورزی بود . مأموری که در رأس دستگاه وصول مالیات‌قرار داشت واستریوشان سالار (یعنی رئیس کشاورزان) خوانده میشد . گویاوی‌درامور کشاورزی‌وآبیاری[3] نیزنظارت‌میکرده وبرای ادارهٔاین‌قبیل امور مقرراتی وجودداشته است ازجمله مقرراتی که مربوط بوده است‌بانواع مختلف ازنهرها ونگهداری و تعمیرانها وطرز استفاده ازآنها وساختن سد ها وبندها وپلهاوسایرامور[4] . بااینهمه چنین مینماید که‌اشکالات عمده‌ای‌درجمع خراج پیش میآمده ومالیات پس‌افتاده امری معمول بوده است.[5]

چنین مینماید که تاروزگار شاهنشاهی‌قباد (متوفی در۵۳۱پیش‌ازمیلاد) مالیات ارضی متناسب با میزان محصول تقویم میشده و نرخهای مالیاتی باهم تفاوت داشته وبرحسب نوع کشت و جنس محصول تعیین میشده است . درعهد سلطنت قباد وفرزند و جانشین او انوشیروان تقویم مقدار مالیات متناسب با

۱– Ammianus Marcellinus ۲– ج ۲۳ ، ۶ ، ۸۰ بنقل کریستن سن ، ص ۳۱۶ .
۳ – کریستن‌سن ، ص۱۱۷. ٤ – همان کتاب ، ص ۳۱۶ . ۵ – گاهی یکی از شاهان برای کسب وجاهت خراج پس‌افتاده را میبخشودمثلا بهرام پنجم (بهرام‌گور) پس‌ازجلوس فرمان داد تاخراج عقب‌افتاده را لغو کنند (کریستن‌سن ، ص ۱۱۹) . بموجب روایت دیگر بهرام خراج ارضی پنجسال را بخشود وچنین ادعا کرده‌اند که این‌کار موجب اشتغال مردم بلهوو لعب شدوآبادی مملکت روبویرانی نهاد . ازینرو بهرام دوباره بوضع خراج ارضی پرداخت و مردم را وادار کرد که هم خراج زمینهای دایر را بپردازند و هم خراج زمینهای بایر را، پس مردم ناچار شدند که زمینهای بایر را نیز زراعت کنند و محصول این‌زمینها بیش‌از اراضی دایر شد (تاریخ قم ، ص ۱۸۷) .

وسعت زمین بود مگر در مورد نخلها و درختان میوه کـه مالیات اینها را بر حسب شمارهٔ درختان تقویم میکردند.[۱] بسیاری‌از نویسندگان قدیم اسلامی داستان وقایعی را که منجر بتغییر روش تقویم‌خراج شد بیک شکل و بتفصیل نقل کرده‌اند. بموجب این روایت قباد روزی بشکار رفت وببستان زنی‌درآمد ودید که سر گرم نان پختن است. کودکی نزد وی ایستاده بود و میخواست اندکی میوه بردارد اما زن اورا منع میکرد. قباد سبب این‌کار پرسید و زن پاسخ داد که میوه میان او و پادشاه مشترك است و چـون هنوز نه شاه‌آن را قسمت کرده ونه عامل خراج پس حلال نیست کـودکان او دست بمیوه برند. آورده انـد کـه سپس قباد برآن شد تـا این رسم را بـراندازد و فرمان داد که میزان خراج را برحسب مساحت زمین تعیین کنند نـه بنسبت میزان محصول [=مقاسمت] اماپیش‌ازآنکه‌بنیت‌خود جامهٔ عمل پوشاند درگذشت. انوشیروان که فرزند وجانشین او بود قصدپدررااجرا کرد و براملاك ومزارع وباغها وبستانها وتاکستانهای سراسر کشور خراج بست وجـزیه وضع کرد و

۱ - بموجب تاریخ طبری قباد شروع بمساحی زمین ها کرد و انوشیروان این کار را بپایان برد (ج ۱، فصل ۲ ، ص ۹۶۰) . یك جریب گندم یك‌درهم ویك جریب مو ۸درهم ویك جریب شبدر ۷ درهم مالیات داشت وماخذ مالیات نخلهای ایـران عبارت بود از قرار هرچهار درخت یك‌درهم و در مورد نخلهائی که جنسشان پست‌تر بود از قرار هر شش درخت یك‌درهم ودرمورد درختان زیتون از قرار هرشش درخت یك درهم . صاحبان زمین های غله‌خیز نیزیك الی‌دوقفیر میبایست بابت هر جریب بپردازند و مردم خراج را هر سال در سه قسط میپرداختند (ج ۱ ، فصل ۲ ، ص ۹۶۱-۳) . قول مسعودی درین باب اندکی با روایت طبری اختلاف دارد : بقول مسعودی قباد نرخ گندم وجو را ازقرار هرجریبی دودرهم درسواد معین کرد (کتاب‌التنبیه والاشراف چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab.) ، ص۳۹) .

تنها معدودی را از آن معاف کرد.[۱] کریستن‌سن معتقدست که این اصلاحی که انوشیروان درروش وصول مالیات بعمل آوردهم مایهٔ رفاه مردم بودوهم بسود خزانه مملکت ودر ادوار بعد خلفااین رسم را مبنای تقویم‌خراج قرار دادند.[۲]

بموجب روایت دیگر اردشیر پوربابك مؤسس سلسله ساسانی نخستین کسی بود که پرداخت خراج ارضی را معمول کرد. تاریخ قم‌دربن‌باب‌نامه‌ای را که یکی از ملاکان نهاوند بکتّاب رکن‌الدوله نوشته است نقل میکند. نویسنده معتقدست که ایرانیان ازخراج نفرت داشتند ومیگفتند که مقاسمه (یعنی‌تقویم‌مالیات دیوانی ازطریق‌تثبیت مقدارمعینی‌ازغله) عادلانه‌ترست.[۳]

---

۱ ـ تاریخ‌قم، ص ۱۷۹. همچنین نگاه کنیدبطبری،ج ۱، فصل۲، ص۹۶۰-۶۳. ابن‌حوقل مینویسد که دردوران پیش‌از اسلام تازمان قباد خراج بصورت حصه‌ای ازخرمن پرداخت میشد. قباد مقرر کرد که خراج درسراسر ایالت‌فارس بنرخهای معینی پرداخته شود وخراج را هنگامی بپردازند که انبار های غله و خرمن گاهها پر باشد (کتاب صورةالارض چاپ ج. ه. کرمرز J. H. Kramers (Bibl. Gnog. Arab)، ج۲،ص۳۰۳-٤). ۲ ـ ص ۳۶۱، تاریخ‌قم ازهمدانی نقل میکند که «او گفت اول کسی که زمین‌مساحت کرد وبپیمود ودوادین نهاد وخراج پدید کرد قباد بود وبحلوان دیوان خراج ساخت وآنرا دیوان عدل‌نام‌نهادند» (تاریخ‌قم،ص۱۸۰) چنین بنظر میرسد که‌احتمالادفاتر مربوط‌به‌ثبت اراضی را در دیوان خراج نگاهداری میکردند. هنگامی که معاویه عاملی را مأمور جمع خراج بین‌النهرین کرد صورت زمین های متعلق بشاه ساسانی وخانواده‌اش را ازحلوان بدست آوردند (تاریخ‌ابن واضح چاپ م.ث.هوتسما Houtsma (بریل Brill، ۱۸۸۳)، ج ۲، ص ۲۵۸). ۳ ـ تاریخ قم، ص، ۱۸۲-۳ [اصل عبارات تاریخ قم درین‌باره چنین است: ومن شکایت‌نامه‌ای دیدم‌وخواندم که یکی ازاربابان‌نهاوند ازدست امیرنهاوند ... بکتاب و نویسندگان رکن‌الدوله رحمه‌الله فرستاده بود .... که‌اول کسی که اورا بشهنشاه نام کردند اردشیربن بابك بود و او اول کسیست که خراج پدید کرد وسنت گردانید عجم آنرا مستعظم و مستکره شمردند وگفتند آنچ باقی خواهد شد وظیفه میگردانی وتعیین مینمائی‌یعنی خراج را بربدنهای فانیه وضع میکنی زیرا که‌مقاسمت عدل‌ترست].

غلبهٔ تازیان بر ایران درقرن هفتم میلادی[1] شکاف بزرگی در تاریخ ایران پدیدآورده است . پس ازحملهٔ عرب ایران ضمیمهٔ عالم اسلام شد ودر سراسر ممالك اسلامی نظریه مشترك خاصی در باب حکومت بوجود آمد و در مسائل مربوط بحکومت های محلی که در دست مردم بومی باقی مانده بود کمتر تغییر راه یافت ودرلوای حکومت اسلامی بسیاری ازآداب ورسوم محلی همچنان رعایت میشد . باوجود کوششی که فقها برای انطباق روش مالیاتی با رویه وطریقه اسلامی میکردند دستگاه وصول خراج ازبسیاری جهات شبیه دستگاه سابق ساسانی بود و کمتر با اصول و قواعدی وفق میداد که حضرت محمد [ص] وسایر کسانی که سرنوشت مسلمین صدر اسلام را دردست داشتند وضع کرده بودند . بمرور دهور تغییرات و تحولاتی حاصل شد و جنبشی در جامعهٔ اسلامی پدیدآمد که درعین وحدت دارای دوجنبه بود . ازیک طرف نظریه شرعی منشأ اثر واقع شد ومایهٔ تکامل سنن اجتماعی و اقتصادی گشت ، ازطرف دیگر طرز تفکروآداب وعادات ملل مغلوب مایهٔ تحولاتی در نظریه اسلامی شد . مدتی گذشت تااین تحولات مراحلی پیمود وبه نتیجهٔ قطعی رسید ودرضمن مردم هرمحل تغییرات فراوانی درآن دادند و عاقبت تمدنی بوجود آمد که تنهاعامل وحدت آن دین اسلام بود .

براستی جز درمواردی معدودتأثیر مذهب اسلام را میتوان در همه مظاهر حیات ایرانیان سراغ کرد . درمورد زمین داری باید دانست که اسلام درمفهوم

۱ ـ جنگ قادسیه در ۶۳۷/۱۶ وجنگ نهاوند در ۶۴۲/۲۱ از مراحل مهم این فتح است درصحایف بعد کلمهٔ ایران بعنوان یك کلمه جغرافیائی بکاربرده شده نه بعنوان کلمه‌ای که دلالت بریك مفهوم سیاسی داشته باشد . تنها در زمان صفویه (نگاه کنید بفصل پنجم) بود که ایران بصورت یك دولت ملی بمعنی امروزی درآمد و کلمه ایران دارای مفهوم سیاسی و در آن واحد جغرافیائی شد .

مالکیت وزمین‌داری و توسعه و تکامل این امـر تأثیر کلی داشته است . بعقیدهٔ مسلمین آب ومرتع مشترکا بهمه‌آنان تعلق‌داشت.[۱] مالکیت فردی امری‌مجاز ومقبول بشمار میرفت و بهیچ‌رو تجاوز بآن را روا نداشتند مگر در مواردی که لازم میآمدبنابر دلایلی‌ملك کسی‌مصادره‌شود یعنی اعم ازاینکه‌میخواستند ملك مدیون را بگیرند وبداین بدهند یا اینکه مبادرت باین کار را بخیر و صلاح جامعه تشخیص‌میدادند، مانندمواقعی که دولت مدعی بود که میخواهد زمینی را بساختن دژی یا گذرگاهی اختصاص دهد.[۲]

سرعت وسهولت نسبی غلبه تازیان‌باحتمال غالب‌تاحدی معلول این‌حقیقت بود که اسلام بعامه مردم وعده میداد که از آن اوضاع و احـوال نکبت بـار طاقت‌فرسای اجتماعی رهائی‌خواهندیافت.اسلام درحالی این وعده‌ها رامیداد که«رژیم» کهن درچشم مردم چندان خوارو ناچیز شده بود که حس وفاداری را در آنان بر نمیانگیخت و هرگـز ایرانیان را بمخالفت با دشمن وادار نمیکرد، چه‌میدانستند کـه‌با شکست‌دادن تـازیان موفق بحفظ راه و رسمی نخواهند شد که بهروزی وکامیابی آنان در آن نهفته باشد و نیز میدانستند که که دفاع ازطبقه حاکمه بمنزلهٔ دفاع از کسانی نخواهد بود کـه در اندیشهٔ خیر وسعادت آنانند .

باری خواه پیروزی مسلمین براثر تفوق نظامی بـوده بـاشد خواه بسبب ایمان مذهبی،خواه بعلت‌آن‌نیروی‌مخالفی که مردم بجهات سیاسی واجتماعی ووخامت اوضاع‌اقتصادی‌از آن‌ناراضی بودند (ومایهٔ‌ضعف آن‌همین بود) وخواه براثر همهٔ این عوامل قدر مسلم آنست که فتوحات مسلمین چندان بدشواری

---

۱ ــ نگاه کنید به‌ابو یوسف، ص۱۴۷ . شاید این‌امر یادگاری ازکمونیزم‌بادیه‌نشینی‌باشد .

۲ ــ پیداست که‌این‌کار راهی بود برای‌فرار ازمصادرهٔ املاك‌ودرین گونه موارد پیوسته اجرای‌دقیق عدالت رعایت نمیشد .

صورت نپذیرفت .

بطور کلی سرعت غلبه مسلمین ووسعت متصرفات آنان چندان بود که باعث اختلافی عظیم میان نظر و عمل میشد ، ازینرو درهر یك ازسرزمین های شکست خورده اغلب اقداماتی که درمورد مسائل مملکتی بعمل میامد مبتنی بر اصول و قواعد کلی نبود وجنبهٔ اختصاصی داشت یعنی ازنوع اقداماتی بود که برای یك موضوع بخصوص و دریك مورد بخصوص بعمل میاید.[۱] فقهای صدر اسلام[۲] غالباً همّشان مصروف این بود که راههای حل مسائل مختلف را دردایرهٔ شرع محصور کنند . یکی از مشکلات عمده‌ای کـه باآن مواجه بودند این بود که چگونه راه‌ورسم معمول را بااحکام قرآنی وفق دهند بخصوص درمواردی که مطلب مربوط به تقسیم غنایم وزمین درممالك مغلوب بـود یا در مواردی که میخواستند بیش‌از «عشر» شرعی ازمسلمین یانو مسلمانانی که در کشورهای شکست خورده دارای زمین بودند خراج بگیرند و میخواستند که این عمل موجه باشد .

بموجب قرآن مسلمین باید خمس غنائم را برای محمد[ص] کنار بگذارند و

۱ـ باصطلاح لاتینی که درمتن آمده این اقدامات ازنوع ad hoc بود (مترجم) .

۲ـ درصفحات بعد آنچه نقل کـرده‌ام بیشتر ازعلمای سنت بوده است تـا علمای شیعه . تا زمان صفویه مذهب رسمی ایران مذهب شیعه نبود (نگاه کنید بفصل پنجم) وتا آن هنگام هر چند مذهب شیعه مخصوص ایران بود با اینهمه پیروان این آئین درسراسر کشوراکثریت نداشتند. مذهب طبقات حاکمه غالباً سنت بود ، ازینرو در دوران پیش‌ازصفویه مذهب سنت بیش ازشیعه اهمیت داشت. برای آگاه شدن ازنفوذ اسلام درقانون مدنی جدید ایران نگاه کنید ببخشی که درفصل نهم آمده است . اهل سنت را چهارمکتب یامذهب عمده است : مالکی که مؤسس آن مالك بن انس است (۹۷ـ۱۷۹/۷۱۵ـ۷۹۵) وحنفی که مؤسس آن ابوحنیفه است (متوفی در ۱۵۰/۷۶۷) وشافعی که مؤسس آن شافعی است (۱۵۰ـ۲۰۴/۷۶۷ـ۸۲۰) وحنبلی که مؤسس آن احمد بن محمد بن حنبل است (۱۶۴ـ۲۴۱/۷۸۰ـ۸۵۵). درمیان این مذاهب اربعه حنفیه وشافعیه درایران از همه مهمتر بودند .

مابقی را میان مجاهدان قسمت کنند. بتدریج که فتوحات مسلمین بسط و توسعه‌میبافت تغییرات مختصری درنحوه تقسیم غنایم پدیدمیآمد. دربین‌النهرین بسیاری ازمقامات حکومتی مردابها و باتلاقهای خشك شده واملاك متعلق بآتشکده‌ها وچاپارخانه‌ها وشاهزادگان وزنان ایشان واملاك کسانی که در جنگ کشته شده بودند و آسیاها را جزو غنایم نمیشمردند هرچند بعضی معتقد بودند که املاك‌متعلق بسلسله‌سلاطین سابق واملاك کسانی که درجنگ کشته شده‌اند نبایدازین‌قاعده‌مستثنی‌باشد[1] وجزو غنایم بشمارمیرود. باری این املاك در واقع جزو املاك خالصه شد. لاك گارد[2] معتقدست که مفهوم تکامل یافته‌غنیمت اینست که «حکومت درممالك مغلوب نسبت بهمه اراضی برای خود حق مطلق قائل است». [3]

۱- طبری، ج ۱، فصل ۵، ص ۲٤٦٨؛ ابویوسف، ص ۸٦-۸۷. ۲- Lokkegaard

۳- «وضع مالیات در ادوار قدیم اسلامی» Islamic Taxation in the Classic Period (کپنهاك، ۱۹۵۰)، ص، ٤۹. مؤلف این کتاب مینویسد که دونوع متمایز زمین وجود داشته است یکی موسوم به «صوافی» که دراصل عبارت بود ازآن قسمت ازغنایمی که بزعیم قوم تعلق می گرفت واین غیر از زمینهایی بود که میان غازیان تقسیم میشد (یعنی خمس) وزمینهای‌دیگر معروف‌به «فیٔ» (که ازچهارخمس بدست میآمد). بموجب شریعت شیعه اثنی‌عشری که محقق مطرح کرده است (نگاه کنید بفصل نهم) تغییرات مختصری که درنظریهٔ مربوط به غنیمت حاصل شد دامنه ای وسیع تر داشت. بنا برشرح او انواع مختلف زمین باین ترتیب بامام یعنی جانشین پیغمبر تعلق‌میگرفت: اول- هرزمینی که غیر ازطریق جنگ بدست‌آمده باشد اعم از زمینی که صاحبش آنها را رها کرده یا بدلخواه خود بامام داده باشد. دوم- زمینی که نه مستأجر دارد ونه مالك اعم از زمینی که صاحبش آنها را رها کرده یا زمینی که هرگز دراجارهٔ کسی‌نبوده است مانند زمینهایی که‌ساکنان‌آن گریخته بودند یاحواشی‌وسواحل‌دریاهاوقلل کوهها وغیره. سوم - محصولات اینگونه زمینها. چهارم - محصولات رودخانه‌هاوجنگلهای بی‌مالك و مستأجر. پنجم - همهٔ اموال منقول و غیر منقول فرمانروای سرزمین شکست خورده مشروط براینکه سابقاً ازیك فردمسلمان یایکی از همدستان مسلمین یا خراج گزاران [= کفارذمی] گرفته نشده باشد زیرا در اینصورت این‌اموال باینان تعلق میگرفت. (شرایع الاسلام فی‌مسائل

←

فقها کوشیدند که این ترتیب‌ها و روشهای گوناگون را که درضمن فتوحات مسلمین مرسوم ومتداول شده بود مبدل بیك ترتیب وروش کنند و از اغتشاش امور مالی بکاهند زیرا از یك طرف اراضی وسیع متعلق بممالك شکست خورده یی که مسلمین تصاحب میکردند و از طرف دیگر اسلام آوردن ملل مغلوب مایهٔ بحران و وخامت امور مالی شده بود[۱] . پس بدین منظور فقها زمین‌هایی را که مسلمین تسخیر کرده بودند بسه طبقه تقسیم کردند: (۱)ـ زمین‌هایی که بزور تسخیر شده و سکنهٔ آن کشته یا اسیر شده یا گریخته بودند . (۲)ـ زمین‌هایی که باصلح وسلم بدست آمده بود زیرا صاحبان آن زمینهای خود را رها کرده و گریخته بودند و (۳)ـ زمین‌هایی که براثر عهدنامه‌ای بملکیت

⟵ الحلال والحرام) ترجمهٔ ا . کری A . Querry بنام «حقوق اسلامی» Droit musulman (پاریس ۱۸۷۱-۲ ، ج ۱ ، ص ۱۷۹-۸۰) . همهٔ سرزمینهایی که با شمشیر تسخیرشده بود بطورکلی بجامعهٔ اسلامی تعلق نداشت و تملك آن منحصر بمجاهدان نبود و اداره کردن اراضی تنها باامام اختصاص داشت . هر گز تصاحب این زمینها سبب تملك آنها نمیشد وانتقال آنها بوسیلهٔ فروش واعطا یا هبه کان لم یکن بشمارمیرفت . تنها امام حق داشت که منباب حفظ مصالح عامه ازقبیل حراست سرحدات وجهاد وساختن پلها وغیره این زمینهارا برای استفاده دراختیاردیگران بگذارد. اراضی موات نیز به امام تعلق داشت (همان کتاب، ج ۱ ، ص ۳۳۷) همچنین نگاه کنید بفصل نهم کتاب حاضر .

۱ـ ولهاوزن Wellhausen متذکرشده است که روشی که درابتدا دراسلام معمول بود مایهٔ گرفتاری و دردسر میشد زیرا بنابرین روش مسلمین ازهر گونه تعهدی مبنی برپرداخت مالیات آزاد بودند : ازینرو اگریك عرب مسلمان صاحب یك زمین «خراجی» میشد زمین اوازخراج معاف بود . همچنین اگریك فرد غیرعرب اسلام میآورد خراج باوتعلق نمیگرفت. ازطرفی اگر مبلغ خراج بنسبت عدهٔ کسانی که مسلمان شده وپیش از آن مشمول خراج بودند کم میشد بیت المال ضرر میکرد ، ازطرف دیگر اگردرمیزان بدهی مالیاتی افرادغیرمسلمان تغییری داده نمیشدچون ازعدهٔ آنان براثرمسلمان شدن جمعی ازهمان مردم کاسته شده بود دیگران ازتحمل بارخراج عاجز میماندند. (بسط حکومت عرب وانقراض آن Das arabische Reich und sein Sturz – برلین، ۱۹۲۷ ، ص ۱۷۳-۴).

مسلمین درآمده ولی بشرط گزاردن خراج درتصاحب صاحبان اصلی آن باقی مانده بود . در خصوص واگذاری زمین‌های طبقهٔ اول میان مذاهب مختلف اسلام اختلاف، عقیده وجود داشت . بحکم شافعی این گونه اراضی بمنزلهٔ غنایم بود و میان‌فاتحان تقسیم میشد وتا هنگامی که‌آنرارها نکرده بودنددر تصاحب آنان‌باقی‌میماند ، درغیراین‌حال‌دیگرزمین‌رابکسی واگذارنمیکردند بلکه از آن بسود جامعه استفاده میشد . مالك‌بن‌انس تقسیم این نوع زمین‌ها را میان فاتحان جایز نمیشمرد و آنها را متعلق بجامعه میدانست و حال آن که بنابررأی ابوحنیفه ، امام (یعنی خلیفه) میتوانست که یا زمین‌ها را میان فاتحان قسمت کند و درین صورت خریداران میبایست «عشر» بپردازند و یا میتوانست که آنها را دربرابر دریافت خراج بصاحبان اصلیش باز گرداند و یا آنها را بنفع جامعه اسلامی ضبط کند و درمورد اخیراعم از اینکه زمین‌را مسلمین یا خراج گزاران [= کفار ذمی] تصرف کرده بودند جزء اراضی اسلامی‌بشمارمیرفت زیرا ازنظرمالکیت متعلق بعامهٔ مسلمین‌بود . بزمین های طبقهٔ دوم خراج تعلق میگرفت و مردم مسلمان یا غیر مسلمان که ازین زمین‌ها بهره میگرفتند میبایست که این‌نوع خراج را بعنوان «حق مالکانه» بپردازند. درینجا نیزدربارهٔ کیفیت پرداخت خراج‌میان‌مراجع‌مذهبی‌اند کی اختلاف عقیده وجود داشت . این گونه زمین‌ها را کسی نمیتوانست بفروشد یا برهن گذارد. واما‌زمین‌های‌طبقه‌سوم‌بردونوع‌بود :(الف)ـ‌زمینهایی که‌دستگاه خلافت ضبط کرده بود و کسانی که آنها را در تصرف داشتند میبایست خراج بدهند اعم از آنکه مسلمان شده بودند یا حق تصرف آنان بمسلمانان انتقال یافته بود و (ب)ـ زمین‌هایی که درملکیت صاحبان اصلی‌آنها باقی مانده بود و آنان خراج میپرداختند اما همینکه اسلام میاوردند از پرداخت خراج

معاف میشدند . این گونه زمین‌ها را میتوانستد بفروشند یا برهن گذارند .[۱] در مورد جزئیات مربوط باین اراضی نیز درمیان مذاهب مختلف اسلام اختلاف عقیده وجود دارد .

ماوردی فقیه شهیر سنی متوفی بسال ۱۰۵۸/۴۵۰ هنگام بحث از روشهای مختلف مالیاتیی که شامل نواحی مختلف ممالك اسلامی میشده است عقیده دارد که متصرفات اسلامی (یعنی سرزمین‌هایی که خارج ازحدود مکه ومدینه وحجاز بود) رامیتوان بچهاردسته تقسیم کرد: (۱)- سرزمین‌هایی که ساکنان آنها برای حفظ مالکیت اراضی خود اسلام آورده‌اند (۲)-زمینهای مواتی که مسلمین احیا کرده‌اند .(۳)-زمینهایی که بشمشیر تسخیر شده و بعنوان غنایم میان مجاهدان تقسیم شده است و(٤)- زمین‌هایی که ساکنان آنها بموجب پیمانی تسلیم شده‌اند . صاحبان زمینهای دسته اول و دوم و سوم « عشر » میپردازند و زمینهای دسته چهارم فی[۲] راتشکیل میدهد وصاحبان آن خراج میپردازند واین زمینها تقسیم میشود به (الف)- زمینهایی که ساکنان آن بحکم شرایط تسلیم از حق مالکیت خود صرف نظر کرده اند (ب)- زمینهایی که ساکنان آن بحکم شرایط تسلیم دارای حق مالکیت شده‌اند . درمورد نخستین فروش زمین مجاز نبود وخراجی که بر آن می‌بستند در حکم مال‌الاجاره‌ای بود که ساکنان آن زمین در صورت گرویدن باسلام نیز نمیتوانستند از ادای این تکلیف شانه خالی کنند و چه مسلمانان و چه خراج گزاران (کفار ذمی) هردو گروه مشمول این قاعده بودند . در مورد دومی فروش زمین مجاز بود وخراج درحکم مالیات‌سرانه [وباصطلاح جزیه]یی بود که کافر پس ازمسلمان

۱- ماوردی ، الاحکام السلطانیه ، چاپ‌انگر Enger (بن ، ۱۸۵۳) ص ۲۵۵-۶.

۲- نگاه کنید به ص ٦٤، حاشیهٔ ۳ .

شدن از پرداخت آن معاف میشد . بعبارت دیگر این نوع خراج را کفار ذمی میپرداختند نه مسلمانان[1] .

از شروحی که فقها نوشته‌اند چنین برمیاید که در ایران و در دوران پس ازغلبهٔ اسلام زمین را میتوان بردو گونه تقسیم کرد : یـا برحسب روش مالیاتیی که زمین‌مشمول آن‌میشده‌است ویابرحسب‌مالکیت . درموردداول‌زمین بدودسته‌مهم‌قسمت‌میشود : (۱)ـزمین‌عشری (۲) ـزمین‌خراجی. بکر[2] میان این دو دسته زمین قائل با متیازست و معتقدست که اگر بخـواهیم مقصود خود را بدقت بیان کنیم باید بگوییم که هـرچند زمین «عشری» را میتوان مانند ملك شخصی صاحب شد اما این‌کار در مورد زمین«خراجی»ممکن‌نیست و فقط میتوان از حق انتقاع آن استفاده کرد .[3] برحسب طریقهٔ دوم زمین‌ها بچهارطبقه قسمت میشود .(۱)ـاملاك خالصه که قسمتی‌ازآنها را املاك‌متعلق

۱ـ ماوردی ، ص ۲۹۹. محقق شرحی‌نظیراین درباب زمینهـایی که‌ازطریق‌عقد پیمان‌صلح بدست آمده‌است مینویسد . وی میگوید که این قبیل زمینها را در ملکیت صاحبان آنها باقی مینهادند مشروط بر اینکه شرایطی را که امام برآنان تحمیل کرده بود انجام دهند. مالك زمین مختار بود که از حقوق مالکیت بنحو اکمل استفاده کند و زمین خود را از هرطریق مشروعی که بخواهد بدیگران بفروشد و واگذار کند .هر کس میتوانست زمین خودرا بیك فرد مسلمان بفروشد و مالك جدیـد مکلف بپرداخت وجوه و ادای خدماتی بود که بزمین تعلق میگرفت . این سه نکتهٔ اخیر فقط قابل انطباق بـا زمینهاییست کـه امـام حق استفاده از مالکیت را در مورد مالکان آنها تأیید کرده باشد . اگر درعهدنامه صلح قید شده بود که زمینهای متصرفی ملك عامهٔ مسلمین است وبصاحبان اصلی‌آنها بشرط پرداخت مالیات سرانه اجازهٔ استقرار واقامت داده بودند دراینصورت اینگونه اراضی حکم زمینهایی را پیدا میکرد که لشکـریان اسلام با شمشیر مسخر کرده بودند یعنی اراضی دایر ملك مشترك عامهٔ مسلمین بشمار میرفت و زمینهای بایر بامام تعلق میگرفت . هنگامی که مردم یك کشور اسلام میآوردند حقوق مالکیتشان تأییدمیشد و زمینها را ازپرداخت هر گونه مالیاتی بجز زکوة معاف میکردند . (حقوق اسلامی ج ۱ ، ص ۳۳۸) . ۲ ـ Becker ۳ ـ تحقیقات اسلامی Islamstudien (لیپزیـگ ، ۱۹۲۴-۳۲) ج، ۱، ص ۲۲۶.

بشاهان ایران باستان تشکیل میدهد و قسمتی از آنها را املاکی که با شمشیر مسخر شده است(۲)ـ املاك متعلق بجامعه مسلمین که امام آنهارا اداره میکند و اعم است از زمین های دایر بی‌صاحب (۳) ـ زمینهایی که در حکم اموال شخصی بود و صاحبان آن عبارت بودند از (الف) ـ مسلمین یعنی تازیان که زمینهای آنان اعم بود از اراضیی که با قهر و غلبه گرفته بودند و زمینهای مواتی که آباد کرده بودند و زمینهایی که خریده یا بارث برده بودند. (ب) مردم غیر مسلمانی که حق کامل مالکیت آنان نسبت بزمین هایی که داشتند تأیید شده بود و(٤)ـ زمین‌هایی که ملکیت آنهابجامعهٔ اسلامی تعلق میگرفت و درتصرف صاحبان اصلی آنها یعنی مردم غیرمسلمان بود و اینان تنهـا از حق تصرف استفاده میکردند. زمینهای دستهٔ اول در پاره‌ای ازموارد بمردم غیرمسلمان واگذار میشد، مثلا ابن واضح مینویسدکه معاویـه خلیفه اموی (که از ٤١ ـ ٦٦١/٦٠ ـ ٨٠ خلافت کرد) زمین های خالصه ایران باستان رامبدل بزمین‌های‌خالصهٔ اسلامی کرد وآنهارا بعنوان‌تیول بافراد دودمان‌خود داد.[1] زمین های دسته دوم را کسی نمیتوانست بفروشد. چنین مینماید که درپاره‌ای ازموارد امام آنهارا بمسلمین واگـذارمیکرد[2] ومحتمل است که آنان بمرور دهور این دسته از زمین‌ها را غصب کـرده و عملاً مالك شده باشند.

هرچند نظراً شرع خط فاصلی میان هردسته ازین زمینها رسم کرده بود اما چون مقتضیات موجود اندکی پیچیده وبغرنج بـود عملا از مرقانون دور میشدند و آنرا تعدیل میکردند. ازین گذشته بمروردهور درین امراختلال

---

۱ ـ تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲ ـ املاکی کـه در قزوین صاحب نداشت به مسلمین واگذار میشد (پ. شوارتز P. Schwarz، ایران درقرون وسطی Iran im Mittelalter ـ لیپزیگ، ۱۹۲۹-۳٦)، ج ۷، ص٩٤٤.

و اغتشاش بیشتری حاصل میشد و این تمایل بوجود میامد که زمین‌های دسته دوم را از یك طرف بزمین های دسته اول منضم کنند و هـردودسته را ملك طلق امام پندارند[۱] و از طرف دیگـر زمین‌های دسته اول و دوم را پس از ضمیمه کردن بزمین هـای دسته سوم غصب کنند و در شمـار املاك خصوصی درآورند. میزان مالیاتی که بابت‌زمین‌های‌قسمت (ب)ـ ازدسته‌سوم‌وهمچنین بابت زمین‌های دستهٔ چهارم پرداخته میشد با میزان مالیاتی که بابت زمینهای قسمت (الف)ـ از دستهٔ سوم میدادند تفاوت داشت . درمورد نخست خراج و درمورد دوم «عشر» میپرداختند مگرزمین‌هایی که مسلمین یعنی تازیان از غیرمسلمان خریده بودند که درین موردصاحب زمین مانندهنگامی که زمین در دست غیرمسلمان بود خراج میپرداخت . چنین بنظرمیرسد که عملا طبقه زمین‌دار ایران قسمت اعظم زمین های خود و تا مدتی موقـع ممتاز خود را نیزحفظ کرده‌باشند[۲] .حتی‌این گروه‌درپاره‌ای ازمواردبرای‌نیل بدین‌مقصود خودرا درسایهٔ‌حمایت یکی ازمسلمانان درمیآوردند واین امر سبب میشد که زمین‌های‌خودرا باشرایطی مساعدترحفظ کنند . اصطخری‌ازمؤلفان‌قرن‌چهارم هجری چنین مینویسد :

و بفـارس ضیاع قد الجأها اربابها الی الکبرآء من حاشیة السلطـان با لعراق فهی تجری باسمائهم و خفف عنهم الربع فهی فی ایدی اهلهـا باسماء ها ؤلاء یتبایعونها ویتوارثونها[۳].

شرح وتفسیری که فقهادربارهٔ گشودن سوادـیعنی ناحیه‌ای که ازحدیثه نزدیك موصل تا آبادان واز عُزهیب نزدیك قادسیه تاحلوان امتداد داردـ نوشته‌اند اختلاف میان نظروعمل‌راآشکار میکند و نشان میدهد که مسلمین

۱ـ نگاه کنید به ولهاوزن ، ص۱۷۱ـ۲ . ۲ـ نگاه کنید به لاکگارد ، ص۱۷۱ـ۲ .

۳ـ کتاب مسالك الممالك چاپ دو خویه (Bibl .Geog . Arab) ، ص ۱۵۸ . همچنین نگاه کنید به ابن حوقل ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ وبصفحات بعدی همین‌فصل از کتاب حاضر .

صدر اسلام هنگامی که ناگزیر بجمع میان نظر و عمل واستناد بسوابق موجود بودند دچار چه مشکلاتی میشدند . فقها هم در کیفیت تصرف و تسخیر سواد و هم در روش مالیاتیی که شامل حال مردم آن دیار میشد باهم اختلاف داشتند . بعقیدهٔ مکتب عراق بااینکه تازیان سواد را باشمشیر تسخیر کردند عمر آنجارا بعنوان غنیمت میان کشور گشایان تازی قسمت نکرد بلکه این ناحیه را در دست صاحبان اصلیش باقی نهاد و آنجارا مشمول خراج کرد . ابو یوسف (متوفی در ۱۸۲/۷۹۸) با اندکی تفصیل حکایت میکند که چگونه عمر از تقسیم اراضی میان فاتحان تن میزد[1] و باین نتیجه میرسد :

والذی رأی عمر رضی الله عنه من الامتناع من قسمة الارضین بین من افتتحها عند ماعرفه الله ماکان فی کتابه من بیان ذالك توفیقاً من الله کان له فیما صنع وفیه کانت الخیرة لجمیع المسلمین و فیما رآه من جمع خراج ذلك وقسمته بین المسلمین عموم النفع لجماعتهم لان هذا لولم یکن موقوفاً علی الناس فی الاعطیات والارزاق لم تشحن الثغور ولم تقو الجیوش علی السیر فی الجهاد، ولما امن رجوع اهل الکفر الی مدنهم اذاخلت من المقاتلة والمرتزقة [2]

بعقیدهٔ شافعی مسلمین سواد را بقهر و غلبه تسخیر و میان فاتحان آن سامان تقسیم کردند و باین جماعت حقوق کامل مالکیت دادند . سپس عمر از آنان درخواست کرد که از زمین‌های خود در گذرند و همه بجز عده‌ای انگشت شمار خواهش خلیفه را پذیرفتند و او ناچار حق آن عده معدود را باز خرید. پس اوضاع و احوال تا آنجا که ارتباط بمسلمین داشت روشن شد و عمر بر آن سرزمین خراج بست ، با اینهمه در بارهٔ مالکیت نهایی سواد اختلافاتی پدید آمد . ابوسعید اصطخری و پس ازو بسیاری دیگر از شافعیان را عقیده برین بود که عمر بسود جامعهٔ اسلامی زمینهای سواد را ضبط کرده اما در آن واحد این زمین‌ها را در ازاء دریافت خراج بسکنهٔ آنها واگذار کرده است

۱ ـ ص ۳۷ـ۴۳.   ۲ ـ ص ۴۳ [چاپ قاهره ، ۱۳۴۶] .

بهمین سبب این خراج در حکم حق انتفـاع است میگفتند کـه انتقال زمین ازیکی بدیگری متضمن ایجاد حق مالکیت زمین نیست بلکه این امر فقط دال برانتقال حق مالکیت درختکاریها وبناهاییست که پس از غلبهٔ عرب درسواد پدید آمده است.[۱] ازین مطالب چنین برمیاید که کسانی که زمین درتصرف آنان بود ازحق تصرف وبعضی حقوق دیگر فقط تا هنگامی میتوانستند بهره‌مند شوند که زمین را زراعت کنند. دیگر شافعیان منجمله ابوالعباس بن سُریج برآنند که عمر پس از آنکه سواد را از فاتحان آن سامان باز گرفت آنرا بکشاورزان و روستاییان[۲] در برابر قیمتی که در حکم خراج بود و میبایست سالیانه بپردازند فروخت زیرا عقیده داشت که چنانچه نفع عامّه اقتضا کند چنین عملی مجازست. بنظر فقهای مزبور عقد چنین پیمانی متضمن انتقال حق مالکیت بوده است.[۳]

چنانچه این شرح و تفسیر فقها را با مقدمات تاریـخی مطلب مورد بحث بسنجیم بن بستی را که هم «تئوری» دانها و هم مدیران امور مملکت با آن مواجه بوده‌اند واضح‌تر خواهیم دید. نظر فقها و کیفیت و ماهیت تسخیر و تصرف سواد بجای خود، دستگاه حکومت براستی درین قضیه دچار اغتشاش و آشفتگی شده بود زیرا مردم کشورهای شکست خورده فوج فوج اسلام میاوردند و بجای پرداخت خراج تقاضای پرداخت زکوة داشتند و میخواستند که این امتیاز نصیب آنان شود. ازین گذشته تازیان مسلمان رفته‌رفته صاحب زمین‌های خراجی میشدند و بناحق ادعا میکردند که بابت زمین‌های مزبور تنهـا باید «عشر» بپردازند. گفته‌اند که حجاج عامل بنی‌امیه در عراق (متوفی در ۷۱۳/۹۵)

۱ - ماوردی، ص ۳۰۲-۳۰۳.
۲ - درمتن «الاکره والدهقان» آمده که من آنرا بمعنی کسانی که عملا مسؤل کشت وزرع بودند میگیرم.
۳ - ماوردی، ص ۳۰۳.

چون دید که این دو امر مایهٔ زیان بیت‌المال شده است برای ممانعت ازین کار بر آن شد که از اعرابی که‌از آن پس صاحب زمین‌های خراجی میشدند خراج بستاند و همچنین بر زمین‌هایی که بتازیان انتقال یافته واز پرداخت خراج معاف شده بود دوباره خراج ببندد. همچنین گفته‌اند که وی دستور دادتا کسانی از ملل شکست خورده که اسلام میاوردند مادام که در دهات خود بسرمیبردند و زمینهای خودرا در تصرف داشتند همچنان خراج بگزارند و ازین کارتن نزنند. ازین گذشته وی آنان را از مهاجرت منع کردوسرانجام کسانی راکه مهاجرت کرده بودند بزوربجای خود باز گرداند واین اقدامات تاحدی سروصدای مردم را بلند کرد. عمردوم (۹۹ - ۱۰۱/۷۱۷ - ۲۰) همین مقصود را منتهی از راههای دیگردنبال میکرد. وی دراثبات این نظر کوشید که زمین خراجی در درجه اول ملك مشترك مسلمانانست و دردرجه دوم ملك مشترك جماعتی است که درآن زمین بسرمیبرند، یعنی کسانی‌که زمین‌را ازمسلمین تحویل گرفته بودند ودرازای پرداخت خراج ازحق انتفاع زمین برخوردار بودند. بنابرین‌ممکن‌نبود که قطعاتی ازمجموع ملك مفروز کرد و بوسیله‌انتقال‌ملکیت‌آنها‌بمسلمین‌آنهارابااملاك خصوصی‌ومعاف‌ازپرداخت‌خراج مبدل کرد. وی ازسال ۱۰۰/۷۱۸-۱۹فروش‌زمین‌های‌خراجی‌رابتازیان ممنوع کرد وقرار شد که دارایی هرنو مسلمانی را بجامعهٔ ده نشینی که وی از میان آن‌برخاسته‌بودباز گردانند. یك نومسلمان تنها میتوانست درزمین‌خودبعنوان مستأجربماندودرغیراین‌صورت میتوانست که‌درشهررحل اقامت افکند(همان کاری که حجاج‌منع کرده‌بود). بااینهمه‌در واقع‌عمرنتوانست که اصول‌مبنی‌بر منع‌واگذاری‌زمین‌های خراجی‌رامستقر کندامامطابق‌روشی که‌سپس‌معمول‌شد زمین‌هارا بدودسته«خراجی»و«جزیه‌ای» تقسیم کردند وبین‌آنها امتیاز قائل

شدند. این تقسیم‌بندی درسابق وجودنداشت. زمین‌های خراجی زمینهایی بشمار میرفت که‌در تصرف مردم مسلمان وغیر مسلمان بودومیبایست خراج آنرا بپردازند و «موردخراج» زمین بودوحال آنکه جزیه‌بانسان تعلق میگرفت ومیبایست که تنها غیرمسلمان آنرا بپردازد.[۱]

بااینهمه‌چنانکه پیش ازین گذشت اوضاع واحوال در شهرستانهای مختلف امپراتوری عرب یکسان نبود ومثلا روشی که درخراسان معمول بود با روش معمول درسواد فرق داشت. درخراسان آخرین عامل بنی‌امیه یعنی نصربن‌سیار (که در ۷۳۸/۱۲۰ بحکومت منصوب شد) در امور مالی اصلاحاتی پدید آورد وقراربرین شد که هم‌تازیان‌وهم‌ایرانیان بنسبت‌دارایی خود خراج بپردازند ومالیات سرانه را تنها کفار ذمی ادا کنند. علت این پیشرفت وتوسعه را نیز باید دراوضاع واحوال خاصی که بر خراسان غلبه داشت جستجو کرد. در روزگار ساسانیان گذشته ازمالیات ارضی مالیات مخصوصی‌هم بصاحبان حرف وصنایع میبستند وهر کسی بجز طبقات ممتاز میبایست بمیزانی که بتناسب درآمداشخاص معین کرده‌بودند مالیات سرانه بپردازد. پس‌از فتح خراسان بدست تازیان‌رؤسای محلی که غالباً برطبق شرایط مذکور درعهدنامه‌ها تسلیم

۱ـ نگاه کنیدبه دنت D.C.Dennett، داستان گرویدن مردم‌بدین‌اسلام‌وپرداختن‌مالیات‌سرانه درصدر اسلام Conversion and the Poll Tax in Early Islam (هاروارد، ۱۹۵۰)، ص ۹ که موضوع آن بحث درمعانی لغت خراج ولغت جزیه است. او معتقدست که خراج‌وجزیه دولغت‌مترادف‌است که هیچیك بمعنی‌اخص‌جزیه (tribute) که‌امروز روزبکارمیرود نبوده‌ومعنی مطلق‌مالیات‌رامیداده‌وازقرینهٔ‌جمله معلوم‌میشده است که کدام‌یك‌معنی‌مالیات‌زمین[=خراج]یا مالیات سرانه [=جزیه] یا مالیات‌دواب را میداده است. هریك ازین‌کلمات علاوه برمعانی کلی معانی خاصی‌هم داشته است چنانکه معنی اخص خراج مالیات زمین و معنی اخص جزیه مالیات‌سرانه بوده است واین معانی اخص هم در روزگار قدیم وهم در دوران متأخر وجود داشته‌است.» (ص۱۲ـ۱۳)[.درمتن ترجمه‌حاضر اصطلاح خراج‌بمعنی عام‌کلمه یعنی مترادف با مالیات بکار رفته است].

شده بودند بپرداخت مبلغ معین سالیانه‌ای رضا دادند و تا آنجا که مطلب مربوط بمؤدیان مالیات بود هر کس مطابق معمول دورهٔ ساسانی مالیات میپرداخت . رؤسای محلی آن چنانکه میخواستند مالیات را وصول میکردند ومبلغی را که بگردن گرفته بودند بتازیان میپرداختند.[1] با مهاجرت قبایل عرب بخراسان دسته‌های عظیمی از مردم آن سامان باسلام گرویدند اما تازیان باهیچ مشکل مالی مواجه نشدند و بااینکه هرروز از شمارهٔ مردم غیرمسلمان وبالنتیجه از میزان دینی که ادا میکردند کاسته میشد این کار تازیان را در زیر بار زیان فرسوده وناتوان نکردواز پای درنیاورد . همین موجب شده که «دنت» چنین استنباط کند که «رؤسای محلی که مأمور وصول مالیات بودند راضی نمی‌شدند که نومسلمانان را از زیر بارخراج برهانند یااینکه میزان خراج در ابتدا بسیار نبوده ویا این هردو علت در کار بوده است».[2] آنگاه اصلاحاتی را که بدست نصر بن سیار صورت پذیرفت بدین گونه شرح میدهد . مقومان و محصلان مالیات زمینی ومالیات سرانه که براثر اقدامات آنان مبالغ معینی فراهم وبتازیان داده میشد :

«عبارت بودند از امرای محلی که باروٴسای مذهبی همکاری میکردند . تازیان بمتابعت از قواعدی که درسایرجاها اجرا میکردند فرمان داده بودند که تقویم کنندگان مالیات نو مسلمانان را ازاداى مالیات سرانه معاف دارند اما کسی ازین فرمان پیروی نکرده بود. مثلا مردی که نامش بهرام سیس بود و مالیات مجوسان را تقویم میکرد هنگامی که یکی از کسانش اسلام آورد نه تنها اورا ازدادن مالیات سرانه معاف نکرد بلکه وی را بیشتر گوشمال داد و چون میخواست در حق وی تبعیض کرده باشداز مالیات مجوسان کاست . فرزند

۱ ـ نگاه کنید به دنت ، داستان گرویدن مردم بدین اسلام و پرداختن مالیات سرانه در صدر اسلام، ص ۱۱٦-۱۸ .   ۲ ـ همان کتاب ، ص ۱۱۹ .

گرگوار (ابن‌جریجور) کـه مالیات مسیحیان را تقویـم و وصول میکرد با مسیحیانی که اسلام آورده بودند و عُقیبه‌با یهودیانی که مسلمان شده بودند نیز همین معامله را کردند ونتیجه‌آن شد که سی هزارتن از مسلمانان بناحق مالیات سرانه میپرداختند وهشتادهزار تن از کفارخودرا ازشر این‌کارآسوده کرده بودند . ازین گذشته‌این کسانی که میزان مالیات مردم غیرمسلمان را تقویم میکردند در مورد خراج ارضی نیز تبعیض قائل میشدند و بار خراج نومسلمانان را سنگین‌تر وازآن همکیشان خودرا سبك‌تر میساختند .»[۱]

هنگامی که نصربن سیار شروع باصلاحات کرد حال بدین‌منوال بود و در نتیجه اقداماث او سی هزار تن از مسلمانان از پرداخت جزیه معاف شدند و هشتاد هزارتن‌از کفار مجبور بپرداخت‌آن گشتند . ازین گذشته نصر «خراج رامجدداً طبقه‌بندی کرد ونظم‌وترتیبی‌درین‌کارپدیدآورد وآنگاه‌بتقویم‌میزان خراجی که درپیمانهای تسلیم قید شده بود پرداخت .[۲] »

باظهور عباسیان‌درقرن هشتم میلادی پیشرفتهای گوناگونی درامر تقسیم زمین دیده‌میشود وچنین مینماید که درین‌زمان‌بروسعت املاك خالصه‌معروف به«صوافی»افزوده‌شده‌باشد.[۳] این املاك چنانکه پیش‌ازین گفته شدازمحل خمس غنایمی که به پیامبروجانشینانش اختصاص داشت بدست‌آمده بود .نیك پیداست که بمرور دهور معنی املاك خالصه وسعت یافته و چنین پنداشته‌اند که مفهوم ضمنی آن اینست که رهبر مردم خواه خلیفه باشد و خواه حاکم محل‌میتواند اراضی‌وسیعی‌را بخودتخصیص دهد.[۴] درین‌مورد شاید مسلمانان

---

۱ ـهمان کتاب،ص۱۲۶ . ۲ـهمان کتاب، ص۱۲۶ . ۳ ـشوارتز،ج۷،ص۸۷۶ .

۴ ـ هنگامی که طاهربن‌محمدبن‌عمرولیث‌درسال۲۸۹/۹۰۱-۲ اقطاعاتی بلشکریان خود در فارس دادنامه‌ای ازخلیفه دریافت کرد باین مضمون که او میخواهد فارس را بعنوان شکارگاه مخصوص‌خود و املاك خالصه نگهداری کند (تاریخ سیستان ، طهران ، ص۲۷۴) .

تحت تأثیر راه‌ورسم معمول درممالك مغلوب‌واقع شده بودند یعنی کشورهایی که در آنها نواحی وسیعی ازمملکت جزو املاك‌مخصوص دودمان سلطنتی قدیم بشمار میرفته است. درهر حال رسم خلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس و پس‌از آنان سلسله‌های سلاطین کوچکی که‌درایام‌انحطاط دستگاه خلافت در نقاط‌مختلف ایران برخاستند این‌بود که از راه فتح وغلبه ومصادره وبیع زمین‌های‌وسیعی بعنوان املاك‌خالصه برای‌خودبدست‌آورند. مذاکراتی که میان‌هارون‌الرشید (دوران خلافتش از ۱۷۰–۷۸۶/۹۳–۸۰۹) و اسپهبد ونداد هرمزد یکی از سپهبدان طبرستان صورت گرفته مثالیست ازین که چگونه خلفا و سلاطین چنین زمین‌هایی را بدست میاورده‌اند. بموجب یکی از مآخذ هارون‌الرشید وندادهرمز را مجبور بفروش املاکی گرانبها کرد. نوع معامله‌ای که درین باره صورت گرفت هبه بود اماهارون‌درعوض هزارهزار درهم بعلاوه هدایای دیگر برای ونداد فرستاد.[۱] شرحی که ظهیرالدین درتاریخ طبرستان و اولیأالله درتاریخ‌رویان درین‌مورد نوشته‌اند اندکی‌باهم اختلاف دارد. هردو مینویسند که مأمون فرزند هارون میخواست املاکی را که متعلق بوندادهرمزد بود بخرد وهنگامی که‌مأمون بری رسید وندادبدیدن‌اوآمد. نمایندگان خلیفه باو گفتند که باید آن املاك را بخلیفه بفروشد. وی ابا کردو گفت که‌فروختن‌ملك‌کاریست مکروه‌وزشت. چندروزبعد مأمون‌بجهت عقد پیمانی‌نزد وندادهرمزدآمد واوبنا بمآخذی که دردست داریم چون‌چارهٔ دیگرنداشت بمأمون« سیصد پاره ازدیه وضیاع دردشت و کوه» هدیه داد و

---

۱ ـ ابن‌اسفندیار ، تاریخ‌طبرستان، چاپ عباس‌اقبال (طهران ۱۳۲۰) ، ج۱ ، قسم اول ، ص ۱۹۷–۸ .

برای هر یك قباله‌ای بنام مأمون نوشت.[۱]

برای توسعه املاك خالصه راههای دیگر نیز وجود داشت. در پاره‌ای ازموارد صاحبان زمین‌هایی که در کشور های شکست خورده واقع بود ملك خود را به حکومت واگذار میکردند و بصورت املاك خالصه درمیاوردند یعنی آنرا بخلیفهٔ زمان تسلیم میکردند ودرعواید آن بااوشریك میشدند ومقصودشان ازین کار آن بود که خودرا دربرابر عوامل قانون‌شکن یا محصلان بی انصاف خراج حفظ کنند.[۲] بلاذری درین باره بنقل مواردی میپردازد که این گونه املاك ضمیمه املاك خلیفه (ضیاع) شده بوده‌است ومینویسد که صاحبان اصلی آنها املاك مورد بحث راظاهراً بر اساس مزارعه تصرف کرده بوده‌اند[۳]. مورد دیگر عبارتست از قضیه صاحبان املاك واقع درجبال که بنا بر آنچه درمآخذموجود ادعاشده ناچار شده اند املاك خودرا درزمان معتضد خلیفه (دوران خلافتش از ۲۷۹ تا ۲۹۸ یعنی ۸۹۲ ـ ۹۰۲ بوده است) باو تسلیم کنند. مولف تاریخ قم مینویسد که

۱ ـ تاریخ طبرستان ورویان و گیلان چاپ ب. دورن B.Dorn در مطالعات اسلامی Muhammedanische Qullen (سن‌پطرزبورگ، ۱۸۵۰ـ۸)، ص ۱۶۰ وهمچنین اولیاًالله آملی، تاریخ‌رویان، چاپ عباس خلیلی (طهران، ۱۳۱۳)، ص ۵۳.

۲ ـ در مواردی که مسئوولیت پرداخت خراج یك ناحیه دسته جمعی بود(نگاه کنیدبه فصل دوم) بکاربستن این روش مزیت دیگری هم داشت وآن اینکه صاحب ملك‌بدین‌ترتیب‌مستقیماً با حکومت ارتباط پیدا میکرد و دیگر مشمول پرداخت مالیات بیشتری برای جبران کسر مالیاتی که بعهدهٔ مردم یك ناحیه بود [باصطلاح بنیچه] نمیشد. توضیح آنکه بعلت غیبت بعضی از مودیان مالیات ممکن‌بود که چنین کمبودی حاصل شود و درین صورت صاحب ملك ناچار بود مالیات بیشتری بحکومت بپردازد.

۳ ـ نگاه کنید به بلاذری، کتاب فتوح‌البلدان، چاپ دوخویه (بریل، ۱۸۶۶) ص ۳۱۰، ج ۲، همچنین نگاه کنید به لاك کارد ص ۶۸ـ ۷۰. بهمین‌نحوزمین‌داران ملك خودرا مشمول‌حمایت همسایه های‌قوی میکردند تا از پشتیبانی آنان‌برخوردار شوند. بلاذری نیزمتذکر میشود که مردم زنجان و قزوین املاك خود را تحت حمایت قاسم بن هارون الرشید در آوردند و مردم قزوین موافقت کردند که بوی در مقابل حمایتی که ازو خواهند دید عشر بدهند (غیر از عشری که میبایست به بیت‌المال دهند) (ص ۳۲۳).

که هر گاه چنین اتفاقی میافتاد ملك را برای استفاده از حق رقبی[۱] بصاحب سابقش بازمیگرداندند تا درآنچه سلطان رادرآن خراج نبودمعارض اونشوند. واو از پرداخت مبلغی که میبایست بجای بیگاری نکردن[۲] بپردازد و همچنین از پرداخت مالیات مرتع ومالیات خانه و اجرت امناء[۳] و غیر امناء یعنی از تمام این مالیاتها که علاوه بر مالیات مقرر معمولی بودمعاف میشد.[٤] ظاهراً این موارد با نحوه عملی که اصطخری ذکر میکند اندکی فرق دارد (نگاه کنید بشرحی که درین باره در صفحات قبلی این فصل آورده‌ایم). بنابر آنچه او مینویسدمالکیت این املاك عملا در دست صاحبان اصلی آنها باقی میمانده‌است.

در مآخذ مختلف اززمین‌هایی یاد شده که از خراج معاف بوده وباین‌و آن میبخشیده اند. ظن غالب بر آنست که این زمین ها را از محل املاك خالصه یا زمینهایی که امام بنیابت ازمردم در تصرف خودداشته است میداده‌اند. این گونه زمین‌های اعطایی شایدبارث میرسیده اما چون عنوان عطیه داشته احتمال کلی بر آنست که در زمان حیات صاحب عطیه هر وقت که

۱ ـ در متن تاریخ قم بجای حق رقبی حق رقبه آمده که قطعاً غلط است و در چاپ مورد استفاده مولف (چاپ سید جلال‌الدین طهرانی) تصحیح نشده و اما رقبی بر وزن خرما در اصطلاح عبارتست از «دادن خانه ویا زمین مر کسی‌را که تا حیات خود ازآن نفع گیرد و بعد مرگش بدیگری رسد.» ظاهراً مؤلف نیز در ترجمه این اصطلاح بانگلیسی لغت رقبی را در نظر داشته‌وبهمین‌جهت معادل انگلیسی آنرا که Liferent است بکار برده است (مترجم).

۲ ـ این کلمه درمتن «بهای کار» آمده که معنی دقیق آن روشن نیست. شاید این لغت دلالت کندبرنوعی بیگاری یاوجهی که بجای بیگاری نکردن میپرداخته‌اند. ۳ ـ یعنی وجوهی که بماموران محلی و دیگران میپرداخته اند. ٤ ـ تاریخ‌قم، ص ۱۸۷ [عین جملات مؤلف تاریخ قم‌چنین است: «وچون صاحب ضیعت‌را مضطر گردانند تا تسلیم ضیعت کند یا او برسبیل تبرع آنرا تسلیم گرداند بحق رقبی مستحق آن‌شود که در آنچ سلطان‌را درآن خراج نبود معارض اونشوند و او آزادبود از مثل بهای‌کارو مثل‌مراعی و سکنی و اجور امنا و غیر آن که خارج اند از کتاب وضائع».]

میخواستندمیتوانستند معامله را فسخ کنند و زمین را از او پس بگیرند. اگر حکومت زمین را پس نمی گرفت بعد از مرگ صاحب عطیه زمین اعطائی یا بعنوان ارث بوراث میرسید یا مجدداً آنرا بوراث میبخشیدند.[۱] دربعضی موارد کسانی که زمین بآنان عطا شده بودیکباره ازپرداخت خراج معاف نمیشدندبلکه فقطازمیزان خراج آنان کاسته میشد و صاحب عطیه مجاز بود که خراج را به بیت‌المال بپردازد یعنی درین‌صورت دیگرخراج را توسط عامل خراج به بیت المال نمیپرداخت. بدین گونه وی بکلی از نظارت محصلان مالیات وهر تغییری که ممکن بود در مالیات مقرر او راه یابد آسوده میشد. این گونه عطایا را ایغار [۲] میخواندند. چنین مینماید که علی‌بن‌عیسی بعضی املاك را در ایغارین پس گرفته یا بملکیت خود درآورده باشد. ایغارین ناحیه‌ای بوده است مشتمل بر مرج [بفتح اول] و کرج وشاید وجه تسمیهٔ این املاك باین‌مناسبت باشد که آنها دراصل‌ازجملهٔ املاك اعطائی واز پرداخت خراج معاف‌بوده یاخراج کمتری بآنها تعلق میگرفته است.

آورده‌اند که علی‌بن‌عیسی‌فرمان داد تاهر کس که ملك خودرا برضا و دلخواه تسلیم کند قوت (یعنی جیره‌ای) ازغله آن ملك بدودهند وهمه مالیات(یعنی مالیات‌معمولی) که بمساحت برصاحب ملك‌لازم شوداز ومطالبه

---

۱ - اینکه وراث صاحب اصلی‌زمین اعطائی تاکجا میتوانستند زمین موروثی را برطبق قوانین وراثت اسلامی میان خودقسمت کنند روشن نیست. اگر چنین‌زمینی از طرف صاحب اصلی آن ببازماندگانش بارث میرسید درین صورت بظن‌غالب میتوان گفت که موافق احکام ارث میان‌ورثه تقسیم میشد اما اگر باصطلاح آنرا بعنوان عطیه بیکی از وراث متوفی می‌بخشیدنددرین‌حال تقسیم‌ملك جایزنبود.

۲ - نگاه کنید به‌لاك‌کارد، ص۶۲. همچنین نگاه کنیدبخوارزمی، مفاتیح‌العلوم، چاپ‌وان فلوتن van Vloten (لایدن، ۱۸۹۵)، ص ۶۰.

کنند و دیگر متعرض او نشوند و اورا زحمت ندهند.[۱]

از همهٔ اینها گذشته نوعی املاك خالصه بشکل قـرقهای حکومتی وجود داشته است که در آنها اغنام و احشام خلیفه و اسبان قشون و چهار پایان چاپارخانه وغیره را میچرانده‌انـد.[۲] مثلاً در تاریخ قم مذکورست که در هریك از دهات مجاور نهاوند چراگاهها وعلف زارها از برای دواب خلفا اختصاص داده بودند ومؤلف آن کتاب نیز مینویسد که یکی از سرکردگان سپاه آنها را غصب کرد.[۳]

یکی دیگر از انواع زمین داری که بعدها اهمیت بسیار پیدا کرد زمین های وقفی بود. چنین بنظر میرسد که فکر ایجاد زمین های وقفی در اصل ازین جا پیدا شده باشد که پس از غلبهٔ تازیـان زمین بمسلمانان فـاتح تعلق گرفت و ملك آنان شد و اگرچه آنان زمین‌های خودرا یا بدلخواه و یا دربرابر گرفتن پاداش تسلیم کردند با اینهمه از آن پس بصورت موقوفه در آمد وسپس روستاییان در برابر پرداخت مال الاجـاره در املاك مـزبور دارای حق انتفاع و باصطلاح «منفعة» شدند زیرا درین مورد زمین وقفی بنفع جـامهٔ اسلامی «حبس» شده بود،[٤] امادرواقع وضع املاك موقوفه پیچیده‌تـر ازین بود. در

۱ ـ تـاریخ قم، ص ۱۸۷. نگـاه کنید بـه معجم‌البلدان یاقوت چاپ ف. وستنفلد (لایپزیگ ۱۸۶۶ ـ ۷۳)، ج۱، ص ٤۲۰ و ابن خردادبه، کتاب المسالك و الممالك چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab، ج٦ ،) ص۲٤٤.

۲ ـ نگاه کنیدبه‌لاك گارد، ص ۲۰ ، ببعد. بلاذری برای مثال مراتع اغنام و احشام خلیفه المهدی (خلافتش از ۱۵۸ تا ۱٦۹ / ۷۷۵ ـ ۸۵) را که در مجاورت همدان بوده وداستان غصب کردن آنها رادکر میکند (ص ۳۱۰ ـ ۱۱).

۳ ـ ص۱۸۵ ـ ٦. چنین رسمی درعربستان پیش ازاسلام معمول بوده‌واراضی مخصوصی را بنام «حما»[بکسراول] میان روسای قبایل تقسیم کرده‌بودند(نگاه کنیدبه ه. لامنز، مهد اسلام H. Lammens, Berceau de l' Isam (رم، ۱۹۱٤)، ج ۱، ص ٦۰ ببعد.

٤ ـ نگـاه کنید بصفحات قبل این فصل همچنین نگاه کنید به‌لاك گارد، ص۵۵ ببعد.

ازمنهٔ متأخر کلمه وقف بیشتر درمورد زمین‌هایـی بکاربرده شده‌است که مالکیت آنها بنفع عامه یایکی از امـور خیریه «حبس» شده باشد. نظراً مالکیت این گونه‌زمین‌هاتاأبدغیرقابل انتقال میشداماعملامانندانواع دیگرزمین ممکن بود بوسیلهٔ غاصبان غصب شود. قدیمترین مورد دخالتی که سراغ داریم عمل عضدالدوله بویی (متوفی در۹۸۲/۳۷۲) درمورد اوقـاف سوادست که مفتشان وممیزانی برآنها گماشت و برای هر کدام مبلغ معینی بعنوان وظیفه مقرر کرد.[۱] مورد مشابه دیگر آنست که آل بویه املاکی راکه اعراب‌اشعری قم وقف ائمه [ع] واعقاب‌ایشان کرده بودند متصرف شدند.[۲]

از قرن سوم ببعد که خلافت عباسی راه زوال سپرد یکی ازانواع بسیار مهم زمین داری یعنی‌اقطاع‌رواج یافت واین‌کلمه درآن واحدهم دلالت‌میکند برواگذار کردن زمین وهم براعطای عوایدآن باشخاص. اصل ومنشأاقطاع بصدراسلام بازمیگردد اما تنها دردوره سلجوقیان ودر قرن پنجم بود که‌این نوع زمین داری مهمترین انـواع آن در مملکت شد.[۳] درعمل زمین های خالصه‌وهمچنین‌همه‌زمینهای‌بایر ومواتوباتلاقها[٤] ازقدیمترین ایام‌باعراب بعنوان املاك معاف ازخراج (ویحتمل مـوروثی) واگـذار میشد و این نوع واگذاری معروف بود به «اقطاع‌التملیك».[۵] فقها که میکوشیدند که منشا این رسم رابسیرت نبوی منسوب کنند شرایطی برای اقطاع دادن قائل‌شدند. مثلا ابویوسف معتقد بود که زمین رافقط بشرط تصرف دائم میتوان باشخاص

۱ـ ابن‌مسکویه، انقراض‌خلافت عباسی Eclipse of the Abbasid Caliphate چاپ هـ. ف. امـدروز H. F. Amedroz و د. س. مارگـولیـوث D. S. Margoliouth (اکسفرد ۱۹۲۱)، ج۳، ص ۷۱. گفته‌اند که مالی فراوان ازین‌راه جمع‌شد وبمصرف‌اقطاعات رسید (نگاه کنید به‌آنچه پس از این خواهد آمد). ۲ ـ تاریخ قم، ص ۲۷۹. بموجب تاریخ قم اینها نیزمبدل به اقطاع‌شد. ۳ ـ نگاه کنید بفصل سوم. ٤ ـ اینها جمعاً به‌قطاعی معروف‌بود. ۵ ـ همچنین نگاه کنید به‌لاك کارد، صفحه ۵۸ ببعد.

داد و خلفای بعدی نمیتوانند که صاحب اقطاع [و باصطلاح مُقْطَع] یاوراث او یا کسانی که مقطع زمین خودرا بآنان فروخته است از تصرف زمین باز دارند مگر اینکه زمین‌را زراعت نکرده باشد که درین‌حال متصرف از حق خود محروم میشد.[۱] با اینهمه حکومت علاقه ای بنظریه فقها نداشت و اصولاهمّ اومصروف‌جمع‌مال‌الاجاره این‌زمین‌ها بود وعلی رغم‌فقها زمین های خودرا برای مدت کوتاه یاطولانی باجاره میداد و این نوع واگذار کردن زمین‌را «طعمه[۲]» مینامیدند. اجاره داری‌مالیات‌جزو این‌نوع‌اجاره‌داریها بود. مالیات زمین‌هایی را که متعلق بجامعه های روستایی بود یك جا تعیین میکردندو دربسیاری‌ازموارد‌مالیات‌همهٔ‌ولایات‌رااجاره‌میدادند. وضع‌اجاره‌دار درآمدهای مالیاتی بسیار شبیه بوضع اقطاع‌داریا مقطع بود زیرا فرق میان مستأجر مالیات که میتوانست‌بزور مالیات را وصول کند بایك‌فرد عادی که‌با استفاده ازحمایت حکومت‌مسؤول وصول‌مالیات زمین مورد تصرف خویش بود (یعنی زمین‌متعلق‌بحکومت که یا در تصرف او بود ویابارث‌برده بود وغیره) بسیارنا چیز بود. درهرحال مالیات را عملا دهقانان میدادند ومقطع‌ومستأجر مالیات واسطهٔ میان دهقانان وحکومت بودند.[۳]

ماوردی از مؤلفان‌قرن‌پنجم کوشیده‌است که سوابق تاریخی‌را منطبق با

---

۱ ـ ص ۹۰ ـ ۲ [چاپ قاهره ، ۱۳۴٤، ص ۷۷] . ادعا کرده اند که عمر گفته‌است : «من احیا ارضاً میتة فهی له و لیس لمحتجر حق‌بعد ثلاث سنین.» [اگر کسی زمین موات را احیا کرد ملك اوست ولی اگر کسی تحجیر کرد وتاسه سال بعمران‌آن نپرداخت‌دیگراورا هیچگونه‌حقی بدان نیست] . ۲ ـ بکر Beker مشابهت میان این نوع زمین داری‌و و اقطاع داری معمول در بوزانطیه [= بیزانس] را تاکید میکند و معتقد است که اولی صورت احیا شده یا تکامل یافته دومی است . (تحقیقات اسلامی ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ ببعد) .

۳ ـ همان کتاب ، ج۱ ، ص ۲۳۹ .

اصول عقل ومنطق کند . وی قائل بدو گونه اقطاع است که آنها را بترتیب اقطاع التملیك واقطاع الاستغلال مینامد. اولی معرف زمین واگذاری ودومی معرف عواید چنین زمینی است . وی معتقد بود که واگذار کردن زمین‌های موات بعنوان اقطاع التملیك که ازدوران پیش از اسلام یا پس از اسلام معمول بوده امریست مشروع وزمین های مزروع خواه واقع درسرزمین اسلام (دارالاسلام) باشد و خواه در سر زمین کفار (دارالحرب)نیز همین حال را دارد . در مورد اخیر پیش از غلبهٔ اسلام زمین‌ها را ممکن بود باشخاص واگذار کنند اما پس از اسلام مالکیت اقطاع داران نسبت باین گونه اراضی موکول بر این بود که مسلمین بر آنها استیلا یافته باشند . در مورد اعطای اقطاع باشخاص بمنظور استفاده ازعواید آن ماوردی معتقد بود که واگذار کردن زمینهای خراجی و عشری مشروع است وعقیده داشت که سپاهیان از زمرهٔ افرادی هستند که بیش ازهمه استحقاق بهره‌مندی ازعواید زمینهای خراجی را دارند . اما قید میکند که این گونه عطایا نباید موروثی باشد [۱] .

ماوردی حق داشت که میان این دودسته اقطاع قائل بامتیاز باشد زیرا کاملا واضح وروشن است که دو اصل مشخص ممتاز پایه‌و اساس اقطاع را تشکیل میداده است .

---

۱ ـ ص ۱۸۱ ـ ۸ . ابن‌جماعه (۶۳۹ ـ ۷۳۳/۱۲٤۱ ـ ۱۳۳۳) قائل بسه‌نوع اقطاع است : اقطاع التملیك و اقطاع الاستغلال و اقطاع الارفاق. وی اعطای‌معادن را مشمول نوع اخیرمیداند (ماوردی مشمول اقطاع الاستغلال دانسته‌بود) همچنین واگذار کردن راهها و بازار ها را (اسلامیات Islamica ، ج ٤ ، فصل ٤ ، ص ۳۷٤ ـ ۸۳). این‌نوع سوم که اوقائل است یعنی اقطاع الارفاق درواقع همان زمین‌های اجاره‌ای(« التزام»)است وفرق آن‌با اجاره کردن درآمدهای مالیاتی محل بسیارنا چیزست .

در مورد اقطاعات نوع اول یعنی اقطاع التملیك از آنجا که این نوع اقطاع عبارت بود از زمین‌های بایری که بشرط زراعت باشخاص واگذار میکردند پیداست که مقصود ازین کار پیشرفت کشاورزی و بالنتیجه ازدیاد در آمد حکومت بوده است و اما اعطای زمین‌های نوع دوم یعنی اقطاع الاستغلال موجبات مختلفی داشته است . درین مورد آنچه دهقانان ملل مغلوب که مشمول خراج بودند بآن توجه داشتند زراعت زمین بود و مقصود اصلی حکومت این بود که اولا وسیلهٔ اطمینان بخشی برای تأمین معاش افراد شایسته جامعه خاصه جنگجویان آماده بخدمت اسلام در اختیار آنان بگذارد و بدین گونه مزد خدماتشان را بدهد و آنان را بامید دریافت چنین پاداشها بکار های بهتر تشویق کند . ثانیاً بدست یك طبقه از اشراف نظامی سلطهٔ خود را بر ملل مغلوب حفظ کند.[۱]

پیش ازین اشاره کردیم که این تمایل بوجود آمده بود که تقسیم بندی زمین‌ها را به « خالصه » و « عامه » برهم زنند و این هر دو نوع را بوسیلهٔ عمل غصب مبدل باملاك خصوصی کنند . اعطای زمین‌های اقطاعی این آشفتگی را شدید تر کرد و باعث شد زمین متعلق بیك نوع و دسته مخصوص جزو زمین متعلق بنوع و دستهٔ دیگر شود چه زمینی که بعنوان اقطاع التملیك اعطا میشد موروثی بود و در ابتدا فرق آن با ملك شخصی بسیار ناچیز بود .

بعدها تحولات بیشتری در روش اقطاع پدید آمد که در نتیجه زمین های اقطاعی غالباً بوسیلهٔ غصب مبدل بملك خصوصی میشد . در فصل سوم ازین تحولات

---

۱ - فن تیشن دورف P. A. von Tischendorf ، رسم تیول داری در دولتهای اسلامی Das Lehnswesen in den moslemischen Staaten (لایپزیگ، ۱۸۷۲) ص۲۰و۲۱؛ مقایسه کنید با بلاذری ، ص ۱۲۷ .

بتفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت . درینجا همینقدر کافیست اشاره کنیم که رسم اقطاع دادن منحصر بخلفا نبود . عمال خلیفه در نواحیی که بزیر فرمان داشتند زمین هایی بزیر دستان خود میدادند وحکام محلی نیز از همین روش پیروی میکردند [1] .

۱ ـ مثلا طاهربن عمروبن لیث در ۲۸۹/۹۰۱ ـ ۲ اقطاعات بسیاری بلشکریان خود داد (تاریخ سیستان ، ص ۲۷٤) . آورده‌اند که داعی کبیر کـه در حـدود سال ۳۱۰/۹۲۳ در طبرستان فرمـان میراند هفته‌ای یك روز وقت خود را صرف ادارهٔ امور امـلاك واقطاعات میکرد (ابن اسفندیار ، تاریخ طبرستان ، قسم اول ، جزو اول ، ص ۲۸٤) واین مطلب حاکی ازآنست کـه درآن سامان روش اقطاع از لوازم دستگاه اداری حکومت بوده است .

فصل دوم

اداره کردن در آمد های مملکتی

گروهی را عقیده بر اینست که گرچه مقصود فقها از آوردن نظریات (تئوریها) شرعی توجیه راه و رسم معمول زمان و انطباق آن با موازین عقل و منطق بوده است با اینهمه همین نظریات شرعی در تحول آداب و سنن مربوط بمسأله زمین‌داری مؤثر افتاده است. مطلب دیگری که درمسأله زمین‌داری و ترکیب طبقات زمین دار سخت مؤثر واقع شده مسأله اداره کردن درآمدهای مملکتی است. منشأ بعضی از انواع زمین‌داری مانند اقطاع الاستغلال (نگاه کنید بفصل سابق) روشهایی بوده که ارتباط با اجاره کردن درآمد های مالیاتی داشته است وچنانکه اشاره کردیم غالباً امتیاز میان مستأجر در آمد های مالیاتی واقطاع دار یا مقطع در عمل بسیار ناچیز بوده است. ازین گذشته بمرور دهورهم مستأجر در آمد های مالیاتی وهم مقطع بمالکان اراضی مبدل شده‌اند. همچنین در طرز ترکیب طبقهٔ زمین دار تغییرات دیگری که ناشی از روشهای مربوط باداره کردن درآمدهای مملکتی بوده راه یافته است. معمولا اوضاع اقتصادی کشور متزلزل بود و هنگامی که این تزلزل بازهم بیشتر میشد برمیزان مالیات میافزودند بنحوی که درپاره‌ای از موارد از بس بار مالیات مردم سنگین میشد زمین داران زمینهای خود را میفروختند و دهقانان غالباً آنها را رها میکردند ومیرفتند.

ازاینرو بی‌مناسبت نیست اگر درینجا دربارهٔ روشهای مالیاتیی که شامل حال نواحی مختلف مملکت میشد بتفصیل بیشتر سخن گوییم. شرع اسلام همچنانکه متضمن نظریاتی دربارهٔ زمین داری بود احکامی نیز درمسأله مالیات مقرر داشته بود. مطابق این احکام فرد مسلمان میبایست صدقه یا زکوة اموال خودرا بدهد.

(برای تعیین حد نصاب صدقه و زکوة وطرز پرداخت آنها اصول معینیوضع شده بود) و اگر موضوع صدقه وزکوة زمین بودآنگاه عنوان «عشر» یا یك دهم را پیدامیکرد، از اینرو زمین عشری با زمین خراجی که مالیات آنرا از راههای مختلف تقویم میکردند فرق داشت. چنانکه اشاه کردیم عملا در بسیاری موارد درمسائل ملکی ومالیاتی فرقی میان مؤمن وکافر نمیگذاشتند وهردو دسته مالیات خود را بمیزانی که معین شده بود میپرداختند اما ببیان دقیق باید گفت کـه مالیات گرفتن ازمسلمانان عملی خلاف شرع بود. اصل ومنشأ این مالیاتها و روش تقویم آنهارا باید در بسیاری موارد مربوط بآداب وعادات محلی‌یی دانست که در روزگار پیش از اسلام رواج داشته است. در مورد اصول مالیاتی خاصه تا آنجا کـه مطلب بمسأله زمین داری ارتباط دارد باید دانست که درواقع در دورهٔ اسلامی غالباً اصول وروش مالیاتی شاهنشاهی ساسانیرا بکارمیگرفتند وجهد فقها نیز دربن‌موردبرآن بود که بتوجیه سوابق تاریخی و تطبیق آنها با موازین‌عقلی پردازند وآنهارا درقالب شریعت‌بریزند.

در نقاط مختلف شاهنشاهی ساسانی انواع و اقسام معتنابهی از روشهـای مختلف مربوط بتعیین میزان واقعی مالیات ارضی ، تقویـم آن و تبدیل و باصطلاح تسعیرمالیات جنسی (یعنی‌آن مقدار که برعهدهٔ مؤدیان مالیات بود) بمالیات نقدی وجود داشت. ازنظر شرعی عوامل مهمی که دربن مسأله تأثیر داشت عبارت بود از اوضاع جغرافیایی، طریقهٔ آبیاری، نوع تصرف، نـوع زراعت، قیمت ها و کمیت محصول. با اینهمه در واقع میتوان گفت که عامل قطعی بظن غالب رسوم وآداب محلی بوده است.

مبنای‌تقویم‌مالیات‌مساحت کردن زمین یاتعیین‌مقدارمحصول بود ومالیاتی که‌میگرفتندعبارت بودازمقدارمعینی ازمحصول که‌بعنوان‌مالیات‌برمیداشتند

یا آنکه آنرا ارزیابی میکردند وبهایش را میستاندند ، بعلاوه مالیات را یا برحسب مقررات مخصوص تقویم میکردند یا اینکه مؤدیان مالیات بدهی مالیاتی‌خودرا بمبلغ معینی باحکومت مصالحه میکردند. قطع‌نظر از «صدقه» («زکوة») که میزان آن ثابت‌بود همه بطور کلی این اصل‌را قبول داشتند که امام یعنی رهبر جامعهٔ اسلامی میتواند بنسبت بنیهٔ مالی‌مالیات دهندگان برنرخ «خراج» بیفزاید یا ازآن بکاهد. بعلاوه امام میتوانست بوضع خراج نقدی یا جنسی بپردازد.[۱] غالب فقهای اسلام بعنوان نمونه داستان تثبیت نرخ خراج سواد را ذکر کرده‌اند هرچند در باره نرخهای واقعی خراجی که عمر (خلافت او از۱۳ تا ۲۳/۶۳۴ ـ ٤٤بوده‌است) برای‌آنجاتعیین کرده بود با هم اختلاف دارند[۲]. بنا بیك روایت نرخ خراجی که عمر تعیین کرده بود عبارت بود ازیك درهم ویك قفیر[۳] خراج جنسی بابت هرجریب. بروایت دیگر نرخ خراج درهرجریب ازین قراربود: برای انگور ۱۰ درم و برای خرما ۸ وبرای نیشکر ٦ وبرای شبدر ٥ وبرای گندم ٤ وبرای جو ۲ درهم[٤]. در روایات مختلف ارقام و اعداد متعدد دیگرذکرشده است.[٥]

۱ـ ابویوسف ، ص ۱۲۹. ۲ ـ همچنین نگاه کنید به دنت ، داستان گرویدن مردم بکیش اسلام ودادن‌مالیات‌سرانه‌درصدر اسلام،ص١٤ ببعد که موضوع‌آن بحث‌دراستیفای‌خراج سواد در زمان غلبهٔ تازیان است . ۳ـ یعنی $5\frac{1}{2}$ رطل (ابو یوسف ، ص ۸۱) .

٤ـ ماوردی، ص۳۰٤ . ٥ـ نگاه کنید باین خرداد به، ص۱۱ وبتاریخ قم، ص۱۸۱-۲ و به ابویوسف ، ص ٥٦ ـ ۸ و بـه صولی ، ادب الکاتب ، ص ۲۱۸ و به بلاذری ، ص ۲٦۹ وبابن رسته ، کتاب الاعلاق النفیسه‌چاپ دوخویه (Bib l. Geog. Arab.) ص۱۰٥. با اینهمه ابویوسف عقیده داشت که بابت گندم وجو دیمی باید دوپنجم محصول وبابت گندم و جوی که با « دالیه » (نوع مخصوصی از چرخ چاه) آبیاری میشود باید سه دهم حاصل خراج داد و حال آنکه بابت خرما و انگور وعلیق و باغها یك ثلث و بابت محصول صیفی یك ربع باید پرداخت (ص۷۷) .

همچنین در این که زمین‌های سایر مشمول خراج شده بود یا نه اختلاف عقیده وجود دارد.

درروایتی این مطلب راهم علاوه کرده‌اند که برای هرجریب کنجد ۵ درهم وبرای بقولات مانند تره وپیازوسیروغیره سه درهم وبرای پنبه ۵درهم خراج معین کرده بودند.[1] ازین جا پیداست که اساساً مسلمانان در دورهٔ فتوحات خود عیناً همان روش مالیاتی معمول زمان را بکار برده اند (نگاه کنید بفصل نخست). این روش مالیاتی یعنی تقویم خراج برحسب مساحت زمین ووصول آن بنقد یاهم بنقد وهم بجنس ظاهراً تا روزگار خلافت منصور عباسی دوام یافته است ودرعهد او تغییراتی در میزان قیمت ها پدید آمده بنحوی که مردم برای بدست آوردن وجوه مالیاتی دچار عسرت‌شده‌اند ولاجرم سواد روبویرانی نهاده است. بهمین سبب در ایام منصور تغییراتی در طرز تقویم خراج پدیدآمد و مقرر شد که خراج را برحسب محصول واقعی زمین تقویم کنند نه برحسب مساحت آن، پس ملاك و مأخذی که برای تقویم خراج معین کردند ظاهراً عبارت بود از نصف حاصل زمین های دیمی ویك سوم حاصل زمین هایی که با «دالیه» آبیاری میشد ویك چهارم محصول زمین هایی که با دولاب (این نیز نوعی ازچرخ چاه بوده است) مشروب می گشت. نخلهای خرما وتاکها ودرختان‌میوه رامیشمردند وخراجی که برای آنها تعیین میکردند بستگی بوضع جغرافیایی داشت ودر هرحال مقدار مالیات از نصف محصول تجاوز نمیکرد.[2]

فارس که درزمان‌ساسانیان دردست‌اشراف‌ملاك‌بودخاصیت «تیولی» وباصطلاح

۱- تاریخ قم، ص ۱۸۲.
۲- ماوردی، ص۳۰۶. در زمان عضدالدوله بویی ده درصد باصل خراج («الاصل») افزوده شد. (ابن مسکویه، زوال خلافت عباسی، ج ۳، ص۷۱). درمورد میزان خراجی که در دورهٔ ساسانی تعیین شده بود نگاه کنید بفصل نخست.

«فئودالی» خود را تا دورهٔ اسلامی حفظ کرد و چنین مینماید که تا قرن چهارم هجری قسمت اعظم ایالت فارس همچنان دردست ملاکان قدیم مانده باشد.[۱] زمین های مزروع مشمول «خراج» و «عشر» بود و درمورد مراتع خراجی باسم «مراعی» و درمورد معادن خراجی بمیزان یك پنجم و همچنین خراجی برای آب وضع کرده بودند. خراج فارس را بسه طریق تقویم میکردند: یا بر اساس وسعت زمین و باصطلاح «مساحت» و یا بر بنیاد حاصلی که بدست میامد و باصطلاح «مقاسمه» یعنی برداشتن سهم معینی از حاصل، طریقه سوم این بود که بجای آنکه مالیات را حتماً بر بنیان مساحت یا مقایسه تعیین کنند آن را یك جا و یك قلم و باصطلاح بر اساس «مقاطعه» حساب میکردند، یعنی زمین داران خراجی را که میبایست بپردازند بمبلغ معین مصالحه میکردند و این مبلغ نه بنسبت وسعت زمینهای زیر کشت بیشتر میشد و نه بنسبت فراوانی محصول[۲]. درمورد اول یعنی زمین هایی که مساحت میکردند آنچه عملا ملاك کار محصلان مالیاتی قرار میگرفت زمین های زیر کشت بود. بنابگفتهٔ اصطخری خراج قسمت اعظم ایالت فارس بدین طریق که گفتیم تعیین میشده است. میزان خراج در نواحی مختلف فارس فرق میکرده است چنانکه در شیراز درهر جریب بزرگ (یعنی سه و دو سوم جریب

۱ ـ همچنین در پایان قرن سوم هجری اصفهان خاصه ناحیه برائان وبرخوار [اولی بروزن فراهان و دومی بفتح با] بیشتر دردست عمده مالکان ایرانی بوده است (ابن واضح ، کتاب ـ البلدان ، چاپ گاستون ویه Gaston Wiet (قاهره، ۱۹۳۷)، ص ۷۶ ، ۷۷ .

۲ ـ با این ترتیب مقاطعه نوعی ازاجاره داری بوده است وتاآنجا که سبب میشده که مردم یك ناحیه تاحدی ازدخالت محصلان مالیات برهندشایدکار مفیدی بوده است . این کار با اجاره دادن درآمدهای مالیاتی فرق داشته است زیرا درصورت اخیر اجاره کردن درآمدهای مالیاتی رابمزایده میگذاشتند و بهرکه بیشتر حاضر بپول دادن میشد میفروختند و این عمل برای پیشرفت کشاورزی بی نهایت زیان بخش بود .

کوچك یاجریب‌عادی که برابرست با ۶۰ گز ۹ قبضه‌ای) گندم وجوآبی ۱۹۰ درهم بوده ودر هرجریب از درختانی که‌باآب‌نهرمشروب میشده ۱۹۲ درهم ودر هرجریب ازشبدر یاسبزیجات آبی ۲۳۷ درهم ودرهرجریب ازپنبهٔ آبی ۲۵۶ ۲/۳ درهم[۱] ودرهرجریب ازتاکستانها ۱۴۲۵درهم. این‌نرخهاازنرخهای معمول در سایر نقاط فارس بیشتر بود . مثلا خراج کوار [بضم‌کاف] دو سوم میزان معمول درشیراز بود .[۲] خراج محصول دیمی یك‌سوم خراجی‌بود که بمحصول آبی (محصولی که با آب‌قنات مشروب شده‌بود) تعلق میگرفت و خراج محصولی که بوسیلهٔ چاه آبیاری میشد دوسوم و محصولی که یك بار آب‌میخورد یك چهارم بود و اگر دوبار آب میخورد از نظر جمع خراج درحکم حاصل آبی بود [۳] . مأخذ خراج درداراﺑﺠﺮد وارجان[۴] [بفتح اول و دوم و تشدید دوم] و شاپور بسته بجنس زمین فرق میکرد. [۵] ظاهراً تاکستانها و درختان فارس ازخراج معاف بود تا اینکه علی‌بن‌عیسی الجراح در ۳۰۲/۹۱۴ ـ ۱۵ بر آنها درهمه نواحی فارس خراج بست .

درمواردی که میخواستندخراج‌را بطریق‌مقاسمه تشخیص دهند دوروش متداول‌بود . درموردروسای عشایری که اسنادی‌ازعلی [ع] وعمر وسایرخلفا

---

۱ ـ ابن حوقل مینویسد ۲۵۷ ۲/۳ درهم (ج ۲ ، ص ۳۰۲) . ۲ ـ اصطخری ، ص ۱۵۷ ؛ همچنین نگاه کنید به ابن حوقل ، ج ۲ ، ص ۳۰۲ . ۳ ـ اصطخری . ص ۱۵۷ . روایت ابن‌حوقل اندکی با این تفاوت دارد . وی مینویسد : « البطیخ والقثاء والبقول علی ثلثی الخراج ، واذاسقی‌السیح سقیةً قبض السلطان ربع الخراج واذا بدی‌بالسقیه‌ـ الثانیه طالب بتمام الخراج.» (ج ۲، ص ۳۰۲) [معنی آنکه خراج خربوزه وخیار و لوبیا چنانچه این‌محصولات با آب مشروب‌شده باشد دوثلث‌است واگرزمین آبیاری‌شده یك بارآب خورده باشد سلطان ربع خراج وچنانچه دوبار آبیاری‌شده باشد تمام خراج را میستاند] .

٤ ـ این‌شهر امروز دیگرباقی‌نیست ، محل‌آن‌نزدیك بهبهان کنونیست . ۵ـ اصطخری ص ، ۱۵۷ ـ ۸ و ابن حوقل ،ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳.

دردست داشتندمأخذخراج برطبق آنچه دراسناد قیدشده بود ازقراریك‌دهم و یك‌سوم ویك‌چهارم بودو درمورد دیگران بیت المال میزان‌خراج‌را تعیین میکرد. خراج زمینهای خالصه بوسیلهٔ مقاسمه یا قرار داد و باصطلاح « مقاطعه » تعیین و در هر حال بنقد پرداخته میشد.[1] مقدسی مینویسد دشت‌هایی که خراج ثابت‌برای‌آنها‌تعیین‌شده بود درصورتی‌هم که شوره زارو لم یزرع بود بیست درهم بابت خراج بر آنها تعلق میگرفت.[2]

در قم خراج را بر حسب مساحت تقویم میکردند و قم را میان سالهای ۸۰۴/۱۸۹ - ۵ و ۹۱۵/۳۰۳ - ۱۶ هشت بار مساحت کرده اند.[3] مالیاتی که می‌بستند برای دوره ومدت معیمی معتبر بود واختلاف هردوره با ادوار دیگر نسبةً بسیاربود، فی‌المثل‌مالیات‌ماه‌بصره (دینور) رادرسال۹۱۴/۳۰۲-۱۵ دهساله بستند. ازطرف دیگرمالیات ایغارین (مرج و کرج) را در۹۰۹/۲۹۷-۱۰ برای سه‌سال‌تعیین کردند «اما درواقع برین دستور شصت‌سال‌بگذشت.» [4]

هرگاه دریك منطقه مالیاتی با اوضاع طبیعی نسبةً گوناگونی مواجه میشدند - همچنانکه فی‌المثل درقم چنین موردی‌پیش آمده‌بود - درین حال به تنظیم‌عده ای از سیاهه های مالیاتی میپرداختند تا بدین گونه احتیاجات محلی را مرتفع سازند. بموجب تاریخ قم هفت سیاهه‌ازین قبیل درقم وجود داشته که باصطلاح آنرا « وضیعه » یا طسق [بکسر اول] میگفته اند. بموجب این سیاهه ها میزان مالیات غلات مختلف در هر جریب [5] بشرحی بوده که در جدول صفحه ۹۴ نشان داده‌ایم: [6]

---

۱ - اصطخری، ص ۱۵۷ - ۸ وابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳. ۲ - کتاب احسن التقاسیم چاپ دوخویه (Bibl . Geog . Arab.) ص، ۴۵۳. ۳ - تاریخ قم، ص ۱۰۱ - ۶. ۴ - همان کتاب، ص ۱۸۶. ۵ - باحتمال کلی در حدود ۳۶۰۰ گز. ۶- تاریخ قم، ص ۱۱۲ - ۲۲.

سیاهه (بِدِرهم)

	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
گندم، جو، نخود، عدس	۱۵ ۱/۶	۱۳ ۱/۶	۱۲ ۱/۶	۱۵ ۱/۱۶	۹ ۱/۶	۶ ۱/۶	۳ ۱/۶
پنبه	۳۸	۳۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	* ۳۸ اگرازقنات آبیار شده باشد مگر در بعض جاهاکه ۳۰ بود.
درخت	۳۸	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۳۸
تاکستانهای آباد +	۵۰	۳۲	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۳۲ مگردرسه‌ناحی
تاکستانهای خراب		۱۶	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰
بقولات	۲۵	۱۵	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰
خیارکاریها		۱۵	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲۵ مگردرسه ناحی
جالیز		۰۰	۰۰	۲۵ #	۰۰	۰۰	۲۵ مگردرسه ناحی
هویج		۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲۵
شلغم		۱۵	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲۵
پیاز	۲۵	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲۵
سیر		۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲۵
تره‌باروسبزیهای دیگر		۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۲۵
شبدر [رطاب]	۳۰	۱۵	۰۰	۱۵ مگردرسه ناحیه که ۲۵ می پرداختند	۰۰	۰۰	۰۰
ارزن	۱۴	۰۰	۰۰	۱۴	۰۰	۰۰	۰۰
کنجد							
زیره	۱۵	۰۰	۰۰	۱۵	۰۰	۰۰	۰۰
زعفران		۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۶۲ مگردرسه ناحیه که ۴۲ بود.
شنبلیله، شبدر	۹ ۱/۶	۰۰	۰۰	۹ ۱/۶	۰۰	۰۰	۰۰
درخت میوه	۵ بهرطاق △	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۱ بهر ده درخت
پسته	یك درهم بهر ۶ درخت	۰۰	۰۰	۲ بهر ۶ درخت	۰۰	۰۰	۰۰
زیتون	یا ۳۶ طاق △	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰	۰۰
خم‌های دوشاب	۲ درهم بهرخم	۰۰	۰۰	۲	۰۰	۰۰	۰۰
درخت گردوی تمام‌بار	۱ ۱/۲	۰۰	۰۰	۱ ۱/۲	۰۰	۰۰	۱
درخت گردوی میانه	۱	۰۰		۱	۰۰	۰۰	۰۰
نهال گردو [= گردوی دون]	۱/۲	۰۰	۰۰	۱/۲	۰۰	۰۰	۰۰
آسیاهای نزدیك رودخانه	۷۰	۰۰		۲۵،۷۰ یا ۱۲	۰۰	۰۰	۱۵
آسیاهای قهستان	۲۵	۱۲	۰۰	۲۵	۰۰	۰۰	۰۰

* نگاه کنید بصفحه ۹۵ حاشیه ٤ + درمتن تاریخ قم درصفحات پیش ازین سیاهه‌ها یعنی درصفحهٔ ۱۰۹ کلمهٔ خراب درمقابل آباد بکاربرده شده ومعنی خراب درینجا ظاهراً اینست که دارای وضع بدیست نه اینکه منهدم است (یعنی مثلا حاصل نمیدهد) والا دوغیراین صورت دلیل نداشت که خراج آنهارا باندازهٔ نصف خراج تاکستانهای آباد معین کنند .

خراج جالیزی که ازرودخانه مشروب نشده بود یك سوم خراج جالیزی بود که از رودخانه مشروب شده بود .

△ یعنی نهالی که شاخه ندارد .

دهقانانی که بر اساس مزارعه کار میکردند و کسانی که بجامعه مورد حمایت مسلمانان تعلق داشتند (یعنی اهل ذمه) جزیه را بموجب دوسیاهه میپرداختند . مطابق سیاههٔ اول هر مردی ۲۴ درهم و مطابق سیاههٔ دوم هر مردی دوازده درهم میپرداخت.[۱]

خراج صاحبان احشام و صحرا نشینان نیز بموجب دو سیاهه معین میشد . مطابق یك سیاهه هر مرد ۱۲ درهم و مطابق دیگری هر مرد شش درهم میپرداخت .[۲]

درسیاههٔ چهارم از خراج ارباب‌بیوت (یا خراجی که بررئیس‌هرخانواده می بستند) بمبلغ ۱۲درهم و ۶درهم ذکری رفته‌است.[۳]

در نهاوند میزان‌خراجی که در سیاههٔ چهارم مالیاتی ذکر شده اندکی باجاهای‌دیگر تفاوت داشته وبشرح ذیل بوده است :

گندم‌آبی که‌باآب‌رودخانه مشروب‌شده‌باشدازقرار هر جریب $6\frac{1}{2}$ درهم

جو آبی که با آب‌رودخانه‌مشروب شده‌باشداز قرارهرجریب $4\frac{1}{2}$ درهم

گندمی که با آب قنات[۴] آبیاری شده‌باشد $1\frac{1}{2}$ درهم

---

۱ ـ همان کتاب ، ص ۱۱۲ ـ ۱۳ و ص ۱۲۰. ۲ ـ همان کتاب ، ص۱۱۳.

۳ ـ تاریخ قم ص ۱۲۰. ٤ ـ معنی جمله «گندم که آب اززمین کشد» معلوم‌نیست. احتمال دارد که این‌جمله که‌بازهم درصفحه۲۱ تاریخ قم‌آمده‌بمعنی زمینی‌باشد که ازآب‌قنات مشروب میشود . جمله «که‌آب ازبیخ زمین‌کشد» درصفحه۱۲۰و۱۲۱ بکاربرده شده‌وظاهراً بهمان معنی‌است ویا زمینی‌که بطریق دیگرآبیاری شده‌باشد (« که آنراآب داده‌باشند») فرق‌دارد.معنی‌جملهٔ اخیربظن‌غالب‌زمینی‌است که ازرودخانه آبیاری شده‌باشد ودرهمه‌این‌موارد میزان خراج بسیارست . همین نکته موید این تفسیرست که جمله نخستین بمعنی زمینی‌است که ازآب‌قنات مشروب شود وجمله دوم بمعنی زمینی است که آنرا بوسیلهٔ رودخانه آبیاری کرده باشند . ازطرف دیگر امروز در بعضی نواحی مجاور کاشان میان قنواتی که از طبقات عمیق‌و پر آب زمین سرچشمه گرفته‌باشد با قنواتی که در روی زمین‌جاریست فرق میگذارند وجمله «که آب اززمین کشد» ممکنست بمعنی قناتهای روی‌زمینی باشد یعنی‌قناتهایی که هنگام خشك سالی آب‌آنهاکم میشود .

جوی که باآب قنات آبیاری شده باشد $\frac{۲}{۳}$۱ درهم

عدس ۲درهم

نخود٤ درهم

شنبلیله $\frac{۲}{۳}$ درهم

شبدر $\frac{۱}{۲}$ درهم

تاکستان ازقرارهر نهرآب ٤درهم

کنجد ٤ درهم

زعفران ۳۰درهم

ارزن [گاورس] $\frac{۱}{۲}$۱ درهم

پنبه ۱۵ درهم [۱]

همچنین املاك مشمول خراجی بوده است که با آنچه درسایر موارد ذکر شده اندکی تفاوت دارد و بشرح ذیل است .

گندم و جو $\frac{۱}{۲}$۸ درهم

کشتی که از قنات آبیاری میشود ، ۳درهم [۲]

انواع سبزیها وبقولات ۱٦درهم

تاکستانها ۲۷ درهم

شنبلیله و ارزن $\frac{۱}{٦}$۳ درهم

زعفران $\frac{۱}{۳}$٤۳ درهم

نخودو کنجد ۱۰درهم

درخت میوه دار ازقرارهر سه‌درخت ۱ درهم

نهال ازقرارهر درخت ۱ درهم

۱ - تاریخ قم، ص ۱۲۰ . ۲ - نگاه کنید بصفحهٔ ۹۵ حاشیهٔ ٤ .

درخت گردوی تمام بار ۲ درهم

درخت گردوی میانه ۱ $\frac{۲}{۳}$ درهم

دوشاب از قرار هر «حوض» ۱ درهم

پنبه ٦۲ درهم

آسیاها ۳۰ درهم[1]

اسنادی که دربارهٔ چگونگی ادارهٔ امور مملکت بجای‌مانده ودرجزییات بحث کرده باشد فراوان نیست وچنین سندی را مؤلف تاریخ قم‌در کتاب‌خود آورده است.[2] این سند مشتمل است بر دستوراتی که بمساحان داده شده و مؤلف تاریخ قم آنرا از کتابی کهنه نقل کرده که در قم یافته بوده است. اینك آن سند :

میباید که مساح صور (سواحل رودخانه) که بزبان قم آنرا مرز گویند وسواقی[3] وانهار رامساحت نکنند و نپیماید وهمچنین زمینهای بایر و نا مزروع نپیماید و چون در میانه زرع واقع شده‌باشد و مساحت کرده بعد ازآن اسقاط کند و آنراازحساب مساحت وضع کند. دیگر زرعی که بواسطهٔ آفت نشو ونما نکرده باشد یا پنبه که رسته نشده باشد یارسته شده باشد و آب نداده باشند وحق آبهٔ آن بدان‌نرسیده باشد و ازآن‌منع کرده باشندصاحبش را برصدق سخن‌او سوگند دهند وبعد از آن آنرابا موضعی که مثل آن‌بودنسبت نمایندوقیاس کنند.

دیگرنهری که برهردوطرف آن میانه‌نشانده‌باشند اعم ازآنکه‌معرّش (دارای‌چفته وداربست) باشد یا غیرمعرش وبزبان قمی‌ساباط گویند طول آن‌بپیماید بدان‌مقدار که برسد در نیم گز ضرب کنند وبزنند واگربریك‌طرف نشانده باشند طول آن‌در دانگ نیم یك گز ضرب کنند وبرآن حساب کنند وحکم درخت‌بر کنار انهارهمین است.

دیگر کرمی (تاکی) وباغی که‌چهار ساله‌بود که میانه آنرا نشانده باشند آنرا بر کروم جدیده و حدیثه نویسند ویك نیمه ازآنچ بررز معموره قدیمه تمام بار نهاده باشند بر آن کرم وضع کنند و بنویسند. دیگر کرمی که آنرامطبق گویند(موهایی که داربست ندارد) وباصطلاح

---

۱ ـ تاریخ قم، ص ۱۲۱ ـ ۲. ۲ ـ مؤلف تاریخ قم در نیمه دوم قرن چهارم هجری میزیسته است. ۳ ـ کلمه‌ای که درمتن‌آمده سواقی است که‌بظن قریب بیقین دراینجابمعنی کاریزیا قنات آورده شده‌است نه بمعنی‌جوی وبرکه.

اهل قم آنرا غیرساباط گویند مثل‌باغات و کروم‌قم آنرا بپیمایند دو دانگ جهت سواقی که آنرا بزبان قمی کوز گویند درحساب نیارد ، دیگر کرمی که خراب [۱] باشد آنرا بر خراب نویسد و کرمی که میانه‌را بربی یکدیگر ننشانده‌باشند بلکه میانهای آن‌متفرق باشند آنرابشمارد وبیست وچهار اصل میانه‌را بقفیزی‌حساب کند و آنك ازخضریات ودیگردرختها که در کروم معینه‌باشد آنرا حساب ننمایند و مضایقه نکند وبرحساب کرم اختصارنماید .

دیگر باغی که درختهای مثمره درآن متفرق‌باشند ، درختها را بشمارد وهرسی‌وشش‌درخت قفیزی حساب کندوباغی که درختهای‌میوه درآن پهلوی‌یکدیگرنشانده باشند آن باغ را نپیماید ونبیند که‌چه مقدارست . [۲]

ودرختهایی که غیرمثمره باشد اعم ازآنك متفرق باشند یا غیرمتفرق آنرا حساب نکند و نپیماید ومال بر آن‌وضع نکند. [۳]

ودرختی که چهارسال بود آنرا نشانده باشند آنرا بردرختهای نو نویسد ودر حساب‌نیاورد. وزمین زعفرانی که خراب شده‌باشد [٤] خراج آنرا يك‌نیمهٔ آبادان حساب کند .

---

۱ ـ نگاه کنید بشرحی که دربارهٔ معنی «خراب» درذیل‌جدول‌صفحهٔ ۹٤نوشته‌ایم . چنین بنظر میرسد که خراب درینجا بمعنی « ruined » [منهدم] باشد . ۲ ـ دلیل این امر روشن نیست . شاید مقصود این بوده است کـه پیش از آنکه محصول باغی بحد وفور برسد وپیش از آنکه میوه درختان را بچینند از خراج معاف باشد یا خراج چنین باغی را برحسب تقویم یا بر حسب مقدار محصول تعیین کنند نه بمساحت [بعقیدهٔ مترجم جمله « آن باغرا نپیماید و نبیند که چه مقدار است » غلط است وعکس‌آن صحیح بنظرمیرسد یعنی « آن باغرا بپیماید و ببیند که چه مقدار است . » زیرا نویسندهٔ سند باغ را بدو نوع مثمر و غیر مثمر و هر کدام از اینها را بدو دسته متفرق و غیر متفرق تقسیم میکند و حاصل گفتار وی اینست : (۱) باغی که درختهای مثمر در آن متفرق باشد باید هم درخت های آن‌را شمرد وهم خودباغ‌را مساحت کرد (« هرسی‌و شش درخت قفیزی حساب کنـد ») (۲) باغی کـه درختان مثمر در آن غیر متفرق باشد باید درختان آن را نشمرد اما باید آن را پیمودو مساحت کـرد (۳) بـاغ غیر مثمررا خواه دارای درختان متفرق‌باشد خواه‌نباشد نه درختان آنرا بایدشمرد و نه آنرا باید مساحت کرد (« آنرا حساب نکند و نپیماید ») زیرا احتیاج بوضع خراج ندارد . بنابرین مشکلی که مؤلف‌مطرح فرموده منتفی است وتوجیهی که کرده‌است مورد ندارد. درینجا مخصوصاً باید بگویم که‌تاریخ قم خالی ازاغلاط نیست وچون کتاب‌غلطنامه ندارد معلوم‌نیست که این‌اغلاط چاپیست یا از جمله اغلاطی که ازنظر مصحح محترم فوت شده‌است .]

۳ ـ درمتن چنین آمده است « مال برآن‌وضع نکند » ومعنی‌نزدیك‌بذهن‌آن اینست که « چیزی از آنها کسرانکنند » اما درینجا مفهوم جمله آنست که « هیچ مالیاتی برآنها نبندند . »

٤ـ راجع بمعنی خراب نگاه کنید بحاشیهٔ + صفحهٔ ۹٤ .

و درختهای جوز و فستق تمام باروميانه و دون هريك جدا بنويسد ودر دفتر اثبات كند.
ودرختی که بر کنار جوی یا بر کنار سواقی و اودیه واقع شده باشد آنرا نشمارد و بدان التفات‌نکند و در حساب نیاوردودردفتر ننویسد .

وبهرصد جریب زمین غله وپنبه‌و انگور وزعفران وخضریات شانزده درم‌وچهاردانگ‌درهمی حق مساح و معابر است، ده‌درم‌از آن مساح وشش‌درهم و چهاردانگ درهمی از آن‌معابر ومعابر کسی‌را گویند که عمال وولات بعد از آنکه مساحان و حزّاران (مقومان) مواضع پیموده و مساحت کرده باشند اورا بفرستند تا برین مواضع بگذرد و احتیاط کنند وباز بیند که مساحان سهوی ومیلی ومحابایی نکرده اندوبهر ده‌درخت جوزیك درهم‌ازآن‌مساحان و معابران‌است وبهر آسیای دایره‌ای نیم درهم و از هرده سراز اهل‌ذمت که ایشان جهودان و ترسایانند دو درهم و بهر سی‌حوض دوشاب یك درهم .

دیگرمساح میباید که از کردو (زمین کشته) وباغ بیرون نیاید تا برزیگر و معمار ارباب (نمایندهٔ مالك) حاضر نشوند ونبینند و بعد از آن آنچ برآن موضع و زمین مقرر شود بحضور ایشان بنویسد و چون نوشته باشد بمهر خـودو خداوند ملك مهر کند و بعد از آن بعرض رساند .

وچون معابر بدین مواضع که مساحت کرده باشد چون از ده یکی را گذاشته باشند آنرا حساب نکنند و آن‌مواضع که فراموش کرده باشند وبعد ازمساحت وعبرت معلوم شود ازآن عشر خراج بستاند که این بغایت مبارکست‌وبفال داشته اند .

وقری ومواضعی که بعد ازمساحت استحداث کرده باشند و ایشان‌را مالی‌معین مذکور نبود آن دیه‌را بدیههای آن ناحیت قیاس نمایند وحساب کنند .

و ابوبکر محمدبن یحیی صولی درکتاب خود آورده است که درمساحتی که میان ارباب ضیاع وسلطان (یعنی‌خلیفه) واقع میشود لابدوضرورتست علم ضرب وقسمت وچون‌مساح قطعه‌ای از زمینی بپیماید و طول وعرض آن احتیاط کند میباید که طول آن درعرض آن‌بپیمایدیاعرض آن درطول ومیانه این‌هردو نوع هیچ تفاوتی نیست وحاصل هر دو یکیست و نیز لابد است که بدانند شصت گززمین بزراع هاشمیه که آن گزیست ودودانگ گزاست آنمقدار را بنزدیك اهل حساب و اصطلاح ایشان اشل گویند و اشل ده باب بود و بابی‌عبارت از شش گز و گزی عبارتست از شش قبضه و قبضه‌عبارتست از چهار انگشت . پس یك گز عبارتست از بیست‌وچهار انگشت باشد ومساح وزمین پیمای که اراضی وصحاری و مواضع راپیماید و خواهد که مال سلطان (یعنی خلیفه) برآن‌وضع کند میباید که قبضها و انگشتها رعایت نکند ودر آن بغایت باریك نرود و آنچ من‌ذکر اصابع وقبضه اینجا کرده‌ام غرض ومقصود من آنست که‌چون ذکر طول وعرض‌و ذراع درمیانست معرفت ذراع گفته شود تا معلوم گردد که گـزی عبارت از چند انگشت وچندقبضه است وغرض ومقصودمن آن نیست که مساح در مساحت دقت نماید و قبضه

و انگشت نگذارد بلکه میباید که التفات بدین جزئیات ننماید ومال سلطان نگذارد که‌از جایی دیگر تلف‌شود که بسیار تجربه و امتحان نموده اند که ترك این کسور و جزئیات سبب بر کتست در مال سلطان وزیادتی در آن و دعای خیر رعایا و در تنگ گرفتن مساحت و رعایت کردن انگشت وقبضه سبب خرابی وشومی و بد نامیست وکم خیری و دعای بد در بارهٔ سلطان وقت مضی هذا .

وچون زمینی را یابند که‌مساحت آن بذراع هاشمی سه‌هزار وششصد گزاست بدانند که آن يك‌جريبست وجریبی عبارتست از ده قفیزست وقفیزی سیصد و شصت گز و قفیزی عبارت از ده عشیرست وعشیری سی وشش گزست پس معلوم شد که جریبی عبارت ازصد عشیرست وچون خواهند که ([مساحان]) زمینی‌رامساحت کنندا‌ولاطول آن بازبینند که چندبابست‌وباب یاد کردیم که عبارتازشش گزست. آنچ‌حاصل شود ازبابها هرد را ا شل کیرد و آنچ کم ازده باشد برحال خود بگذارند گویند اشلی وچندباب و آنچ کم ازشش باشدنسبت دهند آنرا باباب وگویندنصف باب چون سه‌گز باشد و ثلث باب چون‌دو گز باشد . بعد از آن عرض‌را بپیمایند بدین‌نوع که یاد کردیم . پس ابواب طول در ابواب عرض‌بزنند آنچ حاصل شودبهرباب عشیری حساب کنند و هرده‌عشیری قفیزی وهرده قفیزی جریبی وهرچه کم ازشش باشدبرحال خودبگذاردوهمچنین‌هر چه‌کم از شش گز بود . مثلا گویند این‌زمین چند جریب وچند قفیز و چندعشیروچند باب و ثلث یا نصف یاسدس بابست .

ودر کتاب خود همدانی یاد کرده است که‌چون درخت جوز بیخ آن در زمین کشیده شود بحیثیتی که باب مساحت برآن دایر گرددومقدارطول آن‌يك بابود آن‌درخت را اصل گیرند و ابوبکر بن عبدالرحیم گفته است که چون بیخ درخت‌جوزیکقامت‌مرد کشیده‌بودآن‌درخت‌را اصل و خیار (رسیده وبالغ) گویند ودو درهم مال آن‌بود وچون‌بیخ آن درخت چهاردانگ‌بابی‌یعنی چهار گز کشیده شود وبباب‌نرسد آن درخت میانه بود ومال آن درهمی ودودانگ بابی کشیده شود یازیاده تر وبچهار دانگ باب نرسد آن‌درخت دون بودوفروتر و چهاردانگ‌درهمی لازم‌شود درختان جوز چون ایشان‌را فروع وشاخ نباشدو آن درختان‌را باصطلاح طاقات گویند وبهرهشت طاق درهمی لازم‌شود .

و ابن‌ماسك‌یاد کرده‌است که چون‌سیمری ([صیمری؟]) همدان‌رامساحت کرد وبپیموددرخت بادام را مساحت‌نکرد ونشمردودرحساب نیاوردوهمچنین‌درخت‌سنجدوزعرور (از گیل)، چه درخت مثمره و میوه داردرخت امرود و زردآلوست . فاما درخت شفتالو و آلوچه در حساب طاقات‌اند بهرسیصد طاق يك‌درم لازم شود .[۱]

مؤلف تاریخ‌قم با نقل‌همان‌مأخذ شرحی‌ازحیله‌هایی که‌معمولا روستاییان

۱ - تاریخ قم ، ص ۱۰۷ - ۱۰۰.

بسبب فریب دادن مساحان بکارمیبرند آورده است :

و از جملهٔ حیلت اکره (کشاورزان) برمساح آنك برزیگر سوگند یاد کند که هردست زمین که از آن من باشد ترا بدان ببرم و بتو بنمایم وبعد از سوگند او رابزمینهای خودمیگذراند و میبرد و اورا نگوید که این زمین ازآن منست الا آن موضع را که مصلحت داند پس سوگنددرین صورت براست یاد کرده باشد زیرا که اورا بهمه مواضع گذر داده ونظر اوبرهمه آمده پس همه را دیده باشد وچون مساح صاحب ضیعت را که مساحت خواهد نمود سوگنددهد که اوبا مساح صنعت وحیلت نکند در مساحت و بعضی ازحدود آن ضیعت ترك نکند پس خداوند ضیعت سوگندخورد که من با تو صنعت نکنم برحق سلطان (خلیفه) . اگر توبا من ظلم کنی من با تو صنعت کنم بر آنچه توظلم بکنی برمن و الاسخن من قبول کن بغیر از سوگند . پس درین صورت اگر خداوند ضیعت صنعت وحیلت کنددر ترك بعضی مساحت بزه‌مند نشود [۱] زیرا که سلطان را در مال او هیچ حقی نیست و اوسوگندبراست خورده باشدزیرا که بعضی از مساحت که سلطان رابر آن حقی نبوده است ترك کرده است .[۲]

در سال ۲۹۰/۹۰۲ ـ شخصی بنام حسن بن محمّدبن بدال فرمان داد که خراج جبال را تقویم کنند . دستوراتی که در این سال بمساحان داده شده نمونه‌ای از روش معمول آن زمان را نشان میدهد . مساحان نخست میبایست درین دستورات تأمل کنند :

بعد از آن در اصلاح ذراع وتقویم وتسعیر وتنزیل بحسب هر زمان ووقتی ووضع ونهادن آنچه واجب بود وضع کردن آن و یکسان کردن نی، وبعد ازآنکه از هرذرعی و کشت زاری سه قطعه زمین فرا گیرند نیك وبد ومیانه ودر دیگر بزنند ودو دانگ ازهریك فرا گیرند وازآنجا حظ و بهرهٔ برزیگر جدا کنند و آنچ باقی بماند بقیمت وقت تسعیر کنند ودر خلاصه حاصل تأمل کنند بعد از اخراج نفقات وجهت ارباب بحق رقبهٔ آن زمین وملك قسط بیرون کنند وآنچه محتاج میشوند درصرف آن درمصالح ومزد امناو اجراء ۳.

ظاهراً این دستورات مربوط بزمین هاییست که صاحبانشان آنها را در مقابل استفاده ازحق تصرف[۴] بملکیت خلیفه درآورده بوده‌اند. ازین نکته چنین برمیاید که مخارج مربوط به کشت وزرع زمین ازمقدارحاصلی که سهم دهقان

۱ ـ درمتن تاریخ قم بجای نشود شود ذکر شده که قطعاً غلط است (مترجم) . ۲ ـ تاریخ قم ، ص ۱۱۰ـ۱۱ . ۳ـ همان کتاب، ص ۱۸۷ . ۴ـ نگاه کنید بفصل نخست .

بود کسر نمیشد بلکه بعهده مالك بود [۱]

معمولا خراج بدرهم تعیین میشد وبرای آنکه بدهی هریك از مودیان مالیات را معلوم کنند مبلغی راکه او میبایست بپردازد باضریب ثابتی بدینار طلاتسعیر، میکردند ودوباره این مقدار بدینار رایج تسعیر میشد. این عمل تسعیر کاری بسیار پیچیده ودشوار بود وبا حساب سازی وحقه بازی ممکن بود نرخ مالیات را تغییردهند وبدهی مالیاتی مودیان راکه میبایست بدینار رایج پرداخته شود کم وزیاد کنند.

این کار بدست واسطه ها یا دلال هایی صورت میگرفت که به «جهبذ» معروف بودند وبرای تأمین مزد آنان برمیزان خراج بنسبت معینی میافزردند. بدینگونه در ۳۱۵/۹۲۷ – ۸ پنج دانگ یعنی $\frac{۵}{۶}$ دینار برای ابن داود جهبذ بمیزان تسعیر افزودند ودر ۳۱۷/۹۲۹ – ۳۰ سه دینارونیمدانگ ($۳\frac{۱}{۲}$) برای اقطاع پسر مهدی جهبذ «جهت خلل آوردن وتلف کردن او» علاوه کردند. [۲] بین سال ۲۸۷/۹۰۰ و ۳۰۵/۹۱۷ – ۱۸ نرخ [وباصطلاح ضریبهٔ] خراج از ۱۷ دینار در ۱۰۰۰ درهم به ۲۰۰ دینار رسید وسپس در ۳۴۰/۹۵۱ به ۱۰۹ دینار تنزل یافت. [۳]

مسؤولیّت پرداخت خراج یك ناحیه دسته جمعی بود هرچند مقدار خراج را درمورد هرفردی جداگانه تعیین میکردند. [۴] مثلا درقم اگر کسی بعلت بدی محصول قادرنبود که همه مبلغ مورد تعهد (ضمان) خودرا بپردازد کسر

۱ـ نگاه کنید بفصل هفدهم ۲ ـ تاریخ قم، ص ۱۴۲ـ۳. ۳ـ نگاه کنید بمقالهٔ من تحت عنوان «شرحی در بارهٔ تاریخ قم» در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی، ج ۱۲، شمارهٔ ۳ و ۴ (۱۹۴۸)، ص ۵۹۴. درفارس درحدود ۳۸۹/۹۹۸ ـ ۹ برای اینکه عواید مالیاتی را بالابرند و آن برسم اقطاع واگذار کنند ضریبهٔ خراج را بمیزان یك دینار در ۳۰۰ درهم تثبیت کردند. ۴ ـ همچنین نگاه کنید باسنادی که پس ازین در ص ۱۰۴ نقل خواهد شد.

بدهی اورا میان سایر مودیان خراج سرشکن میکردنـد وبرای جبران کسر مبلغ بر ضریبهٔ خراج میافزودند.[۱] گفته‌اند کـه ابوالحسن بن عباد وزیر معروف آل بویه کـه در سال ۳۳۵/۹٤٦ - ۷ بقم آمد این رسم را نپسندید و گفت که چون هر عاملی که بقم میاید خراج کسانی را که از عهدهٔ پرداخت بدهی خود برنمیایند برسایر ارباب خراج حواله میکندکار ها بآنجا کشیده است که همه از دادن خراج عاجز شده وشهرخراب گشته‌است. از اینرواز ضریبهٔ خراج در ۳٤۰/۹٥۱ـ کاست وبمقداری که پیش ازین گفتیم یعنی ۱۰۹ دینار در ۱۰۰۰[۲] درهم مقرر گردانید.

معمولا خراج را باقساط میپرداختند ودر تحصیل آن سال شمسی را ملاك عمل قرارمیدادندواین رسمی بود که ازدورهٔ ساسانیان بازمانده‌بود، بااینهمه گاه‌گاه شمارهٔ اقساط فرق میکرد. اصولاً اولین قسط خراج را میبایست هنگام رسیدن غلات پردازند. پس از زوال دولت ساسانی روزهای کبیسه حذف شد ودرنتیجه بمرور دهورپرداخت نخستین قسط خراج مصادف باهنگامی شد که هنوزغلات نرسیده بود. معتضد خلیفه اینکارراچاره کرد ودر ۲۸۲/۸۹٥ـ٦[۳] فرمان داد که روز های کبیسه را دوباره برایام سال بیفزایند ودر آن هنگام ۲٤۰ سال‌بود که روزهای کبیسه ازروزهای‌سال حذف‌شده‌بود. ازاینروتا اول خرداد سنه ۱۸٤ یزدگردی دوماه را «**واپس گذاشتند**».[٤]

خراجی را که مردم میبایست بجنس بپردازندعمال خراج درخرمن گاه

۱ـ تاریخ قم، ص۱٤۳. همچنین نگاه کنیدباسنادی که‌درصفحه ۱۰٤ ببعددربارهٔ جهبذنقل خواهدشد.

۲ ـ تاریخ قم ص ۱٤۳ ـ ٤.

۳ ـ درمتن ۱۸۲ هجری آمده وحال آنکه غلط چاپیست وباید ۲۸۲ هجری باشد.

٤ـ تاریخ قم ص۱٤٤ـ ٦. همچنین نگاه کنیدبه ابن جوزی، المنتظم فی‌التاریخ الملوك (حیدر آباد ۱۳٥۷ ـ ۹، ج ٤، ص۱٤۹. طبری مینویسد که معتضد مطالبه نخستین قسط خراج را تا ۱۱ هزیران ۲۸۲/۸۹٥ ـ ٦ واپس گذاشت

میگرفتند وتا هنگامی که اجازه‌نامه صادر نمیکردند کسی حق انتقال غلات‌را بجا های دیگر نداشت .

خراج را بوسیلهٔ نمایندگان جهبذ بدیوان میدادند . در قم رسم برین بود که ارباب خراج [وباصطلاح امروز مودیان مالیات] جهبذی به «دیوان» میاوردند واو بگردن میگرفت که خراج مقرر را تماماً از آنان وصول کند وبدیوان بیاورد وهمچنین تعهدنامه‌یی کتبی بعمال خراج میسپرد مشعر براینکه اومسؤول همه اموالی است که بعنوان خراج میگیرد . در ذیل نمونه‌ای از چنین قرار دادی (عقدنامه) را میاوریم : ۱

هذا كتاب لعبدالله بن جعفر الامام المقتدر بالله امير المؤمنين اطال الله بقائه كتبه له من وقع بخطه فيه و اشهد على نفسه فى هذا الكتاب من اهل الخراج بكورة قم العرب منهم و ابناء العجم ان فلان بن فلان عامل امير المؤمنين على اعمال الخراج و الضياع ومايجرى معهما بقم اذاكان الرسم جارياً علينا بذلك وعلينا يجب اقامة الجهبذ و ضمانه بنفسه و بصحة ما يجرى على يده فاخترنا لذلك فلان بن فلان الجهبذ و نصبناه جهبذاً تجرى على يده اموال هذه الكورة لهذه السنة الخراجية وبقايا ما قبلها و تضمناه بنفسه وما يجرى معه ببلدنا لهذه السنه وبقايا ما قبلها و بعدها ومايجب فى ذلك من الكسور و الكفاية ۲ الذين جرى الرسم بهما و ماصار و يصير عليه من حق الجهبذة فيما يجرى على يده مادامت الجهبذة فى يده وسألنا فلان بن فلان اقامته و تقبيضه ما يستخرج من مال الخراج وما يجرى معه ببلدنا لهذه السنة وبقايا ما قبلها وبعدها وما يجب فى ذلك من الكسور والكفاية الذين جرى الرسم بهما وما صار ويصير عليه من حق الجهبذ فيما يجرى على يده من وجوه الاموال ومن ساير الجبايات على ان يكفل كل واحد منا بنفسه و يضمن كل واحد منا مايجرى على يده ويصير فى قبضه ونحضره متى طولبنا باحضاره ويخرج مما يجب عليه ان يكون المرجع فى امره والمعمول عليه ما يصير فى قبضه ويجب فيه من الكسور الى مايرفع به كاتب الروزنامجه بقم الروزنامجات الى الديوان من مال الاستخراج و يدفع به البراة الى المؤدين له وفى ساير الاموال مايكتب

۱ ـ متن تازی این سند که من ترجمه انگلیسی آن‌را درینجا آورده‌ام در تاریخ قم (ص ۱۴۹ـ۵۱) آمده است . ترجمهٔ تازی آن نیز در تاریخ قم دیده میشود اما با متن تازی کاملا مطابقت ندارد [وبهمین سبب مترجم علاوه برمتن فارسی متن تازی را نیز نقل کرده‌است].

۲ ـ معنی دقیق «الکسور و الکفایه» روشن نیست . شایدمقصود ازاولی مالیاتی بوده است که بابت سکه‌های شکسته میگرفته اند و یحتمل مراد از دومی مالیاتی بوده که بابت تسعیر درهم بدینار طلب میکرده اند .

بهالمحاریم‌فی کل‌یوم وفی‌حق‌الجهبذ الی‌ماینطق به‌العقد علیه وفی‌حمل والنفقات الی ما ینفذ الیه من‌الصکاك من فلان العامل الی‌ذلك و ضمنا فتضمناه لامیرالمؤمنین و لعامله فلان‌ومن یقوم مقامه فلان‌بن فلان الجهبذ بنفسه وما یصیر فی‌قبضه علی ان‌نحضره متی طالبنا فلان‌العامل به من لیل او نهار ویقوم مقامه ومن دونه بما یجب علیه و یلزمه الخروج منه علی الشرایط المذکوره فی هذا الکتاب و متی مالم یصح ذلك علی ما اشترط علیه کان علیه الخروج منه ممایعقد علیه من حق‌الجهبذة .

ویکون جمیع ذلك لازماً لنا معه و مـن‌دونة حتی یصح لامیرالمؤمنین و لعامله و من یقوم مقامه اخذنا بذلك جمیعاً و اشتاتاً و کل واحد منهما علی حاله و مع فلان الجهبذ ومن دونه لا یبری اخذه احدنا الباقین حتی یصح لامیرالمؤمنین جمیع ما یجب له علی‌فلان‌الجهبذ ویصیر فی قبضه من اموال سنة کذا وما قبلها وما بعدها ما اقام علی نصبنا له و قلدناه ایاه من هذاالجهبذ و علی ان کل واحـد منـا کفیل فی‌ذلك لاصحابـه و ضامن عنهم دخلوا فیـه و تضمنوه فی هذا الکتاب حینا لذلك ضامن عن‌میتنا وشاهدنا عن غائبنا وملیئنا عن معدمنا ولا براءة لنا و لا لواحد منا الا بالوفاء بما ضمناه و عقدناه علی انفسنا شهد علی اقرارمن وقع بخطه و ثبت اسمه آخر هذاالکتاب جمیعاًالشهود المسمون فیه بجمیع ما فیه بعد ان قری علیهم جمیع ما فیـه فاقروا بمعرفته و الزموه انفسهم فی صحةمن عقولهم و جواز امرلهم و علیهم و بذلك فی شهر کذا لسنة کذا.[1]

این کتابیست از آن عبدالله‌بن جعفر الامام المقتدر بالله امیرالمؤمنین اطال‌الله بقائه کـه بنوشته اند ازبرای عبدالله مشار الیه ، جمعی که بخطخود درین کتاب توقیع و نشان خود ثبت نموده اند وبر خود اشهاد کرده درین کتاب ازعرب و ابنا عجم از اهل‌خراج کورهٔقم که‌فلان‌بن فلان عامل امیرالمؤمنین بر عمل وخراج وضیعت‌های بقم لسنة کذا وبقایای سالهای گذشته مارا مطالبت نمود باقامت ونصب کردن جهبذی که اموال خراج وضیعت ها بقم و کفایت او بجمع او آیند و این‌رسم برما جاری بوده است الی یومنا هذا وبرما واجب شد اقامت ونصب کردن جهبذ وضامن‌شدن نفس ووجود اووآنچ بدست و تحویل اوآید . پس‌ما اختیار کردیم و بر گزیدیم از بهر این معنی فلان‌بن فلان جهبذ را وما اورا نصب کردیم وجهبذ خود گردانیدیم تا اموال این کوره لهذهٔ السنة الخراجیه وبقایای ماقبل آن درتحت الیدو تصرف او آیند وماضامن‌نفس‌ووجود اوشدیم و آنچ از اموال‌خراج بقبض وتحت الید او آید مادام که جهبذ ، دردست اوبـاشد. وما درخواه کردیم ازفلان‌بن‌فلان عامل امیرالمؤمنین باقامت ونصب کردن این‌فلان جهبذ و با قبض‌و تصرف او دادن‌آنچ ازمال خراج استخراج کرده‌شود و انچ جاری‌مجرای او باشد بکوره و بلدما درین سال وبقایای ماقبل آن‌و آنچ از کسورو کفایت که رسم وعادت بدان جاریست واجب ولازم

۱- تاریخ‌قم ، ص۱۴۹ - ۵۱.

شود وهمچنین حق جهبذه وسایروجوه اموال‌و سایر وجوه جبـایات که بقبض و تحویل او آیند بر آنك هریك از ما کفیل‌و یا بندان نفس این‌جهبذ بود وهریك ازماضامن شود از آنچ بقبض و تصرف او آید وهر گاه که از ما طلب حضور اونمایند ما اورا حاضر گردانیم و از عهدهٔ آنچ واجب بود برو بیرون آئیم مبنی بر آنک مرجع این‌ضمان وبقایای آن در آنچ درقبض اوآید وکسورات آن تا آنگاه بود که کاتب روزنامجه بقم روزنامجات ازمال استخراج باهل دیوان‌رفع کند و برات بگزارندگان خراج برساند و دردیگر مالها همچنین کتـاب و نویسندگان در هر روزی تفصیل بنویسند درحق جهبذ تـا آنگـاه کهعقدنامه حقوق جهبذ نوشته شود ودر نفقـه و اخراجات بردن‌مال خراج به‌بیت المال تاآنگاه کهازفلان عامل چك‌وبرات بکفایت حقوق‌جهبذ بجهبذ آید بتوقیعات وعلامات صحیحه پس‌فلان عامل سخن‌مارا درین معنی پاسخ داشت و فلان بن فلان را جهبذماگردانید وما را ضامن صاحب‌عهدفلان جهبذگردانید و ماضامن وصاحب‌عهده شدیم از جانب امیرالمؤمنین وعامل او وفلان بن فلان و آنکس که قایم مقام و نـایب مناب او باشد بنفس ووجود فلان‌جهبذ وآنچ‌بقبض و تصرف اوآیدوبهر وقت‌که ازماطلب حضور او کنند اگر بشب‌باشد و اگربروز و اگربگاه بودو بیگاه ما فلان‌عامل‌را حاضرگردانیم و اگراو غایب شود وما از احضار اوعاجز شویم ازعهدهٔ هرآنچ بقبض اوآمده باشد وبـرو واحب ولازم شده از شرایط مذکوره دربن کتاب بیرون آییم‌وهرگاه کهآنچ بقبض‌وتصرف‌فلان‌جهبذآمده باشد مصحح نشود بـا شرایط مشروطنی کـه او را واجب بـود بدان وفـا نمودن و از عهدهٔ آن بیرون آمدن با آنچ عقدنامه بذکر آن مشعربود از حقوق جهبذ وجمیع آنچه یادکردیم‌لازم و واجب بودبرما [1] باحضور وجود جهبذ وبا غیبت‌اوتا اموال امیرالمؤمنین وعامل اووآنکس که قایم‌مقام‌و نایب مناب اوباشد مخیر بودو اختیاردارد در آنك مطالبت این اموال ازمجموع مـا نمایـد اگر خواهد ازهریك از ما مطالبت آن‌نماید وهریك از ما قایم مقام ونایب مناب دیگرست با وجود جهبذ وبا عدم‌وجود او . چون‌یکی ازمـا حصهٔ خراج خود بـرساند ذمت او ازعهدهٔ مال وخراج دیگری بری نشودوهمچنان ضامن بود تا هر آنچ‌برفلان جهبذ واجب ولازم بود ازشرایط‌مذکوره وهر آنچ بقبض و تصرف او آمده‌باشد ازمالها سنهٔ کذا وبقایای ماقبل آن ازبهر امیرالمؤمنین مصحح ودرست گردد ومادام که فلان‌جهبذبدین‌محل اقامت‌نمایدواین‌اموال بدو مفوض بود و این امر که درگردن او انداخته‌ایم واورا بدان‌نصب کرده ایم‌بدان مشغول بود . همچنین‌هریك ازما کفیل وضامن اصحابش بودآن کسانی که داخل‌این ضمانندودربن کتاب ضامن شده‌اند، وهمچنین زنده ازما ضامن‌مرده‌است از ما وحاضراز غایب‌و توانگر ازدرویش وذمت ما وذمت هریك ازما بری‌نشود الابوفا کردن بدانچ ما ضامن‌آن شده‌ایم و عقد بر آن بسته‌ایم . پس گواه‌شدند برقرار این جمع که بخط خود در آخر این کتاب نشان خود ثبت کرده‌اند و نام خود نوشته جمعی از

---

۱ ـ درمتن فارسی « با » حذف شده وحال آنکه قطعاً لازم است چنانکه چند سطر پس ازآن چنین‌آمده « با وجود جهبذ وباعدم وجوداو» (مترجم) .

شهود که نام ایشان در آخر این کتاب ذکر رفته است بهر آنچه درین کتاب مسطوراست ومزبور. پس از آنك هر آنچ درین کتاب مسطور است بریشان خواندند وایشان اقرار کردند و معترف شدند بمعرفت و دانستن آن وبرنفس خودواجب ولازم گردانیدند درحال صحت نفس و کمال عقل وجواز امور و نفاذ تصرفات و ذلك فی‌شهور کذا لسنة کذا .[۱]

سند دیگر که احمدبن اسحق قمی زعفرانی جهبذ بنام خودباز داده‌است در همان کتاب نقل شده است :

این کتابیست که از بهر ابی‌عبدالله بن جعفر الامام المقتدر بالله امیرالمؤمنین احمدبن‌اسحق قمی زعفرانی نوشته است ومنزل اوبقم‌بوده و این کتاب مبینست بر آنك علی‌بن محمدبن سهل عامل امیرالمؤمنین بر خراج وضیعت‌ها بکورهٔ قم در سنه عشر و ثلث مائة و بقایای آن مطالبه کرد از ارباب خراج بدین کوره بوقتی که علی‌بن محمد بن سهل عامل قم در حاصل شدن مال خراج از ارباب آن احساس مینمود که بتمامی حاصل نمیشود ودر تصحیح آن‌بگمان بود دردست جهبذی که اموال خراج این‌سال‌با جمعها بقبض و تحت الید و تصرف او آیند ایشان‌را مطالبت کرد باقامت ونصب کردن جهبذی دیگر که خراج کورهٔ قم با سرها بقبض و تصرف اوآیند و بتحویل او بود وبنویسد که مااورا نصب کردیم وضامن او و آنچ بدست تصرف او آید شدیم . پس همه جمع شدند که جهبذی اختیار کنند و ضمان نامه او بنفس و بمال با امیرالمؤمنین باز دهند و بعد از آن‌از علی‌بن محمد درخواه کردند که هر آنچ در این‌سال از خراج استخراج کرده شود بفرماید تا بدست من‌فرود آرند تابتمامی بقبض و تصرف من‌آید و مصحح گردد وبعد از آن به‌بیت المال وبحضرت خلیفه نقل کنند یا در اخراجات ونفقات مصلحت های خود بدستور آنهاوبراتهای علی بن‌محمدیا کسی که‌قایم‌مقام اوباشد صرف وخرج کرده شود ومن نیز درخواه کردم ازعلی بن‌محمد که درگردن من اندازد وبمن‌مفوض نماید و رجوع کند آنچ‌ارباب‌خراج بقم اختیار نموده‌اند از برای اوامرضامن وصاحب عهد گرداند بدانك‌من قیام‌نمایم و بایستم و مال خراج سنهٔ عشر وبقایای ماقبل آن بتمامی بقبض و تصرف خوددر آوردم‌ومودیان و اهل‌خراج را بررسومها وعادتهای صحیحه که در میان ایشان جاری و مشهور و معروف بودهٔ از گزاردن و رسانیدن کسور و کفایت [۲] سلطانیه و اجرت جهبذ و عقدوزن بر عادت عمال پیشین مقرر دارم و هیچ‌چیز بر آن‌زیاده نکنم وطریقه سایرجهابذه با ایشان سپرم و هیچ‌یکی‌را ازیشان دروزن وعقد

۱ ـ تاریخ قم ، ص ۱٤۹ ـ ۱٥۱ .   ۲ ـ نگاه کنید به ص ۱۰٤ ، ح ۲

وحیف‌و میل‌روا ندارم وبا ایشان‌جز‌بمعامله [1] وعدالت ونصفت‌زندگانی نکنم وبهر وقتی‌وساعتی که بعضی از اموال خراج بمن‌فرود آورند جهت ایشان بدان‌برات بنویسم در حضور و مجلس کاتب روزنامجه که از قبل اهل خراج اختیار کرده باشند تا برجهابذه مشرف وناظر باشد و آن ساعت وروز در آن‌برات یاد کنم درهر ماهی آنچ در روزهای آن فرود آورده باشند وکاتب روزنامجه آن‌را ثبت نموده ومفصل نوشته باشد جمع‌نمایم ومهر کنم و بدیوان رفع نمایم چنانچه جملهای این دوازده ماه بابروات وکتاب روزنامجه و تفصیل آن‌موافق بودبی زیاده ونقصان و آنچ ازین مال اشارت نمایند که بخزینه وبیت المال نقل‌میباید کرد نقل کنم و وزن نمایم و اجرت نقاد و وزان وسایراخراجات آن‌از مال سلطان احتساب ننمایم‌وحساب نکنم و کرایه و اجرت چهارپایان که بدیشان مال ببیت المال نقل رود و همچنین بذرها و اجرت‌رسول و نویسنده و جز آن‌از نفقات و اخراجات از مال سلطان نبود بلکه از آنچ از ارباب خراج بعلت اجرت جهبذ و حق وزان ووزن ستده باشم درآن‌صرف نمایم چنانچ بدان وفا کند وزیاده آیدبر آن وهر آنچ از فضل وزیادی صرف و اجرت سایر مصلحت‌های اموال خراج بقم در شهورخراج سنه عشر وثلث مائه آخر آن انقضا و انتهای‌ماههای خراج این سال‌بعد از هرنفقه و اخراجات ومؤنت که‌برمن لازم و واجب بودچنانچ در دیگر جهابذه لازم شده‌باشد اقتدا و تتبع کردن بدیشان درنقل کردن خراج به‌بیت المال‌بحضرت و همچنین آنچ فاضل آید از اجرت کسی که در تحصیل این‌مال‌مدد و معاونت نموده باشد مثل نویسنده‌ای که حساب بدست اوبود ورسولی که مصاحب و همراه مال بود تا آنگاه که به‌بیت‌المال فرود آورد و تصحیح نماید و آنچ فاضل‌آید از وجهی که آنرا در بهای‌کاغذ و کرباس همیانها وزنبیلها و توبرها وجز آن ازنفقات و آن هزار وسیصد دینارست مجموع آنچ‌یاد کردیم به‌بیت‌المال برسانم وبسپارم با هزار و سیصد دینار اجرت جهبذ چنانچ درین دوازده‌ماه از ماههای خراج سنهٔ عشرو ثلث مائه بهر ماهی آنچ واجب شود بقسط ونصیب آن صد وهشتاد دینار و دودانگ دیناری بود برسانم بی آنك ازوقت آن تأخیرنمایم یا در ادای آن عذری و علتی‌و حجتی انگیزم وهر آنچ درین کتاب برمن شرط کرده شدمخالفت ننمایم‌مثل معامله ومعاش‌کردن با اهل خراج وجز ایشان از مؤدیان اموال بعدالت و انصاف چنانچ عادت سایر جهابذه ورسوم ایشان بدان جاری بوده . پس اجابت کرد و پاسخ داشت مرا در آنچ ازو درخواه کردم ومرا ضامن مال گردانید ومن ضامن آن‌شدم بروجهی که در کتاب بیان وصفت و شرط کرده شد ذمت ازین ضمان بری‌نشود الا به‌بیرون آمدن ازعهدهٔ آن بنجوم مذکوره درین کتاب ومن برین جمله برنفس خودگواه گرفتم در شهر ربیع الاول‌سنه احدی عشر وثلث مائه

---

۱ ــ معنی دقیق کلمهٔ « بمعامله » روشن نیست . در اسناد متعلق بادوار بعدی باین لغت بسیار برمیخوریم . لاك گارد (ص ۹٤) مینویسد که این کلمه «هم در مورد ملك داری وهم درمورد قراردادهای عمومی بکاررفته است .»

(مطابق ژوئن - ژوئیه ۹۲۱م). [۱]

چنین مینماید که در طریق جمع خراج مشکلات مهمی وجود داشته و این مشکلات معلول دو امر بوده‌است: از یك سو عاجز بودن حکومت از گرفتن خراج از آن عده از رعایای مملکت که بیشتر متنفذ بوده‌اند [۲] و ازسوی دیگر

۱ - تاریخ قم، ص ۱۵۳ - ۵ .

۲ - درقم برای تحصیل خراجی که عمال خراج نتوانسته بودند تماماً از مالکان عرب وصول کنند تدبیر خاصی اندیشیده بودند و آن این بود که ده تن از بزرگان عرب راضامن خراج گردانیده وباسم خلفیه بریشان عقدنامه بسته‌ومهر کرده بودندوسایر خراج دهندگان با این ده مرد سروکارداشتند نه‌باعمال خراج . چون یکی از مردم قم از دادن خراج عاجز میشد وبدان سبب غیبت‌میکرد آن‌ده مردبنا بمقتضای حال ملك اورا میفروختند یا برهن میدادند . این گونه خراج موسوم بودبه خراج ولدالاب (تاریخ قم ، ص ۱۵۵ - ٦) . نمونه ای ازین عقدنامه باین‌شرح در تاریخ قم نقل‌شده است : این کتابیست از آن امیرالمؤمنین فلان وعامل فلان‌بن فلان بکورهٔ قم که بنوشتند ازبرای او فلان‌بن فلان وفلان بن‌فلان که از ما فلان‌عامل درخواه کرد که مارا ضامن‌وظیفهٔ‌مال خراج این کوره لسنه کذا کردند و مبلغ آن چندین هزاردرهم است از نقره بمصارفه ومحاسبه هفده درهم دیناری رایج چنانچ چندین هزار دیناباشد بنقدبیت‌المال و وزن بر آنک‌ما این مال بقبض جهبذ منصوب ازبهر این شغل فرود آریم در نجوم‌اهل خراج بقمو آن‌دوازده‌ماهست اول آنماه خرداد از ماههای سنهٔ کذا و آخر آن‌ماه اردیبهشت ازماههای سنهٔ کذا هرماهی آنچ بقسط واجب‌شود یا آنچ ملحق شود بدو از تکمله (دریك ناحیه یا منطقه مالیاتی کسانی بودند که بترك آن ناحیه گفته یا بقصد فرار از پرداخت خراج غیبت کرده بودند درین صورت برای جبران کمبود خراج مالیاتی اضافی بدیگران که درجای خودمانده بودندمی بستند واین‌را تکمله‌میگفتند) و عجز و توابع‌ولواحق (عوارض مربوط بکسور مالیاتی یا مالیات اضافی) برسانیم ودررسانیدن آن‌دفعی‌ومطلی‌ننماییم وبهیچ علتی وحجتی اختلال و احتجاج نکنیم ومال هرماهی ازوقتش و محلش باز پس نداریم و درین زمان دعوی بهیچ آفتی ازسماوی و ارضی‌نکنیم وهمچنین بسبب باز جوشیدن چشمه‌ها و کاریزها ونقصان‌عمارت و ارزانی و اندکی اسعاربهانه نیاریم و سخن نگوییم و نه بسبب خلل درآوردن خلل درآورنده وگریختن عاجزی ونه بهیچ‌چیزی از وجوه که رخنه در اندازد در مال این‌ضمان وچون ازبعضی ازما بابعضی تن ازین خراج منتقل‌و حوالت کرده شودآن بعض مال از آن کس‌موضوع ومدفوع بود ازجمله مال‌اوومضاف وملحق بود با ضمان آن کس ازما که این مال بدو منتقل شده‌باشد . پس‌ما اجابت کردیم وقبول‌نمودیم‌و ما راضامن آن گردانیدند . پس ما ازبرای امیرالمؤمنین وعامل آن‌و آنکس که قایم‌مقام اوباشد ضامن آن‌شدیم صحیح‌جایز لازم

←

خراج بیش‌ازاندازه چنانکه درتعیین خراج مردم غالباً باقلام مربوط‌بخراج پس افتاده برمیخوریم . دیوانیان بهنگام لزوم میکوشیدند تاهمه خراج را بزور از مردم بستانند ودر کتب قدما بشورشهایی که این کار باعث میشده اشارات عدیده ای شده است . تنها در قم شورشهایی ازین قبیل در سال ۲۱۰/۸۲۵ ـ ۶ در زمان خلافت مأمون [۱] و همچنین در دوران خلافت معتصم (۲۱۸ ـ ۸۳۳/۲۷ ـ ۴۲) و مستعین (۲۴۸ ـ ۸۶۲/۵۱ ـ ۶۶) و معتمد (۲۵۶ـ ۷۸ /۸۷۰ ـ ۹۲) ومعتضد (۲۷۹ ـ ۸۹۲/۸۹ ـ ۹۰۲) پدیدآمد . [۲]

بی شك‌مردم تاآنجا که‌میتوانستند ازدادن خراج‌ابا میکردند مثلاً چنین معروف بوده است که تازیان قم درین کاربسیار کوشیده‌اند . ابومحمدالحسن بن‌عبدالله‌بن مهدی کاتب ، نیرنگ هایی که تازیان درین باره بکارمیبرده‌اند شرح داده که تاریخ قم آنهارا نقل کرده است. مثلا ادعا کرده‌اند که تازیان فرزندان خودرا « چیره میگردانند بر کسر خراج و میاموزانیدند چنانچ مردم مرغان شکاری را درحالت‌خردی درطلب صیدچیره گردانند . ایشان

⟵ازجانب‌ما . ذمت ما ازین‌ضمان‌بری‌نگردد الابقیام بدان وازآن‌بیرون‌آمدن هریك ازمادرین زمان کفیل و پابندان اصحاب خودو ضامنست ازیشان مادام تا درین ضمان داخل باشد . ودرین کتاب هریك ازما زنده ازمرده و حاضر از غایب و توانگر اردرویش ضامنست وذمت هیچیك از ما بری‌نشود الابوفا نمودن بدانچ ما ضامن آن شده ایم . وما بر نفس خود عقد بستیم از برای امیر المؤمنین وعامل اوو آن کس که قایم‌مقام و نایب مناب او باشد و عهد کردیم که مارا اگر خواهدبا جمعنا بدین‌مال مطالبت نماید یاپرا کنده‌و جدا . وچون یکی از ما نصیب خود از مال خراج برساند ذمت اوبری نگردد ازباقی‌نصیب دیگران تا آنگاه که جمیع‌مال ضمان را استیفا نمایند وبستانند . وبدین جمله‌جمعی از شهود که درین کتاب بعد از آنك هرآنچ درین کتاب مسطورو مزبورست جهت احتیاط حرفاً بحرف برایشان خواندند . پس ایشان بمعرفت آن اقرار کردند و معترف شدند وبرنفس خودواجب ولازم گردانیدند در صحت عقول و جواز امور فیما لهم‌وعلیهم و ذلك فی شهر کذا لسنة کذا (تاریخ قم ، ص ۱۵۷ ـ ۸) .

۱ـ طبری ، ج ۲ ، باب۲ ، ص ۱۰۹۲ ـ ۳ وبلاذری ص ۳۱۴ و تاریخ قم ، ص۱۶۳ .

۲ـ همان کتاب، ص .۱۶۳ .

شاخهای کوچکتر از درخت میگرفتند و پسران خرد خود را بروی خود در میانداختندو بدان چوبها ایشان‌را میزدند ودرزبان ایشان‌مینهادند که‌بگویید: اللّٰه اللّٰه ایها‌الاستاد تأمل حالی فقدوقع الیرقان علی غلتی فافسدها و وقع‌الدّود علی قطنی فاکله و احتاج الجراد والقمّل سایرما بقی ، یعنی اللّٰه اللّٰه ای‌استاد اندیشه کن در حال من بحقیقت که زنگار در غلـه من افتاد و آنـرا تباه گردانید و کرم واقع‌شد در پنبه زارمن و آنرا بخورد .»

کودك در زیرچوب این‌کلمات را تکرار میکرد تااین که بخاطرمیسپرد ودر موقع مناسب میتوانست آنهارا باز گوید . چنین مینماید که‌یکی ازعلل اصرار تازیان قم‌در کم‌دادن خراج این بوده است که برای نگاهداری املاك خود متحمل مخارجی سنگین میشدند ، ازین گذشته مردمی مسرف بودند و چون بار خراج‌را هم بردوش ایشان مینهادند یك باره ازپای درمیامدند .[۱]

با اینهمه‌این‌نکته کمترجای‌تردیدست که میزان خراج توان فرسا بود . ازین گذشته برای‌آنکه بتوانند زمان‌تازمان برمیزان خراج‌بیفزایندروشهای گوناگون‌بکار می‌بستند. پیش‌ازین دربارهٔ حساب سازی وتسعیرمبلغ خراج‌از درهم‌بدینار سخن گفته‌یم . طریقهٔ دیگری که برای افزودن میزان خراج معمول بود این‌بود که ذراعی کوتاه تر از حد مقررو معمول بـکار میبردند و گفته‌اند که حسن تحتاخ نهاوند را ازین طریق ویران کرد . وی گز خود را ناقص کرد وبدین گونه نرخ خراج‌را در هرجریب‌به $6\frac{5}{6}$ درهم رسانیدوحال آنکه پیش ازو ازچهاردرهم یا پنج درهم تجاوز نمیکرد .[۲] با اینهمه‌نباید

۱ ـ همان کتـاب ، ص ۱۶۲ـ۳ . ۲ ـ همان کتاب، ص ۱۸۵ همچنین ابوعلی در کتاب همدان منباب مثال نقل میکند که هارون‌الرشید بهمدان آمد و آنجارا خراب‌یافت و چون سبب پرسید گفتند ازبس عمال خراج بزیادت ازمردم مال گرفته اند همدان ویران شده است (همان کتاب،ص۱۸۹) .

چنین پنداشت که خراج گزاران بجز پرداخت خراج ازدادن مالیات یا عوارض اضافی مربوط معاف بودند زیرا پرداخت بسیاری ازعوارض دیگر که در زمان ساسانیان مرسوم بودهنوز معمول بود . گاه گاه فرمانهایی مبنی بر لغو این گونه عوارض صادرمیشد[۱] امامعمولا پس ازمدتی دوباره آنهارا بر مردم تحمیل میکردند وهرچندخزانه مملکت بندرت ازین عوارض بهره میبرد با اینهمه منع کردن ماموران حکومت از وصول آنها اساساً امری محال بود . مالیاتی که در دورهٔ ساسانیان بهنگام نوروزومهرگان میگرفتند هنوزمعمول بود و ازمردم میستادند .[۲] ازین گذشته غالباً مالیات اضافی برای مقاصد معینی مانند مخارج لشکرکشی یا امور اجتماعی وصول میشد .[۳]

درجاهایی که قدرت خلیفه کمتر بود ولشکرکشی وپیکارمیان فرمانروایانی که باهم رقابت داشتند وهمچنین سران محلی امری بسیارمتداول بشمارمیرفت تمایل آنان بر بن بود که کراراً از مردم مالیات بگیرندو مبلغی فراوان از آنان اخاذی کنند . غالباً مردم ناچار میشدند که در یكسال چندین بارخراج بحکامی که با هم رقابت داشتند بدهند .[٤] این عوامل مسلماً باعث میشد که

۱ـ مثلاً عمردوم درنامه‌ای که به عبدالحمید کوفی نوشت اورا ازگرفتن مالیاتی علاوه بر خراج منع کرد (ولهاوزن، ص۱۸۹) . ۲ـ همان کتاب ۳ـ مثلا در۲۸۳/۸۹٦-۷مبلغ ٤۰۰۰ دینار ازصاحبان اقطاع واملاك برای ساختن بعضی نهرهای فرات عوارض گرفتند(ابن جوزی، ج۵،ص۱٦۲). ٤ـ مثلا درزمان احمدبن محمدبن اوس که پدرش اوراحا کم چالوس کوچك و کلار کرده‌بود واونیز بنوبه خوداز سوی سلیمان بن عبدالله بن طاهر بحکومت آمل ورویان وچالوس منصوب شده بودهرسال سه خراج میستاندند یکی برای محمدبن اوس ویکی برای پسر اوودیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بود . ظلم احمدوپدرش بجایی رسید که مردم املاك خودرا فروختند و کسانی که‌میتوانستند جلای وطن کنندچنین کردند (ابن اسفندیار ، ص ۲۲۳ ـ٤). هنگامی که یعقوب بن لیث (دوران سلطنتش ۲۵٤ ـ ٦۷/۸٦۸ ـ ۷۸) در ۲٦۰/۸۷٤ بطبرستان حمله کرد وکوشید که آن ایالت را از چنگ داعی بدرآورد خراج دوساله ازمردم رویان بستاندازینرو برای خوردن مردم چیزی باقی نماند . وی خراج دوسالهٔ دشت گردآباد رانیزاز مردم گرفت (اولیاءالله آملی ، ص ۷) .

بامر کشاورزی لطمهٔ شدیدوارد آید.[۱] نا امنی تنها منحصر بوقوع جنگ و غلبهٔ این بر آن‌نبود بلکه مالکان درزمانی که صلح‌نسبی هم برقرار بود نیز در کارملک داری‌تأمین نداشتند. ضبط‌املاك‌ومصادرهٔ آنهاازروی هوی وهوس امری معمول‌ومتداول بود. گاهی برای‌حفظ‌ظاهر شرع این‌معامله‌بصورت خریدوفروش درمیامد اما بخوبی پیداست که در بسیاری از موارد معامله بر اساس‌آزادی طرفین‌سر نمیگرفت‌وشاه یاحاکم‌محلی‌هنگامی که‌بحدکافی‌مقتدر بودمیتوانست مالکی‌را که بملك اوچشم‌طمع دوخته بود وادار کند که مالکیّت ملك خود را بوی منتقل سازد وغالباً این‌کاررا میکرد.[۲]

۱- یك‌نمونهٔ‌کامل ولایات جنوبی بحرخزرست که‌جنگ‌ودشمنی میان حکام‌محلی وعمال خلیفه‌از مشخصات‌آن‌دیار‌بوده‌است. مثلا‌یکی‌ازحکام محلی‌بنام‌مازیار که‌ازطبرستان بعراق گریخته بودپس از گرویدن بکیش‌اسلام ازطرف مأمون‌خلیفه‌بحکومت کوهستان‌منصوب وبانجا گسیل‌شد. اما سپس وی خود را اززیربوغ خلیفه‌رها کرد ودرکوهستان ها بساختن استحکامات پرداخت ومردم را از کشاورزی بازداشت و درعوض‌آنان را به‌بیگاری خندق و حصار گماشت « و تعدی‌و ظلم بجایی رسانید که پیش ازو و بعد ازو مثل‌آن کس نکرد . » (اولیاًالله آملی، ص ۵۵) . همچنین گفته‌اند که یعقوب لیث هنگام لشکرکشی برویان درختان مردم‌را بریدوخانه‌هایشان‌راسوخت. (همان کتاب ، ص۷۰). چنین مینماید که در زمان سادات (یعنی‌علویان) تغییرات بسیاری در موضوع مالکیت زمین‌های طبرستان پدید آمده‌باشد . هنگامی که‌اسماعیل بن احمدسامانی در ۲۸۸/۹۰۰ بطبرستان آمد املاك اشراف طبرستان‌رابصاحبان‌قدیم آنهاباز گرداند و درآن هنگام پنجاه سال بود که آن املاك را سادات علوی ودیگران غصب کرده بودند . ازین گذشته وی املاك زراعتی و اموال غیرمنقول رعایا و ضعفارا بایشان باز گرداند و خـود بگرفتن خراج سالیانه‌قناعت کرد (ابن‌اسفندیار ، ص۲۵۹) . درولایات جنوبی بحر خزر و نواحی مجاور آن دسته های راهزنان دیلمی پیوسته مایه زحمت و نا امنی بودند (اولیاًالله آملی ، ص۷۱) .

۲- دراینجا تنهابذکرچند مورد میپردازیم . درزمان خلافت هارون الرشید ، محمدبن یحیی بن خالد برمکی وبرادرش موسی که در طبرستان حکومت میکردند بزور املاك ملاکان را خریدند (ابن اسفندیار، ص۱۹۰). لیث بن‌فضل که درحدود ۱۹۹/۸۱۴ - ۱۵ از طرف مأمون‌بحکومت سیستان منصوب شده بود درهمه نقاط قلمرو خود املاك خرید . محمد بـن‌الحضین‌القوسی‌عامل طاهربن‌حسین درسیستان‌در ۲۰۶/۸۲۱- ۲ وابراهیم‌بن‌الحضین که اونیزدرحدود ۲۳۰/۸۴۴-۵
←

خراج بیش ازاندازه گرفتن واخاذی کردن وناامنی درهمه جا قاعدهٔ کلی بودوالبته‌استثنائاتی‌هم‌وجودداشته‌است‌و گروهی‌ازحکام‌برای‌آباد کردن‌قلمرو خود کوششهایی میکرده اند . مثلا گردیزی ادعا میکند که عبدالله‌بن‌طاهر (دوران‌حکومتش۲۱۳ـ۸۲۸/۳۰ـ٤٤)بهمه‌ماموران خودنوشت‌وبآنان‌سفارش کرد کـه باکشاورزان ولایت بخوبی رفتـار کنند وبرزگرانی راکه ضعیف شده بودند تقویت کنند و درجـای خود مستقر دارند « که خدای عزوجل مارا ازدست‌های ایشان طعام کرده است . . . . . و بیداد کـردن بر ایشان حرام است .» [1]

مسأله زمین‌داری و خراج گـذاری و امـور دیوانی در نواحی شـرقی خلافت اسلامی در فاصله قرن‌هفتم تا نهم میلادی [قرن اول تا سوم هجری] بشرحی است که کلیات آن بیان شد اما در آن واحد این مسائـل مشمول تغییرات محلی فراوان بوده است .

باید بخاطر داشت که‌ایران درین‌دوره موجودیت سیاسی نداشته‌است و این کشور بعده‌ای از ولایاتی تقسیم‌میشده که نخست بممالك امویان و سپس عباسیان تعلق داشته است . دربعضی نواحی بعلل جغرافیایـی و سیاسی بعضی خصایص و کیفیات ثابت مانده یا کم و بیش تحول یـافته و سپس تا امروز بهمان‌شکل قدیم‌باقی مانده است . مثلا فارس‌چنانکه پیش ازین گفتیم دارای ممیزات وجنبه‌های مخصوصی بوده است وسایرنواحی که بظن غالب در مسیر

⟵ حکومت میکرد نیزهمین‌کاررا کردند (تاریخ سیستان، ص۱۷٦،۱۷۷، ۱۹۰) .هنگامی که احمدبن اسماعیل ، محمدبن علی‌بن لیث را درحدود ۲۹۸/۹۱۰ـ۱۱ دستگیر کرد وی «همه‌مال و املاك ایشان(مسلمانان) بدیشان باز داد » یعنی‌مال و املاکـی که بظـن غالب محمدبن علی‌غصب کرده بود (همان کتاب ، ص۲۹۳).

۱ ـ زین الاخبار گردیزی چاپ‌محمد ناظم (برلین ، ایرانشهر ، ۱۹۲۸) ، ص ۸ .

تحولات دیگری قرار گرفته وازین حیث ازدیگر ولایات متمایز بوده عبارت بوده است ازولایات جنوبی دریای خزر و سیستان و کردستان .

تجزیهٔ خلافت بنی‌عباس

بسط و توسعهٔ سریع امپراتوری عرب باری بود که برپیکر آن سنگینی میکرد و این حقیقت هنگامی نمایان شد که درقرن چهارم تزلزلی در ارکان اقتصاد ممالك خلافت شرقی راه یافت و ناچارشدند که بجای اقتصادی که مبنای آن بر طلا بود اصول اقتصادی دیگری بکار برند و این اصل و مبنی عبارت بود ازملك وآب. مراحلی که منجر بایجاد چنین تغییری دراساس اقتصادیات هر ناحیه ازنواحی مملکت شد تدریجی بود . پایان مرحله اول آغازمرحله‌ایست که در آن راه‌ورسم اقطاع ظاهرشد و این‌روش دردورهٔ سلاجقه بزرگ تحت قاعده و اسلوب درآمدو توأم با تغییرعظیمی شد که در نظریه مالکیت ارضی پدید آمد .

بتدریج که لشکریان مزدورجانشین قوایی میشدند کـه درصدر اسلام از همه رعایای مملکت تشکیل یافته بود مسأله پرداخت مـزد آنـان مشکل تر میگشت .[۱] نخست بسربازان و «امیران» چه بعنوان تضمین یا پرداخت مزدوچه بعنوان قسمتی ازمزد، مال‌الاجاره زمین‌را میدادند وسر انجام هنگامی که وصول مال الاجاره توأم با بی‌نظمی روز افزون شد خود املاك و اراضی‌را بسپاهیان دادند.[۲] علاوه‌بر زمین هایی که بسپـاهیان وا گذار میکردند و

۱ ـ خلق‌و خوی این‌سپاهیان ترك که‌قسمت اعظم سپاهیان مزدورا تشکیل میدادندچندان‌دژم‌بود که نمیتوانست مایهٔ‌افزایش‌آرامش‌وآبادی‌دهات گردد (نگاه کنیدبه‌هارلی‌واکر Harley walker «سخنان‌جاحظ دربارهٔ‌تعدی ترکان» Jahiz on the Exploits of the Turks درمجله پادشاهی تحقیقات آسیایی J . R . A . S . (اکتبر۱۹۱۵) ص ۶۷۰ ـ ۱ و ص ۶۷۸) .

۲ ـ دایرةالمعارف اسلام ، مقالهٔ مربوط‌به« اقطاع» .

قطع نظر ازهمین مطلب سرداران ترك املاك وسیعی را بعنوان «مقطع» وزمین های پهناوری را بعنوان اجاره دار در آمدهای مالیاتی تصرف میکردند و مبالغی را که میبایست ازین راهها بخزانهٔ مملکت بدهند غالباً یا نمیدادند یاهنگامی میدادند که آنانرا بزور بدین کار وادار کرده بودند.[۱] طریقهٔ نخست یعنی واگذاری مال الاجاره زمین بسپاهیان از راه و رسمی قدیمتر یعنی واگذاری خراج پدید آمده بود و این امری بود که آنرا مشروع شناخته بودند و حال آنکه طریقهٔ دوم نتیجه تغییر و تحول روش تیول داری بود که بعدها ترکها و سپس مغولها نفوذ خودرا بر آن تحمیل کردند. درقرن چهارم هجری وجود افواجی عظیم ازین سپاهیان ثبات حکومت و آبادی مملکت را تهدید میکرد اما خطر آنان درزمان آل بویه بصورت کامل ظاهر شد. معزّالدوله (دوران سلطنتش ۳۲۰ ـ ۹۳۲/۵۶ ـ ۶۷) سپاهیان خودرا در خانه‌های مردم مسکن داد و این رسمی بود که او آورد و حاصل این کار اختلالی عظیم بود که در کار کشاورزی پدید آمد. این اقدامات تا حدی برای این بود که میخواستند مشکل دائمی پرداخت حقوق سپاهیان را حل کنند. ابن مسکویه مینویسد که:

وفی هذه السنة [(۳۳۴/۹۴۵ ـ ۶)] شغب الدیلم علی معزالدولة شغباً قبیحا و کاشفوه بالاسماع و خرقوا علیه بالسفه الکثیر فضمن اطلاق اموالهم فی مدة ضربها لهم فاضطر الی خبط الناس و استخراج الاموال من غیر وجوهها. فاقطع قواده وخواصه و اتراکه ضیاع السلطان و ضیاع المستترین و ضیاع ابن شیرزاد و حق بیت المال فی ضیاعه الرعیة وصارا کثر السواد مغلقا و زالت ایدی العمال عنه.... واستغنی عن اکثر الدواوین .... وجمعت الاعمال کلها فی دیوان واحد[۲].

---

۱ ـ بکر «تحقیقات اسلامی»، ج ۱، ص ۲٤۱. ۲ ـ زوال خلافت عباسی [پیش ازین میبایست یادآور شده باشم که مقصود ازین کتاب جلد ۵ و ۶ تجارب الامم ابن مسکویه است که آنها را دو تن از خاور شناسان، آمد روز Amedroz و مار گولیوث Margolioth ترجمه کرده و مطالب دیگر از سایر کتابها بآنها افزوده و این تألیف را بنام «زوال خلافت عباسی» The Eclipse of the Abbassid Caliphate نامیده اند]. ج ۲، ص ۹۶. همچنین نگاه کنید به ابن الاثیر ج ۸، ص ۳٤۲.

چنین مینماید که نظراً یك‌نوع روش اقطاع که مبنای اعطای اراضی بود تکامل یافته‌بود اما فرق‌بین‌نظر و عمل‌نسبةً بسیاربود . هنگامی که بهاء الدوله در حدود ۹۰۹/۳۸۹ بفارس رسیددیلمیان فارس در شیراز گرد آمدند تا در بارهٔ مسأله اقطاعات بحث کنند و ببینند کدام را باید باز گرفت و کدام را باید در تصرف متصرفان حی‌حاضر باقی گذارد . سرانجام قرار برین شد که اقطاعات اصلی از قرار دیناری ۳۰۰ درهم تسعیر گردد و پس ازآن معلوم شود کـه هر کس چه مقدار از اقطاعات اصلی را دردست دارد تـا محصول زمین مورد تصرف اورا بهمان نرخ‌بوی بدهند ومابقی‌را باز گیرندواقطاعاتی که درپایان حکومت صمصام الدوله باین‌و آن‌داده بودند کان‌لم یکـن اعلام شد.[1] در بغداد سپاهیان ملك‌الرحیم بویی‌دارای‌اقطاعاتی بودندوطغرل بیگ سلجوقی اقطـاعات را در ۴۴۷/۱۰۵۵ـ۷ از دست صاحبان آنها گـرفت و بانان فرمان داد که‌ازراههای‌دیگر امرارمعاش کنند.[2] پیداست که درواقع آل بویه تغییرات بسیاری درمسأله مالکیت زمین پدید آورده‌اند . بنا بگفتهٔ مقدسی آنان خانه‌وزمین مردم را از چنگشان بدر آوردند و بسیاری ازمردم بر خلاف میل خودناگزیر بمهاجرت شدند.[3] همچنین احمد بن ابی‌الخیـر زرکوب درشیراز نامه مینویسد : « ودرعهد دیالمه قانون مملکـت ازنظـم خود بگردید ، ازبس‌فتنه که متعاقب پدیدآمد، ملکهارا باز گذاشتند و ترك

---

۱ ـ زوال خلافت عباسی ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ همچنین نگاه کنید به فصل هفتم .

۲ ـ ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۴۲۱ .

۳ ـ ص ۳۹۹ ـ ۴۰۰ ؛ بیهقی نقل میکنـد کـه هنگامی که مسعود بن محمود پس از مرگ محمود در ۴۲۱/۱۰۳۰ بقصد خراسان از ری میگذشت مردم گـفتند : « اکنون خوش میخوریم و خوش میخسبیم و برجان و مـال مردم و حرم وضیاع و املاك ایمنیم که بروزگار دیلمان نبودیم . » (تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی ودکتر فیاض ، طهران ۱۳۲۴ ، ص ۲۰) .

املاك بگفتند ، ازآن عهد اقطاع پدید آمد ، و اکثر زمینها دیوانی شد و پیش از آن اکثرواغلب زمینها ملك بود» [۱] . همچنین در تاریخ قم مذکورست که پس از آنکه گیلها ودیلمها قم را تسخیر کردند « دیوانیات» را منسوخ و بجای آن اقطاعات را برقرار کردند . [۲] مصادره اموال مردم ازروی هوی و هوس نه تنها درولایاتی که آل بویه حکومت میکردند معمول بود بلکه درسایر ولایات ایران نیز متداول بود . نه همان حکام بلکه هر کس که صاحب قدرت بود ازقدرت خود بهره میگرفت واین قاعده‌ای کلی بشمار میرفت نه استثناء. در مدارك موجود مکرر بمسأله غصب اموال اشاره‌شده است . [۳]

۱ ــ ص ۲٦ . همچنین در ترجمه فارسی مافروخی [یعنی « محاسن اصفهان »] بخرابی اوضاع کشاورزی در زمان مؤید الدوله دیلمی پس از آنکه اصفهان را تسخیر کرد اشاره شده است (کتابخانه موزهٔ بریتانیا بنشانه 10980, f. 24 a) . عضدالدوله (متوفی در ۹۸۲/۳۷۲) در میان سلاطین آل بویه ازین قاعده مستثنی بود . وی بترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیاها و تعمیر سدها کوشید و تازیان بادیه نشین را در زمین های موات فارس و کرمان مستقر کرد (ابن مسکویه ، تجارب الامم، چاپ . ل . کائتانی L . Caetani (لایدن ۱۹۰۹–۱۷)، ج ٦ ،ص ۵۰۹ ببعد) .

۲ــ ص ۵۳ .

۳ــ مثلاً یکی از موارد آنست که قاضی صاعد در مجلس بار عام مسعود بن محمود که در نیشابور بسال ۱۰۳۰/٤۲۱ برپا کرد بآن اشاره کرده است : قاضی صاعد درین مجلس ادعا کرد که در حق خاندان میکائیلیان که خاندانی قدیمند و خود صاعد از آن خاندان برخاسته است ستمهای بزرگ از حسنك وزیر غزنویان و دیگران رفته و ازینرو ایشان از املاك خود محروم شده و اوقاف آبا و اجدادیشان باطل و منسوخ گشته و از مصرف وموقوف علیه آن بی بهره مانده‌اند . ازینرو از مسعود تمنی کرد که فرمان دهد تا آن اوقاف زنده‌شود ونفع آن بکسانی که استحقاق دارند برسد . مسعود همچنانکه او خواسته‌بود فرمان داد امادربارهٔ املاك شخصی ایشان تصمیمی نگرفت و گفت دلیل این امرآنست که نمیداند حکم امیرماضی پدر او درین باره چه بوده است وفرمان داد که این‌موضوع برای تحقیق به «دیوان» ارجاع شود . از اینرومیکائیلیان بدیوان رفتند و خبر دادند که « کشاورزان و وکلا (وکلای میکائیلیان) و برزیگران توانگر را و هر کرا باز میخواندند بگرفتند ومالی عظیم از ایشان بستدند وعزیزان قوم ذلیل گشتند و بوسهل حقیقت بامیر رضی‌الله عنه‌باز گفت واملاك ایشان‌بازدادند » (بیهقی ، ص ۴۰–۴۱).

درطی این احوال درولایات شرقی ایران یعنی درماوراءالنهر سلسله سامانی در نخستین سالهای قرن سوم هجری تاسیس شده بود. اصولا ملاکان منشأ قدرت سامانیان بودند[1] و قوای نظامی آنان تاحدی از دسته‌های غلامان ترك تشکیل میشد که گذشته ازکارهای لشکری بمشاغل کشوری نیزمیپرداختند.

سامانیان دارای دستگاه اداری (بوروکراسی) عریض و طویلی بودند که مشتمل بود بر «دیوان» های جداگانه مخصوص املاك خالصه و اوقاف.[2] بنا بقول نظام‌الملك هم سامانیان و هم‌جا نشینان آنان یعنی غزنویان بماموران خود مزدنقدی میدادندواقطاع نمی‌بخشیدند.[3] با اینهمه بمواردی برمیخوریم که «غلامانی» که بمقامات عالی نائل‌شده بودنداملاکی‌را با پول‌میخریدند.[4] بمرور دهورقدرت بدست غلامان ترك افتاد وسامانیان دربار خودرا از آنان انباشتند ویکی ازین‌غلامان البتکین‌در ۹۹٤/۳۸٤ سلسلهٔ غزنوی را بنیادنهاد وبدین گونه غزنویان وارث‌متصرفات‌سامانیان‌شدند که در جنوب جیحون بود و درامر جهانداری بیشتر راه‌ورسم سامانیان را پیش گرفتند. درهمین ناحیه بود که‌سلجوقیان‌در نیمه اول سده پنجم بنای تاخت و تاز گذاشتند.

۱ـ نگاه کنیدبه‌و. بارتولد، ترکستان‌تاحمله‌مغول, Turkestan down to the Mongol Invasion W . Barthold چاپ دوم (لندن ۱۹۲۸) ص ۲۲٦ . سامانیان حافظ قدرت قانون و نظم بودند وچنین مینماید که کشاورزی در روزگار آنان پیشرفت کرده باشد. نرشخی مینویسد که در زمان ساسانیان قیمت «یك‌جفت» زمین در حوالی بخارا ٤۰۰۰درهم بوده است ودر قرن‌ششم ارزش آن ازمیان رفته بوده‌و بعلت غلبهٔ هرج ومرج [وبقول صاحب تاریخ‌بخارا «بسبب ظلم وبی شفقتی بررعیت»] کسی زمین‌را برایگان نمی خریده‌است (نرشخی، تاریخ بخارا، چاپ‌مدرس‌ـ رضوی (طهران ۱۳۱۷) ، ص۳۷ـ۸). درضمن باید دانست که‌ارزش درهم نقره‌در زمان‌نرشخی تنزل کرده بوده است . در ۸۳۵/۲۲۰ یك‌درهم نقره برابربوده است با۸۵درهم غدرفی اما در ۱۱۲۸/۵۲۲ ارزش ۱۰۰ درهم نقره برابربوده‌است با۷۰درهم‌غدر فی (همان کتاب ، ص٤٤ اما نگاه کنیدبه بارتولد ، ص٢٠٤) .

۲ ـبارتولد ، ص۲۲۹ ونرشخی‌ص۳۱ .

۳ ـ سیاست نامه ،ص۹۲.

٤ ـ بارتولد،ص ۲۳۸ ـ ۹.

فصل سوم

سلجوقیان وروش اعطای اقطاع

درنخستین سالهای قرن پنجم هجری تغییرات عمده‌ای درترکیب اجتماعی وسیاسی سرزمین‌های خلافت شرقی پدیدآمد. بطورکلی سپاهیان بسبب شکستی که درارکان اقتصاد مالی مملکت افتاده بود قدرت را بدست گرفته بودند و بعنوان «مقطع» مالیاتی‌را که میبایست عاید خزانهٔ مملکت شود میخوردند. آنان علاقهٔ دائمی بزمین نداشتند و آنچه بیشتر مورد توجه آنان بود این بود که در کوتاه ترین زمان ممکن از زمینی که موقةً درتصرف داشتند حد اکثر فایده‌را بر گیرند واین‌باعث ایجاد مسائل بالنسبه مهم سیاسی‌واقتصادی شده بود وحاصل‌این‌امرچیزی‌جزهرج‌ومرج نبود. پیداست که اگرحکومتی می‌خواست قوام وثبات یابدمیبایست بحکم ضرورت راه حلی برای‌این مسائل بیندیشد. دردورهٔ سلجوقی کوشیدند که این مشکلات را حل کنند اما نه با اتخاذ یك روش اصولا تازه بلکه بوسیلهٔ تعدیل وضع «مقطع» ها ونیزبوسیله ایجاد نظم وترتیب درروش اقطاع دادن که تا سالهای متمادی بارزترین جنبهٔ زمین داری وادارهٔ امور مالیاتی بشمارمیرفت. کار سلجوقیان درین مورد ازآن سبب مهم است که آنان مسیر ترقی وتکامل روش اقطاع را مشخص کردند و این همان روشی است که در سراسر قرون وسطی معمول بود و تا قرن بیستم میلادی همچنان دوام یافت.

بخشیدن زمین بعنوان اقطاع فی حد ذاته بدعت و آئین تازه ای نبود. چنانکه در فصل سابق بیان کردیم این‌کار درصدر اسلام معمول بود و فقها میخواستند ثابت کنند که روشهای اخیر تیول‌داری مولود سوابقی است که از

قدیم دراسلام وجود داشته است . اگـر چه دراسلام ظاهراً مبانـی و اصولی درین زمینه وجود داشته‌است بااینهمه باید بخاطر سپرد که کتب‌فقهی‌اسلامی حکایت ازروشهایـی میکرد که کمال مطلوب بشمار میرفت نه روشهایی کـه مرسوم ومعمول بود . نظریات‌شرعی‌درباب اقطاع وتیول برفرض هم که وجود داشت درهمان مراحل اولیه عملا متروك ماند وبمحض متروك‌ماندن هر کس موافق دلخواه خود عمل کرد ومنع این کار کمتر میسر شد و لاجـرم روشی نضج یافت که از بسیاری جهات با آنچـه در شروح فقها یـاد شده بود کمتر شباهت داشت . ازروش اقطاع گاهی بعنوان «**فئودالیزم**» یـاد شده و حال آنکه مقتضیاتی که مایهٔ ایجاد وپیشرفت روش اقطاع‌داری گشته با آنچه هنگام توسعه وتکامل «**فئودالیزم**» درمغرب اروپا وجود داشته با هم متفاوت بوده است . نتایج این دوروش یعنی اقطاع شرقی وفئودالیزم غربی بهم شبیه نیست وذکر کلمه فئودالیزم در مورد ممالك خلافت شرقی از جمله ایـران موجب گمراهیست مگر این که نخست این نکته روشن شود که «فئودالیزم» اسلامی ربطی بهیچ نوع ازانواع مختلف فئودالیزمی کـه درمغرب زمین دیده شده است ندارد . نکتهٔ جـالب‌توجه اینست که تعهد دوجانبه‌ای که در اصول فئودالیزم اروپای غربی[میان‌ارباب ورعیت] وجود داشته‌درروش اقطاع‌ایران نبوده وچنین رابطه‌ای وجود نداشته است .

بعقیدهٔ بِکر مقطع‌ها اساساً وظایف نظامی بعهده نداشتند وتنها هنگامی که حکومت متکی بـه« میلیتاریزم » روی کار آمد نظامیان با بهره‌جویی از قدرت خود در روش و اصول اقطاع کـه سابقاً بوجود آمده بود اعمال نفوذ کردند[۱] . بنظر او روش اقطاع ابتدا بعنوان یکی از روشهای اداری و

۱ ـ تحقیقات اسلامی، ص ۲٤ .

و «بورو کراسی» نضج یافت و سپس مبدل بیك روش و «سیستم» نظامـی شد وسبب این امر آن بود که پس‌از آنکه اقتصاد طلا دچار شکست شدنتوانستند حقوق سپاهیان را منظماً بپردازند و برای حل این مشکل نظامی ناچارمتوسل بروش اقطاع شدند . پس چنانکه می‌بینیم روش اقطاع با فئودالیزم اروپـای غربی فرق میکند هَم از حیث اصل و منشأ و هم بسبب اینکه افـراد مقطع اساساً هیچ وظیفهٔ نظامی برعهده نداشتند [۱] . بااینهمه پولیاك[۲] این مطلب را محل گفتگو میداند واختلاف تکامـل روش اقطاع را درممالك اسلامـی با روش فئودالیزم درمغرب زمین ناشی‌ازین می‌پندارد که تیول داران‌مسلمان در شهرها تجمع وتمرکز یافته بودند ، برخلاف «فئودال» های مغرب زمین که درقـلاع بسر میبردنـد واز هم متفرق بودند . و اما علت تجمع و تمرکـز تیول‌داران ممالك اسلامی یکی این بود کـه وضع پول و مسکوك در ممالك اسلامی‌نسبت باروپا بیشتر ترقی وتکامل یافته بود ودیگر آنکه اوضاع طبیعی کشورهای مزبور نیز چنین اقتضا میکرد که مقطع ها در بلاد مجتمع شوند . بطورکلی ادعای او مبنی برتجمع‌وتمرکز مقطع‌ها در شهرها منبعث ازمدارك موجودست امـا صحت ادعای او راجع برد نظر بکر (مبنی بر اینکه بعد ها نظامیان با بهره جویی از قدرت خود در اصول و روش اقطاع اعمال نفوذ کردند)بیشترمحل‌تردیدست . اساس‌فرمانروایی خلفای راشدین وبنی‌امیه بر

۱ـ نگاه کنیدبه‌مورلند W.H.Moreland که واضح میکند که روش اقطاع درهندوستان هنگام فرمانروایی سلاطین مغول مبتنی بر تشکیلات اداری بود نه اصول خان خانی (روش تقسیم زمین در هندوستان در زمان فرمانروایـی مسلمانان The Agrarian System of Moslim India (کیمبریج، ۱۹۲۹) ، ص۲۱۸ـ۲۲۱).

۲ـ «فئودالیتهٔاسلامی» La Feodalité islamique در مجله تحقیقات اسلامی Revue des études islamiques (R.E.I) ، ۱۹۳۶، ج ۱۰ ، ص۲۴۸ .

سپاهیانی بود که ازمردم تشکیل میدادند و این سپاهیان در زمان بنی عباس جای خودرا بسپاهیان مزدور دادند. غرض آنکه پیش‌از عباسیان «سپاهیان» بمعنی معمول کلمه (یعنی سپاهیان مزدور) متنفذترین طبقات مردم را تشکیل نمیدادند بلکه مهمترین‌طبقه‌را افرادی‌تشکیل میدادند که وابسته بنژاد قوم غالب بودند ووظیفهٔ عمدهٔ آنان این بود که‌سلاح بر گیرند واز قلمرومؤمنان دفاع کنند وآنرا بسط وتوسعه دهند. شاید تازیان که خودرا مهمترین طبقات مردم میشمردند امتیاز خود را درجمع خراج میدانستند اما لااقل در ادوار اولیه‌ای که این قوم نفوذ خودرا بسط میدادندزمام‌اموررا بطورکلی عملا بدست مأموران محلی یی می‌سپردند که بحکومت های پیش از عرب خدمت کرده بودند .همینکه درروزگار عباسیان ترکیب مهمترین‌طبقه ازطبقات‌مردم‌تغییر یافت ارباب‌های جدید مملکت یعنی نظامیان امتیازات مهمترین طبقه سابق از جمله حق استفاده ازعواید مملکت را بخود اختصاص دادند.

ازین گذشته چون حکومت مرکزی‌قادر بانجام دادن‌وظایف عمومی‌خود نبود حقوق عامه را بدست افراد متنفذ سپرد و ناگزیر توأم با این اعطای اختیارات‌تغییرات اجتماعی‌نسبتهٔ فراوانی پدیدآمد. درنخستین وهله‌چنانکه پیش‌ازین بیان کردیم قدرت‌مرکزی حق وصول مالیات را بافراد متنفذسپرد سپس بتدریج که ضعف قدرت مرکزی آشکار شد مردم ناچار شدند که‌برای حفظ اموال خود بیش‌از بیش دست بدامن حمایت متنفذان بزنند و چون این کار بنوبه خود باعث ازدیاد قدرت متنفذان میشد این تمایل بر حکومت ها غالب میآمد که‌نه‌تنها بمقطع‌ها حق وصول‌خراج زمین‌را بدهند بلکه‌خودزمین‌ها را نیز ببخشند وبدین گونه مقطع‌ها فرصت می‌یافتند که بازهم دامنهٔ حمایت خودرا نسبت بدیگران وسیع‌تر کنند. سرانجام بتدریج که قدرت سیاسی و

اجتماعی مقطع‌ها بیشتر میشد ازیك سوحکومت مرکزی ناچار بیش از پیش بآنان اختیار میداد واز سوی دیگر روابط آنان با مردم محلی که در اصل براساس توافق دوجانبه وآزادانه قرار گرفته‌بود دگرگون میگشت وبار خدمت‌مردم سنگین‌تر میشد. درنتیجه بتدریج وابستگی سکنهٔ اقطاع نسبت‌بمقطع‌ها بیشتر وتبعیت آنان ازاینان‌درامور سیاسی واقتصادی افزونتر واختلاف اجتماعی‌میان افراد نظامی وغیرنظامی عظیم‌تر میشد . بااینهمه بی‌شك درهر محلی این اوضاع واحوال تاحد معتنابهی فرق میکرده است . دهقانان بجز مواردی که بزور وستم ازآنان‌مال میگرفتند ومجبور بمهاجرت میشدند همچنان‌بزراعت زمینی میپرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند . در ضمن قدرت نسبی کسانی که عواید مالیاتی یا زمین‌های اقطاعی بآنان بخشیده میشد بیش‌از پیش ومستقیماً دروضع طبقهٔ‌مالك که نسبت بدهقانان دارای موقعی ممتاز بودند تأثیر میکرد . شاید بتوان گفت که در پاره‌ای‌از موارد‌مقطع‌زمین مالك‌را غصب‌میکرد یااین که اوازغایت‌تهیدستی‌ناچار بفروش آن میشد. شاید هم در پاره ای ازموارد مالك بعنوان صاحب زمین بکارخود ادامه داده ولااقل نظراً ازحق‌کامل مالکیت برخوردار شده‌باشد وخراج‌خود وهمچنین هرگونه مالیات دیگری که ممکن بوده است مقطع بر او ببندد مستقیماً بمقطع پرداخته‌باشد. کسانی که نخست مستأجر املاك خالصه (یا زمینی که‌سابقاً بجامعه مسلمین‌تعلق‌داشت) بودند درنتیجه‌این تحولات‌مستأجر مقطع‌هایی شدند که املاك خالصه مزبور را ازحکومت بعنوان اقطاع گرفته بودند . بطورکلی اوضاع واحوال‌مملکت هنگامی که مهاجرت‌سلاجقه درقرن پنجم (یازدهم میلادی) صورت گرفت بقراری بود که‌شرح‌دادیم .

درپایان‌قرن‌چهارم (دهم‌میلادی) اوضاع‌واحوال‌بعضی‌قبایل‌ترك‌قرین‌آرامش

نبود وپیدا بود که بطور کلی مایل بحرکت‌بسوی مغرب‌اند ویکی ازین قبایل غزها بودند. درحدودسال۴۲۵/۱۰۳۳ـ۴ عده‌ای از غزهای سلجوقی‌ازجیحون گذشتند و بخراسان در آمدند و ازسلطان مسعودبن محمودرخصت طلبیدند که در سایهٔ حمایت او زندگانی کنند. حرکت سلاجقه بخراسان از نوع کوچ ایلات و عشایربود وغزها خانواده وگله خود را نیزهمراه‌خود آورده بودند. بتدریج که‌شماره‌وقدرت‌آنان روبفزونی‌نهاد بیش‌ازپیش‌نیازمند چراگاههای تازه‌شدند. پس شروع بایذا وغارت قوای غزنویان کردند و درحالی که از زدو خورد مستقیم با آنان اجتناب میورزیدند جاهایی را که غزنویان موقةً تخلیه کرده بودنداشغال‌میکردند. سلجوقیان خوداصلاً ازسران‌ترکان غز نبودند اما بتدریج که برعدهٔ آنان میافزود (هرچند درین کار وقفه هایی حاصل میشد) درتاخت وتازها وعملیات جنگی‌پیروزمی گشتندوهمین‌سبب‌شد که بمروردهور ازحالت شبانی بدر آیند و مبدل بجهانگشایان لشکری‌شوند و جنگ دندانقان آخرین نشانهٔ این تحول است (۴۳۱/۱۰۴۰). پس ازین واقعه تنهاکاری که میبایست انجام دهنداین بود که به تثبیت فتوحات خوددر خراسان و نواحی مجاور آن پردازند و حرکت خود را بسوی مغرب ادامه دهند.

در دوره‌ای که سلجوقیان ببسط فتوحات خود میپرداختند قـدرت آنان متکی برقبایل ترکمان بودومحیط نشو ونما وآداب و عـادات‌آنان به‌دشت‌ها (استپ‌ها)ی‌آسیای مرکزی تعلق‌داشت. [1] آنان‌نیزمانند تازیان درادارهٔامور

۱ـ با اینهمه این نکته مهم رابابد بخاطر سپرد که سلاجقه درزمان‌جد اعلای خود باسلام گرویده یا با این کیش آشنا شده‌بودند(ابن‌الاثیر، ج۹،ص۳۲۲) وپس‌ازاین که‌زمام‌حکومت امپراتوری‌یی را بدست گرفتند برای اسلام وسنن اسلامی احترامات بسیاری قـائل شدند واین احترام تاحدی معلول‌مقتضیات سیاسی بود.

متصرفات خود ضعیف وناتوان‌بودند . درنخستین مرحله کوچ کردن‌سلجوقیان یعنی پیش‌از آنکه این قوم یکباره ازحالت شبانی بدر آیند ومبدل بفاتحان نظامی شوند طرز تفکر امرای‌محلی این بود که در طوایف مختلف ترکمان همچون عشایری بنگرند که میتوان از آنان‌بعنوان قوای امدادی‌در کشمکش های محلی‌فایده گرفت وشاید ترکمانان باین عنوان ازحکام‌محلی زمین‌هایی بعنوان اقطاع میگرفتند آنهم برطبق عرف و عادتی که ملاك و مناط بخشیدن زمین‌به «امیران» وسپاهیان بود . بتدریج که سلاجقه برقدرت‌خود افزودند و خود فرمانروای امپراتوری وسیعی شدند بسیاری از حکام سابق محلی را بصورت موالی درآوردند وبساط حکومت آنان را برچیدند . سپس سلجوقیان خود نیز شروع کردند باینکه نواحی وسیعی از امپراتوری خودرا بعنوان اقطاع به‌پیروان خود ببخشند. بمرور دهور یعنی پس‌ازسپری شدن نخستین دورهٔ بسط نفوذ سلاجقه مبانی قدرت آنان تغییر یافت ، درست بهمان نحو که پس‌از بسط نفوذ تازیان مبانی قدرت خلفا تغییر یافته بود . ازین پس دولت سلجوقی بسپاهیانی تکیه کرد که از ترکمانان نبودند بلکه مرکب بودند از بندگان وآزادگانی که بعنوان مهمترین طبقات اجتماع شروع بتخصیص امتیازات طبقهٔ حاکمه سابق بخود کرده بودند ویکی ازین امتیازات جمع خراج بود . ازین گذشته دربسیاری موارد علاوه بر اینکه به این آزادگان وبندگان ترك ، فن جنگ را بدقت میآموختند امور دیوانی را نیز تعلیم میدادند وبهمین سبب اینان طبعاً قسمت اعظم ادارهٔ امورمملکت را بعهده میگرفتند وناگزیر هنگامی که قدرتشان فزونی مییافت خراجی‌را که متعلق بخزانه حکومت مرکزی بود بکیسهٔ خود میریختند .

بدین گونه سلجوقیان مواجه بادو مشکل بودند که میبایست آنها را حل

کنند و این هردو تأثیر بسیار درمسأله زمین داری ووصول خراج ارضی داشت: نخست اینکه چگونه مقام و موقع عناصر عظیم بیابان گرد را در امپراتوری خود معین کنند آنهم عناصری که اساس زندگانی آنان گله داری بود و سلجوقیان بدلایل خانوادگی تعهدات خاصی نسبت بآنان داشتند، دوم اینکه حقوق سپاهیان خودرا چگونه بپردازند. شکست آنان دریافتن راه حل مسأله نخستین یکی از عوامل شکست سلجوقیان بزرگ در دورهٔ سلطنت سنجر (۵۱۱ - ۱۱۱۷/۵۲ - ۵۷) بود. ازطرف دیگر روشی که برای حل مسالهٔ دوم اتخاذ کردند اصول کلی تشکیلات لشکری ودستگاه اداری مملکت رامسجل کرد و هر چند درین کار توفیق کامل حاصل نکردند با اینهمه این اصول بصورتهایی که کم وبیش تعدیل یافته بود تا انقلاب مشروطیت دوام یافت.

یکی از نتایج مهم مهاجرت سلجوقیان شناساندن عنصری تازه بمردم آسیای غربی بود واین عنصر تازه همان ترکها [1] بودند. بسیاری از ترکمانان بآسیای صغیر وسوریه کوچ کردند اما دسته‌های عظیمی از آنان درسراسر امپراتوری سلجوقی دیده میشدند هرچند عده آنان درطبرستان ودیلم محتملاً کمتر ازجاهای دیگر بود زیرا این دوسرزمین صعب العبور بود ومردمی دلیر ونیرومند داشت. عده ترکمانان درفارس و کردستان نیز کمتر از جاهای دیگر بود ودسته‌هایی ازمردم که زندگانی شبه ایلی داشتند قبلاً درین دوولایت مسکن گزیده بودند. ورود عناصر ترک بایران که امروز اکثریت مردم آذربایجان ایران ونواحی مجاور آن را تشکیل میدهند شاید عموماً ازدورهٔ سلجوقی شروع شده باشد. دودمان سلجوق خود از ترکمانان بودند و

۱- در دورهٔ پس ازسلجوقیان خاصه در روزگار مغول نیزسیل حرکت ترکان بسوی ایران جریان یافت وبعضی ازقبایل ترک ایالت فارس مدعی اند که درعهدمغول بایران آمده‌اند.

سر کردگان نظامی وحکام ولایات دردورهٔ سلجوقیان بیشتر ترك [۱] یا ترکمان بودند. دراسناد رسمی کلمات ترك وغیر ترك (تاجیك) هردومعمولا بکاررفته‌است واین نکته نشان میدهد که این دوعنصر بکلی از هم ممتاز بوده‌اند همچنان که سابقاً این امتیاز میان عرب وغیر عرب یعنی ایرانیان (عجم) [۲] بر قرار بود.

دومین تقسیم بندی مهم مردم تقسیم آنان به عشایر وشهرنشین بود واین امر شامل حال ترك وتاجیك میشد. مهمترین عناصر ایلی عبارت بودند از ترکمانان. پس از آنکه مبنای قدرت ترکمانان از ترکان غز بـه‌بندگان و آزادگان تغییر یافت ترکمانان نسبت بسایر مردم دارای وضعی نامساعدتر شدند. درسندی که ازطرف «دیوان انشاء» سنجر دربارهٔ انتصاب اینانج بلکا-الوغ جاندار بیگ بعنوان «شحنه» ترکمانان گرگان صادر شده ازآنان بنام شایسته‌ترین طبقات یاد شده است. [۳]

درین فرمان به‌اینانج بلکا دستور داده شده است که بامردم بنیکی رفتار کند وبر آنان مالیات جدیـدی وضع نکند وبهر یك ازخوانین وخـانواده و کسان آنان وظیفهٔ مقرررا بدهد ونگذارد که بحق هم تجاوز کنند. همچنین درین فرمان بخوانین ترکمان گرگان ونواحی مجاور آن تذکر داده‌اند که هر تقاضایی که از حکومت دارند بسمع شحنه‌برسانند. [۴] ظاهراً در پاره‌یی ازموارد حکومت مرکزی مالیاتی ازقرارخیمه‌ای فلان‌مبلغ برایلات می‌بست [۵].

۱ـ یعنی بندگان وآزادگان ترك. ۲ـ نگاه کنید به عتبة‌الکتبه، ص۳۱، ۶۱، ۸۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۶۹. ۳ـ دلیل این امر آنست که ترکمانان در جایی که دور از شهر بودبسر میبردند واخبار مربوط بگرفتاری و پریشانی آنان پس اززمانی دراز بدربار میرسید (عتبة‌الکتبه، ص ۱۵۸). ۴ـ عتبة‌الکتبه، ص۱۵۶ـ۶۰. ۵ـ ابن‌الاثیر، تاریخ اتابکان موصل Histoire des Atabecs de Mosul ترجمهٔ دو اسلان de Slane (درمجموعهٔ مورخان جنگهای صلیبی Recueil des historiens des Croisides) ص۹۱.

بااینهمه مشکل‌ترین مسائل ایلی که حکومت مرکزی با آن روبرو بود این بود که باوجود فشاری که غزها برمرزهای امپراتوری وارد میآوردند اوضاع واحوال سرحدات خراسان را ثابت نگاه دارد. در اواخر دورهٔ سلجوقیان بزرگ شماره غزها روبفزونی نهاده بود. روابط آنان با سنجر از یك طرف نمودار مخالفتی است که میان عناصر غیرایلی باعناصر ایلی یاشبه ایلی وجود داشته‌است‌وازطرف دیگرحاکی ازصعوبت منقاد ساختن ایلات بیابانگرد در آن زمانست. این غزها هرسال‌بابت‌خراج سالیانه ۲۴۰۰۰ گوسفند بمطبخ «سلطان» میدادند واین‌کاربعهده «محصلی» بود که ازطرف «خوانسالار» سنجر تعیین میشد وچنانکه گفته‌اندظلم‌وستمی که‌اطرافیان سلطان درجمع‌این گونه خراج‌بخرج میدادند بیش ازاندازه بوده‌است. بموجب مدارك موجودمحصلی بوده است که هرگاه غزها گوسفند میآورده‌اند چانه میزده ومیگفته که وی موظف است گوسفندانی بزرگتر وفربه‌تر تحویل گیرد[1] و مختصرآنکه مأموران‌سلطان باغزها بامنتهای خشونت‌رفتار مینمودند و «کلانتران» را از مال خود محروم میکردند. روزی غزها محصل مزبور راکشتند و نخست خوانسالار ترسید که این خبررا بگوش سلطان رساند وخراجی راکه برغزها مقرر بوداز کیسه‌خود داد. سرانجام اوقماج حاکم بلخ را از این معنی آگاه کردوقماج بخوانسالار اندرزداد که بسلطان‌بگوید که گروهی‌ازغزهاازحدود خودتجاوز کرده‌اند اماا گرسلطان قماج راشحنه‌آنان کندوی‌غزهارا گوشمال خواهد داد و هرسال ۳۰۰۰۰ گوسفند بمطبخ سلطان تسلیم خواهد کرد. خوانسالار این مطلب پیشنهاد کرد و سلطان پذیرفت و قماج را بعنوان

۱ـ بگفتهٔ راوندی‌وی همچنین کوشید تااز آنان‌رشوه‌بستاند (راحةالصدوروآیةالسرور چاپ محمد اقبال (از انتشارات اوقاف گیب) ص۱۷۷) .

شحنه نزد غزها فرستادند اما غزها بفرمان وی گردن ننهادند و چون خود را رعایای خاص سلطان میدانستند او را باخفت و خواری از نزد خود راندند. پس قماج وپسرش باغز ها پیکار کردند ومغلوب ومقتول شدند. هنگامی که این خبر بامیران رسیدباتفاق گفتند که نباید ازین کار غزهاچشم پوشید واگر آنان بسزای عمل خود نرسند برعناد و لجاج خود خواهند افزود، پس سلطان را وادار کردند که خود شخصاً بجنك آنان رود. همینکه غزها ازین نکته آگاه شدند وحشت کردند ورسولی نزد سلطان فرستادند وقماج رامتهم کردند باین که بزن و فرزندآنان تجاوز کرده‌استوگفتند که اگرسلطان‌بر آنان ببخشاید ۱۰۰۰۰۰ دینار و۱۰۰ غلام ترك بوی خواهند داد. سلطان‌در صدد موافقت برآمد اما امیران او را ناگزیر کردند که بجنگ غزها رود و او نیز چنین کرد. هنگامی که بنزدیك آنان فرارسید غزها زنان وفرزندان خودرا پیشاپیش فرستادند وخود باخضوع وخشوع نزد وی آمدند وپیشنهاد کردند که هرخانوار ۷ من غله بسلطان دهد. باردیگر سلطان خواست که این پیشنهادرا بپذیرد ودست ازکار زار بردارد اما باز امیران ازین کارمانع شدند. پس جنگ درگرفت وسنجرمغلوب واسیر شد(۵٤۸/۱۱۵۳-٤). [۱]

علاوه برنواحی ایل‌نشین حدود خراسان بسیاری از نواحی عشیره‌نشین دیگر خاصه در فارس وجود داشت. یکی ازمهمترین عشایر فارس عشایر شبانکاره بودند که غالباً مایه آزار سلاجقه وحکام آنان میشدند.

۱- حافظ ابرو، جغرافی (نسخهٔ خطی متعلق به حاج حسین آقا ملك مقیم طهران)، ص۲۲۲. سنجر مدت سه سال در دست غزها اسیربود. همچنین نگاه کنید براوندی، ص۱۷۷-۹ وبنداری، زبدةالنصره چاپ م. ف. هوتسما (لایدن ۱۸۸۹)، ص۲۸۱-۳ وابن نظام حسینی، العراضه فی‌الحکایةالسلجوقیه،چاپ سوسهایم Süssheim (لایدن، ۱۹۰۹)، ص ۱۰۱ - ٤ و حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده،چاپ ا. جی. براون (نشریه اوقاف گیب ۱۹۱۳)، ص٤٦٠-۱.

آخرین تقسیم‌بندی مردم عبارت بود از تقسیم آنان بنظامی وغیرنظامی که بیشتر توأم با تقسیم‌بندی نخستین میشد زیرا سپاهیان بیشتر ترك وشاید بتوان گفت که مأموران غیرنظامی غالباً غیر ترك بودند.[1]

از ترکیب طبقهٔ شهرنشین چندان اطلاعی در دست نداریم. خرده مالکان معروف به «دهقانان» همچنان وجود داشتند ودر عتبة‌الکتبه بآنان بعنوان طبقه‌ای خاص اشاره شده‌است.[2] از روستائیان یعنی برزگران بندرت یاد کرده‌اند. در منشوری که بعنوان محصل خراج مرو صادر شده به روستائیان املاك سلطان («برزگران اسباب‌خاص») اشاره شده‌است.[3] درنامه‌ای که خطاب بیکی‌از ولات (شاید متعلق بآن دوره باشد اما تاریخ ندارد) نوشته‌اند از برزگران وصنعتگران بعنوان‌مردم‌طبقه سوم‌یادشده‌است. طبقه‌اول راکسانی‌دانسته‌اند که بشاه وفادار بوده ودر دربار میزیسته‌اند وطبقهٔ دوم را مردم سرکش و آشوب‌گر خوانده‌اند.[4]

در مورد نظریه مربوط به مالکیت زمین چنین منماید که احتمالا درین دوره افکار مخصوص بمحیط نشوو نمای صحرا (استپ) نشینان براصول وروش زمین داری معمول در ممالك مغلوبه تفوق یافته باشد. این امر باعث شد که نظریه‌مربوط بمالکیت زمین ازطریق جدیدی توجیه شودواین نظریه‌هنگامی که در زمان صفویه نقش حکومت مطلقه مذهب شیعه را گرفت بحد

۱ـ نگاه کنید به عتبة‌الکتبه که در ورق ۱۰۸ «سپاهی» و«رعیت» ودر ورق۳۶ «لشکری» و«رعیت» مقابل هم‌آورده شده است.

۲ـ ص۱۰۴، ۱۰۷ ومجموعه منشآت عهد سلجوقی وخوارزمشاهیان واوائل عهدمغول، ورق ۲۵ب.

۳ـ عتبة‌الکتبة، ورق۱۳۱ همچنین‌مقایسه کنید با مورد استعمال کلمه اسباب درجمله «هرچه درآن ولایت دیوان خاص‌راست ازمعاملات وارتفاعات اسباب ودیگرابواب» (همان کتاب، ورق ۱۳۰). همچنین نگاه کنید بشرحی که در یکی ازحواشی صفحات بعدی این فصل درتوضیح عبارت «ارباب اسباب» نوشته شده است.

۴ـ مجموعه منشآت عهد سلجوقی وخوارزمشاهیان واوائل عهد مغول، ورق۲۶الف.

کمال رسید. چنانکه پیش ازین گفتیم روش اقطاع بارز ترین خاصیت اداره املاك واراضی سلجوقیانست. با توجه بمقتضیات جدیددیگر درین دوره بسیاری از نظریات قدیم اسلامی عملی نبود ودیگر مملکت اسلامی بطور مشخص به دارالأسلام ودارالحرب تقسیم نمیشد. بسیاری ازلشکر کشی‌ها در داخل خود امپراتوری صورت میگرفت وفتوحات امپراتوری غالباً بقیمت مخارجی تمام میشد که از مسلمانان یا زمین دارانی که اسماً مسلمان بودند میستاندند. ازین گذشته «امام» دیگر پیشوای دینی ودنیوی مردم بشمار نمیرفت وهمچنین جامعه اسلامی دیگر عبارت از یك هیأت واحد تقسیم ناپذیر نبود. بنابرین اصول وقواعد مربوط بتقسیم غنایم واراضی مغلوب دیگر عملی نبود.

سران سلجوقی بمنزلهٔ سران قوم خود بودند نه در حکم پادشاهان اصلی یك مرزوبوم.[۱] ازینرو بظن غالب هرجا که پای ترکان سلجوقی میرسید آنجا را تابع قدرت خود می پنداشتند ودرهر صورت خویشتن را درابتدا متعلق و محدود بیك سر زمین معین نمیدانستند. در دشت (استپ) هرقبیله دارای چراگاه یا «یورت» مخصوص خود بود ورئیس قبیله بعنوان نمایندهٔ قبیله برآن مکان حکمروائی میکردواحتمالاً درصورتی که عدهٔ افراد قبیله فراوان بود بهرطایفه چراگاه معینی اختصاص میداد اگر چه وی درین کار ازآداب وعادات ایلی متابعت میکرد وقدرت او محدود بسنّت ایلی میشد. گفتیم که دودمان سلجوقی خودرا حافظ یك ایل یا مجموعه‌ای ازایلات تصور میکردند. این اندیشه براثر نفوذ عقیده‌ای که ایرانیان نسبت بحکومت مطلقه کمال مطلوب‌خود داشتند(واین عقیده درسراسر ممالك‌مغلوبه رسوخ‌داشت) اندکی

۱ـ این زعامت از قدیم برقرار نبود بلکه حاصل فتوحات روزگاری بود که غزها بماوراءالنهرو خراسان کوچ کردند.

تعدیل یافت اما این اندیشه کـه رهبری قوم باید در خاندان سلجوقی باقی بماند بـا اندك تغییری در سراسر این دوره دوام داشت . مملکت ملك طلق «خان» سلطان محسوب میشد که بنیابت از قوم خود مالك چنین ملکی شده بود، هرچند میتوانست آنرا تا حدود معینی بدیگری انتقال دهد . رسم جاری خان سلجوقی این بود که قسمتهای مختلف از کشورخود را باعضای کوچك تر خاندان خود یعنی پسران وبرادران ودیگران واگذار کند[1] .

شاید درابتدا مقصود این نبود کـه این زمین های واگـذاری دائماً در تصرف اشخاص باقی بماند اما یکی ازشعبه های خاندان سلجوقی تمایل یافت باین که بعضی نواحی کشور را «اقطاع» خود بداند (شاید بهمان نحو که بحکم سنت بعضی ازشعب ایل سلجوقی تمایل بتصرف بعضی یورتهای مخصوص واقع در استپ‌های آسیای مرکزی یافته بودند) . تصرف این زمین های واگذاری متضمن حق مالکیت دائمی نبود . «ملك» غالباً باراده سلطان که میتوانست معامله زمین را فسخ کند وغالباً هم چنین میکرد زمین‌را درتصـرف داشت، همچنانکه «مقطع» ها سایر «اقطاعات» را در تصـرف داشتند . این مطلب که گذشته از «سلطان» «ملك» تا کجا در «اقطاع» خودحق حکومت داشت روشن نیست . چنین مینماید که «سلطان» در یك ناحیه معین امورمخصوصی از جمله حق‌مالکیت خودرا به «ملك» تفویض میکرده است . در منشوری که آلپ‌ارسلان برای‌یکی‌از پسرانش صادر کرده گیلان وخوارزم رابعنوان املاك مخصوص («ملکیّات»)خودبملکیّت «ملك» یعنی‌فرزندش‌درآورده‌است. دراین منشور بفرزند خود دستور داده‌است که مصالح مردم آن نواحی را رعایت و اصول وقواعد قدیم را درباب تحصیل خراج اجرا کند . بمردم نیز فرمـان

۱ـ آنان بعنوان «ملك» از«سلطان» یا «خان» یعنی خانی کـه سلطنت داشت ممتازبودند .

داده شده است که اورا «مالك» آن نواحی شناسند وعمال «دیوان» نیز اورا عهده‌دار حکومت آن بلاد بدانند وآلپ‌ارسلان درین منشور بآنان امر کرده است که خراج خودرا تمام و کمال وبدون تأخیر بپردازند.[۱]

در منشور حکومت گرگان و نواحی آن که از طرف «دیوان» سنجر بنام ملك مسعود سلجوقی صادر شده بمردم طبرستان و گرگان و دهستان و بسطام و دامغان فرمان داده‌اند که خراج وعوارض مقرر دیوانی‌را با تصویب مسعود[۲] بمقطعان و متصرفان بپردازند.

چنین مینماید که نظام‌الملك سلطان‌را یگانه مالك زمین[۳] میدانسته است. ممکنست که او خواسته باشد این نظریه را که «خان» سلطان (خانی که بسلطنت‌رسیده‌است وپادشاهی میکند)نماینده‌ایل‌سلجوقی است‌تعمیم‌دهد وآن راشامل‌حال «سلطان» بمعنای فرمانروای‌یك امپراتوری کند یعنی‌سلطانی که‌فرمانروای‌همه‌سرزمین‌های‌امپراتوریست‌ونسبت‌بتمام‌آنهادارای‌حق‌مالکیت است. یا شاید خواسته است که مفاد نظریه مالکیت مطلق را که وی ازسنت های ساسانیان اقتباس کرده بود شامل نظریه‌ای کند که مبنای زندگانی‌صحرا نشینی(زندگانی‌دراستپ)بود. شایدشق دیگری‌هم‌درکاربوده که‌نمیتوان‌آن را انکار کرد بدین معنی کـه شاید نظام الملك خواسته است بگوید که سلطان برهمه‌املاك واراضی‌مسلطاست و کوشیده‌است تامگربدین وسیله‌ازبرزگران در برابر اخاذی خودسرانه مقطعان حمایت کند.

اقطاعی که‌باعضای‌خانوادهٔ سلطنتی میدادندیگانه‌نوع اقطاع نبودبلکه اقطاعات دیوانی و لشکری و همچنین اقطاعاتی که بعنوان املاك شخصی

---

۱ ـ ابواغلی‌حیدر، نسخهٔ‌جامع‌مراسلات ، موزه‌بریتانیا بنشانهٔ Add.7688،ورق ۳ الـف و ب .
۲ ـ عتبة الکتبه، ورق ۴۲. ۳ ـ سیاست‌نامه ، ص۲۸ .

می‌بخشیدند نیز وجود داشت. اقطاع دیوانی درواقع عبارت بود از حکومت بریك ولایت و شبیه باقطاعاتی‌بود که تازیان درصدر اسلام باین وآن‌میدادند ومعروف به طعمه بود (نگاه کنید به ص۸۳) اختلاف و امتیازی که برحسب سنت از قدیم میان اقطاع دیوانی و اقطاع لشکری وجود داشت و منشأ ان چنانکه در فصل دوم اشاره‌شد اقطاع الاستغلال بود همچنان باقی ماندواقطاع نوع اخیر موروثی نبود مگر از طریق غصب. با اینهمه رفته رفته تشخیص و تمییز میان‌این دونوع اقطاع آمیخته باابهام شد زیرا درعهد سلجوقیان‌اقطاع دیوانی بصورت اقطاع لشکری درآمد.

شاید نظام‌الملك درروش اقطاع وحدتی پدید آورده باشد اما آنچه مورد توجه خاص او بود اقطاع دیوانی بود. از نظر نظام الملك عقیدهٔ قدیم مبنی بر ترویج کشاورزی اساس‌اعطای اقطاع التملیك بمعنی اصلی بوده‌است وی مینویسد که اگر درجایی نشانی از ویرانی‌وپراکندگی رعیت دهندباید بیدرنگ‌بتحقیق علت پرداخت ووضع مقطع وعامل را رسیدگی کرد تاجهان ویران‌نگردد و برزگران پریشان نشوند و کسی بنا حق از آنان‌مال نستاند.[۱]

رسم‌اعطای‌اقطاع دیوانی بامیران و دیگران درسراسر دوره سلجوقی مرسوم بود. درزمان‌سلاطین اخیرسلجوقی‌اعطای‌این گونه‌اقطاعات‌تنهابمنزلهٔ شناختن حق حاکمیت بالفعل[۲] یك امیر نسبت بیك ناحیه‌بود. سلاطین‌اخیر سلجوقی بعلت ضعف و ناتوانی ازعهدهٔ امیران برنمیآمدند وبیشك بهمین‌سبب بود که اقطاع این را بآن میدادند و حتی اقطاعی را درآن واحد بدوتن میبخشیدند تا بدین وسیله آنانرا بجان‌هم‌اندازند. بطورکلی مقطع ناچار بود که اقطاع خودرا بزور بگیرد مگر درمورد امیری که موفق بفتح ناحیه ای

۱ - همان کتاب، ص ۱۱۹. ۲ - باصطلاح اروپائی de facto (مترجم).

شده بــود و درین صورت اقطاعــی بنشانهٔ سپاسگــزاری بــوی میبخشیدند . با اینهمه بتدریج کــه قدرت امیران فزونــی میگرفت این تمایل در آنان پیدا میشد که اقطاع خودرا موروثی کنند و مواردی سراغ داریم که بعضی از آنان توانسته‌اند کاری کنند کــه پسران یا بستگانشان وارث اقطاع آنان شوند . همچنین مواردی سراغ‌داریم که گروهی‌از امیران اقطاع خود را طبق وصیت‌نامه بدیگران انتقال داده‌اند . چنین مینماید که باستثنای اقطاعی که بعنوان ملك شخصی میبخشیده‌اند اقطاعات نوع دیگر مشمول احکام عادی وراثت نمیشده است وبدون آنکه آنرا قسمت کنند بیکی از وراث مقطع انتقال میداده‌اند .

شاید بطور کلی‌رابطه‌مقطع‌با حکومت‌مرکزی یك‌رابطهٔ مالی بوده‌است امابتدریج که‌دستگاه‌اداری‌تابع‌سیاست‌و قدرت‌نظامی (باصطلاح «میلیتاریزه») شداین‌تعهدمالی‌جای‌خودرا بتعهدنظامی‌داد واحتمالاً درآن دوره‌حدود تعهدات نظامی‌نسبت‌بنواحی‌مختلف‌امپراتوری فرق‌میکرده‌است.درضمن اینکه اعطای اقطاعات دیوانی ظاهراً درروزگار سنجر در نواحی مرکزی‌وغربی خراسان معمول بوده است‌چنین‌بنظر میرسد که در روش اقطاع‌نظارت دقیق‌تری‌اعمال میشده است وچنین تصور میکرده‌اند که چون ازهر اقطاعی مبلغ معینی پول عاید مقطع میشود پس در ازای چنین مبلغی مقطــع بایــد بسهم‌خود عــدهٔ معینی از سپاهیان را مجهز سازد وبدرگاه سلطان روانه کند . چنین مینماید که در دیوان اقطاعات صورتی از عده سپاهیانی که مقطعان میبایست آماده کنند ضبط میشده است . درمنشوری که‌ازطرف دیوان سنجر بمناسبت‌انتصاب عضدالدین بحکومت گرگان صادرشده ازین مرد خواسته‌اند که « در معنی اقطاعات مقطعان نظری شافی کند ، هرکس که در خدمت است اقطاع او

بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و اگر کسی تغلبی و تبسطی کرده باشد و در زیادت آنچه اورا فرموده‌ایم بی‌اجازت عضدالدین و بی‌فرمان‌ما تصرفی کندبازستاند». [۱] دراسناددیگرنیزازصورت‌اقطاعاتی که‌دردیوان‌مضبوط‌بوده ذکری بمیان آمده است [۲] بااینهمه چنین مینماید که‌رابطه‌مقطع‌باحکومت فقط یك‌رابطهٔ مالی‌صرف بوده است : درمنشوری که از طرف دیوان سنجر بنام اسپهبد سراج‌الدین مازندرانی صادرشده‌بعمال‌دیوان‌اقطاع‌فرمان‌داده‌اند که براتی بمبلغ ۳۰٬۰۰۰ دینار نیشابوری بنام او بنویسند تاهمهٔ مامورانی که وارد مازندران میشوند اقطاع سراج‌الدین‌را از خراج معاف‌دارند و« درآن تصرف نکنند ومداخلت‌جایز ندانند». ازین سند پیداست که‌چنین بخششی‌در حکم پاداش خدمات اودرجنگها و درددربار بوده‌است. [۳]

بگفتهٔ ابن خلّکان در عهد سلجوقیان بوزیرسلطان‌یا وزیر حاکم‌یك دهم محصول زمین را بعنوان اقطاع می بخشیدند [٤] وبخوبی پیداست که این نوع اقطاع‌با اقطاع دیوانی یالشکری فرق‌داشته‌است. ابوالمحاسن‌بن کمال‌الملك، خواجه نظام‌الملك ویارانش رانزد ملکشاه بحیف ومیل عواید دیوان متهم ساخت. نظام‌الملك تصدیق کرد که یك دهم اموال ملکشاه را برمیدارد وادعا کرد که این مبلغ را بمصرف لشکر وصدقات وانعامات واوقاف میرساند. [٥] جمال‌الدین جواد اصفهانی که ابتدا وزیر زنگی وپس از آن وزیر پسرش سیف‌الدین بود نیز دارای چنین اقطاعی بود. [٦] ازین گذشته‌این وزیردارای

۱ ـ عتبة‌الکتبه، ورق ۶۳۱ [چاپ مرحوم اقبال ،ص ۳۱] و مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان واوائل‌عهد مغول، ورق ۲ ب.

۲ ـ مثلاً عتبة‌الکتبه ، ورق ۱۳۲ .

۳ ـ همان کتاب ، ورق ۱۶۲ ـ ٤ .

٤ ـ ابن خلکان ترجمهٔ بارون م . ج . دواسلان M.G. de Slane ازعربی‌بانگلیسی‌بعنوان Bibliographical Dictionary (پاریس۱۸٤۲ـ۷۱)، ج۳ ، ص۲۹۷ .

٥ـ ابن اثیر، ج ۱، ص ۸٤ـ٥.

٦ـ ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۹۷.

اقطاعات متعدد بود واین اقطاعات با اقطاعـات لشکری و دیوانی فرق داشت و صاحب آن ملزم به گرد آوردن سپاهیانی برای سلطان نبود . امـا تا حدی تشخیص و تمییز میان این دو نوع اقطاع مبهم بود زیرا چون مطابق رسم جاری نگـاهداری قوای شخصی در نزد بزرگـان مملکت قاعده کلـی بود ازینرو محتملاً محصول این اقطاعات بیشتر بمصرف نگاهداری قوای مزبور میرسیده است . پیداست که مقطعی که چنین اقطاعی داشته پیوسته در اقطاع خود غایب بوده است . بسایر مأموران دیوانی نیز از محل اقطاع حقوق میداده‌اند .[1]

حقوق قشون ثابت و «جند» هـای متعدد یا قوای چریك محلی را بیشتر از محل اقطاع میدادند . بنداری ادعا میکند که نظام‌الملك رسم اقطاع دادن را بسپاهیان مرسوم کرد اما این مطلب چندان صحت ندارد وسلجوقیان بااین عمل در واقع راه ورسم آل بویه ودیگـران را ادامه میدادنـد .[2] بنداری بسخنان خود ادامه میدهد و میگوید کـه نظام الملك متوجه اختلال امـور مملکت شد و چون دید که خراج را منظماً نمی پردازند دهات را بسپاهیان («اجناد») اختصاص داد ومحصول زمین هـا و جمع خراج را بآنان سپرد و ایشان عوایدی را که ازین طریق حاصل میشد بعمران وآبادی دهات اختصاص میدادند.[3] چنین مینماید که آنچه درواقع در زمان نظام الملك اتفاق افتاده وحـدت اقطاعات لشکری و دیوانی بوده است اگرچه هنوز اندك اختلافـی بین این دو نوع اقطاع وجود داشته است. درمورد اقطاع دیوانی باید دانست

۱ـ مثلا نگاه کنید بـه منشآت عهد سلجوقـی و خوارزمشاهیان و اوائل عهدمغول، ورق ۲۹ ب ـ ۳۰ الف در منشور مربوط بمنصب دادبیگ که از طرف دیوان طغرل‌بن محمد صادرشده است . ۲ـ نگاه کنید بفصل سابق . ۳ـ بنداری ، ص ۵۸ . چنین مینماید که نام تقریباً ۴۰۰۰۰۰ مرد در صورت سپاهیان مذکور بوده و این عده از محل اقطاع یـا بوسیله برات های مالیاتی حقوق خود را میگرفته‌اند (نگاه کنید به سیاست نامه، ص۱۱۴ وحافظ ابرو . جغرافی ورق ۱۷۸الف).

که امیران هنگامی که سرگرم جنگ ولشکرکشی نبودند بوسیلهٔ اقطاع گذرانمیکردند و خود مستقیماً اداره کردن آنرا عهده دار میشدند. این گونه اقطاعات را نه تنها بسبب خدمات گذشته بلکه همچنین باامید خدمات آینده بامیران میدادند و اما وضع اقطاعات لشکری ازین قرار بوده است که افرادقشون دایمی مملکت بخدمت سپاهیگیری ادامه میدادندوفقط محصول اقطاعات خود را دریافت میکردند واین پاداش خدماتی بود که در آن هنگام عملاً انجام میدادند. این نکته که چگونه مواجب سپاهیان را می پرداختند کاملاً روشن نیست. شاید مواجب سربازان را بوسیلهٔ براتی میپرداختند که دلالان آنرا مبدل بپول نقدمیکردند. ازین گذشته طبعاً اقطاعات قشون دائمی کوچك تر از آن امیران بزرگ بود و تا حدی سبب این کار آن بود که افراد قشون دائمی نزد سلطان میماندند و تحت نظارت مستقیم او بودندوحال آنکه امرای بزرگی که بولایات اعزام میشدند یا بمیل خود میرفتند غالباً اختیار ادارهٔ یك منطقهٔ وسیع را بزور بدست میگرفتند. در مورد اقطاعات لشکری نیز مانند اقطاعات دیوانی این تمایل پیداشد که آنهانیزموروثی گردد اما در دورهٔ سلجوقیان این رسم معمول و متداول نشد. ظاهراً در نواحی یی که تحت نفوذ واختیارسنجر بوداقطاع لشکری و دیوانی عمال حکومت در ولایات از «دیوان» شاهی گرفته میشد نه از دست مقطع یاحاکم ولایت چنانکه درسایرنواحی غالباً معمول بود [1] واگراین کار عملاً صورت نمیگرفت لااقل نظراً بهمین منوال بود که گفتیم.

گذشته از اقطاعاتی که بهریك از افراد قشون دائمی میدادند در عهد ملکشاه در سراسر مملکت یك عده اقطاعاتی وجود داشت که آنها را برای

۱ـ نگاه کنید بعتبة الکتبه ورق ۶۲،۴۲ ـ۳، ۱۳۲ـ۳ .

تأمین نیازمندیهای سپاه بهنگام لشکرکشی ها اختصاص داده بودند.[۱] میتوان فرض کرد که هریك ازین اقطاعات نمایندهٔ مقدار معینی از مجموع غلاتی بود که مردم یك ناحیه میبایست برای مصرف قشون تهیه کنند (آنها را در مخازن سلطنتی نگاهداری و بهنگام ضرورت مصرف میکردند) همچنین میتوان فرض کرد که این اقطاعات عبارت بوده است از زمین هایی که حکومت مرکزی مستقیماً آنها را اداره میکرد و بهنگام لزوم محصول آنها را بمصرف قشون شاهی میرساند . در هرحال این نکات روشن ومسلم نیست . همچنین سلطان بهنگام لزوم اراضی واقع در اقطاعات «امیران» و «ملکان» را برای خود نگاه میداشت تا ازین راه درکار مقطعان بهتر نظارت کند.[۲]

بجز اقطاعاتی که تاکنون باختصار وصف کرده‌ایم نوع دیگری از اقطاع وجود داشته که آنرا بعنوان ملك شخصی و بنام عطیه باین و آن میبخشیده‌اند. تشخیص این گونه اقطاع از اقطاعات نوع دیگر غالباً مشکل است زیرا بسا که شخصی در آن واحد بیش از یك نوع اقطاع داشته‌است. این گونه اقطاعات «شخصی» را معمولاً مادام العمر یا بقصد موروثی شدن باشخاص واگذار میکردند اما بظن قوی این نوع اقطاع درمدت حیات مقطع قابل فسخ بوده‌است. اقطاعاتی که بروحانیان میدادند عبارت بود از اقطاعات شخصی یا چیزی شبیه بآن ودر هرحال این اقطاعات غیر از آنهائی بود که بجای حقوق به «عمال و مأموران» مذهبی میدادند . گویا مقصود از این گونه اقطاعات شخصی این بوده است که ممر معاشی در اختیار صاحب اقطاع قرار داده باشند بی آنکه هیچ التزام و تعهدی

۱ـ نگاه کنید براوندی، ص۱۳۱ وحمدالله مستوفی ، تاریخ گزیده،ص٤٤۹ وابن النظام الحسینی، ص۶۰

۲ـ سنجر هنگامی که در۵۱۳/۱۱۱۹ محمود بن محمد را بحکومت ولایات غربی ایران گماشت بعضی جاها ازجمله ری را در تصرف « دیوان » خود نگاه داشت (ابن اثیر، ج ۱۰ ، ص ۳۸۹) .

بروی تحمیل کنند. گفته‌اند هنگامی کـه علاءالدوله کالنجار اصفهان را به ملکشاه تسلیم کرد گفت: «مرا داعیهٔ سلطنتی نیست اما از وطن ناگزیرست. ولایت مختصر مرا کافیست کـه اقطاع من باشد و من در آنجا بعبادت مشغول باشم»[۱].

شاید کسانی که اقطاع شخصی داشتند درپاره‌ای ازموارداز پرداخت خراج معاف بودند. مثلاً املاك ضیاءالدین که سنجر اوراقاضی استراباد کرده بود ازپرداخت خراج معاف شده بود.[۲]

برخلاف اقطاعات دیوانی که تنها از طریق غصب موروثی میشد وبرحسب وراثت یا وصیت بشخصی میرسید کـه یاوارث اقطاع دار بود ویا این که از طـرف او بعنوان وارث تعیین شده‌بود، اقطاع شخصی پس از مرگ صاحبش مطابق احکام ارث‌درشریعت اسلام‌تجزیه و تقسیم میشد. پس‌ازمرگ‌اقطاع‌دار ملك او یا بسهم هـای جداگانه قسمت میشد یـا وراث آنرا مشترکاً تصاحب میکردند ودر این صورت معمولاً یکی را از میان خود برمیگزیدید تا ملك راازطرف مالکان مشترك اداره کند. چنانچه ملك اقطاعی‌بقسمتهای جداگانه تقسیم میشد تبدیل‌آن بصورت ملك شخصی‌آسانتر‌صورت میگرفت.

این نکته که میان اقطاع و«ملك» (جمع‌آن«املاك») یعنی‌ملك شخصی فرق و امتیازی بوده است از اشاره‌ای که ابن بلخی درین‌باب کرده‌برمیآید: آنجا که مینویسد قسمتی از مراتع و دهات رون [باشباع ضمه] واقع در فارس «ملك» وقسمتی‌ازآن «اقطاع» بوده‌است.[۳] شاید اقطاعی‌را که‌بعنوان ملك شخصی بکسی بخشیده‌بودند هنگامی که پس ازمرگ‌مقطع بوراث‌اصلی

---

۱ ـ احمدبن حسین، تاریخ جدید یزد (یزد، ۱۳۱۷)، ص ٦٤. ۲ ـ عتبة‌الکتبه، ورق ۱۰۳. ۳ـ ابن بلخی، فارسنامه چاپ. لسترینج و نیکلسون (نشریهٔ اوقاف گیب ۱۹۲۱)، ص‌۱۲٤،۱۵۵.

اومیرسید ازصورت اقطاع بیرون میآمد و مبدل بملك شخصی بمعنی واقعی کلمه میشد . درحالی که صاحب «ملك‌شخصی» ازحق کامل مالکیت استفاده میکرد احتمالاً صاحب «اقطاع شخصی» حتی اگر اقطاع موروثی هم بود نمیتوانست از آن بهرمند شود مگر بارادهٔ سلطان (حتی اگر مقطع ، مقطع اصلی نبود) پس اقطاع شخصی قابل فسخ بود و حال آنکه بر خلاف این معنی شریعت اسلامی فسخ را فقط درمدت حیات مقطع اصلی جایز میداند . بنابرین شاید بتوان گفت که هرگاه سلطانی برروی‌کار میآمدصاحبان‌اقطاع شخصی ازو درخواست میکردند که حق آنان رابر اقطاعی که داشتند تأیید کنند . ازطرف دیگر چون «املاك» از مصادره مصون نبود عملاً فرق میان «اقطاع شخصی» و «ملك‌شخصی» ظاهراً ناچیز بود . من‌باب مثال نوشته‌اند که عبدالجلیل دهستانی وزیر برکیارق املاك را ازدست صاحبانش گرفت و بدیگران‌واگذار کرد .[1]

هرچند قسمت اعظم امپراتوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و بعنوان اقطاع بدیگران واگذارشده بود با اینهمه درجاهای‌مختلف املاکی بعنوان املاك خالصه یا املاك مخصوص سلطان وجود داشت و این املاك را در بعضی موارد امیران و دیگران اجاره میکردند . در کتب قدما ذکری ازین گونه املاك که در بسطام [2] وری [3] ومرو [4] و کوفه [5] بوده بمیان‌آمده‌است .چنین‌مینماید که‌الپ ارسلان‌نیز دارای‌عده‌ای‌املاك مخصوص بوده که بعضی ازآنها تازه این عنوان را پیدا کرده بوده و ظاهراً بعضی ازین املاك‌دردست‌امیران [6] بوده‌است. بعلاوه‌چنین‌مینماید که املاك‌ایغارین(نگاه

۱ ـ بنداری ، زبدة‌النصره ونخبة‌العصره ، ص۸۹ . ۲ ـ عتبة الکتبه ، ورق ۱۱۰ .
۳ ـ همان کتاب ، ورق ۱٤۳،۱٤۰ . ٤ـ همان کتاب ورق ۱۳۱ . ٥ ـ ابن اثیر ، ج ۱۰ ،ص۸ . ٦ ـ نظام‌الملك ، نصائح نامه، ورق۳۰ب .

کنید بصفحه ۸۰) بصورت املاك مخصوص سلاطین سلجوقی در آمده بوده است.[۱]

بنا بنظریه (تئوری) نظام‌الملك حقی که مقطع بر گردن مردم ساکن اقطاع خوددارد فقط حق مالیست و دیگر نسبت بزمین و برزگر حقی ندارد زیرا سلطان مملکت تنها بعضی ازحقوق مالی را باو تفویض کرده است نظام‌الملك مینویسد:

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بررعایا جزآن فرمان نیست کـه مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند ازایشان بستانند بوجهی نیکو وچون آن بستدند رعایا بتن ومال وفرزندان واسباب وضیاع از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را برایشان سبیلی نبود . ورعایا اگر خواهند که بدرگاه آیند وحال خویشتن بازنمایند ایشان را ازآن بـازندارند وهر مقطع که جز این کند دستش کوتاه کنند واقطاع او باز ستانند وبا اوعتاب فرمایند تادیگران عبرت گیرند و در جمله احوال ایشان‌را بباید دانستن که ملك ورعیت همه سلطان راست ومقطعان ووالیان چون شحنه‌اند برسر ایشان . بارعیت همچنان باشند کـه پادشاه بادیگران تارعـایا خشنود ازعقوبت و عذاب آخرت ایمن باشند.[۲]

ازین گذشته نظام‌الملك تاکیدمیکند که مقطع نباید رعیت رااز آمدن بدرگاه سلطان و تظلم کردن منع کند وگرنه تنبیه خواهدشد و اقطاع او را ازوی خواهند گرفت[۳] این تحذیر و انذاری که نظام الملك لازم شمرده است نشان میدهد که شاید رسم معمول مقطع ها براین بوده است که رعیّت را ازرفتن بدرگاه سلطان و دادخواهی کردن منع کنند. بااینهمه قدرتی که عملاً مقطع دراقطاعات دیوانی داشته غالباً بمراتب بیش از اندازه‌ای بوده که نظام‌الملك بآن برخورده بوده است و در بسیاری موارد مقطع نسبت بررعایا اختیارکامل داشته‌است.

چنین مینماید که اقطاعاتی که درازای حقوق ومواجب یا بعنوان ملك

---

۱ ـ یاقوت ، معجم‌البلدان ، ج ۱ ،ص ۴۲۰ . ۲ ـ سیاست‌نامه ص ، ۲۸ [سیاست نامه چاپ مرحوم اقبال‌ص ۳۵] . ۳ ـ همان کتاب .

شخصی باین و آن میبخشیدند درپاره‌ای ازموارد از هرگونه مداخله مأموران دیوانی در امان بود. درمنشوری که از طرف دیوان طغرل بن‌محمد بنام شخصی که عنوان دادبیگ داشته صادر شده است نوشته اند که ماموران دیوان حق ندارند که وارد اقطاع او شوند یا نسبت بآن اقطاع ادعائی داشته باشند.[۱] چنین مینماید که عملاً تغییر معتنابهی دروضع رعایای املاك اقطاعی حاصل شده باشد چنانکه غالباً آزادی سیروسفر از آنان سلب میشد و کراراً از بیگاری ناگزیر بودند. دربارهٔ رفتاری که نسبت برعایای زنگی وحسام‌الدین تیمورتاش میشده بترتیب داستانی نقل کرده‌اند که تا حدی این مطلب را روشن میکند. زنگی دریك مورد خاص ازحسام‌الدین تقاضا کرد که‌عده‌یی ازرعایای اورا که ازشهر موصل به‌ماردین رفته‌بودندباز گرداند. حسام‌الدین درجواب او پیغام‌داد که:

ما بارعیت بنیکی رفتار میکنیم واز آنان بعنوان سهم غلات عشر میستانیم و اگر تو نیز چون ما باایشان رفتار کرده بودی از نزد تو نمیرفتند. زنگی دوباره پیغام داد که:

بخواجهٔ‌خود بگوی که اگر تو یك صدم‌برگیری بسیارست زیرا تو در ماردین سرگرم‌لهوو لعبی امامااگر دوثلث برگیریم درمقابل آنچه در طریق جهاد عهده‌دار شده‌ایم اندك است. از برکت وجود من روزگاری درازست که خواجهٔ تودرماردین بخوشی‌وکامروایی بسرمیبرد وگرنه تاکنون فرنگان آن شهررا تسخیر کرده بودند. اگر رعایا را بازنگردانی هررعیتی که‌درماردین است بموصل خواهم آورد.

پس حسام‌الدین رعایای زنگی رابموصل باز گرداند.[۲]

بظن غالب اراضی موقوفه نسبةً وسیعی در امپراتوری سلجوقی وجود داشته است اما هرگز این اراضی بوسعت املاك موقوفه زمان صفویه‌نرسید.[۳]

---

۱ ـ مجموعهٔ منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۳۰ الف.

۲ ـ ابن اثیر تاریخ اتابکان موصل، ص ۱٤۱ [متأسفانه چون متن تازی مطالب منقول از ابن‌اثیر بدست نیامد بترجمه آنها ازانگلیسی اکتفا شد].

۳ ـ نگاه کنیدبفصل پنجم.

چنین بنظر میرسد که در مورد اوقاف نظارت مخصوصی از طرف حکومت مرکزی اعمال میشده که موافق بوده است با سیاست کلی مذهبی سلجوقیان و این سیاست عبارت بود از این که تشکیلات مذهبی را در دایرهٔ تشکیلات حکومت محدود کنند. درمنشورهایی که از طرف دیوان سنجر بعنوان حکام صادرمیشد مینوشتند که «متولیان اوقاف» تابع قدرت ایشانند و حاکم باید در مصرف عواید اوقاف ووضع وطرزادارهٔ آنها نظارت کند.[۱] در منشوری که از طرف دیوان سنجر صادر شده نظارت کلی اوقاف به قاضی عسکر لشکر سلطان واگذار شده است. درین منشور بقاضی دستورداده شده است کهدر بارهٔ محصول اراضی موقوفه رسیدگی کند و اختلال امور اوقاف را مرتفع سازد و مانع از غصب آنها شود وکاری کند که محصول زمین‌های وقفی بمصارف منظور برسد. بمتولیان دستورداده شده است که اطلاعات کامل در دسترس او بگذارند و مخارج دستگاه قاضی رابپردازند.[۲] گذشته از قاضی در بعضی شهرها اداره‌یی بنام «دیوان اوقاف» وجود داشت که کار آن اداره کردن امور اوقاف ناحیه مربوط بود. منشوری که آن نیز از طرف دیوان سنجر بعنوان نیابت دیوان اوقاف صادرشده حدود این نوع اختیارات راتا اندازه‌یی معلوم میکند. ضیاءالدین نامی بنیابت عزیزالدین که متولی اوقاف گرگان ونواحی آن بود منصوب شده بود. بموجب این منشور ازوخواسته‌اند که «احوال» اوقاف را معلوم‌دارد ودرباره هرگونه اختلالی که در امور اوقاف پدیدآمده باشد تحقیق کند و درآباد کردن اوقاف و استراد و مطالبه محصول آنها سعی جمیل بکار برد. چنانچه‌حیف ومیل واختلاسی دراموال موقوفه روی‌داده‌باشد اگر توانست درجبران آن بکوشد وگرنه این‌کاررا به «دیوان» ارجاع کند.

۱ ـ عتبة الکتبه، ورق ۴۹، ۵۷.   ۲ ـ همان کتاب، ورق ۱۱۵-۱۱۶.

اعیان و مشاهیر و ثقات شهر گرگان و محال آن اعم از سادات و قضات و ائمه و «رؤسا»ی‌نواحی و مالکان(«دهقانان») ونوّاب ومقطعان باید مقام او را تحکیم کنند وهرچه ملازم‌شغل‌او(که نیابت‌عزیز‌الدین است)باشد در اختیار او بگذارند. آنان نباید چیزی ازو مخفی‌دارند و هر کاری که او به«رئیس» یا «شحنه» ارجاع کند باید مورد توجه قراردهند ووی را یاری کنندواگر محتاج معاونی و شحنه‌یی‌باشد یکی رابدین‌کار برگزینند و آنچه لازمهٔ مقام او باشد بنابتقاضای او انجام‌دهند. همه‌فرق و مذاهب اسلام باید نسخه‌ای از صورت اوقاف خودرا بوی دهند وچیزی ازو پنهان ندارند تا اینکه دعاوی آنان مردود و باطل شناخته‌نشود وعزیزالدین‌باید«تصرف‌مستأکله وتعرض و تعلق غاصبان و متغلبان از آن (اوقاف) زایل و منقطع گرداند و بی اجازه او هیچ موقوفه‌ای را صاحب‌نشوند.»[1]

با اینهمه دیوان اوقاف همهٔ اوقاف را رأساً اداره نمیکرد. در منشوری که ازطرف دیوان سنجر بعنوان قاضی نوقان [بضم اول و سکون دوم] واقع در ناحیهٔ طوس که در آن واحد متولی بعضی اوقاف بوده صادر شده است مخصوصاً متذکر شده‌اند که دیوان اوقاف نباید در اوقاف مزبور مداخله یا هیچ نوع خراجی از آنها مطالبه کند.[2] همچنین هنگامی که ظهیر الدین بمدرسی مدرسهٔ بلخ و مدارس متعدّد دیگر منصوب شد و مدرسی مدرسه سرسنگ راهم باوواگذار کردند تولیت اوقاف آنهارا یکباره باوسپردند.[3]

چنین‌مینماید که درین زمان نه تنها اوقاف را غصب میکردند و عواید آنرابجای مصارف خاص‌خود بمصارف دیگرمیرساندند بلکه وضع‌مادی‌اوقاف

۱ ـ عتبة الکتبه، ورق ۱۰۳ـ۵ [چاپ مرحوم عباس اقبال ص۵۵]. ۲ ـ همان کتاب، ورق ۶۶. ۳ ـ همان کتاب، ورق ۷۲.

روبوخامت نهاده بود. این نکته ازمنشوری برمیآید که از طرف دیوان سنجر در مورد اوقاف گرگان و بعنوان عزیزالدین صادرشده است. درین سند پس از مقدمه‌ای کوتاه باختلالاتی که در امور اوقاف گرگان و توابع و املاك آن سامان پدید آمده بود اشاره کرده ومتذکر شده‌اند که این هرج ومرج تازمانی که اوقاف بشخص لایق معتمدی سپرده نشده است روز افزون خواهد بود. ازاینرو بعزیزالدین دستور داده‌شده‌است که در«احوال» اوقاف مراقبت کند و وقف‌نامه هارا بخواهد و محصول گذشته آنها را معلوم دارد و تحقیق کند که این اوقاف را از ابتدا چه کسانی وقف کرده‌اند و محصول آنها چگونه مصرف میشود. اگر کسانی که متولی موقوفه هستند مطابق شروط و اصولی که واقف معین کرده عمل میکنند و محصول آن را بمصرف خاص خود میرسانند درین حال باید موقع آنانرا تحکیم کرد وگرنه باید موضوع به «دیوان» ارجاع شود. در آینده هرجا که متعلق باوقاف است باید بشخص خدا ترس معتمدی سپرده‌شود تا در اداره امورآن اهمالی نرود و باید که از اختلاس وحیف ومیل بر کنار ماند تا عزیزالدین بتواند عواید آنرا بنا بر شرایطی که واقف وضع کرده است بمصارف خیریه برساند و او باید درآباد کردن اوقاف نهایت جد وجهدرا مبذول دارد. عواید اوقاف باید «بااطلاع معتمدین دیوان اشراف» بمصارف خاص خود برسد. وی باید کسانی که اموال موقوفه را خورده‌اند از تولیت بر کنار کند ومانع از تجاوز و غصب غاصبان شود و مأموران ومدیران مؤمن و نیکرفتار بکار گمارد تا بکسی ظلم و ستم نرود. مقطعان و شحنه‌ها ورؤسا وعمال و دهاقین و اعیان منجمله سادات وائمه وقضات باید ازین فرمان پیروی کنند و آنچه موجب تسهیل امورست برای او آماده سازند و اوقاف شهر و محال آنرا در هر جا که باشد در

اختیار او بگذارند اعم از اینکه موقوفه‌ای آباد باشد یا خراب ، کهنه باشد یانو . همه طبقات و فرقه‌های مذهبی باید صورت واضح دقیقی از اوقافی که متعلق بآنهاست بوی تسلیم کنند . نوّاب وحکام ومقطعان وشحنگان‌شهر وحومه باید عزیزالدین و نمایندگـان او را مکرم و مؤید دارند و در هیچ کاری که مربوط بدیوان اوقاف باشد مداخله نکنند . همه مردم از ترك و تاجیك وافراد لشکری و کشوری باید این فرمان را محترم دارند و آنچه ارتباط بـا مقام عزیزالدین دارد باو تسلیم کنند ومالیات [وباصطلاح «رسم»] خود را بقرارقدیم بنمایندگان‌عزیزالدین بپردازند.[۱]

علاوه بر انواع واقسام مختلف از املاك واراضی که تا اینجا درباب آنها بحث کرده ایم مسلماً سلجوقیان مالکیت فـردی را برسمیت میشناختند . هنگامی که سلجوقیان وارث سرزمین هایی شدند کـه قسمتی از امپراتوری آنان را تشکیل میداد املاك شخصی درمملکت وجود داشت وخود سلجوقیان پس از روی کار آمدن املاکی بمردم بخشیدند وعلاوه براینها املاکـی هم وجود داشت که براثر حق تصرف بوجود آمده بود . سلجوقیان مالکیت تمام این انواع مختلف از املاك همچنین انتقال املاکی راکه برحسب وصیت یا در نتیجهٔ بیع و شری بدیگری منتقل میشد برسمیت میشناختند . هنگامی که تاج‌الدین احمدبن عباس را «رئیس» مازندران ونواحی دیگر کردند باو دستور دادند که « درتحویلات ملك از یکی بدیگری طریق دیانت سپرد». ازین گذشته اگـر ترکه‌ای یابد که وارث آن غایب باشدنگاه دارد تا وقت حضور وارث بوی تسلیم کندوبطور کلی باو دستور داده‌اند که درحفظ اموال

۱ـ عتبة‌الکتبه ورق ۱۰۵ـ ۱۰۸ ومجموعهٔ منشآت عهد سلجوقی وخوارزمشاهیان واوائل عهد مغول ورق ۲۴ ب تا ۲۵ الف .

مسلمانان بکوشد . ظاهراً صاحبان املاك دارای قباله وسند مالکیت بوده اند واین اسناد را قاضی[1] مینوشته است.

با اینهمه گویا طریقه مرتب ومنظمی برای ثبت املاك درکار نبوده است. صاحبان املاك در بسیاری موارد یحتمل نوعی قباله وسند مالکیت دراختیار خود داشته‌اند اما چنین مینماید که هنگامی که ملك ازیکی بدیگری منتقل میشده هیچ اقدامی درمورد لغو یاانتقال‌این قبیل قباله‌ها واسناد معمول نبوده است.بگفتهٔ خواجه‌رشیدالدین، ملکشاه فرمان‌داد که بدعاوی مالکیت کسانی که قدمت قباله آنان بیش ازسی سال باشد ترتیب اثر ندهند.[2] ظاهراً علت اتخاذ این تصمیم کـه علمای مذهب وفقها آنرا تایید کردند مقتضیات موجود بوده‌است‌وبعلاوه خواسته‌اند تابدین وسیله ازطرح دعاوی مزوّران ودرنتیجه ازایجادهرج ومرج مانع شوند.[3]

سابقاًاشاره کردیم که وضع وحال مردمی که ازطریق زمین داری گذران میکـردند رو بانحطاط و پریشانی نهاده بود وروز بروز تبعیض میان طبقات لشکری وغیر لشکری بیشتر میشد . هرچه از دسته اول بیشتر حمایت میشد آنـان بیشتر از مردم اخاذی میکـردند و تقریباً این مطلب مسلم است کـه

۱ـ نگاه کنید به عتبة‌الکتبه ، ورق ۲۴. ۲ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۲۴۱ .

۳ـ گفته اند دلیل این کار ملکشاه آن بوده است که بسیاری از قباله های کهن در دست مردم بود و مردم آنها را نزد قضات میبردند و این کار باعث تثبیت دعاوی شیادان میشد و بمردم ازین حیث زحمت میرسید . ازینرو ملکشاه و نظام الملك فرمانی صادر کردند باین مضمون که «بعلت قبالات کهنه کـه مدت سی سال بدان دعوی نکرده باشند دعوی نکنند ونشنوند .» سپس این فرمان را بمفتیان خراسان وعـراق وبغداد دادند تا فتوایی مطابق شریعت صادر شود و آنرا برای امضا بدارالخلافه بفرستند . رشیدالدین ادعا میکند که‌آن فرمان درروز گاراوباقیست ونسخه‌هایی ازآن در ولایات منتشرست (همان کتاب، ص۲۳۷ـ۸) . وی همچنین اشاره میکند باین که سایرسلاطین سلجوقی نیز ازچنین روش پیروی کرده اند (همان کتاب ، ص۲۳۰).

سپاهیان از عامهٔ مردم بخصوص دهقانان (اعم ازدهقانانی که دراقطاعات تابع حاکم بسر میبردند ودهقانان ساکن امـلاك خالصه واملاك موقوفه) بمیزان معتنابهی اخاذی میکردند و بزور مال میستاندند . مثلاً خواجه نظام الملك مینویسد که تمایل عمّال حکومت اعم ازمأموران ولایات وغیره بظلم وتعدی بحدیست که همینکه از شدت مراقبت در اعمال آنان کاسته میشود دست ستم برعیت دراز میکنند و لحن او دربیان این مطلب چندان مؤکدست که نظر خواننده‌را جلب‌میکند . دربسیاری ازمناشیری که بعنوان مقطعان یامأموران محلی صادرمیشده همواره آنان را وادار میکرده‌اند که با مردم بنیکی رفتار کنند وآنانرا از پرداخت مالیات ناحق مصون دارند . مثلا درمنشوری که در مورد حکومت گرگـان وطبرستان ودهستان وبسطام ودامغان ازطرف سنجر بملك مسعود صادر شده محصول دشت و کـوه و بر و بحر را بـاو بخشیده و اختیارات کامل بوی تفویض کرده وباوفرمان داده وتوصیه کرده‌اند که « رکن بزرگتر در ضبط ولایت ... تألیف و استمالت دلها (دلهای رعیت) شناسد ». درین منشور باو گفته‌اند کـه حکّام ومقطعان و دیوانیان را « تنبیه کند تا بررعایا حیف نکنند وخراج واعشار ورسوم دیوانی‌چنانکه معین ومقنن باشد بوقت خویش بمجامله طلب میکنند وبزواید خطاب نرانند ».[۱]

درمنشوری که‌آن نیز ازطرف دیوان سنجر[۲] بعنوان «رئیس» مازندران صادر شده بمقطع یعنی تاج‌الدین دستور داده شده که میان عمال حکومت و مردم بعدل وانصاف حکمیت ووساطت کند ونگذارد که «متصرفان» وعمـال حکومت [(گماشتگان)] بررعایا ورعایا بیکدیگر تطاول کنند وتا آنجا که ممکنست مانع از تحصیل مطالبات وعوارض زاید شود . اگر بحکم ضرورت

۱ـ عتبة‌الكتبه ، ورق۳۲ ـ ۴۲ .   ۲ـ همان کتاب ، ورق ۵۲ـ ۶۰ .

ناچار بوضع عوارض شد بنا را بر عدل و انصاف بگذارد و در وضع عوارض تساوی میان مردم و صاحبان املاک شخصی و «ارباب اسباب» نگاه دارد [۱]. وی نباید بار قوی‌را بر دوش ضعیف بگذارد و نباید توانگر را بر درویش برتری نهد بلکه باید باهمه یکسان رفتار کند. بعلاوه باید در ترفیه رعایا بکوشد. [۲] «رؤسا و زعما»ی هر ناحیه و روستا باید «منشور از دیوان او خواهند» و بدهی خود [«مرسوم ریاست»] را باو بدهند. همه مأموران و عمال سنجر باید تاج‌الدین را محترم شمارند و مدیران املاک («وکلای اسباب[۳]») و برزگران و کسانی که در املاک زراعتی («مستغلات»[٤]) بسر میبرند از بلایا و حوادث (یا پرداخت عوارض زائد) مصون و معاف دارند. در منشور دیگری که برای «رئیس» مازندران صادر شده بمقطع فرمان داده‌اند که در هر شهری و محلی عاملی بگمارد تا امور رعایا بر وفق عدالت انجام گیرد و در تعیین سهم هر یک از ملاکان («ارباب») و شرکای آنان در اموال («اسباب[۵]») و املاک جانب مساوات را رعایت کند تا قوی بر ضعیف و غنی بر فقیر ستم نراند [٦]. این نکته

---

۱ ـ معنی این کلمه مسلم نیست. شاید مقصود کسانی بوده‌اند که حق داشتند مطالبات خود یا مواجبی‌را که‌برای آنان معین شده بود ازمردم یك‌ناحیه بخصوص‌وصول کنند. معنی‌دقیق «اسباب» روشن‌نیست. درین‌سلسله ازاسناد ظاهراً بمعنی‌نوعی‌مالکیت یاحقی که شخصی‌نسبت بزمین‌داشته‌بکار رفته‌است. نگاه کنید به‌کلمه‌سبّب‌علیّ = تعیین پرداخت مبلغی بابت سرمایه یازمین (هلال‌الصابی، قسمت های باقیمانده تاریخ هلال الصابی Historical Remains of Hilal-as-Sabi چاپ هـ. ف. امد روز (لایدن ۱۹۰٤)، ص٦٢). همچنین نگاه کنید باصطلاح «برزیگران‌اسباب‌خاص» در صفحات قبل [در عتبة الکتبه چاپ مرحوم اقبال بجای ارباب اسباب «ارباب» آمده است، ص ۲۷].

۲ ـ عتبة الکتبه، ورق ۵۵.

۳ ـ شاید هم وکلای اسباب بمعنی ارباب اسباب بکار رفته باشد. نگاه کنید بحاشیهٔ ۳ ص ۷۰.

٤ ـ عتبة‌الکتبه، ورق۵۹، مستغلات‌همچنین‌بمعنی املاك غیر منقول نظیر دکان و گرمابه و کاروانسرا آمده و امروز منحصراً در همین‌معانی استعمال میشود.

۵ـ نگاه کنید بحاشیهٔ۱ همین صفحه.

٦ـ عتبة الکتبه‌ورق٤۷.

ظاهراً دلالت بر آن میکند که حکومت بر پیمانهایی که میان ملاکان وشرکای آنان (یعنی برزگرانی که شریك غلهٔ او بودند) بسته میشد نظارتی کلی داشته است . همچنین در فرمانی که بعنوان «رئیس» سرخس صادرشده بمقطع فرمان داده‌اند که مراقب باشد تا همه طبقات [۱] مردم حقوق ومطالبات خود را مطابق مرتبه ومقام خود دریافت کنند . وی باید در ترفیه رعایا بکوشد و از تحمیل قوی برضعیف و توانگر بر درویش بکاهد و مانع از مطالبهٔ عوارض وعلیق «ازجهت مجتازان و گزیدگان حشم ومتجنده و ارباب حوالات دیوانی» گردد [۲] . نظیر این نصایح درفرمانهایی دیده‌میشود که بعنوان « نائب » ری صادر شده است . در یکی از فرمانها بصاحب آن دستور داده اند که مانع ازین شود که توانگر ازدرویش یاسپاهی ازرعیت بزورمال بستاند [۳] ودرفرمان دیگری بصاحب آن امر کرده اند که از ظلم قوی برضعیف ممانعت کند [٤]

چنین مینماید که سروکار مردم بیشتر با « رئیس » ناحیه بوده است . درفرمانی که بعنوان رئیس بسطام صادر شده است نوشته‌اند که « چون رعایای بسطام ... سالهاست تامعرض رنجهامیباشند وازجوانب مخاطب بزواید ومؤن» ازینرو منصب ریاست آن قصبه و نواحی بشخصی موسوم به شرف الدین اعطا شد تا در ترفیه رعایا بکوشد [٥] وچون حفظ مصالح آنان بوی سپرده‌شده‌است باید « رمیدگان را استمالت دهد وبتلطف ومراعات بجای بازآرد ... ورسوم ناپسندیده براندازد» [٦].

۱ـ در عتبة‌الکتبه چاپ مرحوم اقبال اصل این کلمه «همگنان» است . شاید در نسخه خطی‌یی که در دسترس مؤلف بوده بجای همگنان ، همگان آمده است و بهمین سبب او آنرا بهمه طبقات all classes ترجمه کرده است . باری از قرینه مطلب پیداست که مراد نویسندهٔ عتبة‌الکتبه همگنان بوده است نه همگـان (مترجم). ۲ـ همـان کتاب، ورق ۸۱.
۳ـ همان کتاب، ورق ۸۷ . ٤ـ همان کتاب، ورق ۱٤۰. ٥ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۸-۱۰۹. ٦ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۹ .

درفرمان دیگری که از طرف دیوان سنجر بمناسبت انتصاب علی بن احمد کاتب بحکومت گرگان صادر شده باو اندرز داده‌اند که هر یك از عمال حکومت را وادار کند که طریق عدل و انصاف پیش گیرد و بکوشد تا مردم ازرنج و محنتی که در گذشته بر آنان رسیده است برهند. باید نیك رفتاری با رعیت را نخستین وظیفهٔ خود بداند و «بمقطعان» و «متصرفان» و «والیان» دستور دهد که درین کار بکوشند ومال ازمردم بزیادت نستانند ومالیات جدید برای آنان وضع نکنند.[۱]

همچنین در فرمانی که از طرف دیوان سنجر بعنوان شحنهٔ ترکمانان صادر شده نوشته‌اند که هرچند او بکمال هنرمندی و فرزانگی ازوصایت ... مستغنی است اما «علی الرسم فی مثله می‌فرمائیم تاآن رعایا نیکودارد.»[۲]

چنین بنظر میرسد که املاك شخصی را بهنگام لزوم اجاره میداده‌اند. درفرمانی که بعنوان قاضی القضاة استرآباد برای ضیاءالدین حاکم محل[۳] صادر شده است به مقطعان و متصرفان و مأموران حکومت [وباصطلاح «گماشتگان»] دستور داده‌اند که مستأجران ملك اورا ازشرّ پرداخت مالیات وعوارض بیجا [یا «عوارض وقسم»] صیانت کنند.[۴]

در مورد زمین هایی که مستقیماً بوسیلهٔ حکومت اداره میشد (یعنی زمین هایی که رفته رفته بعنوان اقطاع باشخاص واگذار میشد وبدین گونه از

۱ــ عتبة الکتبه، ورق ۱۳۳ــ۴. ۲ــ همان کتاب ، ورق ۱۵۹. ۳ــ مترجم گوید، که این ضیاالدین همان قاضی استراباداست که فرمان بنام اوصادرشده ، نه حاکم محل چنانکه مؤلف محترم پنداشته است . عنوان فرمان «قضاو خطابت استراباد» است و چون در آن ذکری از «قضا وحکومت» و«مجلس حکم» شده است گویا مؤلف محترم چنین تصور کرده که وی حاکم محل بوده است (نگاه کنید به عتبة الکتبه چاپ مرحوم اقبال ، ص ۵۰).

۴ــ همان کتاب ، ورق ۱۰۳ .

قبضهٔ حکومت مرکزی بیرون میآمد) عمل جمع خراج ارضی(خراج بمعنی اعم وعشر) بوسیلهٔ عمّال خراج که از طرف حکومت تعیین میشدند صورت می‌پذیرفت. این کار دراقطاعات بظن غالب بوسیلهٔ مقطع یا نمایندگان او انجام میپافت .شاید خراج راهم بنقدمیگرفتند وهم بجنس ومبنای تعیین خراج مقدار غلات بود . چنین مینماید که تقریباً بسیاری از زمین ها را بمقاطعهٔ عمومی میگذاشتند ومعنی کلمهٔ «معامله» همین بوده است که درمدارك موجود آنرا گاهی باکلمهٔ «ارتفاعات» باهم آورده‌اند وکلمهٔ اخیر بمعنی محصول آمده‌است (یعنی خراجی که ازطریق کسر سهمی ازمحصول جمع میکرده‌اند).[۱] در آن زمان دیوان مخصوصی باسم «دیوان معامله وقسمت» وجود داشته‌است.[۲]

نظراً موعدپرداخت خراج پس ازفصل برداشت خرمن بوده‌است اماشایدعملاً درغالب مواردآنرا پیش‌ازپایان فصل درومیستانده‌اند . نظام‌الملك مینویسد : «عمال راکه عملی دهند ایشان را وصیّت کردن باید تا با خلق خدای نیکوزیند واز ایشان جز مال حق نستانند وآن نیز بمدارا و مجاملت طلب کنند .» وی‌این‌نکته‌را تأ کیدمیکند که نباید پیش‌ازموعد معین بجمع‌خراج پرداخت زیرا این کار موجب خرابی و پریشانی احوال رعیت میشود .[۳]

۱ـ همان کتاب ورق، ۱۳۰،۹۲ . در یکی ازمکاتیب همان مجموعه جمله‌ای بچشم میخورد که معنی «معامله» را روشن میکند وآن اینست : «ازمعامله هیچ‌چیز بکس‌ندهند که عامل دیوان بسرآن‌کارمیآید» یعنی بکسی چیزی ازطریق مقاطعه‌عمومی ندهند زیرا عامل خراجی که وابسته بدیوانست متصدی ومباشر این کار خواهدشد . » ورق ۲٤۱) .

۲ـ همان کتاب ، ورق ۵۱ . شاید بتوان گفت که این دیوان هم با مالیاتی که از مقاطعه عمومی بدست‌میآمده سروکار داشته وهم با مالیاتی که بجنس پرداخته‌میشده یا با مالیاتی که نخست بجنس پرداخت میشده وسپس تسعیر و بپول نقد تبدیل میشده است .

۳ـ کلمه «رعایا» امروزروزبمعنی کشاورزان وبرزگرانست . درفارسی «کلاسیك» این کلمه را بطور کلی بمعنی‌رعایاواتباع کشوروبعنوان کلمه‌یی که‌مفهوم آن‌ازمفهوم‌طبقهٔ حاکمه وطبقهٔ نظامیان

←

اگر عامل خراج از رعایا چیزی بزیادت بگیرد باید اورا از کار بر کنار کرد.[۱] گفته‌اند که الپ ارسلان مقرر کرد که خراج را در دو نوبت بستانند.[۲] هنگامی که بلایی نازل میشد در مبلغ خراج تخفیفی قائل میشدند.[۳]

علاوه برخراج ارضی رسوم وعوارض بیشماری چه از طرف حکومت مرکزی چه از طرف مقطعان برای مردم وضع میشده که نوع آنها باهم فرق داشته‌است. این مالیات ها در پاره ای از موارد بعنوان مالیات مستمر و در موارد دیگر بعنوان مالیات زائد وضع میشد و ظاهراً نرخهای این گونه مالیات ها تابع تغییرات بوده است. در فرمانهایی که بعنوان حکام و عمال خراج وسایر مقامات دیوانی صادر شده معمولاً بمخاطب اندرز داده‌اند که خراج را مطابق نرخهای ثابت و در موعد معین وصول کندومردمی را که در زیرفرمان اویند از پرداخت مالیات زائد مصون دارد.[۴] یکی ازانواع خاص مالیات معروف به «ضریبه»[۵] بوده است وشاید عبارت ازمقدار مالیات زایدی بوده که بابت

→ ممتاز بوده است بکار برده اند اما باتوجه باین حقیقت که شاید مهمترین طبقهٔ مالیات دهنده را زارعان تشکیل میداده اند غالباً میتوان رعایا را به Peasants [یعنی کشاورزان یابرزگران یا زارعان یا روستاییان] ترجمه کرد.

۱ ـ سیاست نامه، ص ۱۸.

۲ ـ صدرالدین، اخبارالدولة السلاجقه چاپ محمد اقبال (لاهور۱۹۳۳)، ص ۳۰ و ابن اثیر، ج ۱۰، ص۵۱.

۳ـ در همان مجموعه مکتوب دیگری ضبط شده که درآن تقاضای تخفیف خراج کرده‌اند. نویسنده نامه مینویسد که بعلت باریدن تگرگ محصول جوین اندك بوده است و مردمی که از پرداخت خراج عاجزند ناچار غله وام کرده‌اند و اگر بخواهند که آن زمین ازمردم تهی نشود وآنان تباه نشوند باید در مقدار خراج کاهشی پدید آید.

٤ـ نگاه کنید به عتبةالکتبه ورق ٤١، ٤٧، ٨١، ١١٧، ١٣١، ١٣٤، ١٤٠، ١٤٢، ١٥٠.

٥ـ نگاه کنید بهمان کتاب، ورق ١١٠.

تسعیر دینار بدرهم یا بدینار رایج تعیین میشده است [1] [یعنی اصولاً مالیات بدینار تعیین میشد وسپس برای تسعیر آن بدرهم یادینار رایج مالیاتی زاید بنام ضربیه میگرفتند] . مالیاتی دیگر بنام « طیّارات »[2] معمول بوده است. گذشته از وضع مالیات مستمر وزاید دربعضی موارد بروانی هم بعهدهٔ شهرها حواله میکردند چنانکه سنجر یکبار بسبب اینکه حسین کرد، امیر قراجه را درجنگی که درحدود ۵۲۱/۱۱۲۷ـ۸ درنزدیکی همدان در گرفت اسیر کرد انعامی بمبلغ ده‌هزار وسپس ده‌هزار دینار دیگر بوی بخشید وبراتی درین باب بولایت زارم [بکسر سوم] «حواله» کرد [3] ظاهراً دربعضی مواردِ این براتهارا مستقیماً از دهقانان وصول میکردند (نگاه کنید بصفحه ۱۵۸ـ۶۰) وبدین گونه ثابت میکردند که اصولاً در مورد دهقانان حدی برای مطالبات مالیاتی قایل نیستند.

ازآنچه گفتیم چنین برمیآید که مردم تأمین نداشته‌اند واین نکته از خوّاص بارز زندگانی آنان بوده است. عبور ومرور دایمی قوای مسلح ازدهات وزد وخورد هایی که میان امیران در میگرفت ودسته های سپاهیان بیکار و راهزنانی که در دهات سیر میکردند کمتر موجب بهبود وضع وحال مردم روستاها میشد. ازین گذشته ترقی مصنوعی قیمت ها که گاه اتفاق میافتاد و

۱ ـ معنی ضربیه در تاریخ قم چنین است (نگاه کنید به ص ۱۴۲ـ۴) . معلوم نیست که در عهد سلجوقی این کلمه دارای چنین معنایی بوده باشد . در سندی بعبارت ضرائب شهر برمیخوریم (عتبة‌الکتبه ورق ۱۴۰) که بیشتر افادهٔ معنی عوارض راهداری یا باجی را میکند که در دروازه ها وصول میکرده اند . ۲ـ عتبة الکتبه، ورق ۱۱۰، ۱۴۰ آنجا که کلمه طیارات پس از ضرائب آورده شده است وشاید بمعنی باج یا عوارض راهداری باشد که در دروازه ها میگرفته‌اند . ۳ـ مرعشی، تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، چاپ ب. دورن، ص ۲۳۴.

احتکار کالا از لوازم اجتناب ناپذیر چنین اوضاع و احوالی بوده است.[۱] البته گاه در سراسر امپراتوری یا لااقل در جاهای مختلف بمدتی کوتاه ورق برمیگشته ودرسایهٔ قدرت سلطان یاحاکم محلی یا مقطع چند صباحی امنیتی حاصل میشده است ومردم میتوانسته‌اند که از آرامش وکامیابی نسبی بهره‌مندشوند و بکسب وکار خود ادامه دهند. ادعا کرده‌اند که یکی ازین موارد ویکی ازین جاها مرو در دورهٔ پادشاهی سنجر بوده است و جوینی مینویسد که در آن روزگار زمین داران («دهاقین») بی اندازه مرفه بودند.[۲] با اینهمه شك نیست که بطور کلی تمایل حکومت های ترك بربیدادگری بوده است.[۳]

اصولاً اوضاع و اموال دهقانان یك ناحیه معین بستگی بشخصیت مأمور محلی‌یی داشته که حکومت مرکزی‌قدرت واختیار باومیداده است. نظراً او تاحدی عملاً دهقانان میتوانستند که اگر ستمی برآنان رفته بود از حکومت مرکزی داد خواهی کنند با اینهمه عملاً درراه مقصود بمشکلات فراوانی برمیخوردند: اولاً دربسیاری موارد دادخواه‌میبایست راهی‌بس درازبپیماید. ثانیاً تمرکز قدرت در دست حاکم محلی یا مقطع کار او را در ممانعت از تسلیم عرض حال مردم آسان میکرد. هنگامی که دهقانان دچار یأس و

۱ـ هنگامی که تاج‌الدین از طرف سنجر بریاست مازندران منصوب شد بوی دستور دادند که نگذارد محتکران «انتهازفرصت کنند» (عتبة‌الکتبه، ورق۵۶ [چاپ قزوینی‌ورق۲۸]).

۲ـ تاریخ جهانگشا، چاپ م.م. قزوینی (نشریه اوقاف گیب، ۱۹۱۲ـ۳۷)، ج ۱، ص۱۱۹ همچنین نگاه کنید به‌حافظ ابرو، جغرافی، ورق۱۷۴ الف.

۳ـ غزالی‌بذکر بیدادگری ترکان وفساد اخلاق عامه درروزگارآنان پرداخته ونام‌آنان را در ردیف ستمکارانی مانندعمال خراج و «سلاطین» میآورد که مالشان حرام است (کیمیای سعادت، ص ۱۵۵)، همچنین مقایسه کنید با مطالبی که درفصل ششم در بارهٔ اوضاع ایران مقارن روی‌کارآمدن آغامحمدخان قاجار ومطالبی که درفصل دهم راجع بتقسیم املاك خالصه دربین دهقانان‌خوزستان نوشته‌ایم.

نومیدی میشدند آخرین چاره‌یی کـه داشتند مهاجرت یا بهتر ست گفته شود فرار بود . در مدارك موجود گاه‌گاه باین نکته اشاره شده است . با اینهمه بموجب یکـی از نـامه هـایی کـه در عتبة الکتبه نقل شده مـردم یـك محل میتوانسته‌اند که تا حدی آنچه میخواستند اظهار کنند . در نامه‌یی که شخصی بنام برهان الدین بحاکـم نیشابور نوشته میگوید کـه مردم یکی از نواحی مجاور اظهار امیدواری میکنند که حاکم آن ناحیه در مقام خود ابقا شود . مینویسد دوسال است که حکومت آنجا دردست مردی بنام مجدالدین نجم‌الحکما ابوبکرست واووظایف خودرا در کمال‌شکسته نفسی‌وپرهیز گاری انجام داده است وچون‌مردم آن بقعه شنیده‌اند که وی قرارست بجای دیگر منتقل شود خاص وعام دوسه بار نزد نویسنده آمده ودر خواسته‌اند که اواز مولایشان که درنیشابورست تقاضا کند کـه آن حاکم را دو باره برسر عمل آورد .[۱]

ازیك طرف حکومت میخواست که تا آنجا که ممکنست از مردم بیشتر مالیات بگیرد واز طرف دیگر می خواست کـه آسایش رعایا تأمین شود (و باید گفت که در دورهٔ سلجوقی لااقل نظراً توجهی باین قسمت میشد) وجمع میان این دوامر مشکل بود وشرح این نکته نیز در یکی از مکاتیب مندرج در عتبةالکتبه آمده است . نویسندهٔ نامه خطاب بسلطان مینویسد که مشغول

---

۱ ـ عتبةالکتبه، ورق۱۸۲ـ۶ . این نامه تاریخ ندارد وشاید متعلق بزمانی باشد که اندکی پیش ازآن یاپس ازآن سنجر را برانداختند . [برخلاف تصور مؤلف محترم برهان‌الدین «مخاطب» نامه است نه «نویسندهٔ» آن . نویسنده نامه خود مؤلف عتبةالکتبه یعنی منتجب‌الدین بدیع است . نگاه کنید بهمان کتاب(چاپ قزوینی واقبال)، ص۹۵] . درهمان مجموعه نامه دیگری خطاب به برهان‌الدین دیده میشود که درآن ازغیبت اودرنیشابورسخن بمیان آمده‌است واین‌نامه صراحت‌دارد باین که هنگام ترکتازی غزان بخراسان نوشته شده است (ورق۲۳۰ـ۳) [چاپ قزوینی واقبال‌ص۱۲۰].

ترتیب مصالح دیوانی است واز یك سوی میخواهد رضایت گماشتگان دیوان را بدست آورد وازسوی دیگر (آسایش) رعایا را نگاه دارد زیرا میداند که تحصیل مالیات دیوان واجب است وهمچنین صلاح حکومت در اینست که بحال درویشان توجه کنند وامید میدارد که با جمع منافع طرفین متصرفان و محصلان خشنود شوند و مالیات بتدریج وصول گردد و رعایا روی آسایش بینند و رمیدگان بوطن خود باز گردند . در خاتمه نویسندهٔ نامه مینویسد که احوال رعایا را عرض خواهد کرد بامید آنکه عدالت ورأفت شامل حال آنان شود .[۱]

یکی دیگر از نامه های همان مجموعه [عتبة الکتبه] نشان میدهد که پیوسته عدم ثبات ونا امنی حکمروا بوده است. نویسندهٔ نامه بشاه (یا یکی از عمّال حکومت) خطاب میکند وپس از سپاسگزاری از الطاف گذشته و حال او مینویسد که دهقانان همیشه به « نیك رعیتی » مشهور و در گذشته برنجها وزیانها مبقی بوده‌اند و اکنون چندیست که تحت توجهات پادشاهی بسر میبرند که این نامه خطاب باو نوشته شده است ودر سایهٔ عدل اوسر گرم کشاورزی (« دهقنت »)اند وبانوّاب ولاة ومقطعان میسازند وچنانکه میتوانند روزگار میگذرانند . اکنون کسی بنام سعدالدین جمال الاسلام احمدبعنوان مستوفی بآن ناحیه آمده‌است که هنگام ورود اومردم از آمدنش شاد شده‌اند . اما دیوان باو فرمان داده است که بجمع خراج پس افتاده و « توفیر » آن بپردازد و سعدالدین آن مبلغ را وصول کرده وبه «اصحاب حوالات» داده‌است و رعایا متابعت فرمان کرده‌اند واکنون میترسند که حواله دیگری بعهده آنان صادرشود و درین صورت چون مالی برای وصول باقی نمانده است

۱ـ همان کتاب ورق ۲۵۰ـ۲ [چاپ قزوینی واقبال، ص۱۲۹]

ناچارشوند که بترك آن ناحیت گویند ونشاید که چنین ناحیتی خراب گردد. کاتب مینویسد که مردم را تسکینی دادم وهمینقدر خواستم بشاه بنویسم که اگر استمالتی نباشد دهقانان همه ازدهات فرار خواهند کرد.[۱]

با برافتادن دولت سلجوقیان بزرگ و ترکتازی دسته هـای تازه‌یی از غزان در خراسان ونواحی مجاور آن سامان وضع مردم شهری وروستایی آن دیار نابسامان تر شد ومملکت ویران گـردید ومردم شهرنشین وده نشین در معرض تاخت وتاز بیابان گردان واقع شدند.[۲]

حاصل آنکه دورهٔ سلجوقیان بزرگ هم ازحیث جنبهٔ عملی وهم ازلحاظ جنبهٔ نظری مسأله زمین داری در ایران یکی ازادوارمهم تاریخ ایران بشمار میرود. درین دوره شریعت اسلامی را بمقیاس وسیع با اوضاع واحوال جدید وفق دادند وهرجا که دیدند جمع میان این دو میسور نیست شریعت را بعقب راندند. پس ازغلبهٔ اسلام یك طبقه ممتازازایرانیان ساکن ممالك مغلوب مفهوم حکومت مطلقهٔ سلطنتی را کـه در ایـران قبل از اسلام رواج داشت زنده نگاه داشتند(که قطعاً براثر نفوذ شریعت اسلامـی اندك تغییری در آن راه یافت). پس از ظهور سلجوقیان این مفهوم حکومت مطلقهٔ پادشاهی بامفهوم

۱ـ عتبة‌الکتبه، ورق ۲۷۲ـ۳ [چاپ قزوینی واقبال ۱۴۴ـ۵].

۲ـ دریکی ازنامه‌های مندرج در عتبة‌الکتبه که شاید درین هنگام نوشته شده است نویسنده اشاره به ناپایداری اوضاع کرده وازخرابی احوال مملکت نالیده واز اختلافات روز افزون میان مردم شکوه کرده و گفته است که آنان جلای وطن میکنند. مینویسد که جماعتی درصحبت او به نیشابور بودند وتخفیفی در مبلغ خراج طلب میکردند اما تقاضایشان پذیرفته نشد واز آن گاه تاکنون بلاهای دیگری مانند تگرك وسرمای بی موقع و گذر کردن لشکرهای گوناگون وخرابی کاریزها آنان رادچار محنت کرده است، ازینرو وی تمنای تخفیف در مقدار خراج آنان دارد (ورق ۲۳۵ـ۴۰).

حکومت «خان» فرمانروا یعنی خانی که بسلطنت رسیده بود درهم آمیخت. چنین خانی نه تنها نظراً فرمانروای مردم بشمارمیرفت بلکه ازحقوق مالکیت سرزمینی که بر آن حکومت داشت برخورداربود وقدرت او کم وبیش محدود بود بسنت اسلامی. درینجا مقصود از سنت اسلامی عقیدتیست که بموجب آن «سلطان» در برابر قدرتی که مافوق طبیعت است مسؤول است ومردمی که در زیر فرمان اویند همچون ودیعه‌ای هستند که آن نیروی برتر از طبیعت بوی سپرده است. دربرابر این نظریه مهمترین عاملی که درین عهد ازابتدا یاکماکان در تعیین مالکیت زمین مؤثر بود مالکیت «بالفعل» زمین بود نه مالکیت حقیقی چنانکه ظاهراً سنجر این امر را برسمیت شناخت و چون قدرت نظامی بیشتر در دست ترکان بود پس هم آنان بودند که بعنوان مالکان «بالفعل» صاحب اراضی وسیع شدند. بدین گونه وضع عناصری که طبقهٔ زمین دار را تشکیل میدادند بسیاربیش ازآنچه در دورهٔ سلطهٔ تازیان تغییر کرده بود تغییریافت. با اینهمه درمورد ادارهٔ امور محلی وروابط میان مالك و زارع باید دانست که ظاهراً راه و رسمی که بر مبنای سنّت قدیم بود همچنان ادامه یافت.

پس از مرگ سنجر امپراتوری سلجوقیان بزرگ بیك سلسله ازدولت‌هایی تجزیه شد که بطور کلی هر کدام یك واحد اقتصادی وسیاسی را تشکیل میدادند. درمورد تشکیلات روستایی شاید بتوان گفت که این دولت‌ها تغییراتی که در مسألهٔ زمین داری و طرز زندگانی مردم دادند چندان فرقی نسبت بدورهٔ سلجوقیان بزرگ نداشت مگر از نظر کمیّت، بعبارت دیگر آبادی و

امنیت زمین داری کم و بیش بستگی بقدرت و عدالت نسبی حاکم محلی و مأموران او داشت.[۱]

۱- فارس درزمان اتابك ابوبكر زنگی(۵۵۷-۷۱/۱۱۶۲-۷۵) نسبةً آبادبود. خراج اعم از «خمس» و«سود» و«عشر» بنابر مساحت وتقویم زمین ومحصولات ودرختان آن وضع میشد. با اینهمه چنین بنظرمیرسد که عمال حکومت کوشیده‌اند تا بروسعت زمین هـای، دیوانی بیفزایند اگرچه برروی هم منکرمالکیت خصوصی نبوده‌اند. وزیر ابوبکرزنگی یعنی عمادالدین میرائی ترتیب جدیدی مقرر کرد که معروف به «قانون میرائی» است ودر نتیجه املاك («املاك نفیسه و ضیاع وعقار») اعیان و سادات و علما وقضات را در تصرف عمال دیوانـی در آورد. وی قضات «شریعت» را مأمور کرد تا بقباله های املاك بنگرند وتنها مالکیت املاکی را تأیید کنند که پنجاه سال درتصرف صاحبانشان بوده وهرملکی‌را که کمتر ازپنجاه سال درتصرف کسی‌بوده‌است‌بضبط دیوان در آورند. (فسائی، فارسنامهٔ ناصری (طهران ۱۸۹۴-۶ [۱۳۱۲ - ۱۴])، ج ۲، ص ۲۱).

فصل چهارم

مغول و دست برداشتن آنان از سنّت

با یورش مغول در قرن سیزدهم [هفتم هجری] بایران آن تحوّلی که با غلبهٔ مسلمانان آغاز شده بود راکد ماند. عهد مغول را میتوان بسه مرحله قسمت کرد: اول دورهٔ توسعه طلبی یا مرحله‌یی که سنن مربوط بزندگانی صحرانشینی (زندگانی در استپ) غلبه داشت (همچنانکه در دورهٔ بسط دولت سلجوقی نیز حال بدین منوال بود). دوم دورهٔ ایلخانان یا دوره‌یی که مغولان ایرانی مآب شدند. سوم دورهٔ زوال وانحطاط. در دورهٔ ایلخانان مغولان کوشیدند و نسبةً موفق شدند که تا مدتی نفوذ ایلی را تابع حکومت ثابت شهری کنند و پس از این که درزمان غازان خان این سلسله اسلام آوردند سعی کردند که سنن مغولی را تا حدی تابع شریعت اسلامی گردانند. بازهم درین دوره مانند دورهٔ سلجوقیان تغییراتی در ترکیب طبقهٔ زمین دار پدید آمد. درین دوره نیز مشکل ترین مسائلی که مغولان مانند سلجوقیان باآن مواجه بودند عبارت بود ازمسائل ایلی[1] ومالی وحتی درحل این دومسأله بیش ازسلجوقیان دچار شکست وناکامی شدند وازین گذشته در مورد آبادانی کشور نتایج وخیمی دامنگیرشان شد.

اثرات آنی حمله مغول برایران عبارت بود ازویرانی شهرها وتهی شدن آنها از مردم چنانکه بسیاری اززمین ها بسبب قتل عام وفرار سکنه آنها از مردم تهی شد وبقول جوینی بسیاری از اراضی مسکون ومزروع بایر و ویران

۱ـ از جمله عشایری که هنوز باقی‌اند و بنابر سنت گمان میرود که در عهد مغول وارد ایران شده باشند عشایر اینالو (فسائی، ج ۲، ص۳۰۹) وبهارلو(همان کتاب، ص۳۱۰) وقشقائی‌اند.

ماند.[۱] فارس که در آن هنگام تحت فرمانروایی سلغریان (یعنی اتابکان فارس) بوداز ین قاعده مستثنی وممتاز بود وچون اتابکان بموقع باج میپرداختند این سر زمین از خرابی ایمن ماند. مغولان سر زمین های شکست خورده را «یورت» خاندان سلطنتی خود میدانستند که در آنها اغنام و احشام آنان و اتباع آنـان میچریدند و برای ملل مغلوب در برابـر مغولان حقی قـایل نبودند. مغولان که خود را فاتح میدانستند مسلماً محصول زمین را حق خود میشمردند با اینهمه‌چنین بنظر میرسد که درنخستین دورهٔ تسلطخود خویشتن را مالك‌زمین نمی‌پنداشتند. با این‌حال زعمای قوم مغول‌همین که بموقع‌خود از طریق ملکیت و وراثت وتصرف وغصب دارای زمین هایی شدنداین‌زمین‌ها بطور کلی منقسم بانواع: یورت، دیوانی، اینجو،[۲] اوقاف[۳] وملکی شد. زمین‌های‌دسته‌اول‌حکایت‌از چیزی‌نمیکرد بجزادامه‌راه‌ورسم بیابان گردی‌ودر ابتدا دلالت برحق مالکیت زمین نداشت.

زمین اینجوعبارت بود اززمین‌های‌خالصه که میان‌اعضای‌خاندان سلطنتی قسمت میشد و عایدات آن بمصرف مخارج دستگاه شاه واعضا خاندان شاهی میرسید وشایدهم صرف نگاهداری سپاه میشد[٤]. با اینهمه این زمین ها از

---

۱ ـ تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۱۸. ۲ـ نگاه کنید به بارتولد، «وضع مالی دورهٔ ایلخانان» Ilhanlilar Devrinde Mali Vaziyet در «مجموعهٔ تاریخ حقوق و اقتصاد ترك» Turk hukuk ve iktisat tarihi mecmuasi، ج ۱، (۱۹۳۱)، ص ۱۵۰-۲. ۳ـ در زمان سلطان احمدتگردار(سلطنت اواز ٦٨۰-٣/١٢٨١-٤) پس‌ازآنکه‌شیخ عبدالرحمن بریاست دیوان اوقاف مملکت منصوب شد فرمان دادند که عواید اوقاف باید منحصراً بمصارف خاص خود برسد (وصاف، تاریخ وصاف (چاپ سنگی ۱۲٦۹) ص ۱۱٤). ٤ ـ نگاه کنید به بارتولد، ص ۱۵۰ و رشیدالدین، تاریخ مغولان ایران [= جامع التواریخ رشیدی] Histoire des Mongols de la Perse چاپ م. کاترمر (پاریس ۱۸۳٦)، ج ۱، ص ۱۳۰ حاشیه ۱۲.

مالیات دیوانی معاف نبود (نگاه کنید به صفحات بعد) . زمین‌های دیوانی عبارت بود از زمین های متعلق بدیوان امّا از آنجا که پیوسته فرق میان دیوان و خاندان سلطنت روشن نبود امتیاز میان «دیوانی» و «اینجو» نیز همیشه مشخص نبود و امّا مراد از «ملکی» املاك خصوصی بود .

وسعت ومساحت هر یك ازین انواع مختلف زمین فرق میکرده است . هرزمینی محتمل بود که از طرف حکومت ضبط ومصادره شود وبصورت زمین اینجو درآید . نه همان ایلخانان بضبط املاك میپرداختند بلکه عمال آنان نیز غالباً املاك دشمنان ورقیبان خودرا ضبط میکردند. مثلاً رشیدالدین وزیر غازان خان (سلطنت او از۱۲۹۵ [۶۹۴] تا ۱۳۰٤ [۷۰۳]) فرمان‌داد تا املاك شرف‌الدین مظفر[1] که در ناحیهٔ یزد قرار داشت بضبط دیوان درآید . پسر شرف‌الدین برین عمل اعتراض کرد وپس از دوسال اقامت در دربار املاك خانوادگی خود را از «سلطان» باز گرفت وسلطان اورا به میبد[2] فرستاد . شاید بعضی املاك خود رشیدالدین از راه مصادره بدست آمده بود (نگاه کنید به آنچه درین باره خواهدآمد) . غصب املاك واراضی بوسیله امیران و عمال حکومت بخصوص از هنگامی متداول شد که قدرت مرکزی روبزوال نهاد بویژه پس از مرگ ابوسعید که در ۱۳۳۵/۷۳٦ اتفاق افتاد . مثالی بارز درین باب قضیهٔ شرف‌الدین شاه محمود اینجوست که نخست مباشر املاك خالصهٔ فارس بود وسپس آنها را غصب کرد ودر واقع حکومت مستقلی پدید آورد .

تغییرات ودگرگونی‌هایی که درین عهد شامل حال املاك واراضی میشد

۱ـ او پدر مبارزالدین مظفرست که سلسلهٔ آل مظفر را در فارس بنیاد نهاد .

۲ـ احمدبن حسین ، ص ۸۸ .

ازین مثال روشن میشود : در وقف نامهٔ املاك سادات اینجوی فارس نوشته‌اند که عضدالدوله دیلمی در ۳۲۵/۹۶۳ ـ ٤ سیدی را بنام ابوقتاده زیداسودبن ابـراهیم بن محمدبن قاسم بن ابراهیم طباطبا از مکه بشیراز آورد و دختر خـود را بوی داد و چندین ملك از املاك فـارس را وقف اولاد ذکـور او کرد .رفته‌رفته املاك‌سادات طباطبایی (اولاد واعقاب‌آن سید باین‌نام معروف بودند) در فارس فراوان شد . مغولان پس‌ازتسخیرفارس این املاك را مصادره کردندوبصورت اینجو یعنی «خالصه» و«دیوان» در آوردند . سپس یکی از سادات‌طباطبائی بنام‌ابوالمیامن‌حسن‌نزد اباقا (٦٦٣ ـ ٨٠/١٢٦٥ـ٨١) سلطان وقت رفت و کوشید کـه مگر املاك خود وخانواده‌اش را باز گیرد . او را با احترام پـذیرفتند و یرلیغ خانی یـا فرمان شاهی بـرای « ترخانی » یا مستمری او صادر کردند . مدتی گذشت وکار او سامان نیافت . آنگاه وی در حضور معتمدان دولت و اهل شریعت نیمی ازاملاك خودرا در۱۲۷۳/٦۷۲ـ٤ بشاهزادهٔ مغول ارغون (فـرزند اباقا و نوهٔ هولاکـو) شرعاً انتقال‌داد ونیم دیگر را پس از وضع مطالبات خانواده‌اش بپسر ارشد خود قطب‌الدین احمد واگذار کرد . هنگامی که احمد پسر هولاکو جانشین برادرش اباقا شد (در ١٢٧١/٦٨٠) ابوالمیامن در خراسان نزد ارغون ماند . بار دیگـر همهٔ املاك طباطبائی ها درشیراز مبدل به اینجو یعنی خالصه شد تا اینکه ارغون بتخت نشست ویرلیغ ایلخانی صادر شد مبنی براینکه نیمی از املاك طباطبایی ها باید اینجو باشد و نیم دیگر به قطب‌الدین احمد طباطبایی تحویل شود . از هنگامی که ابوالمیامن حسن برای پس گرفتن املاك خود بدربارا‌باقا وارغون رفت تازمانی که بشیرازباز گشت قریب هفده سال سپری شد . همین که خبر درگذشت ابوالمیامن بارغون رسید فرمان داد تایرلیغی صادرشود مبنی‌براین

که نیمی از املاک طباطبایی های شیراز باید بملکیّت سید قطب‌الدین احمد درآید ونیم دیگر که ابوالحسن میامن بارغون داده بود بعنوان اینجو به قطب‌الدین احمد تسلیم شود . از آن زمان تا کنون اعقاب قطب‌الدین به سادات اینجو معروف شده‌اند.[۱]

بزرگان مغول، کماکان گله‌های نسبةً فراوانی داشتند که هرسال ییلاق و قشلاق‌میکردند . گله‌های شاهی بمأمورانی سپرده‌شده‌بود که‌معروف به‌قئانچی بودند وظاهراً حساب معاملات آنان راکسی نگاه نمیداشت هرچند غازان در اصلاح این حال کوشید . [۲] یغماگری گله داران پیوسته مایهٔ نگرانی مردم ده نشینی بود که در مجاورت چراگاهها بسر میبردند . [۳] نه همان شاهان وبزرگان مغول دارای گله های عظیم بودند بلکه در بعضی موارد وزیران آنان نیزاغنام واحشام نسبةً فراوانی‌داشتند. بموجب نامه‌یی که توأم باوصیت نامه رشیدالدین برای مولانا صدرالدین محمد ترکه فرستادند اولی دارای ۳۰،۰۰۰ اسب و مادیان وسایر چهار پایان درآناطولی ودیار بکر وتبریز و کرمان وشیرازبرد و ۵۰،۰۰۰ شترماده نزدقبایل عرب و ۵۰،۰۰۰ شترنزدخلج‌ها داشت. وی‌همچنین ۵۰۰ گله بزو گوسفند که هرکدام ۵۰۰ رأس‌بود دراناطولی وبغداد ودیار بکر وشیراز وتبریز واصفهان ومازندران وخراسان ولرستان و سایر ولایات داشت . ازین گذشته ۱۰،۰۰۰ رأس گاو داشت که در دست

۱ـ نقل ازفسائی، ج ۲، ص۴۲ . در تاریخ تألیف فارسنامه یعنی ۱۳۰۴/۱۸۸٦ـ۷ جاه ومقام سادات اینجو تنزل یافته بود . بعضی ازآنان دراملاك موروثی خود بسرمیبردند وبرخی درمحاکم شرع بتحریر سند وقباله اشتغال‌داشتند .

۲ـ تاریخ قم، ص ۳۳۹ـ۴۰ .

۳ـ مثلاً رشیدالدین در نامه‌ای خطاب بمردم خوزستان مینویسد که امیران چهار صده ودیگر کسانی که اغنام واحشام‌خودرا بقشلاق «مشکوك» و«دوبندر» میفرستند گله‌های خود را ازروی سر کشی وخیره سری درمیان حاصل‌آن اراضی یله میکنند (مکاتیب رشیدی ، ص۱۷۷) .

خرده مالکان («دهقانان») و«رؤسای» دهات وشهرها بود.[۱]

هنگامی که مغولان ادارهٔ امور کشور را بدست گرفتند بوضع یك عده مالیات و عوارض پرداختند، از جمله قبچور [بروزن جمهور] یا قوبچور [با اشباع ضمه‌درهردوواو] وقلان [بکسر قاف]. ظاهراً اولی عبارت بوده‌است از مالیات مواشی. درین مورد حداقل مالیاتی که میگرفتند بابت ۱۰۰ رأس گله بود ونرخ مالیات یك درصد بود[۲] ودرزمان غازان خان این مالیات را روستائیان و عشایر میپرداختند. روستائیان مالیات را در دو قسط متساوی می پرداختند یکی بهنگام نوروز ودیگری بهنگام انقلاب خریفی ودرهریك ازین دومورد میبایست مالیات را درظرف بیست روزبپردازند. عشایر مالیات را دریك نوبت بهنگام نوروز می پرداختند وآنان نیز میبایست که مالیات را در ظرف بیست روز بپردازند.[۳] کلمهٔ قبچور همچنین درمورد باج های[٤] اتفاقی بکارمیرفت[٥] اما معنی دقیق قلان مسلّم نیست. بارتولدآن را بمعنی مالیاتی که بر زمین های دایر و بطور کلی دهات می بستند گرفته است که معمولاً در محل وصول میشده است.[٦] وی «شکایت نامه» یی نقل میکند که متعلق است بدوره تقلق تیمور فرمانروای آسیای مرکزی [تقلق بضم اول و سوم] (۱۳٤۸–۳/٦۲ [۷٤۹–۷٦٤]) و در آن‌شکایت‌نامه چنین آمده است که در روزگار خان های قدیم مغول هیچ قلانی بابت

۱– مکاتیب‌رشیدی، ص۲۳٥.

۲– چنین مینماید که قبچورنیزدرمورد مالیات یا باج بمعنی اعم بکار رفته‌است. (مقایسه کنید بارشیدالدین، تاریخ مغولان ایران [جامع‌التواریخ‌چاپ‌کاترمر] ص ۲٥٦، حاشیه ۸۳). ظاهراً این‌کلمه بمعنی باج یا خراج در جهانگشای جوینی بکار رفته است(ج ۱، ص ۲۲).

۳– تاریخ مبارك غازانی، ص ۲٦٤.

٤– Impost

٥– نگاه کنید به‌مینوی‌ومینورسکی،رسالهٔ خواجه‌نصیرالدین‌طوسی دربارهٔ اقتصاد Nasir al–Din Tûsi on Finance نشریهٔ مدرسهٔ مطالعات‌شرقی‌وافریقائی .B.S.O.A.S جلد ۱۰، ص۷۸٤.

٦– ازهمان کتاب، ص۱٥۱–۲.

باغهای اینجو (یا از مالکان باغها) نمی‌ستانده‌اند. [۱] این نکته مؤید این نظرست که قلان نوعی مالیات بوده است که برزمین‌های دایر وضع میکردند اما ازین مثال وهمچنین سایر مثالهایی که اونقل میکند نتیجهٔ قطعی نمیتوان گرفت. مثلاً غازان خان یرلیغی صادر کرد مبنی براینکه کسانی که مورد حمایت صیادانند از تاریخ صدور یرلیغ ببعد در جزو کسانی بشمار میروند که مشمول قلان اند. ازین مثال نمیتوان بماهیت مالیات وعوارض مزبور پی برد. [۲] از اشارات متعددی که در تاریخ غازانی شده است چنین برمیآید که ظاهراً قلان ازنوع مالیاتهایی نبود که قبلاً درنواحی‌مغلوب ایران معمول شده بود وازینرو بعیدبنظرمیرسد که مقصود ازقلان خراج یا مالیات ارضی بوده باشد (هرچند رادلوف [۳] آنرا چنین ترجمه میکند). [٤] رشیدالدین هنگام بحث ازسلطنت غازان خان چنین مینویسد :

امرا وبارغوچیان ووزرا را نصیحت فرمود که هروقت که طائفه‌ای بشکایت حاکمی ومتصرفی آیند سخن ایشان را برفور قبول مکنید چه یمکن که آن طائفه پیش از آن قلان نداده باشد وبار خود بردیگران نهاده وآن حاکم ایشان را در قلان آورده باشد وچنین مردم البته متشکی باشند. [۵]

همچنین دریرلیغی که بمناسبت واگذاری اقطاعات بسپاهیان مغول صادر شده‌است چنین نوشته‌اند :«این اقطاع برمردم چریك که بقلان در آمده اند و کوچ دهند (؟) مقررست». [٦] درجای دیگر درین باب سخن رفته است

۱ـ همـان کتاب، ص ۱۵۱.

۲ـ نگاه کنید به دوسون A.C.M. d'Ohsson تاریخ مغول(لاهه، امستردام۱۸۳٤ـ۵) ج، [مؤلف شمارهٔ جلد را ننوشته‌است] ص۴٤۰.

۳- Radlott.

٤ـ آثار زبان اویغوری Uigurische Sprachdenkmaeler شماره۲۲، ص۲۸ـ۳۲ (بنقل بارتولد).

۵ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۸۰.

٦ـ همان کتاب، ص۳۰۸.

که غازان خان کابین گران را ممنوع کرد زیرا که این کار بعقیدهٔ او مانع از طلاق میشد وحال آنکه در بعضی موارد طلاق مستحسن است و این کار مایهٔ تکثیر نفوس میگردد. آنچه در متن کتاب درین باره آمده چنین است :

اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متردد باشد بی گفت گوی و اندیشه و مانع از وجدا تواند شد و نیز مردم را فرزندان باشند ومؤنت ایشان بر پدران بود . چون مال پدر بکاوین زن مستهلك گردد وجه پرورش فرزندان وما یحتاج قلان و کار ایشان از کجا باشد ؟[۱]

در زمان رشیدالدین که مالیات جدیدی برای اصفهان تعیین کردند مردم را از قلان معاف کردند ودرعوض ، مالیاتی برزمینهای دایر بستند.[۲] ایضاً درنامه‌هایی که رشیدالدین بحاکم اهوازوشوشتر نوشته‌است ذکری ازمالیات ارضی و همچنین قلان مخصوص «امرای خان» بمیان آمده است (نگاه کنید بصفحات بعد). ازین فقرات چنین برمیآید که قلان بیشتر عبارت بوده‌است ازنوعی بیگاری که بجای خدمات نظامی یا برای کارهای فلاحتی یاکارهای عام‌المنفعه معمول بوده است.[۳] ازین که بگذریم این گونه‌معانی بامثالهایی که بارتولد نقل کرده است مغایرت ندارد .

مأموران محلی معروف به « باسقاق » که گاه ازطرف فرماندهان نظامی منصوب میشدند متصدی وصول عوایدمالیاتی بودند. درولایاتی که‌خراج دیوانی‌را بجنس و بیشتر از راه تقویم یا بعنوان سهم معینی از غله میگرفتند حکام و عمال خراج میتوانستند بیش از حد معین مردم را بدوشند و عوارض جدید وضع کنند . دراکثرسالها مالیات را ازپیش میگرفتند وهنگام تسعیر مالیات جنسی بنقدی چنان تدبیری بکار میبردند که روستائیان و کشاورزان دچار زیان میشدند .[۴] ازین گذشته در بسیاری موارد در طی سال چندین

---

۱ ـ همان کتاب،ص ۳۲٤ .   ۲ ـ رجوع کنید به صفحات بعدی این‌فصل.   ۳ ـ امروز درکرمان اصطلاح قالون(= قلان ؟) درمورد بیگاری‌واصطلاح قالونی‌بجای بیگاری یعنی کسی که بیگاری میکند بکارمیرود .   ٤ ـ تاریخ مبارك غازانی ص ۲٦۷.

بار مالیات وصول میشد . با اینهمه از مالیاتی کـه میگرفتند مقدار ناچیزی بخزانه مملکت میفرستادند وخزانه باوجود انواع واقسام مالیاتی که برمردم تحمیل میشد پیوسته تهی بود .

ظاهراً در بعضی موارد مالیات ولایات را بمقاطعه میدادند و کسانی که اموال دیوانی بمقاطعه وضمان قبول میکردند اضعاف مال مقاطعه را میستاندند وحال آنکه چیزی به دیوان نمی پرداختند . بهمین سبب هنگامی که حکومت بـرای کار لشکر و نگهداری مرزها یا حفظ مصالح ملك محتاج پول میشد پول در خزانه نبود ونـاچار میشدند کـه بمصادرهٔ اموال و وضع مالیات زاید (نماری [بفتح اول]) پردازند واز مردم مساعده بگیرنـد . ازینرو پیوسته مملکت دچارتزلزل وهرج ومرج بود ولشکر ضعیف وبی‌سازوبرگ .[۱] عمال حکومت از هرنوع که بودند انگل مردم دهات میشدند . ایلچیان با صفوف طولانی ملا زمان خود هنگامی کـه از دهات میگذشتند روستائیان را وادار میکردند که انواع مختلف ازسازوبرگ مورد احتیاج لشکررا فراهم آورند ، اگرچه مالیات مخصوصی هم دیوان برای پذیرایی آنان ازمردم میگرفت وهرچند در سراسر امپراتوری پاسگاههایی («یام» هایی) بـرای تأمین نیازمندیهای آنان تأسیس کرده بود . این ایلچیان را بکوچکترین بهانه بمحل مأموریت گسیل میکردند وغالباً هریك ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ سوارهمراه داشتند . ایلچیان عمداً آتش اختلافات محلی را دامن میزدند تـا برای فرونشاندن آن ازمردم اخاذی کنند ، ازین گذشته چهارپایان متعلق بدهقانان و مسافران ودیگران را میبردند .این گروه جماعتی بودند بسیاربدنام وغالباً روستاهابراثر تعدیات آنان رو بخرابی‌میرفت . حتی راهزنان وانمود میکردند که ایلچی‌اند وباین

۱ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۲۵۸.

بهانه چهار پایان متعلق بکشاورزان و دیگران را میگرفتند.[۱] شکارچیان دربار که عده فراوانی از آنان درسراسر امپراتوری پراکنده بودند نیز یکی دیگر از عوامل بیدادگری بودند ووسیلهٔ معاش آنان را ناگزیر روستائیان فراهم میکردند. شکارچیان هم مانند ایلچیان و کسانی که اموال دیوانی را بمقاطعه میگرفتندومانندسایرعمال حکومت استرو الاغ کشاورزان را میبردند یعنی مرتکب کاری میشدند که پیدا بود عواقب وخیمی برای کشاورزی دارد.[۲] از این گذشته کبوتران را که از نظر کود زراعتی منبعی گرانبها بشمار میرفتند میگرفتند[۳].

رسم دیگری که با بهبود حال دهقانان و بطور کلی آبادی دهات مغایرت داشت نوشتن حواله بعهدهٔ ولایات بود. این کار تازگی نداشت ودر دورهٔ سلجوقیان و پیش از سلجوقیان نیز مرسوم بود امانه بآن حدی که در روزگار مغول متداول بود. بتدریج که اختلال امور مالی بیشتر و فساد دستگاه اداری افزونتر وبطور کلی آبادی کشور کمتر شد وصول کردن این بروات مشکلتر گشت واین رسم پدید آمد که برای وصول وجوه بروات دسته هایی ازسپاهیان را بنقاط مورد نظر گسیل دارند.

نوشتن بروات بعهدهٔ ولایات وتوابع قطع نظراز روشی که مأموران وصول بکارمی بستند فی نفسه سرچشمهٔ فیاضی برای دزدی واخاذی بود. مال وکالایی که این چنین میستاندند میان مأموران اعزامی و مأموران محلی تقسیم میشد. بدین گونه در آمد کشور را می خوردند وچیزی بخزانه مملکت نمیفرستادند.

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۷۰ـ۴. ۲ـ همان کتاب، ص ۳۴۱ـ۳. ۳ـ باز همان کتاب، ص ۳۴۸.

همچنین غالباً مواجب سپاهیان را بوسیلهٔ حواله کردن بروات بشهرستانها میپرداختند. هنگامی که محصلان مالیات درفرستادن این وجوه تأخیر میکردند سپاهیان خود بولایات میرفتند وبزور مطالبه وجه برات‌هارا میکردند وباج مخصوصی‌هم بابت چهارپایان وعلوفه میگرفتند.[۱]

عمّال حکومت چنان مردم را میدوشیدند که هنگامی که محصّلان مالیات بدهی نزدیك میشدند روستائیان بترك ده میگفتند. رشیدالدین نقل میکند که اگر گذار کسی بدهات یزد میافتاد کسی را سراغ نمیکرد که با او سخن گوید یا راه را ازو بپرسد. عدهٔ معدودی که در دهات باقی مانده بودند یکی را بدیده بانی میگماشتند و همینکه او از نزدیك شدن کسی خبر میداد در کاریز ها یا در میان ریگ ها پنهان میشدند. اگر یکی از عمده مالکان یزد برای سر کشی بدهات خود میرفت میدید که از مردم تهی شده است.[۲] وی در بارهٔ یکی از مالکان داستانی نقل میکند ومیگوید که او بفیروزآباد که یکی ازدهات بزرگ یزدست رفت تا ازمحصول ملکی که داشت چیزی بستاند وسه روز بیهوده کوشید تا یکی از کدخدایان را بیابد و کسی را نیافت مگر هفده محصل صاحب برات وحواله را که در آنجا بانتظار نشسته بودند ودشت بانی ودو رعیت را که درصحرا یافته بودند گرفته وبمیان ده‌آورده وبریسمان در آویخته بودند ومیزدند تاآنان را وادار بتهیه غذا و فاش کردن جای سایر رعایا کنند.[۳] گفته‌اند که براستی هرگز مملکت خراب تراز آن‌ایام نبوده است.[٤] دربسیاری ازموارد دهقانان محتاج بذرمیشدند اما چنان دچارتنگدستی شده بودند که حتی اگر دیوان بذربآنان میداد آنرا بجای اینکه بکارند میخوردند.[۵]

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی،ص۳۰۰ـ۱. ۲ـ همان کتاب،ص۲٤۹. ۳ـبازهمان کتاب، ص۲۵۱. ٤ـ ایضاًهمان کتاب،ص۳٤۹. ۵ـ همان کتاب، ص۳٤٦.

آخرین مطلبی که باید گفت اینست که در نظم عمومی اختلال راه یافته بود . عدهٔ فراوانی از غـلامان فراری وعناصر ناراضی در دهات آمـد وشد می کردند . آنان دارای تشکیلات جاسوسی مرتبی بودند و غالباً مردم محلی برای آنکه از دزدی و یغماگری آنان در امان مانند بااین جماعت همدست میشدند.[۱]

هنگامی که غازان در ۱۲۹۵/۶۹۴ بتخت نشست فسادوهرج ومرج مالی بمنتهی درجه رسیده بود . اوباین نکته پی برد که اصلاحات فوری کاری مشکل است و بر آن شد که درین راه بااحتیاط قدم بردارد . اولین اقدام او این بود که محصلان جزء («متصرفان») را از حواله کردن برات بر رعایا ممنوع کـرد . وی به بیتکچیان [بکسر با وتا] (مأموران مالیات) فرمان داد که بولایات روند و صورتی از اموال همه دهات بردارند . در یرلیغی که خواجه رشیدالدین نقـل کرده ادعاشده است که بر اثر این کار بسیاری ازمواضع را که سابقاً برای تعیین مالیات ثبت نکرده بودند ثبت کردند ومالیات این گونه جا ها معـین شد .[۲] بعلاوه قرارشد که مالکیت املاك اینجو واوقاف و اقطاعات موروثی در صورت بی منازع بودن ازطرف دیوان تأیید گردد و این نوع املاك بنام صاحبان آنها ثبت شود . ازینرو مانند روزگار سلجوقیان برای حفظ نظم عمومی هـر کس که زمینی را تصرف کرده بود وی را مالك آن شناختند .

بیتکچیان ومالکان وباسقاقان را ازنوشتن برات بعهدهٔ رعایا ممنوع وآنان را بمجازات تهدید کردند . برای هرولایت یك بیتکچی معین شد تادرقبال دیوان مسؤول باشد. بناشد که مردم بدهی های مالیاتی رادردوقسط بمأموری که معروف به «صاحب جمع» بود بپردازند . درهرولایت صاحب جمعی منصوب وقرارشد

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۷۷ ـ ۹ . ۲ ـ همان کتاب ، ص ۲۵۸

که اومالیات را بخزانهٔمرکزی بفرستد. غازان‌خان همچنین فرمان داد که اساساً مالیات را بنقدبگیرند نه‌بجنس «و اگر کسی [از رعایا] جنس بیاورد آنرا ببازار بردوبفروشد و زرنقدبسپارد» و اگرمأموری ازین‌حکم سرتافت کیفربیند.[۱] وفرمان‌دادتا دربعضی‌نواحی‌مانند بغدادمالیات ارضی(«خراج») را بنقد بستانند(«وجوه‌العین») آنهم بهنگام برداشت محصول صیفی. برای تحویل و تحول انواع محصولات گرمسیری و سردسیری اعم ازصیفی وشتوی مقرراتی‌وضع شد. قرارشد که درگرمسیرآن مقدار از گندم‌وجووغیره‌را که می‌بایست بعنوان مالیات دهند در موعد معین بانبار دیوانی حمل کنند و به تحویل گیرنده [یا «قابض»] تحویل‌دهند. همچنین درسردسیرمحصول صیفی وشتوی‌را درظرف بیست‌روز بانبار نقل کنند.[۲]

فکرو ذکر ایلخانان دردوران پیش ازغازان خان این‌بود که در امور مالی هرروز سخت‌تر بگیرند. نه‌همان در طی‌سال چندین‌بار از مردم مالیات میگرفتند بلکه مالیات ارضی را از پیش وصول میکردند. چنانکه در تاریخ وصاف بقسمتی‌بر میخوریم که مربوط بسال ۱۲۹۵/۶۹٤ است وبسیار پرمعنی است و اینك آنرا نقل‌میکنیم:

چون وجوهی در خزانه نبودچه آن‌سال‌درمدت هشت‌ماه برگوشهٔ یك تخت‌جلوس سه‌پادشاه اتفاق‌افتاد وده‌نوبت درچهارسوی مملکت‌رکوب چریك بزرگ‌دست داد ناچاربربیشتراعمال‌ممالك خصوص فارس خطاب تقدمه ونماری‌رفت ومواشی را ازده دو گرفتند.[۳]

---

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۵۳ ـ ٤. هنگامی که دهقانان مالیات خود را میپرداختند دو حق دیگر از آنان مطالبه میکردند یکی بنام «ده ونیم» ودیگری بنام «حق خزانه». شاید هردو عبارت بوده است از مالیاتی که بابت مخارج محصلان میگرفتند. شاید اولی نوعی مالیات زاید بمیزان $\frac{1}{2}$ ۱۰ درصدمحصول یامبلغ بدهی مالیاتی‌بوده‌است. ۲ ـ همان کتاب، ص ۲٦٤ ـ ٥. ۳ـ تاریخ وصاف، ص ۳۲٦ (ازهمان کتاب، ص ۱۵۵ بنقل بارتولد).

ازین گذشته خواجه رشیدالدین مینویسد که پیش ازغازانخان :

هرچند متصرفان چیزی بکس نمیدادند برحسب بروات و حوالات در آخرسال محاسبه نوشتندی و تمامت مستغرق بودی ومبالغ دیگر متصرف را زیاده بودی (یعنی مبالغی که وصول میکردند برای تأمین مخارج وصول کافی نبود) .[۱]

رشید الدین بسخنان خود ادامه میدهد و اوضاع دوران غازانخان را با اوضاع نا مطلوب دوران پیش ازوبدین گونه میسنجد :

ودرین وقت که .... ممالك معمور گشته از ولایات ارتفاعی مبالغ بر متصرفان باقیست [مازادی ازمحصول دردست متصرفان باقیست] وغلهٔ پارینه جمله در انبار موجودتا بطرح بمردم نباید داد و هرسال که غله در رسد بتعجیل نباید فروخت . و آنچه پیش ازین غلهٔ نارسیده بتقدمه [= پیشگی] خرج کردندی این زمان همواره دیوان را یکساله ارتفاع [= محصول و غله] در انبارمیباشد و اموال درخزانهٔ پادشاه .[۲]

ازین قسمت نمیتوان با قطع و یقین استنباط کرد که آیا دیوان مجبور بوده است که سهم غله خودرا ازپیش برای رفع مضیقهٔ مالی بفروشد یا اینکه مالیاتی را که برعهدهٔ دهقانان بوده ازپیش مطالبه میکرده است و آنان ناچارمیشده اند که برای پرداخت بدهی مالیاتی ، غله خود را هنگامی که سبز ونارس بود بفروشند .بارتولد «طرح» را بمعنی نوعی مساعده وپیش پرداخت گرفته است که بدهقانان میداده اندوشاید معنی بهتر این باشد که بگوییم طرح راه ورسمی بوده است که بموجب آن دیوان دهقانان را وادار میکرده است تا سهم اورا از پیش بمبلغ معین بخرند. درین صورت باید گفت اینهم یکی دیگر از وسایلی بوده که هر گاه دیوان بشدت محتاج پول میشده بکارمیبرده است[۳] .

---

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۲۵۵ ـ ۲۵۶ ؛ همچنین ازهمان کتاب بنقل بارتولد ، ص ۱۵۷ . ۲ ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۲۵۶ ؛ حمدالله مستوفی نیز ادعامیکند که درعهد غازان نسبت بدوران ایلخانان اولیه مملکت آبادترشد . با اینهمه مینویسد که در دوران اودر آمد مملکت نسبت بروزگار سلجوقیان بنحوی بارزکاهش یافته بوده وحتی از زمان ساسانیان تا آن هنگام بآن پایه از تنزل نرسیده بوده است (قسمت جغرافیایی نزهة القلوب ص ، ۲۷) . ۳ ـ همچنین نگاه کنید به صفحات آخر این فصل .

درروزگار غازان رسم نوشتن برات برعهدهٔولایات و اخاذی‌حکام‌ازرعایا تا حدی موقوف ماند اماهم درآن‌هنگام معلوم شد که اخاذی رسمی‌است که برحسب سلسله مراتب اداری و اجتماعی‌رواج داردوعلی‌رغم اصلاحات‌غازان کدخدایان‌و «رؤسا» همچنان بیش ازمقدار معین از مردم مالیات میگرفتند. ازینرو این مأموران را مجبور کردند که سیاههٔ دقیقی ازبدهی هریك از مؤدیان مالیات بدیوان بفرستند. درنتیجه‌چنانچه گفته‌اندعوایدیدیوان بیشتر شدوتوانستند مخارج لشکری و کشوری را بپردازندو انبارهارا پر کنند.[۱] با اینهمه درپاره‌یی ازمواردبرواتی بابت مستمری‌ها وحقوق‌ها از محل‌مالیات حواله میکردند.[۲] رسم اجاره‌دادن درآمدهای مالیاتی نیز بشکل دیگری دوام یافت. درنامه‌یی که‌رشیدالدین خطاب‌بمردم خوزستان نوشته است‌آنان را آگاه‌میکند که سراج الدین دزفولی عامل‌خراج بایدولایت‌بیات رابرؤسا وصدور آنجا بوجهی‌معین بضمان بدهدومحصول آنجارا صرف حقوق [«تغارو مرسوم»] امرای چهارصده کند مشروط بر آنکه آنان حق خودرا دروقت برداشت حاصل مطالبه کنند.[۳]

در یرلیغی که بعنوان «باسقاقان» و «ملوك» و «نواب» و «متصرفان» و «قضاة» و «سادات» و «ائمه» و «صدور» ومالکان و(«ارباب»؟) و اعیان و معتبران و «رؤسا» و «کدخدایان» وعموم رعایا و اهالی‌شهرها و ولایات صادرشده‌است‌دستورات مفصلی داده اند مبنی بر اینکه‌چگونه‌بایدمردم‌را از بدهی مالیاتی‌که برعهده دارند وهمچنین طریقه وصولو ضرب‌الاجل مهلت پرداخت آنها آگاه کرد. بموجب این یرلیغ هر کس مالیات‌را دیربپردازد

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۵٤-۲٦۰. ۲ـ مثلاً نگاه کنید به مکاتیب رشیدی، ص۱۸-۱۹ و ٤۲ـ ۳۰ ۲۵۰ و۲٦۲. ۳ـهمان کتاب، ص۱۷۹ [۱۷۹نیست ۱۷۷ است].

باید یك درصد جریمه ازاو بگیرند وهر کس کـه تقصیر کـرده باشد اورا هفتاد چوب بزنند [۱] ومالیات معروف به تمغارا در هرولایت بقرارمعـین بر لوح نویسند و از روی‌آن وصول کنند ومالیات جدید وضع نکنند وبرمالیات موجود چیزی نیفزایند. [۲]

ظاهراً این مقررات نه‌همان شامل حال زمین‌های دیوانی بوده‌است بلکه شامل حال زمین‌هایی‌هم‌میشده است که‌بشاهزاده خانمهای‌مغول(«خواتین»)و شاهزادگـان و امرا داده شده بود یعنی بزمین های اینجو و باقطاعی کـه بلشکرسپرده بودند (نگاه کنید بآنچه درین باره خواهدآمد) وبه اقطاعی که بعنوان مواجب ومقرری‌ازهرنوع [یعنی‌مرسومات‌ومسامحات واحتسابیات و انعامات و ادرارات] بهر کس داده بودند و همچنین زمین‌هایی که بعنوان صدقات واوقاف باین و آن‌بخشیده‌بودند. [۳]

دربعضی‌ولایات که مالیات دیوانی برحسب محصول تعیین‌میشد(یعنی‌قسمت معینی از محصول را بعنوان مالیات میگرفتند یابدین‌منظور تقویم‌میکردند) خاصه دربغداد وفارس اوضاع و احوال‌مردم بی نهایت‌آشفته بود. حکام‌وعمال خراج انواع‌واقسام‌مالیات وعوارض وضع‌میکردند و معمولاً مالیات راازپیش («بتقدمه»)میگرفتند و غالباً نرخ تسعیررا بالامیبردند. غازان خان این‌درد را چاره کرد وفرمان داد تا بدهی‌های مردم‌را بموجب قانون‌معین گردانیدند ودهات را «برسبیل تأبیدو تخلید» بقضاة ومقطعان [٤] دادندمشروط براینکه

---

۱ ــ تاریخ مبارك‌غازانی ،ص۲۵۷-۶۳ . ۲ ــ همان کتاب ص، ۲۶۲ــ۳ . تمغا مشتمل بوده است بر انواع و اقسام راه‌داری ومالیات دم دروازه یا نواقل[= octroi] و در بعضی موارد درجای capital levy [= مالیات بر سرمایه] بکار میرفته است (رجوع کنید به مینوی و مینورسکی، نشریه مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی ، مجلد۱۰ ، ص ۷۸۱). همچنین نگاه کنید به همان کتاب، ص۱۵۳ــ۵ بنقل‌بارتولد . ۳ ــ تاریخ مبارك‌غازانی ، ص ۲۶۶ . ٤ــ همان کتاب‌وهمان‌صفحه

دو برابر مبلغی که سابقاً معین‌شده بودبپردازند گرچه‌درواقع آن مبلغ هرگز پرداخته نشده‌بود.[۱]

شاید چون غازان دانسته‌بود که عدم امنیت درمسأله زمین داری یکی از علل فساد موجود است کوشید تا بواسطهٔ یك سلسله اقدامات وضع مالك و زارع را در مورد حقی که نسبت بزمین داشتند تثبیت کند. پیش ازین گفتیم که وی بمتصرفان زمین‌هایی که بی منازع بود حق مالکیت عطا کرد. حال گوییم که ازین گذشته وی‌فرمان داد که ملکی که‌بر آن گفتگو و دعوی باشدمادران و بیوگان[۲] وهمسران وپسران و دختران و دامادان «امیران» تومان [ده‌هزار] و امیران هزاره وصده ودهه‌ومغولان‌یابیتکچیان دیوان اعلی نخرند. بموجب‌این‌حکم‌بناشد که‌قاضیان‌وعلویان‌و دانشمندان[۳] وشیخان و رؤسادرین موردقباله بنام‌هیچیك‌از کسانی که بر شمردیم‌ننویسند. حق مهر احکام قاضی نوزده دینار ونیم معین شدو دیوان‌مخصوصی بوجودآمد تاهر کس که میخواست ملکی‌را بفروشد یا برهن گذارد «تاریخ حجت‌ها نویسد و روزنامه‌داشته‌باشد».[٤]

در ضمن غازان زمین های اینجو.را بشاهزادگان ذکور بخشید تا برای اداره کردن خانوادهٔ آنان‌حاجت بوضع مالیات نباشد. این‌زمین‌ها بازمین‌های دیوانی فرق‌داشت وبشاهزادگان میرسید. غازان همه زمین‌های اینجوی‌خود

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی، ص۲٦۷.　　۲ ـ کلمه‌یی که درمتن‌فارسی‌آمده [«یعنی «ترکانان»] مشکوك است.　　۳ ـ مؤلف محترم این کلمه‌را به پیشوایان مذهبی religious leaders ترجمه کرده است و البته مرادش‌فقیهان بوده است زیرا فقه درلغت عرب بمعنی مطلق دانش‌است و ازینرو معادل آنرا در فارسی دانشمند میگفته‌اند چنانکه‌حافظ گوید: مشکلی‌دارم زدانشمند مجلس بازپرس　توبه‌فرمایان چراخود توبه کمتر میکنند　و در بارهٔ مولوی گفته اند که: دستار خودرا دانشمندانه میبست (از افادات استادفروزانفر) (مترجم).　　٤ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۱۹ ـ ۲۰.

را بفرزندان ذکور محترم ترین زن خود وقف کرد و گفت اگر آن خاتون را پسر نباشدزمین‌ها ازآن پسران زنان دیگر او باشد. مؤلف تاریخ مبارك غازانی ادعا میکند که در زمان تألیف کتاب همه زمین های اینجو در دست نایبان زنان غازان است وهمه آباد گشته است. میگوید هنگامی که برای‌مصالح لشکراحتیاج بوجوه است‌غازان فرمان‌می‌دهدتایك میلیون دینار از خزانه خویش‌حواله کنند.[1] درینجا دو نکته شایان ذکرست‌اولاً بموجب شریعت‌اسلام وقف کردن چیزی‌برفرزندان‌متولد نشدهٔ اولاد نسل اول‌مشروع نیست[2]. ثانیاً‌درزمان‌غازان‌اقطاعات‌مشمول مالیات زایدمیشده است.

مطابق یاسای چنگیزخان دعاوی ارضی چنانچه در ظرف سی‌سال اقامه نمی‌شد پس ازانقضای‌این‌مدت باطل‌بود.درزمان ملکشاه‌نیزچنین‌روشی‌متداول بود (فصل‌سوم). غازان همچنانکه پیش ازوملکشاه کرده‌بود درصدد برآمد که این ترتیب وقاعده‌راازنظرمذهبی‌معتبر کند. پس قاضی‌هرات فخرالدین را برآن‌داشت تا صورت حجتی بنویسد که دعاوی ارضی‌پس ازانقضای‌سی‌سال باطل خواهد بودوفرمان داد که اگر قاضی‌یی خلاف این کند از شغل قضا معزول باشد ویرلیغی درین‌باب دررجب ۶۹۹/۱۳۰۰[3] صادرشد. مقصودعمدهٔ غازان ازین فرمان آن‌بود(ومقصود از فرمان ملکشاه نیز همین‌بود) که نگذارد اشخاص نادرست درمورد زمین‌هایی که هیچ حقی نسبت بآنهانداشتند ادعایی کنند و اگر اسناد زمین‌هایی که‌فروخته شده بود یابارث رسیده بود

---

۱ ــ همان کتاب ، ص،۳۳۰ ــ۱. ۲ ــ نگاه کنیدبفصل‌یازدهم[مقصود مؤلف بی‌شك‌اشاره بوقف برمعدوم است : « پس اگر وقف کند برمعدومی ابتدائا صحیح‌نیست چنانکه وقف کند برهر که بعدازین متولدخواهدشد یا برحملی که ازشکم مادرهنوزجدا نشده‌باشد» (جامع‌الرضوی (ترجمهٔ فارسی‌شرایع‌الاسلام)چاپ‌هند ، کتاب وقفهاوصدقات،ص۳۱۳؛ برای متن‌عربی نیزرجوع فرمائیدبه‌شرایع‌الاسلام، کتاب‌الموقوفات والصدقات). ۳ــ تاریخ مبارك‌غازانی‌ص۲۲۱ ــ۲.

بدست اشخاص غیرمجاز مانده یا افتاده باشد کسی نتواند از آنها بهره بردارد. قرارشد که اسناد قدیم باطل و اسناد جدید درمحضر قضات نوشته شود و اگر کسی ملکی رافروخت اسناد قدیم آن باطل شود و اگر قسمتی از ملکی فروخته شد قبالهٔ آن راچنانکه باید اصلاح کنند [« آن مقدار که فروخته باشد بر ظهر حجت او بنویسند.»][1] وکاتبی که سند مینویسد بهر سندی که بمبلغ صددینار باشد یك درم بستاند.[2] و«مدیری» که دردعوایی شهادت دهد نیم دینار را یسج بستاند.[3] بقضات دستور داده شد که درمرافعات ملکی مردم بمقتضای عدالت و انصاف حکم کنند نه مطابق با اصول دقیقی که شریعت اسلام در باب شهادت مقرر داشته است و بدعاوی مردم چنان بدقت رسیدگی کنند که هیچ ادعای باطل جامهٔ حق نپوشد.

از سندی که بتاریخ ۱۳۸۹/۷۹۱ نوشته شده و موضوع آن مربوط است بیکی ازاختلافات ملکی چنین برمیآید که در مورد مرافعات ملکی قضات در رأی دادن تاحدی مستقل بوده‌اند. این سند مربوط است بادعای مالکیت ملکی واقع در کهن هرزن آذربایجان.[4] یکی ازطرفین دعوی خواجه غیاث‌الدین محمدبن خواجه رشیدالدین محمد بوده که روزگاری وزارت داشته واز اینرو یحتمل مردی متنفذ بشمار میرفته است. بموجب سند مورد بحث مدتی بوده است که او وبرادرش کمال‌الدین محمد برسر مالکیت زمینی بااولاد مردی بنام پیرایّوب ورعایای کهن هرزن دعوی داشته‌اند تا اینکه بشهاب علی قاضی معسکر فرمان داده میشود که باین دعوی بنابر امر شرع رسیدگی کند. شهاب علی بیدرنگ کدخدایان کهن هرزن را بحضورمی طلبد، طرفین دعوی

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۲۸ـ۹. ۲ ـ همان کتاب ص، ۲۲۸. ۳ـ همان کتاب، ص ۲۲۸ـ۹. ٤ـ اکنون معروف است به هرزندعتیق.

هم وکلای خود را تعیین می کنند . ماهیت دعوی این بوده کـه غیاث‌الدین دو دانگ از ملك مورد بحث را غصب کرده بوده است و کسانی که بااوطرف بوده‌اند استرداد ملك واجرةالمثل را میطلبیده‌اند.[۱] وکیل[۲] غیاث‌الدین مهلت میخواهد تا بتواند دو گواه شرعی وهمچنین سند شرعی‌دال" برمالکیت موکل خود بیاورد. پس ازدو روز دو گواه می‌آورد وایشان شهادت میدهند که چهار دانگ از ملك متعلق به خواجه رشیدالدین محمد تبریزی است و دو دانگ دیگر آن از پیر ایوب خریده شده‌است[۳] اما وکـلای فرزندان خواجه رشیدالدین نمیتوانند مدرکی بجهت اثبات این مدعی نشان دهند.[٤] سپس قاضی ازسایر اصحاب دعوی می خواهد که چهار گواه در محکمه حاضر کنند تاایشان سوگند خورند که خواجه رشیدالدین محمد دو دانگ ازملك مزبور را ازپدرانشان نخریده است . ازینرو چهـار تن از کدخدایان وریش سفیدان ده میآیند وباین کار شهادت میدهند . پس رأی قاضی برله فرزندان پیرایوب ورعایای کهن هرزن بدین قرار صادر میشود :

۱- برخلاف‌تصورمؤلف محترم کسی که استرداد ملك وهمچنین اجرةالمثل راطلب میکند وکیل غیاث‌الدین‌است‌نه‌وکیل‌رعایای کهن‌هرزن‌زیراچنانکه درسند آمده‌اولی‌درمحکمه‌آغازسخن میکند ومیگوید «ازحاکم شرع‌المبین میخواهم که دودانگ آلاکی مذکوررا با اجرةالمثل ایام گذشته تسلیم‌نمایدبوکیل کنندگان‌ما» (مترجم). ۲- غیاث‌الدین وبرادرش یك‌وکیل‌بیشتر نداشته‌اند وحال‌آنکه مؤلف محترم بجای وکیل وکلا Vakils آورده‌است(مترجم). ۳- بیان‌مؤلف محترم دراینجا رسا نیست . توضیح آنکه گواهان غیاث‌الدین بضرس قاطع نمی گویند که خواجه رشیدالدین محمد دو دانگ مورد مرافعه را ازپیرایوب خریده است بلکه میگویند «دودانگ دیگر را خواجه مرحوم میگفت که از ساطان پیرایوب خریده‌ام» یعنی در واقع ادعای خواجه شمس الدین رانقل میکنند و بهمین سبب شهادت ایشان «مطلوب» فرزندان رشیدالدین ووکیل ایشان واقع نمیشود (مترجم). ٤- یعنی بشرحی که در سند آمده و در حاشیه قبلی متذکرشدم‌فرزندان خواجه رشیدالدین ازیك طرف شهادت گواهان خودرا نمی پسندند وازطرف دیگر از ارائه «قباله واسناد» بجهت اثبات مدعای خود عاجز میمانند (مترجم).

دو دانگ تام مشاع از اصل شش دانگ اراضی مزارع الاکی حق وملك طلق ومال محض خاص خالص رعایای قریه هرزن قدیم است حق من حقوقهم وملك من املاکهم وعقار من عقاراتهم و ایشانراست یـد تصرف شرعی مالکانـه در آن بهرنوع خواهند و اراده نمایند واین حجت شرعیه جهت تذکر ماجری در قلم آمـد . وقدجری ذلك فی سلخ شهرربیع الثانی سنه احدی تسعین و سبعمایه .[۱]

در ابتدا لشکر مغول از نظـام عمومی اجباری تشکیل میشد و بسپاهیان مواجب نمیدادند. از کسانی که خدمت میکردند مالیاتی بابت اسب و گوسفند و گاو ونمد و کشك (قوروت) وغیره برای مخارج اردوو تأمین معاش سربازان بی بضاعت می گـرفتند اما پس از آن اندك جیره یی برای کسانی که خدمت می کردند مقرر شد وغالباً آن را حواله میکردند . چنانکه پیش ازین گفتیم این حواله ها غالباً وصول نمیشد واز آنجا که وصول آنها برای سربازان کاری مشکل بـود در میان آنان چنین معمول شد کـه حواله های خود را بدلالان («ایداجی‌ها »؟) بنصف ارزش بفروشند . غازان پس از چهار پنج سال [کـه «این احوال مشاهده فرمود»] در طریق بهبود این وضع قدم برداشت . وی فرمان داد تابهنگام برداشت محصول معادل وجوه برواتی که بحساب سپاهیان و برعهدهٔ اراضی مینوشتند غله انبار کنندو بشحنه یعنی حاکم نظامی محل بسپارند تادرموقع لزوم بابت مواجب لشکریان یا دربرابر حواله‌های آنـان پول نقد بدهد. بعلاوه قرارشد که دهقانان سالم و نیرومند (بوکاولان)[۲] [باشباع ضمه در واو اول و بضم واو دوم] را وادار بخدمت نظـام نکنند و لشکریان از کسی

---

۱ این سند متعلق است بـه آقای محسن گنجه‌ای ودر سپتامبر ۱۹٤۹ [مهر ۱۳۲۸] درموزه دانشکده ادبیات تبریز بمعرض نمایش گذاشته‌شده بود. [این سند راآقای دکتر ماهیار نوابی درضمن مقاله‌ای تحت عنوان « یك سند کهن » که در دورهٔ پنجم شمارهٔ دوم نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز درج شده است نقل کرده‌است] .

۲ ــ بارتولد این کلمه را « مباشران تهیه نان و آب » ترجمه میکند (ترکستان تاحمله مغول، ص۳۸۲) .

علوفـه نخواهند . با این تـرتیب دیوان در برابر بعضی حوالـه ها پول نقد میداد .[۱]

با اینهمه اصلاحات غازان کامـلا مثمر ثمر نیفتاد واو در ۱۳۰۳/۷۰۳ـ٤ بر آن شد کـه بجای حواله املاکی کـه حواله ها را برعهدهٔ آنها مینوشتند باقطاع لشکر دهد و حصه هر کدام را معین گرداند« تامتصرف ایشان باشند وازآن‌خود دانند». مهمترین عاملی که غازان را بدین کاربرانگیخت این‌بود که اولا بیش از بیست در صد حواله ها وصول نمیشد . ثانیاً لشکریان بوقت لشکرکشی بروستاهایی کـه از میان آنها می گذشتند زحمت میرساندند چه لشکریان بحق یا باطل ادعامیکردند که چیزی ندارند وباید با محصول زمین زندگانی کنند وهمچنین چهارپایان‌رعایارا ببهانهٔ اینکه چهارپایان خودشان سقط شده است می گرفتند وبا این اوضاع واحوال بسیجیدن لشکر وتحصیل مال بتعجیل وبهنگام‌ضرورت میسرنمی‌شد . ثالثاً چنین مینماید که بسیاری از لشکریان هوس تصاحب املاك واشتغال بزراعت داشتند .

پس غازان باین نتیجه رسید که اگر بلشکریان اقطاع دهد بمقصود خود میرسند ودیگر سربارخزانه مملکت نمیشوند . ازینرودرین دوره بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی میدهد که در اواخرعهد عباسیان اتفاق افتاد . اما دقایق وجزئیات روش غازان بـا از آن عباسیان تـاحدی تفاوت داشت بدین معنی که لشکریان غازان خود مسؤول زراعت شدند وازین گذشته زمین‌هایی که در تصرف داشتند گویا نسبةً کوچك بوده است . در اینکه کدام دسته اززمین ها را بلشکریان دادند ذکری نشده است، شاید زمین‌هایی را باقطاع لشکر داده باشند که درگذشته املاك خالصه بشمار میرفته‌است ومغول آنهارا

۱ ـ تاریخ مبارك‌غازانی، ص ۳۰۰ـ۱ .

تصرف کرده بودند یاشاید مراد زمین هایی بوده‌است که بعلت مرگ یا فرار صاحبانش بی سرپرست مانده بود . رسم اقطاع در عهد غازان سبب ایجاد مسایلی‌شد که با مسایل ناشی از رسم اقطاع در دورهٔ سلجوقیان اندکی فرق داشت .

در مورد اقطاعات دیوانی ولشکری سلجوقیان باید دانست که حقوق موجود مالکان تا حدی حفظ شده بود ومقطع میان سلطان از یك طرف ومیان مالك وزارع از طرف دیگر واسطه بود واما در مورد اقطاعات غازان سرباز مغول بلافاصله در میان دیوان و دهقان قرار میگرفت و زارعان میبایست بدهی مالیاتی خود را بجای دیوان مستقیماً بسپاهیان بپردازند . ازین گذشته روستا را باروستائیانی که درآن میزیستند باقطاع میدادند ودرین گونه روستاها که باقطاع داده میشد اگر دهقانی در مدت سی سال گذشته بجای‌دیگر رفته بودمیبایست اوراباز گردانند. مقطعان‌نمیبایست دهقانانی را که از ولایات دیگر آمده بودند باقطاع خود راه دهند واگر یکی ازآنان صاحب دو ده بود حق نداشت که باتکای این دلیل دهقان آن ده را باین ده منتقل کند .[۱]

اقطاعات رانخست میان امیران هزاره [باصطلاح دورهٔ قاجاریه مین‌باشی] تقسیم میکردند وآنان زمین اقطاعی را میان امیران صده [باصطلاح دورهٔ قاجاریه یوزباشی] قسمت میکردند و وظیفه اینان آن بود که اقطاع را باقطاعات کوچکتروانفرادی‌بخش کنند و سپس ترتیب این تقسیم وتوزیع را بحکومت مرکزی اطلاع‌دهند. زمین میبایست برحسب‌قرعه تعیین‌شود وحصّهٔ هرکس «خراب‌وآبادان» بردفترثبت گردد و یك نسخه‌ازآن‌بدیوان بزرگ

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی ،ص۳۰۵ ـ ۰۶.

و یکی بامیرهزاره سپارندو نسخهٔ زمین‌هایی که ازطرف امیرصده تقسیم شده بود بخود آنان دهند.[۱] قرارشد مقطع زمین‌های مواتی‌را که درون یکی ازین گونه اقطاعات قرار گرفته باشد بوسیلهٔ اسیران وغلامان زراعت کند وهمهٔ محصول آنهارا خود بردارد. بعلاوه اگر کس دیگری پیدا شود و نسبت باینگونه زمین های خراب که در داخل اقطاعات لشکریان قرار گرفته است ادعایی کند و ادعای خود را بشبوت رساند درین صورت ده در صد محصول را بدیوان دهد و مابقی میان آن‌سپاهی و آن کسی که زمین‌را کاشته است قسمت شود.[۲] قرارشد که هرسال بیتکچی‌یی باقطاعات بفرستند تا تفحص کنند و ببیندچه کسی درپیشرفت زراعت زمین خود کوشیده و کدام کس درین کار غفلت روا داشته‌است تا اولی بتفقدات مخصوص ایلخان ممتازشود و دومی کیفربیند. کسی حق‌نداشت که این‌اقطاعات را از راه فروش یا بخشش بدیگری انتقال دهد. مقرربود که اگر کسی از اقطاع داران در گذشت یکی از بستگان نزدیك او قایم‌مقام‌وی شود و اگر بلاعقب بود یکی از غلامانش جانشین او گردد و اگرغلام‌نیز نبود زمین‌را بیکی از افرادصدهٔ او بدهند. چنانچه رفتاری بد از مقطع سرمیزد امیرمیبایست زمین‌رااز تصرف‌اودرآورد وبدیگری انتقال‌دهد وباسم اوثبت کند.[۳]

سربازان («چریك») حق‌نداشتند که زمین‌های مجاوررا ضمیمهٔ اقطاعات کنند و آنها را «یورت» خود گردانند و نمیبایست مردم‌را از چراگاه خود محروم سازند. دیوانیان حق‌نداشتند که بر این‌اقطاعات برات بنویسند. تنها تعهدی که‌هر سرباز داشت این‌بود که پنجاه من‌تبریز[٤] (غله؟) بانبار خاص

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۳۰۷ـ۸. ۲ـ همان کتاب، ص۳۰۶. ۳ـ همان کتاب، ص۳۰۸. ٤ ـ نگاه کنید بقسمت سوم‌ازضمایم [این کتاب بیش ازدوضمیمه ندارد و دراینجا مقصودمؤلف‌محترم قطعاً قسمت دوم بوده نه‌قسمت سوم که‌لابد اشتباه‌چاپیست] .

[سلطنتی] برساند.

بنا باوضاع و احوالی که بر اثر حملهٔ مغول و فرمانروایی آنان پدید آمده بود زمین‌های وسیعی درایران و نـواحی مجاور آن خراب‌شده بود امانا راضی بودن عامه مانع از آباد کردن آنها میشد زیرا چنین میپنداشتند که این زمینها یا دیوانیست یا اینجو و یا عبارتست از املاك شخصی.[۱]

غازان که میکوشید برآبادانی کشور بیفزاید واین گونه زمین‌هارا ازنو آباد کند آنها را بسه دسته قسمت کرد: نخست زمین‌هایی که آب داشت و آباد کردن آنها محتاج زحمت فراوان نبود. مقررشد که صاحبان این زمین‌ها در سال اول چیزی ندهند و در سال دوم یك ثلث حقوق دیوانی‌را بپردازند ودوسوم بقیه از آن [«عامر» یا] کسی باشد که زمین‌را آباد کرده است. بعلاوه همـه محصول زمین باو تعلق یابد و درسال سوم سه چهارم حقوق دیوانی از وی وصول گردد. دسته دوم عبارت بود اززمین‌هایی که تهیه آب برای آنها محتاج کارو کوششی متوسط بود. بناشد که صاحبان این زمین‌ها درسال اول چیزی ندهند ودرسال دوم یك سوم ودرسال سوم دوسوم حقوق دیوانی‌را بپردازند. دسته سوم زمین‌هایی بود که آباد کردن آنها محتاج ساختن بند یا تعمیر کاریز بود. ازصاحبان این زمین‌ها درسال اول چیزی نمیگرفتند، درسال دوم یك ثلث حقوق دیوانی و درسال سوم نصف آنرا میستاندند. هرکس زمین مواتی را آباد میکرد نسبت بآن واجد حق مالکیت وحق بیع میشد و خراج چنین زمینی‌را بعدها برحسب «قیاس» تعیین می کردند چه پرداخت خراج برحسب تقویم («حرز») یا بشکل سهیم بودن دیوان درغلات («مقاسمه») درمورد این زمین‌ها منتفی بود. برای ادارهٔ امور زمین

---

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۳۵۱-۲.

های‌مواتی که خالصه‌بودند دیوانی‌بنام «دیوان خالصه» تشکیل شد.[۱] در ولایاتی که طبق معمول وبنا بر تقویم بدیوان ده‌یك میپرداختند اگر کسی زمین مواتی داشت وآنرا آباد میکرد مالیات را مطابق‌ماخذی که پیش‌ازین گفتیم میپرداخت مگر اینکه مالك سابق آن پیدامیشد و درین صورت نیمی از آنچه‌عامر بدیوان میداد بمالك‌میرسید. اما اگردر جایی مالیات برحسب تقویم یعنی حرز تعیین نمیشد هیچ حقی بابت‌محصول بدیوان پرداخته نمیشد و تمام حصه بشرحی که‌پیش ازین گفتیم بمالك‌میرسید. در «یورتهای»مغول از آنجاکه احتمال نداشت مغولان اجازه زراعت بدهقانان دهند زمین‌های موات‌را میبایست بوسیلهٔ غلامان خودآباد کنند.[۲] مقررشد که دیوان خالصه زمین‌های‌موات‌را بثبت رساند و این‌کارهردوسال یك‌بار تجدیدشود تا دیوان مزبوربتواند براین‌زمین‌ها نظارت کند.[۳]

برای رهاندن دهقانان از تحمیلات ایلچیان غازان بتشکیل مجدد چاپارخانه («یام») همت گماشت و آنرا مخصوص ایلچیان رسمی کرد. هر چاپارخانه‌یی را بامیری سپردند وبرای نگاهداری آن بیش ازحدلازم‌پول در اختیار او گذاشتند.[٤] پس از آن‌شکارچیان از گرفتن علوفه‌و آذوقـه‌وسوار شدن براسبان‌چاپارخانه‌ونیزافرادومقامات‌غیررسمی ازفرستادن ایلچی ممنوع شدند.[٥] فرمانی صادر شد باین مضمون که به ایلچیان خرج سفر لازم داده میشود و دیگرحق ندارند ازدهاتی که میگذرند چیزی از دهقانان بگیرند. علوفهٔ چهار پایان ایلچیان را دیوان فراهم میکرد.[٦]

برای‌آنکه نظم عمومی بیشتر مستقرشود اجرای یاسای چنگیز خان در

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی، ص۳۵۳ـ٤. ۲ـ همان کتاب، ص۳۵۵. ۳ ـ همان کتاب، ص ۳۵٦. ٤ـ همان کتاب، ص۲۷٤. ٥ ـ همان کتاب،ص۲۷٥. ٦ـ همان کتاب، ص ۲۷٦.

مورد راهزنان تصریح شد و غازان کاروانیان را مکلف کرد باینکه باتفاق بدفع دزدان پردازند و گفت که هر کس از ین همکاری ابا ورزد گناهکار باشد.[۱] فرمان داد که درهر جا که راهزنان براهزنی پرداخته باشند نزدیکترین ساخلو بتعاقب آنان پردازد و هر کس که با دزدان همدست بوده باشد اورا بی محابا بیاسارسانند. درراههای خطرناك محافظانی («راهدارانی») معین شدند. آنان مجاز بودند که بهرچهارراٌس دراز گوش پربار یا بهردوراٌس شترپربار نیم «آقچه» باسم باج بگیرند وازمأکولات و غله و چهارپایان تهی چیزی نستانند. گفته‌اند ازین اقدامات آنچه مقصود بود بر آورده شد.[۲]

این مطلب که بطور کلی مساعی غازان خان در طریق اصلاحات بمدتی طولانی قرین با کامیابی شده باشد محل تردیدست. همینکه در نظارت به‌اعمال عمال حکومت آسان میگرفتند این جماعت میخواستند که عادت و رفتار قدیم را از سر گیرند وبدین گونه میان غازان وعمال حکومت پیوسته کشمکش بود زیرا او میخواست که آنان را از ربودن مال زیردستان مانع شود و این نکته از نامه‌هایی که رشیدالدین بفرزندان خودودیگران نوشته آشکارست. وی درنامه‌یی که بیکی از پسرانش موسوم به جلال‌الدین حاکم آناطولی [روم] نوشته سفارش کرده است تا از پاره یی‌ازاندرزهای او پیروی کند. بیست و چهارمین پند او اینست که املاك ضعفا را که بیتکچیان متمرد و نواب مقتدر گرفته و جزو املاك دیوانی کرده بودند بآنان بازدهد.[۳] در نامه ای که به طغطاخ اینجو حاکم شیراز نوشته است میگوید که مردم شیراز از مالیاتهای نا بهنگامی که اومیگیرد شکایت کرده اند.

---

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۷۹. ۲ ـ همان کتاب، ص ۲۸۰-۱.

۳ ـ نگاه کنید به مکاتیب رشیدی، ص۷۸-۹۳.

رشیدالدین «امیر» را سرزنش‌میکند که اگر دست از ستمکاری برندارد و همچنان خودسرانه با وضع مالیات نابهنگام و «طیارات دیوانی»[1] مردم آن دیاررا بیازارد بسزای عمل خویش خواهدرسید. در ضمن رشیدالدین فرزند خود ابراهیم رابرای‌رسیدگی بامور آن‌سامان بشیراز میفرستدوباومأموریت میدهد که بحساب سالهای گذشته متصرفان وبیتکچیان برسد ومالیات مردم را طبق میزانی (قانونی) که از طرف دیوان مقررشده است تعیین کند و بخزانه‌بفرستدوچنان کند که‌مردم بیاسایندو ازهر کس‌چیزی بستم گرفته‌اند بوی باز گرداند.[2] درنامهٔ دیگری که خطاب بعمال حکومت و مردم سیواس نوشته‌است میگوید که باو خبررسیده است که عواید اوقاف « دارالسیاده » سیواس‌بمصرف خاص خودنمیرسد وموقوفات روبویرانی نهاده است و این کار را بظلم متولیان و متصدیان امور اوقاف‌نسبت میدهد ومیگوید که باید بجای ایشان اشخاص معتبری بکار گماشت . مینویسد که اگر نقصان عواید اوقاف بسبب خرابی دهاتست عواید دیوانی باید صرف آبادانی آنها شود اما اگر نقصان عوایداوقاف بعلت‌صدورحواله و مطالبهٔ مالیات زائد از طرف‌دیوانست موقوفات را باید از پرداخت این‌حواله‌ها و مالیات ها معاف دارند.[3]

گاه رشیدالدین ناگزیر پسران خود را مواخذه میکرد . مثلاً در نامه ای که بپسرش محمود حاکم کرمان نوشته است می‌نویسد که

۱ـبنا بقول نصیرالدین طوسی‌طیارات دیوانی عبارت‌از عوایدی بوده که از چهار دسته اموال عاید میشده است : « اول‌مالی که او را هیچ میراث خوارنبود . دوم کسی که مال‌پادشاه خورده‌باشد. سوم‌بلارغو یاچیزهای گم شده وتلف . چهارم غایبانهٔ کسی که‌مرگ‌و زندگانی آن شخص معلوم نباشد . »(نگاه کنید به‌مینوی و‌مینورسکی،نشریهٔ‌مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ، ج۱۰، ص۱۰) . اما این اصطلاح‌درینجا بیشتر بمعنی مالیات زاید یاعوارض‌است. نگاه کنید به تعریفی که «ازطیارات‌وضرائب » درفصل‌سوم‌شده است .

۲ـ مکاتیب رشیدی، ص۱۶۸-۷۱.

۳ ـ همان کتاب ص۱۵۶ـ۹.

جاسوسان بوی خبر داده اند که محمود نسبت بمردم بم ظلم کرده و آنانرا بروز سیاه نشانده است زیراازمردم مالیات میگیرد وبمصارف شخصی میرساند و حقوق وعوارض دیوانی میگیرد و بروات سلطانی حواله میکند و «قلان»[1] ومالیات اغنام واحشام («قبچور») وحقوق وعوارض برای سربازان میستاندو مالیات گوناگون زاید[= اخراجات متفرقه]وصول میکند. ازینرو رشیدالدین سه سال بم را از «قلان» و «قبچور» و «طیارات»[2] وحقوق «دیوان» کرمان ودربار بزرگ [= اردوی اعظم] معاف کرد تا روستاهای خراب و مزارع بایر آبادشود. ازین گذشته مقرر کرد که بذرووجه برای تهیه ادوات کشاورزی ووجوهی بعنوان مساعده از محصول املاك رشیدی در ناحیهٔ بم بمردم آن سامان دهند.[3]

درنامهٔ دیگری که بپسرش عبدالمؤمن حاکم سمنان ودامغان وخوار نوشته است رشیدالدین متذکر میشود که قاضی سمنان باو گفته است که قرا و مزارع او درسمنان وخوارو دامغان بسبب تحمیلات وحقوق وعوارض دیوانی ومالیات زایدبکلی خراب و بایرشده و از تخم وعوامل کشاورزی محروم مانده است. ازاینرو رشیدالدین بپسر خودفرمان میدهد که بر املاك آن قاضی حواله یی نکند و آنهارا از همه حقوق دیوانی معاف دارد.[4]

نصایحی که رشیدالدین دربارهٔ نیك رفتاری با رعایا داده است در مکاتیب او فراوانست. شاید بتوان گفت کـه این نصایح باسخنانی که حاکی ازنیات خدا پسندانه است چندان فرقی نداشته است. مثلا به سنقر باورچی [بضم واو] پندداده است که با خرده مالکان («دهقانان») وزارعانی که براساس مزارعه

---

۱ ـ نگاه کنید به ص ۱۶۸ـ۱۷۱ ۲ـ نگاه کنید به پیش ازین، ص ۱۹۰ حاشیه ۱.
۳ـ مکاتیب رشیدی، ص ۱۰ـ۱۲. ۴ ـ همان کتاب، ص ۲۷ـ۹.

زراعت میکردند («مزارعان») بمهربانی رفتار کند ومالیات را چنان تحصیل کند که موجب نیکنامی او باشد.[۱]

در سراسر دورهٔ ایلخانان میل غالب بر این بود که بر میزان مالیات چه با افزودن بنرخ‌های مالیاتی وچه با وضع مالیات جدید بیفزایند وپیش ازین اشاره کرده‌ایم که غازان میکوشید تا مانع ازبروز این تمایل گردد. گویا نرخهای مالیاتی درهر شهرفرق میکرد وهرچند گاه یك بار مالیات بمیزان جدیدی وضع میشد. رشیدالدین درمکتوبی که بمولانا صدرالدین محمدتر که نوشته است پس از اشاره به‌فقرو فاقه مردم اصفهان میگوید که خواجه‌علی فیروزانی را برای تعیین «قانون جدید» بآن شهر فرستاده است تا «دفاتر» قدیم را که درزمان اتراك جابر و بیتکچیان ظالم معمول بوده‌است بشوید و مقرر کرده‌است که اهالی اصفهان از زمین مزروعی ده یك واز «طمغا» بیست یك و ازهر گوسفندیابز نیم «طسوج» [بفتح اول وتشدید ثانی] وازهر گاو یك طسوج واز هر اسب دوطسوج و ازهر شترسه‌طسوج بپردازند. مأموران بایدحاصل باغهای مشجررابدقت تقویم کنندوبرآن خراج معین گردانند. املاك مردم ازمالیات زاید مانندقلان وقبچورمعاف خواهد بود. بجای هزارسوار «چریك» که پیش‌ازین میدادند امسال فقط پانصد سوارخواهند داد ومواجب ومعاش روزانه‌این چریك ها از محل مالیات اصفهان تأمین خواهدشد. عوارض چوب وصابون ومیوه و قماش ومانند اینها که دراصفهان وصول میشود بکلی لغوواز دفاتر حذف خواهدشد. بمأموران همه نواحی کشور دستور داده است که در هرجا ارزیابی مالیاتی [وباصطلاح قانون] جدیدی مانندآنچه دراصفهان مقررشده‌است برقرار کنند.[۲]

---

۱ ـ مکاتیب رشیدی ، ص۱۳. وی درآن زمان حاکم بصره‌بود . ۲ـ همان کتاب ، ص ۳۲ـ۴.

با اینهمه بعید بنظر میرسد که براستی درسراسر کشور روش تقویم مالیات یکسان شده باشد. در نامهٔ دیگری که رشیدالدین بپسرش شهاب‌الدین حاکم تستر (شوشتر) واهواز نوشته است پس از اینکه او را بسبب داشتن اطرافیان فاسد سرزنش میکند محض ارشاد او بذکر یك عده مواعظ میپردازد. مسلم نیست که این نامه را پیش ازنامه‌یی که قبل ازین نقل کردیم نوشته باشد زیرا هیچیك تاریخ ندارد. در نامهٔ مورد بحث سی‌وهفتمین اندرزوی آنست که شهاب‌الدین برای جمع خراج «عاملان سیر باثروت وهمت» درایالت خوزستان منصوب کند زیرا این گونه کسان مردم را از مال خود محروم نمیکنند . ازین گذشته عاملی که منصوب میکند باید عادل وامین وکافی وآشنا بمحیط باشد وبداند که مالیات اصلی را «کجا بـاید انگیخت و زیادت از کجا باید برداشت» [1] . عامل باید مروت داشته باشد وبرزگر زادگـان را حمایت کند واسباب معاش ایشان را فراهم سازد واملاك ایشان را از مالیات معاف گـرداند وخود بمواجب واقطاعی کـه دیوان بـرای او مقرر کـرده است قناعت کند . [2] در ضمن سی و نهمین پند رشیدالدین میگوید که بعضی ازبلوك تستر را از «طمغا» و «نمار» (؟) [بکسر نون] معاف کـرده وفرمـان داده است تـا خراج را بنرخ ده در صد آنهم بجنس بستانند .

رشیدالدین درین نامه بشهاب‌الدین میگوید که باید بعضی املاك شخصی را که تاآن روز از خراج معاف بوده‌اند همچنان از خراج معاف دارد ومالیات دیوانـی («منال دیوانی») [3] را از قـرار هر ده خروار شش خروار بجنس

۱ـ مکاتیب رشیدی، ص ۱۱۸ـ۱۹ . ۲ـ همان کتاب ، ص ۱۱۹ . ۳ ـ اصطلاح «منال» امروز درمورد سهمی ازغله بکار میرود که دولت از مستأجران املاك خالصه میگیرد و همچنین در مورد مالیات وعوارضی که ازآنان میستاند .

بستاند وچهار خروار مابقی را بعنوان حق بـذر وحق الزحمه [«حق الحرائة والتعب»] بررعیت مقرر گرداند . شاید بتوان گفت کـه این دستور مربوط بزمین های خالصه وهمچنین مربوط بخراجی است کـه از املاك شخصی می ـ گرفته‌اند . قرارشد که مالیات «مواشی» و «قلان» و «چریك» راشهاب‌الدین قطع نظـر از املاك معاف شده از خراج (کـه در نـامه مورد بحث بـآنها اشاره شده است) بگیرد .[1] مالیات خوزستان تحت این عناوین ذکر شده است : «طمغا» ، «خراج ارباب» ، «مال‌وخراج دیوانی» ، «مواشی» ، «نمار وقپانی» ، «نهاله» [بفتح نون] ، «چریك» ، و «قلان امرأ خان». تمام‌جاهایی که رشیدالدین درستون «طغما» ذکر میکند از دادن این گونه‌مالیات‌هامعاف شده‌اند. «خراج ارباب» باستثنای‌یك مورد بقرار هر ده جریب یك جریب و «مال وخراج دیوانی» درهرجا بقرار هر ده جریب شش جریب بوده است . مواشی از ٤۰۰ تا ۱۰،۰۰۰ دینار فرق میکرده است . تمام جاها بجز حویزه از نمار وقپانی معاف بوده‌انـد و حویزه از ده من یك من میداده است . دو محل هر کدام بعنوان نهاله بترتیب ٤۰۰ و ۱،۰۰۰ دینارمیپرداخته‌اند . اعداد مربوط بچریك از ۱ تـا ۱۰ و مبالغ مربوط بقلان از ۲۰ تـا ٦۰۰ دینار فرق میکرده است.[2]

با اینهمه خصایص دستگاه مغول منحصر بگرفتن مالیات زاید براندازه و فساد وسؤ اداره وانحطاط وبی‌نظمی جامعه نبود. پیداست که غازان ازشاهانی بوده کـه در طریق اصلاحات میکوشیده است و مـأموران و ملاکانـی مانند

۱ـ مکاتیب رشیدی ، ص۱۲۱ . ۲ـ همان کتاب ص ۱۲۲ـ۳ . اگر قلان بمعنی نوعی بیگاری بوده باشد دراین صورت محتمل است مبالغ مزبور عبارت از وجهی بوده باشد که بجای بیگاری [از دهقانان] میستانده‌اند .

رشیدالدین برای آباد کردن زمین ها وافزودن بمیزان محصول آنها کارهایی انجام داده‌اند . مثلا چنین مینماید که قسمت بزرگی از خوزستان باو تعلق داشته وبنا بادعای او بطریقهٔ شرعی بوی منتقل شده بوده است . در یکی از نامه های منقول در «مکاتبات رشیدی» که خطاب بمردم خوزستان نوشته است آنانرا آگاه میکند که سراج‌الدین دزفولی‌راعامل‌خراج آن سامان کرده است تا «مباشران» را بطلبد وحسابهای سالهای گذشته را بخواهد (زیرامدتی بوده که چیزی دریافت نمی کرده است) . مینویسد مقرر کرده است که سراج‌الدین با رعایای آنجا بمهربانی رفتار کند و آنانرا بزراعت وعمران مشغول دارد . رشیدالدین پس ازوصف آبادانی خوزستان در گذشته مینویسد که پنج سال شده است که او با صرف مال وبذل کوشش در عمران خوزستان کوشیده است . هفتاد تومان خرج بند [1] و افزار کشاورزی وتخم ومساعده دادن [= تقاوی ومأکله] برعایا کرده و۲۰۰ جفت گاو در ملکی که دراهواز داشته بکارانداخته است، صرف نظرازعدهٔ جفت هایی که پیش‌ازآن‌برزگران براساس مزارعه در زمین های خود بکار انداخته بودند . مینویسد از هنگامی که اکثرقرای‌خوزستان‌بقیدملکیت‌اودرآمده‌است‌بعضی‌ازآن املاك راخریده وبعضی راکه خراب وبایربوده‌براثربذل‌مساعی احیا کرده‌است‌وعمال اودرآن ناحیه قسمت اعظم محصول را صرف پرداخت دستمزد ومخارج سد سازی و تنقیه قنوات ومساعده دادن برعایا واجرت دشتبانی‌میکنند و «بوجه مأکول آینده ورونده میرسانند».[2]

مکاتیب او نشان میدهد که رشیدالدین دراحداث دهات جدید چه روشی

---

۱ ـ یا «جفت گاو» . کلمه بند که درمتن آمده هم بمعنی سد است وهم بمعنی جفت گاو وهم جفت زمین، ۲ـ مکاتیب رشیدی ص ۱۸۱-۲ . جملهٔ اخیر را مؤلف محترم اشتباهاً به « مخارج‌حال وآینده current and future expenses » ترجمه فرموده‌است. (مترجم).

بکار میبسته است . در نامه‌ای کـه پیش ازین نقل کردم مینویسد کـه پنج قطعه زمین از مالکان آنها باومنتقل شده است و مقرر کرده که سراج‌الدین پنج‌هزارنخل [۱] خرما از حویزه بیاورد ودر آنها بنشاند وده تن دهقان جلد کاردان بجهت نشاندن درختان بیاورد تـا در آنجا آبادی‌یی پدید آورنـد و سراج‌الدین برای ایشان «حصاری» بسازد تا درآنجا ساکن گردند، وهرسال مبلغ ۱۰۰ دینار [آقچه] «رکنی» وهـر روز یـك من نان معین گـرداند تا هنگامی که درختان ونخلهای آنجا بارور گردد ، پس از آن هرسال هریکی را یك خروار گندم ویك خروار جو بدهد واز حاصل آنجا سه دینارازهرده دینارنقد و سه من از ده من جنس بعنوان حق‌الزحمهٔ [حـق‌السعی] ایشان بدهد . [۲] با اینهمه در پاره‌یی از موارد غلامان یا دیگران را درین دهات جدیدبکاروادارمیکردند، چنانکه‌درنامه‌یی که رشیدالدین بپسرش‌جلال‌الدین حاکم آناطولی نوشته است میگوید کـه پنج قریه در نزدیك تبریز احداث کرده ودر هر یك از آنها چهل تن از مرد وزن ساکن گردانده وقریهٔ پنجم از رعیت خالی مانده است . ازینرو رشیدالـدین از فرزند خود میخواهد که چهل غلام و کنیزك بفرستد تادرآن قریه‌سکونت یابند وبآباد کردنش‌مشغول شوند . [۳] همچنین در نامه‌یی که بغلام خود سنقر باورچی حاکم بصره نوشته است ازومیخواهد که‌برای‌ملك اودویست غلام ودویست کنیزك هندی‌وحبشی وقیروی [بروزن‌میبدی] وانواع‌دیگرازغلامان‌سیاه‌ازمال‌شخصی[خاصهٔ‌مال]او

۱ـ مؤلف سهواً بجای پنج هزار ، پانصد نـوشته‌است (مترجم). ۲ـ مکاتیب رشیدی ، ص۱۸۲. ۳ـ بنقل لسان‌الملك در «تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه تبریز»(طهران،چاپ سنگی ، ۱۳۲۳) ، ص۱۴۳ـ٤ [مکاتیب رشیدی،ص۵۳].

بخرد وبه تبریز بفرستد.[۱]

یکی ازخصایص بارزدورهٔ مغول آنست که‌درین زمان‌املاك‌واموال شخصی بمقدار کثیری افزایش یافته‌است. درعهد سلجوقیان اراضی وسیعی دراختیار مقطعان بود اما این گـونه اقطاعات بیشتر بمنزلهٔ حکومت های محلی بودنه املاك شخصی اما در دورهٔ مغول مأموران کشوری خواه از زمین داری وخواه از سرمایه هایی کـه درین کار صرف میکردند ثروتهایی سرشـار بهم زدند. این زمین ها باستثنای مواردی کـه حکومت آنها را مصادره یـا رقیبان غصب میکردند بحکم وراثت بوراث مـالك میرسید. در وصیت نـامهٔ وزیر اعظم خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌الله‌سیاهه‌یی‌ازاموال‌او آمده‌است. این‌سیاهه اولاً مشتمل است‌براملاکی که اودر«ربع‌مسکون» تبریز[۲] خریده وآباد کرده‌بود. وی بعضی از آنها را برطبق وصیت نامه براولاد ذکور واناث و بقاع خیر وبعضی را بملکیت فرزندان‌و«علما»وقف میکند. ثانیاً سیاهه مشتمل است براملاکی

۱ـمکاتیب رشیدی، ص۱٤.درنامه‌یی که رشیدالدین بجلال‌الدین‌نوشته‌باو دستور داده است که «نهری‌وسیع»در صحرای‌ملاطیه‌ازشط فرات‌حفر کندوده‌قریه بنیادنهدوبرای‌این‌قرا رعایاازبلاد و ایالات‌آناطولی‌وقنّسرین وعواصم جمع کند وبآنان بذر و وسایل کشاورزی ومساعده بدهد. در صدر نهر از دوجانب هشت روستا ودر ذیل‌آن دو روستا احداث کند (همان کتاب، ص ۲٤٦). در نامهٔ دیگر حکام ونواب وقضاة وسادات وصدور و متصرفان ورعایا واهالـی وصحرانشینان ممالك دیار بکر ودیار ربیعه راآگاه می کند کـه کسی را بنام زکی‌الدین مسعود برای حفر نهری جدید در حدود موصل‌فرستاده واورا مأمور کرده است که برطرفین نهرچهار قریهٔ حصار دار[«محوطه»]احداث کند ورعایا را ازاطراف بلاد واکناف ثغور دیار بکرودیار ربیعه‌وارمنیهٔ کبری وصغری وروم جمع گرداند وهمه را تخم ووسایل کشاورزی ومساعده دهد تا با فراغ‌بال وآسایش احوال بزراعت وآباد کردن مشغول گردند (همان کتاب، ص٢٤٤). همچنین باید ۲۰،۰۰۰ نفرحفار ازولایات مزبوربرای‌حفرجداول‌وانهار وساختن سد وبنا کردن خانه وحصار قراءبکار گمارد. (همان کتاب ص٢٤٥).

۲ـ این‌ناحیه که امروز غیرمسکونست‌معروف است بـه ربع‌رشیدی.

که واقع در املاك خالصه («املاك خاصه») (یعنی جزو آنها ؟)[۱] واملاك غازانی («ضیاع غازانی») بودووی آنها را آبیاری وزراعت کرده بود و باوتعلق داشت.[۲] املاکی که در نقاط مختلف امپراتوری وجود داشت جزو این دسته ازاملاك بشمار میرفت.

رشیدالدین بموجب این وصیت نامه بعضی ازآنها را وقف و برخی رابأولادش منتقل میکند.[۳] ازین نکته که او توانسته است این املاك را بورثه‌اش انتقال دهد یا آنها را بصورت موقوفه در آورد چنین برمیآید که وی نسبت باملاك خویش صاحب حق کامل مالکیت بود و بظن غالب آنها را بعنوان اقطاع یا بخشش صاحب شده یا از طریق معامله بدست آورده بود.[٤] املاك واقع در توران را که بعضی ازآنها عطیّه («سیورغال») سلاطین بود و بعضی ازآنها را پیشکاران [«وکلا»] او خریده بودند بجهت آنکه در جاهای دور دستی واقع شده بود ودرقلمروسلاطین ایران نبود (وبهمین سبب پیش ازآن «اعیان» آنها را بوجهی معین باجاره داده بود) درین وصیت نامه وقف برجمیع اولاد ذکور واناث میکند. همچنین املاك خود را واقع در سوریه ویمن که بعضی

۱ـ بظن غالب معنی متن چنین است . کلمه‌یی که بکاررفته «املاك» است که معمولاً بمعنی املاك شخصی ایست که مالك نسبت بآن دارای حق کامل مالکیت است. اگر معنی «املاك» درینجا چنین باشد درین صورت معنی عبارتی که درمتن آمده است این خواهد بود که املاك مورد بحث سابقاً قسمتی از املاك خالصه و قسمتی از املاك مخصوص غازان خان بوده و سپس برشیدالدین انتقال یافته است. درمتن صراحةً مذکورست که این املاك «باو(رشیدالدین) تعلق دارد.»

۲ـ مکاتیب رشیدی ، ص۲۲٤ـ٥.

۳ـ همان کتاب، ص ۲۲٥ـ۳۲.

٤ـ مثلاً درولایت شبانکاره ونیریز ۱۰۰ فدان [بکسراول و تشدید دوم نوعی واحد مقیاس طول است] وقف دومدرسه شبانکاره و متولی آن میکند [در متن چنین است : و تولیت آن بمولانا عضد الدین ایجی و فرزندان او تعلق دارد] .(مکاتیب رشیدی، ص۲۳۳) . مرکز ولایت شبانکاره ایج بود .

عطیّه («سیورغال») ملك ناصر پادشاه مصروسیورغال ملك اشرف پادشاه یمن بود وبعضی از آنها را پیشکاران («وکلای») او بوکالت شرعی خریده بودند وقف کعبه واورشلیم میکند. درسند وهند نیزاملاکی داشت که بعضی ازآنها را خریده بود و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بود. اواینها را وقف خانقاه شهاب‌الدین عمر سهروردی میکند. نخلهایی که بعضی را خریده و بعضی را خود در ولایات مختلف کاشته بود وعدهٔ آنها به ۳۹،۰۰۰ میرسید عده‌یی ازآنها را بملکیت فرزندان خود وملکیت دیگران درمیآورد وما‌بقی را وقف میکند. باغهای میوه وتاکستانهایی را که وی در ولایات داشت ودر سند دیگر [بخط عبدالملك حدّادی] ثبت کرده بود ظاهراً وقف خیرات ومبرات میکند.[۱]

رشیدالدین علاوه براغنام واحشامی که داشت[۲] ظاهراً دارای عده بیشماری طیور اهلی بود که بدهقانان برمبنای نوعی قرار داد معروف به «طراز» اجاره داده بود.[۳] این طیور اهلی مشتمل بود بر۲۰،۰۰۰ ماکیان که دردست رعایای دهات تبریزوسلطانیه وهمدان بودودروصیت نامه اینها را وقف بیماران میکند. ده هزارغاز وده هزارارد‌ك که بدست روستائیان تبریز ومراغه سپرده بود برای فرزندانش باقی میگذارد. هزار رأس گاو نروهزار رأس درازگوش بجهت حمل میوه وسماد (کود مخلوط) وکود وسنگ وغیره برربع رشیدی وبستانهای تبریز که اوانشا کرده بوده است وقف میکند واین چهار پایان را بدست دهقانان سهم بر یعنی «مزارعان» دهات مهرانه رود و باغبانان فتح آباد ورشیدآباد[۴] میسپارد.

۱ ــ مکاتیب رشیدی، ص۲۳۳ــ٤.
۲ــ نگاه کنید به اوایل همین فصل.
۳ــ نگاه کنید به فصل بیستم.
٤ــ مکاتیب‌رشیدی، ص۲۳۵ــ٦.

اگر چه ممکنست رشیدالدین را نمونهٔ توانگر ترین فرد دیوانی درآن دوره دانست اما بهیچوجه نمیتوان اورا ازین حیث ممتاز و مستثنی شمرد. در زمان اباقا (۶۶۳-۸۰/۱۲۶۵-۸۱) [۱] ابن طقطقی [بکسر طای اول و فتح طای دوم والف منقوص] در عراق بسبب اجاره کردن زمینهای خالصه توانگر شد. [۱] درآمد روزانهٔ شمس‌الدین محمد جوینی راکه وزیر اعظم هولاگو و پس ازو اباقا و تگودار (۶۸۰-۳/۱۲۸۱-۴) بود بمبلغ ۱۰،۰۰۰ دینار تخمین زده‌اند. [۲]

دردورهٔ مغول درترکیب طبقهٔ زمین‌دار تغییرات نسبةً فراوانی راه یافت. نخست باید ازاعضای طبقهٔ حاکمه یعنی مغولان یاد کرد که بعنوان مقطعان و صاحبان املاك شخصی زمین‌های نسبةً وسیعی دراختیار خود داشتند. اختلاف ودشمنی میان اینان ومردم محلی ظاهراً بیش از اختلافی بود که میان طبقهٔ حاکمهٔ سابق ودهقانان وجود داشت. چنانکه پیش ازین گفتیم مغولان می‌بایست زمین‌های بایری راکه واقع دریورت آنان بود بوسیلهٔ غلامان زراعت کنند چه امکان نداشت که بکشاورزان مجال چنین کاری دهند واین نکته‌ییست بسیار پرمعنی. دومین طبقه اززمین داران عبارت بودند ازعمّال مبرز حکومت که زمین های وسیعی در تصرف داشتند ودر میان طبقه زمین دار ممکنست قضات را از عواملی شمرد که رفته رفته شمارهٔ آنان روبفزونی نهاده است. از اقطاعاتی که غازان بآنان میداد پیش ازین سخن گفته‌ایم. این سیاست درصورت مداومت تا حدی حایز اهمیت میشد زیرا درین حال بتدریج اشتراك منافع طبقهٔ قضات باملاکان افزایش مییافت. پیش ازین قضات میان مردم عادی از

۱- اودرتوطئه‌ای که‌علیه‌عطاملك‌جوینی‌حاکم بغداد کرده‌بود شکست‌خورد ودومی‌املاك‌واموال وهرچه‌اوداشت مصادره کرد (جوینی، ج۱، باب۳۱و۳۲). ۲-همان کتاب،ص۸٤ مقدمه.

یك طرف وطبقهٔ ممتاز عمّال کشوری ولشکری از طرف دیگر طبقهٔ متوسطی را تشکیل میدادند وبرای مردم عادی در حکم مراجع نسبةً بیطرفی بودند که داوری نزد آنان میبردند. اما همینکه منافع قضات باازآن طبقهٔزمین‌دار یکی شد دیگر بیطرف باقی نماندند.[۱] سومین طبقه از زمین داران عبارت بودند ازطبقهٔ زمین‌داران سابق‌وازین‌طبقه‌عده کسانی که در دورهٔ مغول باقی مانده بودند در هرجایی متفاوت بود. ظاهراً سروکارعمال حکومت بطورکلی با برزگران بوده‌است‌اما این‌نکته قطعاً برین‌دلالت‌نمیکند که طبقهٔ زمین‌دار محو شده بود بلکه دلیل آنست که از برای حکومت جمع خراج از زارعان آسانتر ازمالکان بوده‌است آنهم مالکانی که شاید اکثر ایشان در املاك خود نبودند. در مورد مالکانی که در واقع غایب بشمار میرفتند شاید بتوان گفت که‌آنان سالی یکبارشخصاً جهت وصول مطالباتی که ازدهقانان داشتند باملاك خود میرفتند یا مباشران خویش را مأمور این کار میکردند: چنین مینماید که مالکی که پیش‌ازین(درصفحهٔ۱۷۲) ازویاد کردیم این روش‌رابکارمی‌بسته است.

حاصل گفتار اینکه در دورهٔ مغول علی رغم غازان خان کـه می کوشید اصلاحـات ارضی خود را منطبق بـا اصول شریعت کند اختلاف راه و رسم معمول بـا مبانی اسلامـی نسبت بـادوار قبل از مغول بـاز هـم بیشتر شده است. همچنین درین دوره بعدهٔ کسانی که املاکی وسیع در تصرف داشتند افزوده‌شده وبرروی هم آبادانی کشور ومیزان تولیدرو بانحطاط وتنزل نهاده است. دشمنی وعناد میان دهقانان وطبقات حاکمه اوج گرفته وفاصله میان این دو بیشتر شده است، حتی بیشتر از دورهٔ ترکان سلجوقی. سرانجام باید

۱ـ همچنین‌نگاه کنید به فصل پنجم.

دانست که بارواج فرمانهایی (یرلیغ ها) کـه ازطرف شاهان دربارهٔ دهقانان فراری صادر میشد روش هایی که سابقاً بحکم «عرف» وعادت جایز ومقبول بود قوّت قانونی یافت و دهقانان بیش از پیش وبنحوی مؤثرتر بزمین وابسته شدند.

پس از تجزیـه امپراتوری مغول ولایـات متعددی بنواحی جغرافیایی و اقتصادی جداگانه منقسم شد وعده‌یی از حکام ولایات وزعمای محلی ادعای استقلال کردند. درگذشته پیوسته این نکته ثابت شده بود کـه منضم گشتن ولایات شمالی متصل بدریای خزربامپراتوری‌یی که درفلات ایران مرکزیت یافته باشد امری مشکل است. ازینرو پس از تجزیـهٔ دولت مغول ولایات شمالی ازنخستین ولایاتی‌بودند که پیوند خود را با امپراتوری بریدند. درین ولایـات حتی شاید در عهد مغول مردم غالباً مطابق سنن قدیم زندگانی می‌کردند.[1]

ظاهراً یزد درزمان شرف‌الدین مظفربن محمدبن مظفر (متوفی در۷۵٤/ ۱۳۵۳ـ٤) آباد بوده‌است. بقول‌مؤلف تاریخ جدیدیزد «معموری‌شهر وولایت بمرتبه‌یی رسیده بود که مردم دهاقین را عوامل‌کار نفرمودندی [یعنی وسائل زراعت بدهقانان نمیدادند] وغله وپنبه ومیوه که برشهر آوردندی همه‌براسب

۱ـ چنین مینماید که یکی‌ازخصایص دایمی زندگانی مردم محلی بیکاری بوده است. مرعشی در «تاریخ طبرستان ورویان ومازندران» شرح میدهد کـه چگونه سید فخرالدین کـه در ۱۳٦۱/۷٦۳ـ۲ «رئیس» آمل شد مرکز حکومت خود را در قریه واتاشان قرار داد ودر آنجا بابیگار گرفتن ازمردم بساختن ابنیهٔ حکومتی پرداخت (ص۱۰٤ـ۲) . مرعشی‌همچنین مینویسد کـه در بهار رسم حکام مازندران برین بود کـه برنشینند و ده روزی جهت سرکشی بمزارع برنج از شهر بیرون روند ومردم را گرد آورند وبنقاطی از جنگل کـه برای زراعت مناسب بود برند وببریدن‌درختان وپاك کردن زمین ازخار وخاشاك وحفرقنات کمارند تاسپس برزگران بتوانند برنج و گندم برای ایشان (مالکان) بکارند.(ص۴۱۳).

واسترها بار کردندی وجامه های زیبا از دیبا وقصب پوشیدندی ومرغهای فربه با برنج در میان شیر جوشیدندی [۱]». با اینهمه این حقیقت محض که مؤلف تاریخ جدید یزد ذکر آن را مناسب دانسته و گفته است که مالکان عوامل کار (یعنی وسائل زراعت وبذر و گاو) بدهقانان نمیدادند نه همان دلالت برخوشبختی آنان نمی کند بلکه نشان می دهد که تنگدستی [و باصطلاح اروپایی تنزل سطح زندگانی] دهقانان را از امور عادی وطبیعی می پنداشته اند.

با وصف این در بسیاری از نقاط مملکت قدرتهای سیاسی دست بدست میگشت و این امر که نسبةً بسیار اتفاق میافتاد شاید حکایت از تغییرات معتنابهی میکرد که درمسأله مالکیت زمین نیز راه یافته بود. بظن غالب هر کس چند صباحی در جایی روی کار میآمد زمین های خالصه را تصرف میکرد. احتمال دارد که زمین های وقفی را نیز غصب میکردند.[۲]

در ۱۳۸۰/۷۸۲ تیمور بیك سلسله لشکر کشی ها در ایران آغاز کرد واگر چه وی در سر کوب کردن قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی اقوام ایرانی را رهبری میکرد [۳] با اینهمه قدرت او متکی به قبایل بیابانگرد یا شبه ایلیی بود که از محصول اغنام واحشام خود زندگانی میکردند. او نیز به پیروی ازمغولانی که پیش از وی بروی کار آمده بودند یورتهایی باتباع خودواگذار

۱ـ احمدبن حسین، ص۲۱۳. ۲ـ در تاریخ جدید یزد اشاره بزمین وقفیی شده که حصار داشته است: باغ حاجبی در یزد که پس از مرگ اتابك یوسف شاه رو بویرانی نهاده بود در زمان مظفریان مبدل بزمین خالصه شد، «برادر شاه یحیی (متولد در ۱۳۴۳/۷۴٤) شاه حسین دیوار آن باغ راست کرد وعمارت کرد ودر تصرف او بود. وبعد از وفات اوچون متروکات قسمت کردند این باغ بصبیه [مؤلف محترم صبی خوانده و پسر ترجمه کرده است] مولانا .... رسید. آنرا وقف اموات کرده ومردم هریك قطعه‌ای زمین برداشتندوحظیره‌یی ساختند» (ص۱۹۵). ۳ـ نگاه کنید به ا.ج. توین بی A.J. Toynbee تحقیق در تاریخ Study of History ج ٤، ص٤۹۱ ببعد.

کرد . مثلاً در۸۰٤/۱۴۰۲ پس از رای‌زدن با سرکردگان زیردست خوددر بارۀ یورت قشلاقی آنان هریك‌را شهروولایتی تعیین کرد.[1] این مطلب که‌این یورتها تا چه‌مدت در تصرف صاحبان آنها باقی‌میماند و رابطۀ اینان با مردم ساکن دهات‌وشهرهایی که‌عنوان یورت یافته‌بود ازچه‌قراربود روشن‌نیست.[2] جا نشینان تیمور نتوانستند که ممالك مفتوح اورا حفظ کنند اگرچه تاحدود یك‌قرن ایران‌را درتصرف‌خودداشتند . پس‌ازمرگ شاهرخ فرزند تیمور در ۸۵۰/۱۴۴۷:

امرا و شاهزادگان بهم بر آمدندوهریك آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند ... ودر تصرف‌آوردند. بنیاد ظلم وتعدی نهادند وقتل‌عام‌شد و طمع درمال تاجران ورعایا ومزارعان کردند ... خرابی‌درولایتها راه‌یافت ومردم پراکنده گشتند ... در تمام‌بلاد ایران قحط ووبا واقع‌شد .[3]

بار دیگر ناامنی برهمه‌جا سایه افکند.لشکرکشی‌های دایمی وقوع‌یافت و لشکرهایی که درآمد وشدبودند طفیلی مردم دهات شدند وفاتحان بجهت اتباع خود حواله بر روستائیان نوشتند . همینکه فاتحی جدید یاشاهی پیروز از راه‌میرسید مردم از ترس اینکه‌مبادا مالی از آنان‌مطالبه شود پراکنده میشدند .[4] هنگامی که‌شاهرخ‌فرزند تیمور(۸۰۷ـ۸۵۰/۱۴۰٤ـ٤۷) باصفهان رسید فرمان‌بخشودگی‌مالیاتی‌صادر کردتا از دهقانان‌مطالبۀ مالیات پس‌افتاده نکنند و ایشان بزراعت مشغول گردند .[5] ازطرف دیگر هنگامی که محمد سلطان(متوفی در۸۵۵/۱۴۵۱ـ۲) پس‌از مرگ شاهرخ باصفهان آمد وزیراو

---

۱ ـ عبدالرزاق بن‌جلال‌الدین اسحاق‌سمرقندی، مطلع‌السعدین، نسخۀخطی‌متعلق به‌موزۀبریتانیا بنشانۀ 17928 . Add ورق۳۲۸الف .

۲ ـ بعضی‌نواحی مملکت‌اختصاص‌بشکارگاههای سلطنتی داشت مثلاً دهات اطراف سلطانیه (مقایسه‌کنیدبا احمدبن حسین، ص۲٤۳).

۳ ـ احمدبن حسین ، ص۸-۹.

٤ ـ مقایسه‌کنید با همان کتاب ، ص۲٤۳ـ٤ .

۵ ـ همان کتاب ، ص ۲٤۹-۵۰ .

شیخ الاسلام سعدالدین ابی الخیر مقرر کرد که در یزد وولایات مجاور آن مالیات مخصوصی جهت لشکر بر هر خانواده بستند تا برات داران اصفهان آنهارا وصول کنند[۱] واین اخاذی‌هاروزگارمردم‌راسیاه کرد. هنگامی که‌این‌خبر به محمد سلطان رسید فرمان داد که «بهیچوجه فرع یك دینار نا واجب بررعایا ومزارعان قسمت نکنند.»[۲]

با اینهمه‌بطور کلی دردورهٔ میان انقراض ایلخانان‌وظهور صفویه‌تغییرات ناچیزی در زمینهٔ‌زمین‌دارای وتشکیلات روستائی پدید آمده‌است. امابهمان نسبت که حکومت از نظریات اسلامی دور میشد تمایلات استبدادی او قوت میگرفت. مثلا هینتز[۳] متذکر میشود که اوزون حسن خودسرانه ومستبدانه بر میزان مالیات موجود افزود ومالیات‌جدید‌بر‌مردم بست و این همان کسیست که ازاسلوب وباصطلاح «رژیم» مالیاتی‌او که میان سال ۱۴۷۰ [۸۷۵] و ۱۴۷۷[۴] [۸۸۲] معمول کرد اطلاعات دقیق داریم. با اینهمه در حوزه‌های‌مختلف مالیاتی پرداخت کنندگان نهایی مالیات باهم تفاوت‌عمده‌ای داشتند[۵]. مالیاتی که ازروستائیان میگرفتند مشتمل‌بود برمالیاتی که برهر «جفت» از زمین تعلق میگرفت، مالیاتی که بابت محصول میگرفتند ومیزان آن از۱۴ تا ۲۰ درصد فرق میکرد ومالیاتی که بر تاکستانها تعلق میگرفت. بعلاوه از روستائیان هر سال بابت‌حق مرتع بارهای هیزم وعلوفه وغیره‌میستاندند.[۶] یك عده مالیات دیگرهم معمول بود از قبیل‌یك‌درصدی

---

۱ - همان کتاب ص۲۵۷. ۲ - همان کتاب ص۲۶۶-۷. ۳ - Hinz .

۴ - نگاه کنیدبه‌و. هینتز، اسلوب های مالیاتی آناطولی شرقی درقرن پانزدهم و شانزدهم Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15 und 16 Jahrhundert درمجله آلمانی انجمن آسیائی خاورشناسان [Z. D. M. G.] (دورهٔ جدید، ج۲۵) ۱۹۵۰، ص۷۷-۲۰۱.

۵ - همان کتاب ص ۱۷۹. ۶ - همان کتاب‌ص۱۸۰ - ۱.

که بهنگام درو برای بعضی ازمأموران محلی وصول میشد وهمچنین مـالیات آسیاها وعوارض دیگری که دراعیاد میگرفتند.[۱] ایلات وعشایر نیز مانند کشاورزان میبایست مالیاتی بابت مواشی بپردازند.[۲] تغییراتی که‌در مالیات داده میشدبیشتر عبارت بوداز تغییرات کمّی نه‌تغییرات کیفی‌واساسی. براستی نظرمینورسکی درباره« ادامه سنن مملکت‌داری» از قرن‌چهاردهم تاهفدهم میلادی درست است . بعقیدهٔ وی زمین‌ها بدودسته ممتاز تقسیم میشده‌است : زمین‌های اعطایی موروثی بنام «سیورغال» که‌مشمول‌بعضی‌معافیت های مالیاتی بود و « تیول» یعنی زمینی که دارندهٔ آن میتوانست مالیات‌آنجارا موقةً برای خود وصول کند .[۳] میتوان گفت که‌اصل و منشأاین دونوع بخشش بروزگار سلجوقیان باز میگردد و بترتیب از «اقطاع‌دیوانی» و اقطاع‌شخصی» ریشه گرفته است چنین‌مینماید که در فاصله میان انقراض مغول وروی کارآمدن صفویه تمایز میان این‌دودسته اقطاع کمتر شده‌باشد.و اما درمـورد انـواع مختلف از اراضی‌واگذاری ازقبیل سیورغال وتیول و «اقطاع میل غالب برین بود که تمام این‌هامبدل بنوع واحدی گرددوعنوان عطیه‌یی‌را حاصل کند که صاحب آن از هر گونه مداخلهٔ عمال‌حکومت مصون باشد . توأم‌بااین‌تحولات و شاید پیش از آن مردم‌برای امرای محلی حقوق‌کامل مالکیت قایـل بودند زیرا « بالفعل» همهٔ زمینها درتصرف‌آنان بود. رفته‌رفته این‌مفهوم‌زمین‌داری اولاً جانشین نظریهٔ اسلامی شد که بموجب آن همه زمینهای بی‌صاحب بهمه مسلمانان تعلق میگرفت و فقط امام میتوانست‌آنهارا بنفع‌عامه مسلمین باین و آن واگذار کند ثانیاً جانشین‌طرز تفکر استپ نشینانی‌شد که معتقد بودند

۱ ـ همان کتاب ص ۱۸۱ ـ ۲. ۲ ـ همان کتاب ص۱۸۱ .

۳ ـ نگاه کنید به « سیورغالی‌متعلق به قاسم‌بن‌جهانگیرآق‌قویونلو» در نشریه‌مدرسه‌مطالعات شرقی و افریقائی، ج ۹، شماره٤،ص ۹٦۰.

خان تاجداری یعنی خانی که بسلطنت رسیده است بنیابت ازمردم خود صاحب همه زمین هاست.

از اسنادی که ازین دوره باقی مانده است میتوان تا حدی پی بکثرت و تنوع مالیاتی برد که برزمین‌ها وصاحبان آنها تعلق میگرفته است. چنانکه مینورسکی نقل کرده است سیورغال قاسم بن جهانگیر ازسی قسم مالیات و عوارض معاف بوده‌است. سندیگری داریم که به‌تاریخ ۹۰۴/۱۴۹۸–۹نوشته‌شده وبموجب آن امیر الوندقراقویونلوقریهٔ نهرآمس[بکسر میم]نزدیك گلپایگان را بجلال‌الدوله جابروزیرخودبخشیده‌است واین‌سندنیز دوام‌سنت قدیم را تا آن زمان نشان‌میدهد.[۱] ازین سند چنین بر میآید که هر چند سیورغالها را بصفت «دائمی» وصف میکردند و آنهارا «عطایای مخلّد» میخواندند در واقع چنین چیزی حقیقت نداشت وگاه گاه قباله‌یی نوشته‌میشد مبنی براینکه سیورغال مورد بحث را مجدداً بفلان واگذار کرده اند. در سندی که مربوط بسیورغال قاسم بن جهانگیرست «حکام» و«عمال خراج» و «کلانتران» و «کدخدایان»را از هر گونه مطالبه‌یی ازنهرآمس خواه‌بابت مالیات مستمرو عادی‌خواه‌بابت‌مالیات‌زاید وغیرعادی‌ممنوع کرده وهمچنین آنان‌را ازنوشتن برات بعهدهٔقریه مزبور باز داشته‌اند. بعلاوه نوشته‌اند که‌دیگر هرسال‌نباید تقاضای سیورغال جدیدشود. صاحب‌سیورغال از مالیات وعوارض ذیل معاف شده است: «مال‌وجهات» (مالیات‌مستمر)، «اخراجات وخارجات»(مالیات زاید)، عوارضی که بموجب حکم یا جزآن وضع‌میشود («عوارضات‌حکمی و غیرحکمی»)، «علفه» (مالیاتی که‌بابت خوراك عمال حکومت میگرفتند)،

---

۱ - اصل‌سند متعلق‌است به[مرحوم] حاجی‌میرزا حسن‌انصاری.

«علوفه»(حق علیق برای مرکب مأموران حکومت)[1]. «قنغلا» [بضم اول ودوم وسکون سوم] ، (مالیات مخصوص پذیرایی سفرا و دیگران) ، «بیگار»(کار اجباری)، «شکار» (مالیات شکار)، «الاغ» (پیك های چاپارخانه یامالیات مخصوص چهارپایان چاپارخانه)، «الام»[بفتح الف] (راهنمایانی که مجبوربودند بدون گرفتن مزد بمأموران حکومت خدمت کنند و آنانراازدهی بده دیگر رهنمون شوند)[2]. «ساوری» [بفتح واو و کسررا] (هدایا) «ساچق» [بضم سوم] (عوارض پذیرایی)، «پیشکش» (هدایا) ، «زرچریك» وپیاده (مالیات چریك [بمعنی امروز] پیاده وسواره)، «مشتلق» (عوارضی که درمواقع مخصوص مانند رساندن خبرخوش ازمردم میگرفته اند)، «احداث»[بکسر الف](بمعنی ابداعات و اختراعات innovations) ، «کدوس شمار» (؟ مالیات خانواروسرانه) ، «خانه شمار» (مالیات خانه) ، «یام بردار» (مالیات چاپارخانه) «دست انداز» (؟ دخل وانعام) ، « عیدی و نوروزی » (مالیات مخصوص سال نو) ، «حق السعی عمّال»(مداخل محصلان مالیات)، «عشر» (؟یك دهم)[3] ، « رسم الصّداره» (حق العمل صدر) ، «رسم الوزاره»(حق العمل وزیر) ، « غله طرح »[4]،

۱- مقایسه کنید بارشیدالدین، تاریخ مغولان ایران[جامع التواریخ چاپ کاترمر]، ص۳۶۹،حاشیه ۱۶۶. ۲- نگاه کنید به کُراسةُ المعی(نسخه خطی کتابخانهٔ مجلس،طهران)،ورق ۱۱-۶۱۰ که درحاشیهٔ آن معانی الاغ والام بشرحی که درینجا آورده‌ایم ذکرشده است [دوست فاضل آقای ایرج افشار مرامتوجه کرد باین که مؤلف محترم« کراسه»را « کراسة» (با تاء تأنیث) خوانده و الف ولام المعی راحرف تعریف گرفته است وحال آنکه این دو کلمه مضاف ومضاف الیه است].

۳ - شاید مراد از عشر درینجا مالیاتی باشد که بعضی از مأموران حکومت بعنوان مداخل خود میگرفتند نه عشر بمعنی خراج زمینی که درصدر اسلام معمول بوده .

٤ - معنی دقیق این اصطلاح درعهد آق قویونلو روشن نیست . در اصفهان درزمان ظل السلطان (اواخر دورهٔ قاجاریه) رسم چنین بود که غله املاك خالصه رابه دهقانان «قالب» کنند و آنان رابخرید غلهٔ مزبور ببهایی بیش ازبهای معمول مجبور کنندواین شیوه معروف به«غله طرح»بود . همچنین نگاه کنید به ص ۱۷۶.

«ابتیاعی» (؟مالیات خرید)، «حرز»[بفتح حا] (تقویم مالیات)، «مساحت» [بمعنی معمول خود]، «رسم الحرز ومساحت» (حق العمل تقویم کردن ومساحت کردن)، «اضافه و تفاوت تسعیر» (؟مالیاتی که بابت تعدیل نرخ تسعیر میگرفتند)، «تقبل» (؟هنگامی که مؤدی تقبل میکرد که مالیاتی را که از طرف محصل تعیین شده بود درموعد معین بپردازد نوع مخصوصی ازمالیات ازو وصول میکردند)، مالیات معروف به «صدیك»، «صددو» و «صدچهار»، حقوق «داروغه» و «کلانتر» و «ممیز» و «صاحب جمع» و «شیلان بها» (مالیاتی که برای اجتماعات اعیاد میگرفتند)، «سفره بها» (مالیاتی بود که برای کسانی که وسایل ضیافت را آماده میکردند میستاندند)، «سلامانه» (مالیاتی بود که برای بارعام شاه میگرفتند وهمچنین بمالیاتی گفته میشد که مردم بسبب دریافت خبر سلامت شاه میپرداختند)، «اخراجات قلاع وطوایل وجوقه گاه» (مالیاتی که بابت مخارج نگاهداری قلاع و اصطبل های سلطنتی و شکارگاههای سلطنتی میگرفتند)، «مرغ» (مکلف کردن مردم بدادن طیور اهلی)، «گوسفند» (مکلف کردن مردم بدادن گوسفند یا بز)، «قلان» (بیگاری) «قبچور» (مالیات مواشی)، «یرغو» [بکسر اول] (مالیات برای تحقیق درباۀ جرایم)، «سرغو» [بفتح اول] (؟) وسایر «تکالیف دیوانی» یا «مطالبات سلطانی» یا هرچه از راه مالیات بهربهانه و عنوان که ممکن بود بگیرند. این سیاهه نسبةً ازسیاهۀ مالیاتی دیگری که در سیورغال قاسم بن جهانگیر آق قویونلو ذکرشده است وبموجب آن صاحب سیورغال را ازادای مالیات معاف کرده اند مفصل ترست با اینهمه قسمت اعظم مالیات وعوارض معمول در آن زمان درین هردوسند ذکرشده است.

بارعمدۀ مالیات را کماکان بردوش دهقانان مینهادند. هرچند صاحبان سیورغال

را از تأدیه مالیات‌های مختلف مغاف میکردند با اینهمه از کجا معلوم که صاحب سیورغال این گونه مالیاتها ونظایر آنهارا از زارع بنفع خود نمیستانده است زیرا دلیلی که خلاف این نکته را ثابت کند در دست نداریم . شاید این مطلب در مورد املاك وقفی هم که از عوارض دیوانی معاف میشدند مصداق داشته است. در سندی که تاریخ آن ۱۴۸۸/۸۹۳ است یکی از موقوفه های فارس[1] را از پرداخت بیست و هفت نوع مالیات و عوارض معاف کرده اند . سند دیگر یعنی فرمانی در دست داریم که تاریخ آن ذوالقعدهٔ ۱۳۷۲/۷۷۳ است و سلطان احمد جلایر پسر شیخ اویس آنرا از تبریز بعنوان شیخ صدر الدین موسی پسر شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفوی صادر کرده است.[2] درین سند بنوع تحمیلاتی که بصاحبان املاك (اعم از املاك غیر قابل انتقال مانند وقف وغیره) میشده است اشاره کرده اند . درین فرمان به « حکام » و « نواب » و « متصرفان » و « بیتکچیان » اردبیل و توابع و نواحی گفته شده است که از مواضعی که در دست مریدان اوست مطالبتی ننمایند و بر آنجا برات ننویسند زیرا «متوجهات [یعنی مالیات زاید بر اصل تقویم شده] املاك و اوقاف زاویهٔ متبرکهٔ ایشان بموجب مقررنامهٔ دیوانی بمسلّمی [یعنی معافی] قدیم مقررست و بعضی متوجهات آن بنام ملازمان [یعنی شیخ موسی] حواله رفته ... تا زحمت رعایای ایشان نباشد» . بموجب این فرمان می‌بایست حکام اردبیل دهات اورا از مالیات معاف دارند و بر آنها برات ننویسند و امرا و آینده و رونده بخانه‌های او یا خانه‌های مریدان

۱ ـ بنقل از استاد مینورسکی در مقاله ای که باین عنوان نوشته است : « سیورغالی متعلق به قاسم بن جهانگیر آق قویونلو» (در اواخر فصل سابق باین مقاله اشاره کردیم).

۲ ـ اصل فرمان در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است و متن آن درمقاله‌ای تحت عنوان «فرمان سلطان احمد جلایر » (مجلهٔ یادگار آذر ۱۳۲۳، ص ۲۵-۹) نقل شده است. سلطان احمد اردبیل را از زمان پدر خود شیخ اویس که از ۱۳۵۶/۷۵۷ تا ۱۳۷۴/۷۷۷ سلطنت کرده است بعنوان سیورغال داشت . سرانجام احمد پس از برادرش حسین در ۱۳۸۲/۷۸۴ «سلطان» شد .

وی فرود نیایند و «چهارپای ایشان بالاغ [یعنی اسب چاپار و قاصد] نگیرند».

سند دیگری در دست داریم که آنرا ملك کیومرس بن بیستون (۸۰۷-۵۷ ۱۴۰۴-۵۳) بمتولی بقعهٔ شیخ مجدالدین گیلان آملی صادره کرده و پس از تعیین حدود ملك وقفی وی را از «الاغ» و «الام» و «بیگار» و «قبچورمه»[۱] و «مواشیه» گاو و گوسفند و مالیات زاید (مکس) [بفتح اول] وسایر عوارض معاف کرده است[۲].

۱ ـ شاید قبچورمه شکل دیگریست از قبچور.

۲ ـ کراسهٔ المعی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس)، ورق ۶۱۰-۱۱. برای درك معانی اصطلاحاتی که درینجا آمده نگاه کنید به «فهرست لغات و اصطلاحات» کتاب حاضر.

فصل پنجم

صفویه و نشوونمای حکومت مطلقه

ظهور صفویه در قرن شانزدهم میلادی [و قرن دهم هجری] نشانیست از آغاز دورانی جدید در تاریخ ایران. از لحاظ سیاسی ایران دارای حکومتی ملی بمعنی امروزی میشود[1] و از نظر مذهبی مذهب شیعهٔ اثنی‌عشری (یا جعفری) را که یکی از فروع تشیع است بعنوان مذهب رسمی قبول میکند. و اما مسأله زمین‌داری که در فصول سابق اشکال مختلف آنرا باختصار بیان کردیم در دورهٔ صفویه دارای معنی و مفهوم جدیدی میگردد. در طی قرون اولیهٔ اسلامی آئین قدیم زمین‌داری در قالب راه‌ورسم اسلامی ریخته‌شد، سپس در زمان سلجوقیان براثر عرف وعادتی که درمیان بیابانگردان سلجوقی معمول بود تغییر یافت و سرانجام حکومت مطلقهٔ شیعه جانی تازه درکالبد آن دمید. شاه صفوی از نظر طرز تفکر و ادراک هم با «خلیفه» فرق داشت و هم با «خان» فرمانروای بسلطنت رسیده. دیگر مفهوم جامعه حتی بطور جزئی نه بر آن نوع مساوات تقریبی معمول در بین استپ‌نشین‌ها مبتنی بود و نه بر آن نوع حکومتی که بنیاد آنرا مشاورهٔ محدود اعضای ممتاز اجتماع تشکیل میدهد. ظاهراً شباهت هایی میان جامعهٔ عصر صفوی با جوامع قبلی وجود داشت اما درواقع برروی هم مفهوم جامعه مبتنی بر حکومت مطلقهٔ فردی و استبدادی بود ونظریه حق من جانب الله[2] مایهٔ تحکیم موقع شاه گشته بود.[3] حکومت روزافزون مطلقهٔ مذهبی درهمه شؤون اجتماعی

۱ـ مقایسه کنید با توین بی، تحقیق درتاریخ، ج ۲، ص ۲۵٤.

۲ـ Divine right

۳ ـ میان اسناد متعلق بعهد سلجوقی که موضوع آنها دادن اقطاع یا انتصاب مأموران دیوانی بمشاغل مختلف است و اسنادی ازین قبیل که مربوط بدورهٔ صفویه است اختلافات مهمی از ←

وحیات سیاسی تأثیر کرد . گفتیم که نظام‌الملك از پیش قرینه‌یی بدست داده بود که سلطان مالك مطلق همه زمین‌هاست. حال باید دانست که در دورهٔ صفویه این نظر قاطعیت بیشتری حاصل کرد اگرچه جنبهٔ عملی آن بمقتضای اضاع و احوال تعدیل یافت . صفویه که درابتدا باپشتیبانی بعضی قبایل وعشایر روی کار آمده بودند همینکه بقدرت نظامی تکیه کردندو خواستند بحدکافی سپاه گردآورند درین کار درماندند و لاجرم همچنان کردند که اسلاف آنان پس از عاجز ماندن در پرداخت مزد لشکریان کرده بودند یعنی اراضی وسیعی را که در قبضهٔ اختیار حکومت بود بآنان واگذار کردند. نخست بنام سرکردگان سپاه برات نوشتند تا مواجب ایشان از محل عواید مالیاتی یعنی مالیات ارضی پرداخته شود . سپس زمین‌هایی را که بروات برعهدهٔ آنها بود به تیول دادند و سرانجام تیول داران بر آن شدند یا دست کم این تمایل در آنان پدید آمد که تیول ها را ازطریق غصب «بالفعل» مالك شوند . این نظریه که حق مطلق مالکیت بشاه تفویض شده است سرپوش خوبی بود که شاه در زیر آن میتوانست زمین رعایای خودرا غصب کند با اینهمه چنین مینماید که این نظریه که شاه یگانه مالك اراضی است عملاً قبول عام تام وتمام و بلاشرط نیافته است . شاه عباس لازم دید که املاك شخصی خودرا مبدل باوقاف کند تا هم بتواند از عواید آنها بهره‌مند گردد وهم از سرزنش این و آن که ممکن بودبگویند از راه حرام املاك مزبور

حیث عبارت پردازی دیده میشود. در اسناد دستهٔ اول اگر بمقطع اصرار کرده‌اند که با رعایا بنیکی رفتار کنند بسبب اینست که خلق همه امانت خدایند اما در اسناد دستهٔ دوم بجهت آنکه اگررعایا خشنودباشند بدعاگویی ذات شاهانه خواهند پرداخت و دیگر سخن درین نیست که وی چون طبعاً بنده‌یی گناهکارست حاجت بدعای رعیت دارد . بحکم اسناد دورهٔ صفوی دیگر کار اصلی رعایا عبادت کردن خدا نیست بلکه ستایش و تعظیم سلطانست . چنانکه می بینید تکیه کلام عوض شده وتنها شاه صفوی است که نقطهٔ پرگار وجود گشته است .

را بدست آورده است پرهیز کرده باشد. از ین حقیقت ظاهراً چنین بر میآید که مردم عادی نسبت بزمین‌های خود از حقوق کامل مالکیت برخوردار بوده‌اند. اگر مالکیت همه زمین‌ها خاص شاه بود دیگر این مسأله که املاك او از راه حرام بدست آمده است عنوان پیدا نمیکرد زیرا درین حال لازم نمیآمد که شاه زمین‌هایی را که قبلا باو تعلق داشت غصب کند. مؤید این مطلب که در دوره صفویه مالکیت املاك شخصی را عملاً برسمیت میشناختند آنست که هر کس میتوانست ملك خود را وقف کند و این کار میسر نمیشد مگر اینکه مالکان نسبت باملاك خود دارای حق کامل مالکیت میبودند.

بعقیدهٔ استاد مینورسکی صفویه جانشینان بلافصل سلسلهٔ سلاطین ترکان قراقویونلو و آق قویونلو بودند. وی مینویسد: «نا مناسب نیست که اوایل دوران صفویه را سومین مرحلهٔ حکمفرمایی ترکمانان در ایران بدانیم. قوای نظامی شاه اسماعیل که بوسیلهٔ آن الوند و مراد آق قویونلو را شکست داد کاملاً مشابه قوای حریف وی بود. یعنی اساس ایلیاتی و عشایری داشت.»[۱] اکثریت مطلق حامیان شاه اسماعیل عبارت بودند از عشایر آسیای میانه، سوریه، ارمنستان بانضمام قبایلی که از قراقویونلو و آق قویونلو گسسته و بشاه اسماعیل پیوسته بودند. درزمان آق قویونلو و قراقویونلو آن عده از قبایل ترکمانی که در روزگار سلجوقیان بارمنستان و بین النهرین علیا و آسیای صغیر کوچ کرده بودند بنای مهاجرت بسوی شرق را نهادند و این مهاجرت در زمان سلاطین اولیهٔ صفوی همچنان ادامه یافت. این ترکمانان گله‌چران بودند و از مردم دورو بر خود مجزی میزیستند و ییلاق و قشلاق میکردند و به طوایفی تقسیم میشدند و از رؤسای خود فرمان میبردند.[۲] از اینرو در

۱ ـ تذکرة الملوك، ص ۳۰ [چاپ دبیر سیاقی ص ۵۰]. ۲ ـ همان کتاب، ص ۱۸۸.

دوران این دو سلسله مانند دوران سلجوقیان و مغول از یك سو میان مردم شهرنشین و شبه ایلی یا بیابانگرد و از سوی دیگر میان ایرانی و غیر ایرانی دودستگی وجودداشت و ترکمانان مانند زمان سلجوقیان ثابت کرده بودند که در خور اعتمادنیستندونمیتوان بنای‌قدرت‌را برچنین‌بنیاد متزلزلی استوار کرد. در زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۸۴/۱۵۲٤-۷٦) رقابت طوایف ایلی باهم ونیز طبع سر کش آنان وضع حکومت را بمخاطره افکند و شاه طهماسب ناچار دست بمرخص کردن وپراکنده ساختن‌آنان‌زد.

در زمان شاه طهماسپ قسمت بیشترمملکت من غیرمستقیم اداره میشد. بنا بقول آلساندری [۱] بجز ناحیه‌یی که شاه‌طهماسپ و فرزندانش برای‌خود باقی گذاشته‌بودند کشور به پنجاه قسمت تقسیم‌میشد. حکام این پنجاه ناحیه سرپرستی ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سواررا برعهده داشتند ومیبایست آنانرا نگهداری کنند وبهنگام ضرورت فرا خوانند. بر روی‌هم‌عده آنان‌بنظرآلساندری‌بیش از ۶۰،۰۰۰ سوار نبود گرچه عدهٔ سوارانی که میبایست فرا خوانده شوند در روی کاغذ بیش‌ازین عده بود. [۲]

حکومت های ولایتی ازبسیاری جهات شبیه به «اقطاعات دیوانی» دورهٔ سلجوقیان بود. این‌حکومت ها از طرف حکومت مرکزی باشخاص واگذار میشد وحاکم مانندمقطع زمان سلجوقیان مکلف بآماده کردن‌عده‌یی سرباز بود. شاردن مینویسد که حاکم درولایت خودشهریاری کوچك‌بشمارمیرفت. او و صاحب منصبان او و قوایی که وی اداره میکرد قسمت اعظم عواید مالیاتی‌را صرف میکردند و فقط جزیی از آن‌را بشکل هدایا وحقوق ورسوم

---

۱ - Alessandri

۲ - در «سفرنامه ایتالیایی‌هادرایران در قرن‌پانزدهم‌وشانزدهم»، Italian Travels in Persia in the 15th and 16 th Centuries انجمن ها کلویت Hakluyt Society، دورهٔ اول، ج۴۹، ص۲۲٦ - ۰۷.

مخصوص بشاه میدادند. بهمان طریق که شاه از حکام عوارض و مالیات میگرفت حکام نیز از کسانی که در قلمرو آنان میزیستند مالیات و عوارض میستاندند[۱] و میتوانستند ناحیه یی را که تابع آنان بود بتقسیمات فرعی منقسم و بکسان واگذار کنند و نسبت بآنها نظارت کامل داشتند.[۲]

با اینهمه از طرف حکومت مرکزی در هر ولایت سه نفر مأمور منصوب میشدند. یکی از آنان به «جانشین» معروف بود و پیوسته در مرکز ولایت با حاکم بسر میبرد. دومی «وزیر» یا ناظر و ممیز و سومی «واقعه نویس» بود که وظیفهٔ عمدهٔ او گزارش همهٔ وقایع بشاه بود. در واقع کار این مأموران در هر ولایت این بود که مراقب اعمال حاکم باشند و در صورتی که بخواهد بر خلاف مصالح حکومت مرکزی کار کند با او مخالفت ورزند.[۳]

در زمان شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸/۱۵۸۷-۱۶۲۹) در مبانی قدرت صفویه تغییراتی پدید آمده بود و او دیگر مانند شاهان پیشین بر قوای عشیری و ایلی اتکا نمیکرد بلکه قوای جدیدی را که از عناصر غیر ایلی فراهم کرده بود پشتیبان خود ساخته بود و آنان عبارت بودند از گرجیان و ارمنی هایی که اسلام آورده بودند.[٤] ایجاد همین قوای جدید که مستقیماً بشاه اتکا داشتند این مسأله را بوجود آورد که چگونه باید مزد آنان پرداخته شود. راه حلی که یافتند همان بود که سلاطین سلف از آن پیروی کرده بودند بدین ترتیب که قرار شد قشون از سپاهیان منظمی تشکیل شود و شاه از آنان نگهداری کند و در ولایات نیز قوای چریك بوجود آید و برای پرداخت مزد همهٔ سپاهیان،

---

۱ ـ سفرنامهٔ شوالیه شاردن Voyages du ChevalierChardin چاپ ل. لانگله L.Langlès (پاریس ۱۸۱۱)، ج ۵، ص ٤۰۸. ۲ ـ همان کتاب، ج ۵، ص ۳۸۰. ۳ ـ همان کتاب، ج ۵، ص ۲۵۷ ـ ۸. ٤ ـ تذکرة الملوك، ص ۳۰ ـ ۱.

املاك خاصّه (یعنی خالصه) را به تیول دهند . بناشد کـه در مورد این تیولها مانند « اقطاعات » اولیه لشکری اصل وراثت برسمیت شناخته شودو تیول بفرزندان ذکور بارث برسد مگر اینکه تیولدار بترك سپاهیگری گوید. هریك از افراد چریك ولایات میبایست پس از احضار شدن بفاصله دوازده ساعت خودرا معرفی کنند و هر سال درسانی که دربرابر نمایندهٔ دربار یا در برابرحاکم صورت میگرفت شرکت جوید.[1] در مورد قشون ثابت هریك از از تیولها را بچند دسته از سپاهیان میدادند نه بهریك از افراد[2] تا بدین گونه افراد تیولدار در امروصول مالیات دچار اشکال نشوند . دربعضی موارد سپاهیان حقوق خودرا مستقیماً ازمحل تیول میگرفتند ودرپاره‌یی ازموارد از خزانهٔ مملکت . درمورد اخیرمأموری که موسوم به « تحصیلدار » بود پنج درصد بعنوان دلالی یا حق‌العمل بابت تیولهای حوالی اصفهان‌وده درصدبابت بابت تیولهای جاهای دیگر از مزد سپاهیان کم‌میکرد و غالباً تأدیهٔ حقوق این تیول داران را بتعویق میافکند . بنابرین چنین مینماید که هرقدر عدهٔ سپاهیانی که‌درزیرفرمان‌مستقیم‌شاه بودندنسبت بعدهٔسپاهیانی که‌حکام ولایات هریك‌بسهم‌خودمیبایست‌آماده کنند[3] فزونی میافت‌ناچارمیبایست‌برمساحت زمین‌هایی که در تصرف‌مستقیم سلطان بود افزوده‌شود تا بتواند مزدسپاهیان را بپردازد .

گذشته از تیول‌های لشکری بعضی از املاك خالصه را موقةً یامؤبداً بـه مأموران حکومت ودیگران به تیول‌میدادند (نگاه کنید بشرحی که‌پس‌ازین خواهد آمد) و بعضی دیگررا درتحت اداره واختیارممیز [وباصطلاح‌وزیر]

---

۱ ـ شاردن ، ج۵،ص۲۹۸ ـ ۹و۳۰۳-۴.

۲ ـ باصناف دیوانی نیز اقطاعات دسته جمعی‌داده‌میشد (شاردن ،ج۵،ص۴۲۳ ـ ۴).

۳ ـ باصطلاح انگلیسی Contingents.

مینهادند تا او از طرف شاه مالیات آنهارا وصول کند. هرچند شاردن مینویسد که تازمان قبل از شاه صفی (۱۶۲۹-۴۲ میلادی [۱۰۳۸-۱۰۵۲]) امتیاز میان ولایات و املاك خالصه معلوم نبود با اینهمه چنین مینماید که در واقع بعضی امتیازات کلی میان املاك « دیوانی » (یعنی دولتی) و املاك «خاصه» (یعنی خالصه) وجود داشته منتهی این امتیاز درزمان شاه صفی بارز ترشده است . وزیر او ساروتقی بوی اصرار کرده بود که سیاست پدر را مبنی بر نصب حکام در ولایات رها کند زیرا این کار باعث میشد که حکومت مرکزی نتواند درکار ایشان نظارت کند و باید دانست که پدر شاه صفی بعلت احتیاجی که بعدهٔ سربازان مورد تعهد حکام داشت ناچار باتخاذ این روش شده بود . شاه این پیشنهاد را پذیرفت و ادارهٔ امور فارس را که از نظر وسعت و ثروت یکی از ایالات مهم ایران بشمار میرفت اما بسبب سرحدی نبودن احتیاج بقوای نظامی کمتری داشت دوباره برعهدهٔ حکومت مرکزی گذاشت و مباشری را بتمشیت امور آن سامان گماشت .

شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۷۷/۱۶۴۲-۶۷) سیاست پدر خود شاه صفی را ادامه داد و درهرجای کشور که خطر جنگ نبود مانند قزوین و گیلان و مازندران و یزد و کرمان و خراسان و آذربایجان حکومت های محلی را بر انداخت . از آن پس هنگامی که خطر جنگ ظاهر میشد دوباره برای هر ولایت حاکمی تعیین میکردند چنانکه درآغاز سلطنت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵/۱۶۶۷-۹۴) هنگامی که خطری از ناحیهٔ قزاقهای حوالی بحر خزر سرزد وی حکامی برای مازندران و گیلان تعیین کرد . همچنین چون بیم آن میرفت که ترکمانان بر خراسان و آذربایجان بتازند دولاتی بآن دو ایالت فرستاد و همینکه خطر رفع شد سیاست شاه صفی را ازسر گرفت . شاردن بسخن خود ادامه میدهد و میگوید که مردم با این روش اعتراض داشتند و میگفتند که این کار مانع از گردش پول

میشود و تنهاشاه را تـوانگر میکند ومایهٔ ستمکاری عمال حکـومت و ضعف لشکر میگردد [۱] . بعقیدهٔ شاردن علت اینکه ظلم حکام ولایات از جور مباشران املاك خالصه کمتر بود دروهلهٔ اول این بود که آبادی ولایت بنفع حاکم تمام میشد زیرا درواقع ولایت تحت حکومت او وقلمرو شخص او بشمار میـرفت و حال آنکه سود مباشر درین بود که ببهانهٔ گرفتن مال بیشتر برای شاه تا آنجا که میتوانست مردم را بدوشد . ثانیاً حاکم برخلاف مباشر آنهمه هدایا بدربار نمیفرستاد یا هرسال بجهت خوش‌خدمتی برمقدار مبلغ سالیانه یی که بـرای شاه میفرستاد نمیافزود . ثالثاً اگرحاکم ومباشر بنابود ازمردم اخّاذی کنند شاه این کاررا از دومی بیشتر تحمل میکرد زیرا خزانهٔ شاهی ازمالی که حاکم بزور میگرفت صرفه ای نمیبرد. [۲]

هرچند چنانکه درفصل چهارم بازنمودیم قبل از صفویه درمـیان طبقـهٔ اقطاع دار این تمایل غلبه یافته بود که انواع و اقسام مختلف از اقطاعات مبدل بیك نوع گردد با اینهمه در دورهٔ صفویه اقطاعات بچند دسته کلی معین قسمت میشد و در مورد همهٔ آنها اصطلاح « تیول » بکار میرفت .

بعضی خصایص که در قدیم مخصوص اقطاع التملیك و اقطاع الاستغلال بود در مورد تیول صفوی هم مشاهده میشود . در قدیم اعطای اقطاع التملیك بـنا برین عقیده بود که زراعت باید توسعه و رواج یابد. حال گوییم که انعکاس این عقیده را درمورد اعطای بعضی تیولهای دورهٔ صفوی نیز میتوان مشاهده کرد (نگاه کنید به مطالب بعدی) . تا آنجا که تیول‌دار نسبت به تیول خود دارای اختیارات کـامل دیوانی بود وضع او بیشتر شباهت بوضع صاحبان « اقطاع دیوانی » داشت . دربرابر اعطای تیول تیولدار موظف بود که بسهم خود عدهٔ

۱ ـ شاردن ج ۵، ص ۲۵۰ ـ ٤ ، ۲۷٦ ـ ۷.   ۲ ـ همان کتاب ، فصل ۵، ص ۲۷۹ .

معینی سرباز آماده کند . فرمان ذیل که بتاریخ ذیقعدهٔ ۱۱۱۰ (ژوئیه ـ اوت ۱۶۹۸) نوشته شده است [1] این نکات را روشن‌میکند :

حکم جهانمطاع شد آنکه بنا بشفقت شاهانه دربارهٔ امارت وحکومت پناه‌لاچین سلطان ولد مرحوم شیرعلی سلطان برادوست حاکم سابق سمای‌و ترکور از ابتداء ده‌ماههٔ توشقان ئیل [2] مشار الیه‌را برتبهٔ امارت الکای مزبور سر افزاز و آنچه به تیول مرحوم مزبور مقرر بود بدستوربامارت پناه‌مومی الیه عنایت فرمودیم که بواجبی بامر مزبورولوازم آن‌قیام‌نموده در آراستگی‌قشون و ضبط ونسق وآبادانی محال تیول خود مساعی‌جمیله بظهوررسانیده موافق تصدیق دفتر موازی چهل وهفت نفر ملازم مکمل مسلح نگاهدارد وبا غازیان و کدخدایان و رعایا بنوعی سلوك‌نماید که همگی از حسن سلوك‌اوراضی وشاکر بوده و دعای‌خیر جهت‌ذات مقدس نواب کامیاب همایـون ماحاصل شود . غازیان و ریش سفیدان ورعایای محال مزبوره امارت‌پناه مشارالیه‌را حاکم باستقلال دانسته ازسخن وصلاح حسابی اوبیرون نروند و اطاعت وانقیاد اورا لازم‌شمرند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این‌عطیه را دردفاتر خود ثبت نموده تیولنامچه بقیودلازمه مسوده نمایند و درعهده‌شناسند .

اصطلاح «تیول» همچنین دلالت بر زمین هایی میکند که بجای حقوق بمأموران حکومت داده‌میشد . این تیول‌ها بردونوع بود : یکی تیولهایی که بطور دایم وابسته بمقام‌و منصب‌بود و بهمین‌سبب‌بتمام مقامات عالی بابت‌حقوق ومواجب صاحبان آن تیول‌ها تعلق میگرفت . دیگر تیولهایی که هر سال از طرف ادارهٔ‌حسابداری [مستوفی‌الممالك؟] باشخاص واگذار میشد .

چنانچه محصول تیولی که بجای حقوق ومواجب یکـی ازمقامـات داده بودند از مبلغ منظور کمتر میشد مباشر ولایت کسر مبلغ را جبران‌میکرد . بالعکس اگرمحصول تیول از مبلغ منظور بیشتر میشد درین‌حال فرض قضیه این‌بود که مازادرا باید بخزانه بفرستند مگر درموارد استثنایی .

بموجب سفرنامهٔ شاردن برآورد عواید زمین‌هایی که به تیـول میدادنـد بروزگاری باز میگشت که کس بیاد نداشت . شاردن ادعامیکند که‌دررعایت

۱ ـ این‌فرمان متعلق است‌به آقای حاج حسین آقا نخجوانی. ۲ـ یعنی‌سال‌خرگوش.

مصالح شاه سخت اهمال میورزند وبطور کلی عواید تیولها عملاً سه‌چهاربرابر مبالغ برآوردیست.[۱] یکی از سفیران ونیز درگزارشی که‌بسال ۱۵۷۸ - ۹ [۹۸۶ - ۷] نوشته همین نظررا اظهار کرده است. وی مینویسد: « عدهٔ بیشماری از دهات واملاك‌وسیع را بابت‌مزد سواران به تیول‌داده‌اند. کمترین مزدی که سواران میگیرند سالیانه ۱۰۰ دوکات است هرچند درآمدشان‌بیش ازین‌هاست. آنان خود زمین را زراعت میکنند و عوایدی که از آن‌بدست میآورند سه‌برابر مزد مقرر آنانست ».[۲]

زمین‌هایی که بدین گونه درازای مزد وحقوق‌به‌تیول داده میشد ازتفتیش مأموران شاه معاف بود. بنظرشاردن این تیولها درواقع ملك صاحبان تیول بود و تیولداران با سکنهٔ تیول بدلخواه خود رفتار میکردند.[۳] بنظر او در ایران با سکنهٔ تیول‌های موروثی بهتر از سکنهٔ املاك و اراضی نوع دیگر رفتارمیشد زیرا تیول دار تیول خودرا ملك شخصی ودایمی خودمیپنداشت و امیدوار بود که در سراسرعمر درین مقام باقی بماند و آنرا برای فرزندانش باقی بگذارد.[٤]

سند ذیل که بتاریخ صفر۱۰٤۱ (سپتامبر ۱۶۳۱) در مورد تعیین حقوق ومواجب نوشته شده کیفیت این گونه تیول را واضح میکند:[٥]

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه‌چون‌حسب الحکم نواب‌جفت مکان فردوس آشیان ملکی وریش سفیدی ناحیهٔ ارونق‌من اعمال‌دارالسلطنهٔ تبریز بسعادت آثار ملك علابیگ‌ارونقی بلامشارکت غیرمرجوع شده که‌بواجبی‌بامر مذکور ولوازم‌آن قیام واقدام‌نموده کمال سویت وراستی‌درمیانهٔ‌رعایا مرعی داشته نگذارد حیف‌ومیلی‌واقع شود وامصاء سوای... [کذا؟] بتاریخ

---

۱ - شاردن، ج ٥، ص٤۱۷. ۲ - وقایع‌نامهٔ‌راهبان کرملی در ایران Chronicles of the Carmelites in Persia (لندن، ۱۹۳۹)، ج ۱، ص٥۲، حاشیه ۱. ۳ - شاردن، ج ٥، ص ٤۱۸. ٤ - همان کتاب ٤۱۹ - ۲۰. ٥ - این فرمان متعلق است‌به‌آقای‌حاج‌حسین آقانخجوانی.

شهر ذیقعدهٔ سنه ۱۰۳۸ گذشته مضمون اینکه‌چون بموجب حکم‌نواب فردوس آشیان ملکی ناحیهٔ مزبور دروجه ملك‌علابیگ مذکور مقرر بوده رعایاء ناحیهٔ مزبور اورا ملك خوددانسته از سخن وصلاح حسابی اوبیرون رفته‌لوازم امرمذکوررا موافق معمول قـدیـم مخصوص او شناسند واحدی‌را بدوشریك و سهیم ندانندورسوم ملکی[1] اورا موافق معمول زمان اعلیحضرت خاقان جمجاه جنتمکان علیین آشیان و زمان نواب فردوس آشیان که درجزو معمول است مخصوص او دانسته رساند و کلانتردارالسلطنهٔ تبریز دخل دررسوم ملکی مزبور نکرده توجیه و تخصیصی که واقع شود باسم‌ملك‌مزبور آنچه‌رسد ناحیهٔ ارونق باشد اطلاق‌نماید که مشارالیه در جزو موافق حق‌وحساب توجیه نموده محل بمحل رسد رساند و کدخدایان موجود ملك مذکور توجیه نماید و توجیهات را بخط ومهر او معتبردانند و در ینولا ملك مذکور عرض کرد که کلانتر تبریز اورا در ملکی‌ناحیهٔ مزبور تمکین نمیدهد و مانع‌رسوم اومیشود وقبل از این رعایای ناحیهٔ مذکور عرض‌نموده حکم ماصر[ماضی ؟] شرف ورود یافته‌بود که چون رسوم ملکی ناحیهٔ‌مذکور از دفتر مشخص نمیشودملك علابیگ مذکور اگر رسومی در جزو معمول‌بوده ورعایاوملکان سابق نداده‌اندباز بهمان قاعده‌بارعایاعمل‌نمایدبنا براین‌مقرر فرمودیم که کدخدایان ورعایاء ناحیهٔ ارونق رسوم‌ملکی مزبوررا موافق آنکه درزمان شاه جنت‌مکان علیین آشیان و زمان نواب گیتی ستان بملکان میداده اند بمشار الیه واصل سازند و مضمون حکم نواب فردوس آشیان و حکم نواب همایون مارا که‌بر طبق آن‌صادر گشته من اوله‌الی آخره ممضی شناسند وموقوف ونعور [؟] ملك مشار الیه داد وستدنکرده لوازم امرمذکور را مخصوص‌اوشناسند. وظیفهٔ ملك مذکورآنکه بنوعی با رعایا سلوك نماید که از اوراضی و شاکرباشند و دعای خیر جهت نواب‌همایون ما حاصل نمایند درین باب قدغن دانسته‌هرساله حکم مجدد طلب‌ندارند وچون‌پروانچه بمهراشرف رسد اعتمادنمایند بعهدهٔو کلاء بیگلربیگی آذربایجان که امداد نمایند. بتاریخ شهر صفر سنه ۱۰۴۱.

شاردن قایل بدودستهٔ مهم اززمین‌هاست وآن عبارتست از یکی اوقاف و دیگری املاك‌خصوصی‌متعلق‌باشخاص. صفویه‌بسیاری از املاك را وقف‌مقاصد خیریه بخصوص وقف بقاع متبر کهٔ شیعه و ازهمه بـالاتـر آستانهٔ امام رضا [ع] در مشهد و خواهرش فاطمه [ع] درقم کردند. بعضی ازین املاك وقتی موقوفاتی بود که بخاندان صفوی‌پیش از آنکه درایران بسلطنت برسند تعلق

۱ـ رسوم ملکی یامشاید «رسوم ملکی» یعنی «the dues from the property» [= رسوم حاصل از ملك].

داشت .[۱] شاید بتوان گفت که در زمان شاه‌عباس [اول] بیش‌ازهر دورهٔ دیگر بعدهٔ املاك موقوفه اضافه شد . در سال ۱۰۱۵/۱۶۰۶ ـ۷ یا ۱۰۱۶/۱۶۰۷ـ۸ وی بر آن‌شد که « جمیع املاك و رقبات مکتسبهٔ خاصّه خودرا که ... قیمت عادله آنها زیاده از یك‌صدهزار تومان شاهی عراقی وحاصل آنها بعد ازوضع مؤونات زراعت بتسعیروسط قریب بهفت هزار تومان‌میشد» با ابنیه گونا گونی کـه دراصفهان و حوالـی آن داشت وقف چهارده معصوم کند . وی تولیت آنهارا بخود وپس ازخودبسلطان زمان اختصاص‌داد . بموجب مواد وقف نامه که شیخ بهاءِ الدین آنرا تنظیم کرد قرارشد که عواید اوقاف پس از وضع

۱ ـ در نسخه‌یی خطی که در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی‌معروف به «صلوك وسجلات‌تیموری» ودر کتابخانهٔ بیوتات سلطنتی طهران موسوم به صریح الملوك است نوشته شده است که در ۱۰۱۱ (۱۶۰۲ـ۳) شاه عباس بهادر خان را ببلخ فرستاد و اودرآنجا وقف‌نامه‌یی یافت که بموجب‌آن تیمور بعضی املاكرا بر خاندان صفوی‌وقف کرده بود . درین‌سند صورتی از این‌املاك ذکرشده است‌منجمله املاك صفهان وهمدان وطالش‌وطارم که آنهارا «بزر حلال خودخریده‌وبذکوراولاد وقف‌حضرت سلطان‌خواجه‌علی نموده» . نامهای سران عشایرمختلف وامیران‌متعدد وکدخداها و رؤسایی که صاحب این املاك بوده اند بر متن‌سند افزوده شده و ایشان تصدیق کرده‌اند که‌بی هیچ اجبارو اضطراربا رضایت کامل‌و درعین هوشیاری این املاك را فروخته اند . تاریخ ایـن معامله ۸۰۶ (۱۴۰۳ ـ ٤) ذکرشده است .

درین سند نوشته‌اند که پس ازآنکه خاقان اعظم این‌مواضع‌را از طریق‌شرعی خریدتولیت آنهارا‌باولاد ذکورسیدعلی منصوربن سیدجمال‌الدین‌بن سیدعلی منصوربن سیدجبرائیل الحسینی سپرد . اینان میبایست‌هرسال‌عواید اوقاف‌را جمع کنند وبخواجه‌علی‌بن‌شیخ‌صدر الدین موسی‌بن سلطان شیخ صفی‌الدین اسحاق‌بن سید جبرائیل الحسینی وفرزندانش بدهند.

همچنین فرمانهای دیگری‌دردست است که پس ازین تاریخ نوشته شده و متعلق بدوران صفویه است و بموجب آنها متولیان اوقاف سلسله صفویه در اردبیل ازمعافیت های گوناگون مالیاتی برخوردارشده‌اند(مثلاً نگاه کنیدبه کتاب‌حسین‌بن‌ابدال‌زاهدی‌یعنی «سلسلة‌النسب‌صفویه» (برلن،ایرانشهر ، ۱۹۲٤ـ ٥، ص۱۰٤ـ۵وص۱۰۸ـ۱۰).

« حق‌التولیه» بر حسب اختیارو نظر متولی وبنا باقتضای زمان‌صرف شود.[1]

گذشته از خاندان سلطنتی که بر وسعت زمین‌های وقفی میافزودنـد در صاحبان املاك‌خصوصی‌نیز این‌تمایل پیداشده‌بود که املاك خودرا وقف کنند. علت این امررا تا حدی باید درین حقیقت جستجو کرد که زمین های وقفی باندازهٔ سایرزمین‌ها غصب نمیشدومالکان با وقف کردن زمین‌های خود تاحدی موفق بحفظ آنها میشدند زیرا بدین طریق خودیا خانواده شان‌متولی اوقاف خود میگشتند ودرضمن‌میتوانستند قسمت‌اعظم عوایدآنها را بخود اختصـاص دهند . البته‌قسمتی ازعواید راهم‌صرف‌مقاصدخیریه‌یی میکردند که املاك خودرا اسماً وقف‌آنها کرده بودند . ازین گذشته‌بموجب سفرنامهٔشاردن‌بسیار کسان که ملك خودرا ازراه‌حرام بدست آورده بودند از ترس آنکه ازدست نرودوقف‌میکردند و بدین گونه امیدوار میشدند که غصب مال مردم از نظر اخلاقی‌عواقبی‌برای‌آنان ببارنیاوردومکافات‌عمل گریبانگیرشان رانگیرد ودر ضمن از قسمت اعظم عوایـد مـوقوفه بهره مند میشدند . رویهمرفته شاردن در توضیح این‌معنی‌بتفصیل نمیکوشد . ازین گذشته مینویسد که اگر کسی زمینی‌را که‌ازراه حرام بدست‌آمده‌بودوقف‌یا تحت‌عنوانی‌باطل تصرف‌میکرد این‌عنوان‌پس‌ازیك‌سال‌ازتاریخ‌تصرف‌بلاانقطاع‌زمین‌اعتبارمییافت و هرگونه ادعائی نسبت‌بآن منتفی میشد.[2] تولیت‌انواع مختلف‌اوقاف‌مانند تولیت‌اعتاب مقدس ظاهـراً شغلی بسیار پـر درآمدبـوده است . عـده‌یی انگشت شمار میخواستند که این مناصب‌ازدست‌آنان‌بدر نرود و ازین راه ثروتی عظیم بهم میزدند . شاه عباس ثانی این مقامات را مجدداً میان عده یی قسمت کرد و

۱ـ اسکندربیک ، تاریخ عالم آرای‌عباسی (طهران، چاپ سنگی ۱۸۹۶ - ۷[۱۳۱٤]،ص ۵۳٦ ؛ همچنین نگاه کنیدبه شاردن ، ج٦،ص٦٠.

۲ ـ شاردن ، ج ۵،ص ۳۸۱ .

کوشید تا بدین طریق موجب تجزیهٔ ثروتهای عظیم گردد .[۱]

فرمانی که در تاریخ ربیع الثانی ۱۰۷۳[۲] (نوامبر - دسامبر ۱۶۶۲) راجع بپرداخت مالیات دهقانان یکی از املاك موقوفه نوشته شده است نشان میدهد که غالباً زمین‌های وقفی را اجاره میداده اند . این سند مربوط است باوقاف غیائیه[۳] که بعضی از آنها وقف خاص وبرخی وقف عام بود وحاکی از آنست که مقامات دیوانی در معامله با زارعان روش مزارعه را بمقاطعه یعنی مصالحه کردن بمبلغ مقطوع [وباصطلاح مبلغ «چکی» یا « یك قلم »] را رجحان میدادند . اینك متن فرمان :

چون قبل ازاین رفعت پناه کامران بیگ متولی بقعهٔ رفیعهٔ غیائیه بعرض رسانیده بود که بهرجات [بمعنی بهره‌ها و سهم‌ها] وقفی بقاع غیائیه که درهرمحل واقع است ازقرار هست و بود [یعنی مقدار واقعی محصول] وعشرحاصل مقرر استورعایای بعضی محال وقفی اولادی و خیراتی بقعهٔ غیائیهٔ مزبوربمجرد آنکه در سنوات سابقه میانهٔ متولیان وزارعان بمقطع [یعنی مال الاجاره مقطوع] قرار یافته بوده آنرا منظور داشته در ادای بهرجه واقعی تعلل می‌نمایند وحسب الفرمان قضا جریان ومثال دیوان الصدارهٔ سابق مقررشده بود که کدخدایان ورعایای محال وقفی بقعهٔ غیائیه چون اجاره ومقطع سابق بفوت موحرو مستأجرین شرعاً باطل استوبنا بصرفه وغبطهٔ سرکار وقف به هست وبود عمل میشود میباید که همگی زارعان با متولی مذکور و متصدی سرکار وقف وناظران بقرارهست وبود عمل نموده بهرجه واقعی را موافق معمول آذربایجان سیما دارالسلطنهٔ تبریز ونواحی واصل متولی و ناظر متصدی گرداند که موافق شرط واقف و خطاب ومثال دیوان الصداره عمل نماید و بمقطع سابق مستند نگشته آنرا منظور ندارند و در این وقت کامران بیگ بدیوان الصدارة العلیة العالیه آمده استدعای مثال تأکید [کرد] بنابر این مقررشد که کدخدایان ورعایای محال وقفی بقعهٔ غیائیه بنوعی که قبل ازین مقرر شد بعمل آورند بعهدهٔ شیخ الاسلام و گماشتهٔ بیگلربیگی عظیم الشأن ووزیر جلیل القدر آذربایجان که امداد شرعی بتقدیم رسانیده مجال تمرد خلاف شرع وحساب رعایا ندهند ونوعی نمایند که بهرجهٔ سرکاروقف ازقرارهست وبودواصل گردد ودرین باب اهتمام تمام لازم دانسته درعهده شناسند.

۱- همان کتاب، ج۶، ص۶۳-۵ . ۲- این فرمان متعلق است به آقای حاج حسین آقا نخجوانی

۳ - ظاهراً واقف غیاث الدین بن رشیدالدین بوده که بیشتر املاك خودرادر آذربایجان وقف کرده بوده‌است . بموجب سندی که پس ازین نقل خواهدشد عمل واقف ابتدا در ۷۳۴/۱۳۳۳-٤ صورت پذیرفته است .

فرمان دیگری داریم که تاریخ آن ۱۶۸۹/۱۱۰۱ [۱] وموضوع آن دعوی بر سر همان ملك است . درین فرمان نوشته شده است که محمدرحیم متولی ملك غیاثیه در «دارالسلطنه» تبریز بدیوان عالی یعنی «دیوان الصّداره» گزارش داده است که دربعضی اوقاف واقع در نواحی مرند منجمله شندوار [بکسر اول و سکون دوم و سوم] از توابع ارونق [بفتح اول و سوم وچهارم] میان متولیان سابق و بعضی از رعایـا « مقاطعه و اجاره قرار یافته بود الحال رعـایاء مزبوره همان را منظور داشته راضی بهست، وبود نمیشوند » لذا متولی مـزبور « درین باب استدعاء خطاب مستطاب عالی نمود و مستوفی موقوفات ممالـك محروسه تصدیق نموده که از قرار وقفیّهٔ مؤرخه بتاریخ شهر محرّم الحـرام سنهٔ ۷۲٤ قراءِ مذکورهٔ فوق از جمله موقوفات بقعهٔ رفیعهٔ مزبوره و مـداخل سرکار مزبور ... از قرار تعهد میر عادل و محمدابراهیم متصدیان سابق موقوفات» بوده است ولذا این ارزیابی را :

رعایا وزارعین باید قبول نمایندیا آنکه دست برداشته محل را بتصرف مباشرین داده که ضبط و نسق و توفیررا بعمل آورده از آن قرار بتنخواه ارباب حوالات نمایندبنابرین مقررشد که کدخدایان و رعایاء محال وقفی مزبوره مستند باجاره ومقاطعه که دربعضی ازمنه با متولی سابق نموده باشند نشده بنا برصرفه و غبطهٔ سرکار وقف از قرارهست وبود عمل وبهرجه واقعی را موافق معمول ... آذربایجان خاصه دار السلطنه تبریزونواحی ، واصل متولی ومتصدی سرکار موقوفات بقعهٔ مزبوره نمایند که موافق دستور العمل دیوان الصدارة العلیة العالیه بمصارفی که مقرر گرد مصروف دارند .

این سندچنین پایان مییابد :

بعهدهٔ وکلاء عالیجاه سردار لشکر ظفراثرو بیگلربیگی عظیم الشأن ووزیر جلیل القدر آذربایجان که امداد شرعی و حسابی بتقدیم رسانند ومجال تمرد و تخلف احدی از مضمـون

---

۱ ـ متعلق به آقای حاج حسین آقا نخجوانی است [درتاریخ تحریر این سطور چون اصل این فرمان در دسترس جناب ایشان نبود رو نوشتی از آن را مؤلف محترم بتقاضای بنده از لندن برایم فرستادند].

مسطور نداده نوعی نمایند که بهرجه واقعی سرکار وقف ازقرارهست و بود واصل مباشرین آن سرکار شود و چنانچه‌رعـایا و زارعین محال مزبوره‌را در مقابل سخن شرعی و گفتگوی‌حسابی بوده باشد بدیوان الصداره عرض نمایند که بدانچه مطابق‌شریعت مقدسه وموافق قانـون حق‌و حساب بوده باشد مقرر گردد که از آن قراربعمل آورند ودرین‌باب اهتمام‌تمام‌لازم دانسته هر ساله خطاب مجدد طلب ندارند ودرعهده شناسند. [محل مهرعالی‌دیوان الصداره] .

بعقیدهٔ شاردن املاك خصوصی متعلق باشخاص همان املاکیست که ۹۹ ساله بآنان اجاره داده میشد و در طی این مدت متصرفان بدلخـواه خود میتوانستند در آنها اقامت کنندیا آنها را بفروشند. پس‌از انقضـای ۹۹ سال اجاره نامهٔ دیگری برای همان مدت و در مقابل پرداخت مالیات یـك ساله مینوشتند. درمورد بعضی زمینها مالیات سالیانه یی نیز مقرر میشد.[۱] با اینهمه بایددانست که در واقع املاك خصوصی ظاهراً وجودداشته‌است وبعید نیست که شاردن درین عقیده‌یی که اظهار کرده بخطا رفته باشد و ممکنست که این نوع اجاره و استجاره منحصراً یا بطور عمده‌درمورد زمین‌های‌وقفی مصداق داشته‌است زیرا این نوع زمین‌ها در تاریخی که شاردن سفرنامهٔ خود را مینوشت در ایران نسبةً فراوان بود. اگر این نظردرست باشد ایـن‌راه و رسمی که شاردن از آن سخن گفته موافق با راه و رسم امروزست که زمین‌های‌وقفی‌را ۹۹ ساله‌اجاره‌میدهند،زیراچنین‌زمینهایی‌را‌رسماً واصطلاحاً نمیتوان فروخت.[۲]

شاردن همچنین مینویسد که تیولهای موروثی معروف به «سیورغال» را از محل اوقاف بـه خانواده های سرشناس مذهبی میبخشند. این تیولها نسلاً بعدنسل بموجب حق ناشی از مرور زمان بوراث میرسیده است[۳]. با اینهمه سیورغال‌ها منحصر به زمین های وقفی نبوده و تنها بخاندانهای مذهبی

۱ ـ شاردن، ج۵،ص ۳۸۱ ـ ۲. ۲ـ نگاه کنید بفصل یازدهم. ۳ـ شاردن، ج۶،ص۶۵.

داده نمیشده است بلکـه سیورغـالها را از محل زمینهای بایر یـا زمینهای خالصه [۱] نیز عطا میکرده اند ومعمولاً دادن سیورغال متضمن اعطای پاره یی ازمعافیت های مالیاتی بوده است . ازین گذشته اصطلاح سیورغال در مورد وجوهی که از محل مالیات مملکتی باین وآن میداده‌اند بکارمیرفته‌است [۲] . چنین مینماید که این سیورغالهارا پس‌ازمرگ صاحب اصلی آن میان وراث قانونی او قسمت میکـرده‌اند [۳] مگر در مـواردی که حکومت آنرا پس میگرفت یاکسی آنرا غصب میکرد واین امرمیبایست درآن‌روزگاران‌غالباً اتفاق افتاده باشد .

ازین گذشته‌بایدانست که هرچندتیول اصلی رابعنوان «دایم» میبخشیدند و مأموران دیوانی را ازینکه هرسال فرمان جـدیدی از صاحب آن مطالبه کنند منع میکردند بااینهمه پس‌ازمرگ تیول داراصلی‌فرمان‌تیول‌محتملاً میبایست از طرف دیوان تأیید شود . [۴]

۱ـ درفرمانی که بمناسبت‌اعطای‌سیورغالی بعنوان اعتمادالدوله محمد بیگ وزیرشاه‌عباس‌صادر شده‌است نوشته‌اند که‌وی بعرض رسانده است که بعضی زمین‌هارا باآب قناتی‌آبیاری میکند که از حوالی اصفهان‌میگذرد واگر این‌آب درنهر «مبارك» جاری شود محتملاً برای آبادکردن زمین های‌پشت‌هزارجریب‌کافی‌خواهد بود . ازینرومنبعد هرزمین بایری که اوآباد کند بعنوان سیورغال‌دایمی‌موروثی باوبخشیده‌خواهدشد واین‌سیورغالها ازپرداخت خراج معاف خواهد بود (نسخهٔ خطی متعلق بدکتر مهدی بیانی ، طهران) . با اینهمه شاید بتوان گفت که این زمین دراراضی موقوفهٔ یکی ازشاهان صفوی واقع بوده است .

۲ـمثلاً فرمان‌مورخ رمضان ۱۰٤۷ (ژانویه ـ فوریه ۱٦۳۸) منقول در فرمان مورخ ۱۰٦۷ (۱٦٥٦ـ۷) مقررمیدارد که بیست‌درصد ازمالیات سرانهٔ ارامنه سراسرآذربایجان که بمأخذ نفری ٦ دینار میگرفتند بعنوان‌سیورغال به میر نعمة‌الله عطا شود (نسخهٔ خطی متعلق بآقای حاج محمدآقا نخجوانی).

۳ـ همچنانکه در فرمانی که پیش‌ازین نقل کردیم مورد یافته است.

٤ـ هرچند تیول مذکور درحاشیهٔ ۱همین‌صفحه دایمی بوده است با اینهمه میان وراث اصلی اختلاف افتاده وبموجب فرمان مورخ شعبان۱۱۱٥ (دسامبر۱۷۰۳ـ ژانویه ۱۷۰٤)اعطای تیول تأیید شده ونام سید دیگری را براسامی وظیفه خوران افزوده‌اند. این فرمان متعلق‌است بآقای حاج‌محمدآقا نخجوانی .

کاملاً روشن نیست کـه اصطلاح سیورغال در چه مـورد منحصراً بمعنی تیولهای ارثی وغیر ارثی ودر چه مورد منحصراً بمعنی تیولی بوده است کـه بجای حقوق ومواجب باشخاص میبخشیده‌اند. ازشاه اسماعیل فرمانی دردست داریم که درتاریخ ذوالحجه ۹۱۸ (فوریه ـ مـارس ۱۵۱۳) بعنوان خـواجه کمال ابوالفتح‌بن خواجه جمال‌الدوله ، مفتش («مشرف») خـزانهٔ سلطنتی صادر شده‌است . درین سند نوشته‌اند که هرقدر در آینده ملك اوآباد شود باز ازهرگونه مالیات ومطالبات معاف خواهد بود .[۱]

بموجب این فرمان‌مبلغ ۳۸،۰۰۰ دینار تبریزی بعنوان سیورغال ازمحل روستای ویست [بروزن‌نیست] که جزو بخش مالیاتی گلپایگـان بوده برای خواجه‌کمال‌الدین ابوالفتح مقررشده است . نوشته‌اند که باید حقوق دیوانی آن محل طبق تعهدات معمول برای «وکلای» صاحب تیول فرستاده شود و تیول ازمالیاتی که محصلان دیوانی بعنوان مالیات‌مستّمر («مـال‌الجهات») و مالیات زاید(«اخراجات») وعوارضی که‌بموجب حکم یاجزآن گرفته میشود («عوارض‌حکمی‌وغیرحکمی») و«علفه وعلوفه وسلامی وسواری وپیشکش و چریك» وهمچنین انعام («حق‌السعی») محصلان مـالیات («عمال») و «الاغ والام» وسایر «تکلیفات دیوانی ومطالبات سلطانی» [۲] یا هر چه ممکن است از طریق مالیات بهراسم و رسم وصول کـرد ـ ازهمهٔ اینها معاف باشد .ازین گذشته هرگاه برحسب اتفاق وبسبب ترقی‌عمران و آبـادی تیول عواید آن افزون شود هیچ مبلغ اضافی ازین بابت نباید از وکلای صاحب تیول مطالبه شود وچنین مبلغی نباید چـه بعنوان تقویم و چـه بعنوان مساحت در صورت

۱ـ معلوم‌نیست که سیورغال‌را بعنوان تیول باو بخشیده‌اند یابجای حقوق ومواجب. اصل سند متعلق‌است بآقای‌حاج میرزاحسن انصاری .

۲ـ برای معانی‌این اصطلاحات رجوع کنید بفهرست لغات‌واصطلاحات .

مالیات منظور گردد.

درفرمان مورخ ۱۱۲۰/۱۷۰۸ شاه سلطان حسین که بمناسبت اعطای «مزرعه» دولت آباد و کیخسرو آباد (واقع درناحیهٔ جوشقان) بعنوان تیول موسی بیگ قوللر آقاسی، بیگلر بیگی سابق آذربایجان صادر شده است [۱] جمله یی دیده میشود که پرمعنی است، بدین مضمون که این اماکن بعنوان سیورغال و بمنظور اقطاع التملیك (نگاه کنید به ص ۸۲) با مالیات و عوارض آن بوی عطا شده است. این فرمان حکایت میکند که تیول موردبحث دارای چهار قنات متروك بوده و چهارسالی پیش از آن موسی بیگ دوتا از آنها را دایر کرده و دراحیای دوقنات دیگر کوشیده واین کاررا تقریباً بپایان برده است. ازین گذشته وی قصد دارد که درزمینی بایر قناتی احداث کند وازینرو درخواست کرده است مالیات و عوارض دیوانی زمین هایی که ازین قنوات مشروب خواهد شد بعنوان سیورغال موروثی باوبخشیده شود واگر مقومان مالیاتی دیوان دیدند که برمقدار محصول این دهات افزوده شده است مالیات آنجا را بیش از حد معمول تعیین نکنند. در مقابل این تقاضا بموجب این فرمان مالیات وعوارض دیوانی قناتهای قدیم وهر قنات جدید دیگری که ممکنست در محل احداث شود بعنوان سیورغال دایمی موروثی باو عطا میشود. مستوفیان عظام دیوان باید اینهارا سیورغال اوو اولاد اوشناسند ومالیات زایدولایتی («اخراجات مملکتی») و مالیات زاید و مطالبات دیوانی («اطلاقات دیوانی») خاصه اطلاقات دیوانی مخصوص سربازان پیاده و «پیشکش ها» و مخارج ایلچیان و غیره را از محل مالیات مشترك دهقانان («بنیچه») بپردازند و بهیچوجه براتی بر آن سیورغال ننویسند وبابت «علوفه» و «علفه»

۱ـ من سواد این فرمان را دیده ام نه اصل آنرا که شنیده ام در کیخسرو آباد است.

وجو وکاه وهیزم و طیور اهلی وعلیق و «بیگاری» وعوارض صید(«شکار» یاشاید « جیرهٔ شکار انگیزان ») و« طرح » و«دست انداز » و «الاغ» [۱] و « کبك» [۲] و «قراشوران » و سایرعوارض چیزی مطالبه نکنندو بهیچ بهانه متعرض « رعایا وبرزگران ومقنیان » یاعمال موسی بیگ نشوند و در هر امری از امور رعایای موسی‌بیگ که محتاج داوری باشد باومراجعه کنند و «حکام» و دیگران در آن مداخله نکنند . درین‌فرمان دوبارعبارت « بی دستور اصل » (تقویم اصلی‌مالیات) در مورد شرایط اعطای سیورغال بکاررفته استوظاهراً ازین‌نکته بخوبی‌پیداست که «سیورغال» الزاماً ازهمه مالیاتها معاف نبوده است . درین‌صورت چنین مینماید که صاحب‌سیورغال ناگزیر بود که کماکان مالیات اصلی را بپردازد اما ازپرداخت مالیات زاید معاف میشد . بعلاوه‌این شرط که همه مرافعات دهقانان برای‌رسیدگی باید به صاحب سیورغال ارجاع شود اهمیت بالنسبه‌فراوانی دارد (نگاه کنید به صفحات بعد).

ازین گذشته چنین مینماید که بعضی افراد را از پرداخت مالیات‌معاف میکرده‌اند و این« معافیت‌ها» «شخصی» بوده و بزمین‌آنان تعلق نمیگرفته است . واما کسانی که با کشاورزی سروکار داشتند زمینهایشان‌ازمالیات‌معاف بود . بموجب فرمان مورخ ۱۰۷۹/۱۶۶۸ـ۹ [۳] خانوادهٔ سادات انصاری خواه در تبریز باشند خواه در جاهای دیگر پیوسته از پرداخت هر گونه مالیات معاف اند . بنابرین دیوانیان را از گرفتن هر گونه مالیات و عوارض از خانوادهٔ مزبور منع کرده وبآنان فرمان داده اند که خاندان مزبور رابهر

---

۱ ـ برای‌معانی این اصطلاحات‌رجوع کنیدبه‌فهرست‌لغات واصطلاحات . ۲ ـ مقایسه کنید با آنچه درین باره در فصل هیجدهم خواهد آمد . ۳ ـ متعلق به آقای حاج حسین آقا نخجوانی .

نوع کسب و تجارت مشغول باشندمزاحم ومتعرض نشوند و پیوسته ایشان را ازمالیات مستّمروعوارض ومالیات زاید (« عوارضات و اخراجات و صادریات (کذا فی الاصل) دیوانی ») و « تحمیلات ولایتی » مانند« دوعشر وده یك و حد میانه» ومالیات سرانه(«سرشمار ») ومالیات خانه («خانه شمار ») وغیره معاف دارند .

زمین‌های موات برحسب جایی که در آن‌واقع شده بود یا بدیوان تعلق داشت یابشاه اماچون بقول شاردن‌شاه‌مالك همه اموال‌دیوانی‌بودهر گاه‌میخواست آنها را به زمینهای خالصه مبدل سازد چنین میکرد (بجای آنکه بگذارد حکام آنهارا بفروشند) . درصورتی که‌چنین زمینی مبدل بخالصه‌میشد مباشری بر آن‌میگماشتند و او ازطرف‌شاه زمین‌را تحویل‌میگرفت . ازینرو هرزمین بلا متصرف یا هرزمینی که عملاً آنرا تصرف کرده بودند اما حقاً نمیتوانستند تصرف کنند در هر نقطه از نقاط امپراتوری متعلق بشاه بود . اگر کسی میخواست خانه یی درزمینی بسازد که عملاً کسی آنرا تصرف‌نکرده‌بود و کسی‌هم‌نمیتوانست مالکیت خودرا نسبت‌بآن ثابت کندچنین زمینی را چنانچه متعلق بدیوان بودا زحاکم و مباشر درخواست میکرد و چنانچه خالصه بود میبایست تقاضای اورا بعرض شاه یا باطلاع عمال او در آن‌ولایت برسانند . بنا بقول شاردن اگر کسی موفق بگرفتن این گونه زمین‌ها میشد یا زمین‌را بی شرط و قید باو میبخشیدند یا مشروط بپرداخت حق سالیانه . بموجب شرایط مندرج در قانون مدنی این زمین ها را نود و نه ساله باشخاص اجاره میدادند و پس از انقضای این مدت مستأجر برای تجدید اجاره بهمان مدت نود و نه‌سال میبایست حقی بپردازد . اگر در طی مدت نود و نه سال مستأجر زمین را بدیگری میفروخت میبایست قباله را بمباشر ارائه کند و مختصر

حقی هم باو بپردازد تا اجارهٔ زمین از همان تاریخ بمدت نود و نه سال تجدید و بمستأجر جدید واگذار شود. اگر بدین گونه قول شاردن دربارهٔ واگذار کردن زمینهای موات به اشخاص درست باشد این مطلب اقوی دلیل خواهد بود بر اینکه مالك مطلق هرزمینی شاه بوده است. ازین گذشته اگر این نوع واگذار کردن زمین براستی مربوط به « زمینهای موات » بوده باشد این نکته دلیل بر آنست که درین مورد آشکارا بر خلاف شرع اسلام اعم از شیعه و سنی عمل میشده است. با اینهمه ممکنست که شاردن درین مورد خطا کرده باشد و شاید این گونه اجاره ها تنها منحصر بزمین های وقفی بوده‌است، زیرا این‌قسم زمین‌هارا کسی نمیوانسته‌است رسماً تملك کند.

شاید بتوان گفت که درواقع اجاره دادن املاك بخصوص درمورد زمین‌های خالصه ازرسوم معمول ومتداول زمان بوده‌است. درفرمانی که تاریخ آن ۹۶۶/۱۵۵۸–۹ [۱] است وهمچنین در تذکرة الملوك بترتیب ذکری از « مستاجرین مزارع » مغانات [بضم میم] ومستاجرین محال اصفهان بمیان آمده است. سند دیگری داریم که در تاریخ ۱۰۴۱/۱۶۳۱–۲ نوشته شده است ودربالای آن مهرشاه صفی اول [۲] دیده میشود ومربوط بشکایتی است که « مستاجر » بعضی محال ارونق واقع در حوالی تبریز طرح کرده است بدین مضمون که مستوفیان بغلط پرداخت مزد جمعی ازمردم را برآنجا حواله کرده‌اند. درین فرمان ادعای شاکی را مبنی براینکه اراضی مورد بحث از طرف محمد بیگ وقف شده و بتصدیق دیوان هم رسیده است تأیید کرده وجمعی را که صاحب برات بوده‌اند از ایذای « مستاجرین » منع کرده وبه بیگلربیگی نوشته‌اند که این رأی را اجرا کنند.

۱ ـ حسین بن ابدال زاهدی، ص ۱۰۵.

۲ ـ این سند متعلق است به آقای حاج حسین آقا نخجوانی.

ادارهٔ زمین های خالصه‌یی که مستقیماً اداره میشد بعهدهٔ وزیر پایتخت [وباصطلاح وزیر اصفهان] بودووظیفهٔ او این بود که «محال خاصه» را چنان اداره کند که هیچ جا بدون گاوهای مورد لزوم («بی‌نسق»)[1] و نا مزروع نماند و آنچه بجهت زراعت ضرورست بعنوان بذرومساعده بمستأجر و رعیت بدهد و هنگام برداشت محصول پس بگیرد و برای مستغلات املاك خالصه که رعیت نداشته باشد رعیت بیابد و زراعت آنجا را توسعه دهد.

اگر نقصانی در محصول املاك خالصه روی دهد عمال دیوان باید باتفاق بر آورد کنندهٔ محصول («رباع») و «مساح» بمحال مربوط بروند وپس از بر آورد محصول وبعداز وضع سهم معمولی رعایا تتمه را بجهت «دیوان» ضبط کنند وبپرداخت حوالات دیوان اختصاص دهند.

از جمله وظایف «وزیر اصفهان» جمع کردن رعایا و تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه وقنوات ومحافظت رعایاست تا از احدی برایشان جور و تعدی نرود.[2]

«مستوفی» اصفهان حواله مینوشت و اختصاص عواید [وباصطلاح اطلاق وجوهات] ومحصولاتی که وزیر اصفهان جمع وضبط کرده بودونیز تصفیهٔ حساب [وباصطلاح تشخیص محاسبات] رعایا بعهدهٔ او بود درماه نوامبر [یعنی قوس هرسال] «عمال» ومأموران دیوانی نیز ان «تسعیر» را تعیین میکردند وحساب رعایارا می‌بستند وبآنان مفاصا حساب میدادند و درآن هنگام میبایست طومار احضار («طومار توجیه») مردانی که الاغ داشتند («مردان الاغ دار») ومردان

۱ ـ مینورسکی این کلمه را به neglected [یعنی متروك و مهمل] ترجمه کرده. اما بعقیدهٔ من بمعنی «واحدزراعت» یا «جفت» است. امروز نسق درین معنی بکارمیرود. مثلا میگویند فلان ده بفلان قدر نسق تقسیم میشود یا استعداد فلان قدر نسق دارد.

۲ ـ تذکرة الملوك، ورق ۷۲ الف ـ ۷۳ الف [ص ٤٤ـ٤٦ چاپ دبیر سیاقی].

بیلدار وغیره بوسیلهٔ مؤدیان مالیات تهیه‌شود.[۱]

ظاهراً عده‌یی‌از زمین‌ها نیز تحت نظارت «وزیر سرکار انتقالی» بوده و چنین مینماید که اینها عبارت بوده است از زمین های خالصه و موقوفه که بکسانی اجاره یا انتقال‌داده بودند و اما سبب نظارت او بر زمین های مزبور این‌بود که تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه‌وقنوات در املاك خالصه‌ووقفی از جمله وظایف این وزیر بود. همچنین میبایست در محافظت مؤدیان (مؤدیان مال‌الاجاره؟) بکوشد تا احدی جبرو تعدی‌بر ایشان نکند. دیگر از وظایف او اداره کردن املاك‌و زمین‌های مزروع وسرپرستی باغها و املاك غیرمنقول («مستغلات») و آسیاها و «قناتها» بود و قرار برین بود که «وجه ریع هرمحل بمهرو اطلاع مشار الیه ازرعایا و مستأجران باز یافت» شود. وی میبایست از مالیات ابواب جمعی خود آنچه بذر و مساعده و اعانهٔ نقدی [و باصطلاح مؤنت زراعت] لازم بود بدهقانان هر محلی که «بی نسق و نا مزروع» بود بدهد وبهنگام برداشت محصول وجه مساعده و مؤنت را باز ستاند. وظیفهٔ او این‌بود که برای‌هر محلی که‌رعیت نداشت رعیت بهمرساند و آنانرا بزراعت‌زمین‌بگمارد. وظیفهٔ اودرموردنقصان‌یافتن‌محصول هرمحل شبیه وظیفهٔ وزیر املاك خالصه بود.[۲]

از جمله وظایف‌یکی از مستوفیان مخصوص، رسیدگی بحساب‌این گونه املاك بوده است. نوشتن حواله و تعیین مالیات محصولات و تصفیه محاسبات

---

۱ ـ تذکرة الملوك، ورق۸۲ الف‌ـب[چاپ دبیرسیاقی ص۵۰ـ۵۱]. مینورسکی تسعیر را به Prices [یعنی‌قیمت ها]ترجمه کرده اما بعقیدهٔ من‌بهتراسست که به «Conversion rate» [یعنی‌نرخ‌تسعیربمعنی عام‌کلمه] ترجمه‌شود زیرا مقصوداز‌تسعیر آن‌بوده که سهم‌موردمطالبه‌مالك یا دیوان را از جنس بنقد مبدل کنند.

۲ ـ همان کتاب ورق۷۴الف‌ـب[چاپ دبیر سیاقی، ص۴۶].

رعایا وجمع «وجوهات دیوانی ووقفی» نیز ازوظایف او بوده‌است.همچنین «تسعیر» ماه فوس را «عمال» و مأموران دیوانی موافق رسم(«دستور») معمول مشخص میکردند و پس از تفریغ حساب رعایا مفاصاحساب [بمهر مستوفی] بآنان میدادند. [۱]

از آنجا که غالباً درمیزان غله نقصان جزئی یاکلی روی میداد و مالیات ارضی هم بیشتر عبارت بود ازسهمی که دیوان ازمقدار غله موجود میبرد ازینرو تعیین مقدار محصول سالیانه امری مهم بشمار میرفت و در اصفهان این‌کار بعهدهٔ مأمور مخصوصی بود که «ریّاع» خوانده میشد. وظیفهٔ او این بود که درحضور محصلان مالیات وسایرمأموران ، محصولات محال اصفهان را درهرسال که مقرر میشد بازدید کند و ببیند که اگر دیوان درآن محل‌سهم («چهاریك‌نسق» ؟) دارد برآن مالیات ببندند. اما اگرمحصول بعضی‌زمین ها دچار آفت ارضی و سماوی میشد درین صورت یابنا برین بود که ریّاع آنها را بازدید کند و یا مجبور بود که این کار را انجام دهد و مقصود ازین عمل آن بود که تا حدی زمین آفت زده را از مالیات معاف کنند. وی میبایست نمونه‌یی‌ازحاصل درحضور مأموران‌مزبور بگیرد وسپس «عمّال» ازآن قرار همهٔ‌محصول را برآورد کنند وابواب جمع رعایا ومؤدیان را معین گردانند تا پس ازآنکه بتصویب وزیر دیوان اعلی رسید اجرا گردد. [۲]

«اوقاف تفویضی[۳]» تحت نظارت «صدر خاصّه وعامّه[۴]» بود. اوقاف محال اصفهان‌را وزیر مخصوصی که معروف به «وزیر فیض‌آثار» بود اداره

---

۱ ـ همان کتاب ، ورق ۷۵ ب ـ ۷٦ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص٤٦ ـ ٤۷] .
۲ـ همان ورق ۸۳ الف ـ ب [چاپ دبیرسیاقی ، ص ٥۱] .
۳ـ یعنی اوقافی که پادشاه وقت‌متولی آنهابود (نگاه کنید به‌پیش‌ازین،ص۲۲۲ـ۲۲۳).
٤ـ تذکرةالملوك، ورق٤ب [چاپ دبیرسیاقی،ص۲].

میکرد و وظیفهٔ او این بود که ببیند آیا املاك و زراعات بنسبت استعدادی که دارند کشت و زرع میشوند یا نه. بعلاوه میبایست درآبادی باغها و «مستغلات» وآسیاها وقنوات مراقبت کند. مقدار برآورد شده محصول محال (یعنی دهات اصفهان و زمینهای «خاصه») ومستغلات و همچنین عواید دیگری که از موقوفات سرکارمزبور بدست میآمد از رعایا ومستأجران بمهر و اطلاع وزیر وصول میشد و ازطرف او بمصارف مقرر میرسید. وظیفه این وزیر آن بود که «حسن سعی خودرا در آبادی محال و تکثیر زراعات حاصل سازد»[1].

ادارهٔ امور اوقاف در ولایات با مستوفی مخصوصی بود. همهٔ «وزراء و مستوفیان ومتصدیان ومتولیان ومباشرین موقوفات خاصه» وموقوفات «دیوان ممالك» میبایست محاسبه خودرا برای ممیزی به «دفتر موقوفات» تسلیم کنند[2]. دفتر موقوفات دارای مستوفی مخصوصی بود که ازجمله وظایف او رسیدگی بحساب رعایا ومستأجران وصدور مفاصا حساب برای آنان بود[3]. از بعضی موقوفات «حق التولیه» و «حق النظاره» در وجه «صدر اعظم» میگرفتند[4].

۱ـ همان کتاب ورق ۷۱ الف ـ ب [چاپ دبیرسیاقی، ص۴۵]. ۲ـ همان کتاب ورق ۷۱ب ـ ۷۲ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص۴۴]. ۳ـ همان کتاب ورق ۸۱ب ـ ۸۲ الف [چاپ دبیرسیاقی ص۵۰]. ۴ـ همان کتاب، ورق ۸۵ الف ـ ب [چاپ دبیرسیاقی، ص۵۳. درضمن دوست فاضل آقای مسعودرجب نیامرا باین نکته متوجه کردند که درزمان صفویه عنوان صدراعظم که مؤلف محترم به Chief Minister ترجمه کرده وجود نداشته است. مستندمؤلف عنوان «صدور عظام» است که در صفحه ۵۳ تذکرةالملوك (چاپ دبیرسیاقی) آمده است و حال اینکه عظام درینجا در معنی صفتی بکار رفته ومقصود از صدور عظام همانا صدر خاصه وصدرعامه است که درصفحهٔ ۲ همان کتاب نیز صریحاً بآن آشاره شده است. اصولاً عنوان «صدراعظم» درهیچ جای تذکرةالملوك بکارنرفته است واستاد مینورسکی درحواشی وتعلیقات ←

در دورهٔ صفویه تغییر مهمی در وضع قضات و حدود احکام «عرفی» یا محاکم عادی حاصل شد. پیش ازین سلسله یعنی در دورهٔ سلجوقیان محاکم شرعی را درچهارچوب دستگاه حکومت گنجانده بودند اما فقط در زمان صفویه بود که محاکم شرعی وقضات را تابع مقامات غیر مذهبی یعنی محاکم عرفی وسلسله مراتب شبه نظامی که در رأس آن «دیوان بیگی» قرار گرفته بود کردند[۱]. شاردن مینویسد که چندین قرنست که ازنفوذ قضات بتدریج کاسته شده است. بنظر مینورسکی کاستن اختیارات قاضی را با ایجاد مقاماتی نظیر صدر وشیخ الاسلام ازقوه بفعل آوردند[۲]. ازین گذشته دیوان بیگی برهمهٔ محاکم شرعی نظارت داشت وبعنوان قوهٔ مجریه محاکم شرعی[۳] عمل میکرد. شاردن عقیده دارد که بینونتی میان حدودیاقلمرو قوانین مکتوب (یعنی احکام قرآنی) باحدود یاقلمرو وقوانین عادی (یعنی «عرفی») وجود نداشته‌است زیرا «دومی چون ازاولی قوی‌ترست بدون احساس کمترین مقاومتی بر آن تفوق میبابد[۴]». بنا بقول شاردن قوانین جزائی یکسره خارج از حدود اختیارات محاکم «شریعة» است[۵].

ادارهٔ امور محلی باکدخدایان بود که ظاهراً مسؤول وصول مالیات و عوارض بودندو برسکنهٔ دهات نوعی ریاست داشتند. یکی ازفرمانهای شاه عباس

→ خودبرهمان کتاب نه تنهابچنین عنوانی قائل نشده است بلکه صریحاً مینویسد: «درزمان قاجاریه ... لقب اعتمادالدوله متروك شد وشاغل آن مقام لقب صدر اعظم گرفت وبدین ترتیب با صدری که شاغل مقام روحانی بود ... بکلی تمایز وجدائی یافت». (سازمان اداری حکومت صفوی باتحقیقات وحواشی وتعلیقات استاد مینورسکی برتذکرة الملوك، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ص۸٤)].

۱ـ همچنین نگاه کنیدبهمان کتاب، ص۱۱۰، ۱۱۹. ۲ـ تذکرة الملوك، ص۱۱۱[سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۵]. ۳ـ همان کتاب، ص۱۱۹. ٤ـ شاردن، ج٦، ص ۷۵. ٥ـ همان کتاب، ج ٥، ص ۹۸.

اول[۱] که تاریخ آن ۱۵۹۸/۱۰۰۶ است وبعنوان یکی از ملاکان فارس بنام شیخ شهبازبن شیخ حیدر صادر شده بدین مضمونست :

فرمان همایون شد آنکه چون شیخ شهباز ولدشیخ حیدر معروض داشت که مدت مدید است که اباً عن‌جد درقصبه اقلید متوطن است ودرآنجا بعمارت وزراعت وآبادانی مشغول‌است‌و جزوی بنیچه در قریه ماردیجه[۲] دارد واز عهدهٔ مال‌وجهات‌آن نیزبیرون میاید و کدخدایان قریه مذکور تکلیف بردن او بدانجا مینمایند بنابرین مقرر فرمودیم که کدخدایان قریهٔ مذکور چون‌مشارالیه اباً عن‌جد درقصبه مذکورمتوطن است وحکم اعلیحضرت خاقان جمجاه جنت مکانی علیین‌آشیانی نیزدرین باب شرف ورود یافته واز عهدهٔ مال وحقوق دیوانی خود که در آنجا دارد بیرون می‌آید تکلیف بردن او بدانجا ننمایند ومزاحمت نرسانند عمال قصبهٔ مذکور بعلت اخراجات وعوارضات خلاف حکم از بیگار وشکار وغیر ذلك بهراسم ورسم که بوده باشدحواله واطلاقی برمشارالیه واقوام اوننمایند. بعهدهٔ حاکم فارس که امداد نماید و هرساله حکم مجدد طلب ندارند.   شهر جمادی‌الثانی سنه ست والف

میزان مالیات‌ارضی که ازمردم میگرفتند ومأخذی که ازآن قرارمالیات را حساب‌میکردندکاملاً روشن نیست. تیولها درپاره‌یی ازموارد،اما نه‌درهمه موارد از پرداخت مالیات ارضی بخزانهٔ مملکت معاف بود و هرچه تیول‌دار مالیات میگرفت بخود او تعلق داشت. بیشك از املاك خالصه و موقوفه بجز مواردی که بالاخص آنهارا ازپرداخت مالیات معاف کرده بودند چیزی‌بعنوان مالیات ارضی ودرمورداملاك‌دستهٔ‌اول‌مال‌الأجاره میگرفتند. بنا بقول صاحب لبّ‌التواریخ (تاریخ تألیف‌آن ۱۵٤۱ [۹٤۸]است)روش مالیاتی اوزون حسن[۳] تا روزگاری دراز پس از مرگ او همچنان معمول بود[٤]. شرف بدلیسی مولف تاریخ کردی معروف به شرفنامه مینویسد که این‌روش مالیاتی درزمان

۱ـ این فرمان متعلق است به‌آقای حاج محمدآقا نخجوانی. ۲ـ این‌کلمه را مؤلف با اظهارتردید بازونچه خوانده‌است (مترجم). ۳ـ نگاه کنید به‌پیش‌ازین، ص۲۰۵.

٤ـ هینتز، مجله‌آلمانی مؤسسه شرقی، فصل اول (۱۹۵۰)، ص۱۷۷. همچنین‌نگاه کنید به مینورسکی، نشریهٔ‌مدرسه‌مطالعات شرقی‌وافریقائی،شماره۱۰(۱۹٤۰ـ۲)، ص۱٤۲،حاشیه۳.

تألیف کتاب یعنی ۱۵۹٦ [۱۰۰۵] هنوز معمول بوده است[1] . با اینهمه باید گفت که دراینجانیز بظن غالب اسلوب مالیاتی ازمحل تامحل فرق میکرده است و احتمال ندارد که روش اوزون حسن را درهمه ولایات بکار بسته باشند . از آنچه پیش از این گفتیم چنین برمیآید که در بعضی موارد مالیات ارضی عبارت بوده است از یك چهارم محصول . بنابقول آلساندری، طهماسپ بن اسماعیل (۹۳۰-۸٤/ ۱۵۲٤-۷٦) نسبةً از مردم کمتر مالیات میگرفته است . وی چنین مینویسد:

از محصول زمین همچون گندم ودیگر غلات یك هفتم عاید شاه میشود واز تاکستانها و چراگاهها از هر ۱۰۰۰ ارچی[2] [(؟ کذا)] زمین سالیانه ٦۰ شاهی که بپول ما میشود چهار سیکوین[3] وخردهای. این ارچی مقیاسی است که در بین آنان معمول است وهر کشتزاری ممکنست کـه بیش از ۱۰۰ ارچی بـاشد (پس ۱۰۰۰ ارچی برابـر میشود بـا ۹ کشتزار و باین ترتیب مردم بابت هر کشتزار نیم دوکات[4] واندکی کمتر میپردازد) :....در موردچهارپایان سالیانه ۱۵ بیستی بابت هر ٤۰ گوسفند میپردازند که بپول ما میشود ۳ لیره[5] و ۱۵ سولدی[6] و اما بابت چهار پایان نرسالیانه ۱۰ بیستی تأدیه میکنند کـه بپول مـا میشود ۲ لیرو ۱۰ سولدی.[7]

بااینهمه معقول نیست اگر تصور کنیم که روش یك نواختی درسراسر کشور برقرار بوده است .

گاه گاه مردم رابعلت فقر ناشی از بلاهای آسمانی یا علل دیگر ازمالیات معاف میکردند چنانکه در ۹۰۹/۱۵۰۳-٤ شاه طهماسپ فرمانی صادر کردو

۱- بنقل هینتز از شرفنامه ، چاپ و .ولیامینوف - زرنوف V.Veliaminof-Zernof (سن پطرزبوگ ، ۱۸٦۰-۲)، ج۲،ص۱۲۰. مقررات («دستور») اوزون حسن در تـذکرةالملوك نیز نقل شده و بموجب آن در بعضی موارد مالیاتی بابت مواجب « صاحب جمع رکابخانه » وصول میشده است (ورق ۱۰۰ب) [چاپ دبیرسیاقی،ص٦۵]. ۲- Orchi

۳- Sequin [مأخوذ از«سکه» عربیوآن نوعی مسکوك بوده که درونیز رواج داشته و ارزش آن معادل با ۹ شیلینگ و٤ پنس بودهاست] . ٤ - Ducat [وآن نوعی مسکوك طلا بوده کـه در قدیم در غالب ممالـك اروپایی رایج بودهاست] . ۵- Lire [که همان «لیره»است] . ٦- Soldi ۷- وقایع نامه راهبان کرملی درایران ، ج۱، ص۵۲.

بموجب آن مردم طالقان را از « خمس نساجی و مواشی و مراعی » بسبب عدم استطاعت آنان معاف کرد و به «حکام و تیولداران وداروغه‌ها و کلانتران و کدخدایان» فرمان داد که ازین بابت چیزی ازاحدی نگیرند. به «مستوفیان دیوان » نیز حکم شد که معاف بودن مردم طالقان رااز مالیات دردفاتر خود ثبت کنند. خود فرمان‌را هم برسنگ نقر و درمحل نصب کردند[۱] .

در اصفهان مالیات آب نیز میگرفتند. بگفتهٔ شاردن زمین ها و باغهای اصفهان و حومهٔ آن سالیانه در هر جریب ۲۰ سل[۲] بابت آب رودخانه بشاه میدادند و نرخ مالیاتی آب چشمه کمتر بود[۳] میراب یکی از مأموران مهم بشمار میرفت و درینجا باز باید از قول شاردن بگوییم که گذشته از وجوهی که زیردستان برای میراب وصول میکردند ۴۰۰۰ تومان درآمد شغل او بود[۴] . وظیفهٔ او تعیین سرپرست نهرها («مادی‌سالار») [۵] و تنقیه « انهار وجداول » و « رساندن آب زاینده رود بتمامی محال اصفهان » بود که ازآن مشروب میشد. دیگر از وظایف او این بود که نگذارد « رعایای محل درباب حقّابه بردیگری تجاوز کنند» ونگذارد که ازطرف «اقویابرضعفا درباب حقابه زیادتی شود ». وی میبایست بدعوای ارباب و رعایای هر محل دربارهٔ حقّابه رسیدگی و تصمیم خودرا با تصویب «وزیرو کلانترومستوفی» اجرا کند.[۶]

۱ـ آرشیوهای وزارت دارائی ، طهران شماره ۷۳۰ ، ص۳۵۴ـ۵ ۲ـ Sol

۳ـ شاردن،ج۴، ص۱۰۰ـ۱. ۴ـ همان کتاب،ص۱۰۰. ۵ـ برای‌معنی‌کلمه مادی که امروز روز نیز دراصفهان‌مصطلح است رجوع کنید بفهرست لغات و اصطلاحات(مترجم).

۶ـ تذکرةالملوك،ورق۸۱ الف- ب [چاپ‌دبیرسیاقی،ص۵۰]. مینورسکی‌چنین ترجمه‌میکند: رسانیدن «آب‌زائده»(یعنی‌آب‌زاید surplus water)زاینده‌رود... امابنظرمن«آب‌زائده رود» اشتباه‌کاتب‌است واو«آب‌زاینده‌رود» راچنین‌نوشته‌است. وظیفهٔ میراب تقسیم‌آب‌بوده‌نه‌تقسیم‌آب

←

کسانی که بمدت یکسال یابمدتی طولانی‌تر تیول بآنان داده‌میشدوهمچنین صاحبان سیورغال مشمول پرداخت عوارض مخصوصی بودند . این مطلب از آنجا روشن میشود که محل قسمتی ازحقوق بعضی مأموران را عبارت از عوارض یا سودی میدانستند که تیولداران وصاحبان برات سالیانه (« همه سالـه ») و سیورغال میپرداختند . این نکته واضح و روشن نیست که گرفتن این گـونه رسوم منحصر بهنگام صدور فرمان اعطای تیول وسیورغال بود یا اینکه هرسال وصول میشد ، شاید پاره‌یی ازرسوم‌را مانندآنچه به‌مهردارمهرهمایون میدادند سالی یك‌بار میپرداختند وسایر رسوم‌را مانندآنچه به« مستوفی‌الممالك » و « صاحب توجیه » تعلق میگرفت هرسال وصول میکردند . درتذکرة الملوك رسومی که تیولداران میپرداخته اند وبالغ بر ۱۶/۴۲ درصد عواید سالیانـه تیول‌هامیگشته ودر «دیوان» ثبت شده بوده است بشرح ذیل‌آمده است :[۱]

(بقرار تومانی چند دینار)

بوکیل دیوان اعلی	۳۵۷
بوزیر دیوان اعلی	۳۳۰

← زاید چه‌درین صورت احتمال گفتگوودعوی درمیان نیست بلکه‌اگر آب برای رفع نیازمندیهای گوناگون اراضی‌کافی نباشد یا کفایت آب موکول بتقسیم دقیق باشد آنوقت است که مرافعه برپامیشود . بعلاوه او جملهٔ « گفتگو و دعوایی که . . . ارباب و رعایای هرمحل‌بایکدیگر داشته باشند » را چنین ترجمه میکند « گفتگو و دعوای ... میان مالکان («ارباب»)ودهقانان محل . . . ». بنظرمن‌ترجمهٔ این جمله باید چنین باشد « گفتگو و دعوای میان مالکان و دهقانان یك محل با مالـکان ودهقان محل دیگر برسرآب » . آب زاینده رود نخست میان مواضعی که ازآن مشروب میشد تقسیم میشد (وهنوز میشود) و سپس میان اراضی هرمحل . ازآنجا که مالکان زمین‌های خودرا براساس مزارعه زراعت میکردند اختلافی میان ایشان و رعایای خودشان حاصل نمیشد و حال‌آنکـه اختلاف میان مردم محلات مختلف بروز میکرد چنانکه امروزهم حال بدین‌منوال است .

۱ـ همان کتاب ، ص ۸۵-۹۳.

بناظر دفترخانه	۷
بمهردار مهر همایون	۲۶۰
بمهردار مهر شرف نفاذ	۳۱۵
بدواتدار احکام	۲۵
بدواتدار ارقام	۲۵
بداروغهٔ دفترخانه	۷ ۱/۲
بمستوفی‌الممالك	۴۵
بمجلس‌نویس *	۲۰۰
بضابطه نویس	۱۱ ۱/۴
بصاحب توجیه	۱۱ ۱/۴
به آوارجه نویس ولایت عراق و آذربایجان وفارس وخراسان	۱۱ ۱/۴
بلشکرنویس	۲۵
بسرخط نویس	۸
بدفتردار	۳ ۳/۴

* متناوباً ازقرار تومانی ۲۵ دینار بمنشی‌الممالك (تذکرة الملوك،ص ۵۳، حاشیه۵) .

کسانی که تیول «لشکری» داشتند بجای مواجب و رسوم سابق‌الذکر یا علاوه بربعضی ازآنها ـ اما بظن غالب نه‌همهٔ‌آنها ـ حقوق و عوارضی‌که بالغ‌بر ۳/۵ درصد عواید یك‌ساله تیول آنان میشد بشرح ذیل میپرداختند :

(ازقرار تومانی چند دینار)

بوزیر قورچی ها وغلامان وتفنگچیان و توپچیان	۲۰۰
بمستوفی قورچی ها وغلامان وتفنگچیان وتوپچیان	۱۰۰
بصاحب توجیه	۵۰

چون بسیاری از تیولهای لشکری موروثی بود احتمال دارد که این رسوم را اگر هرسال نمیگرفتند لااقل هنگامی وصول میکردند که تیول بعنوان میراث بکسی منتقل میشد .

در تذکرة الملوك از رسومی یاد شده که در هر تومان $۱۱\frac{۱}{٤}$ دینار بوده وقسمتی از مواجب « آوارجه نویس معدن » را تشکیل میداده است . درینجا نیز باید گفت که درست معلوم نیست که این رسوم را همهٔ تیولداران میپرداخته اند یا تنها کسانی که در تیول آنان معدن کشف میشده است .

رسوم ذیل به براتهای سالیانه (« همه ساله ») تعلق میگرفت :

(ازقرار تومانی چند دینار)

بوکیل دیوان اعلی	۲۳۸
بوزیر دیوان اعلی	۲۲۰
بوزیر دفترخانه	$٤\frac{۲}{۳}$
بمهردار مهرهمایون	$۱۳۳\frac{۱}{۳}$
بمهردار مهر شرف نفاذ	$۱۵۷\frac{۱}{۲}$
بدواتدار احکام	۱٦
بدواتدار ارقام	۱٦
بداروغهٔ دفترخانه	۵
بمستوفی الممالك	۳۰
بمجلس نویس*	۲۰۰
بضابطه نویس	$۷\frac{۱}{۲}$
بصاحب توجیه	$۷\frac{۱}{۲}$
به‌آوارجه نویس ولایت عراق و آذربایجان وفارس	$۷\frac{۱}{۲}$

بلشکر نویس	$١٦\frac{٢}{٣}$
بسرخط نویس	$٥\frac{١}{٣}$
بدفتردار	$٢\frac{١}{٢}$

* یابتناوب $١٦\frac{٢}{٣}$ دینار بمنشی‌الممالك

جمع این رسوم تقریباً بالغ بر ۱۰٫۶ درصد عواید تیول یك‌ساله بود بشرحی که در دیوان ثبت کرده بودند.

همچنین صاحبان سیورغال رسوم ذیل را میپرداختند:

(ازقرار تومانی چند دینار)

بوکیل دیوان اعلی	۷۱٤
بوزیر دیوان اعلی	۷۱٤
بناظر دفترخانه	۱٤
بمهردار مهر همایون	۵۲۰
بدواتدار احکام	۵۰
بدواتدار ارقام	۵۰
بداروغهٔ دفترخانه	۱۵
بمستوفی الممالك	۹۰
بمنشی‌الممالك	۵۰
بضابطه نویس	$٢٢\frac{١}{٢}$
بصاحب توجیه	$٢٢\frac{١}{٢}$
باوراجه نویس ولایت عراق وآذربایجان وفارس یا خراسان	$٢٢\frac{١}{٢}$
بلشکرنویس	۵۰
بسرخط نویس	۱٦

بدفتردار $7\frac{1}{2}$

جمع کل‌مبلغ ، نمایندهٔ تقریبی ۲۳/۲۸ درصد عواید تیول یك‌ساله است بنحوی که در « دیوان » ثبت شده بوده است . شاید هر تیولداری همه رسوم را نمیپرداختنداست وچون تیول دائمی بود مبلغی را که تیولداران بابت‌این رسوم میپرداختدیك‌کاسه‌وبرای یکبار بودودرواقع‌این‌کارنوعی‌سرمایه گذاری بشمار میرفت . « صدر اعظم[1] » ۱۵ درصد کل سیورغالها را میگرفت[2] و شاید این مبلغ سالیانه بوده است .

با اینهمه ازآنچه گفتیم نباید چنین فرض کرد که رسم اعطای تیـول در سراسر امپراتوری یکسان بوده است و نباید پنداشت که هر تیولی بیك نوع مخصوص از انواع تیولهـا تعلق داشته است . چنانکه سابقاً اشاره کـردیم درست معلوم نیست که‌آیا ازهر تیولی همهٔ رسوم را میگرفتند یانه ـ درواقع چنین احتمالی دربین نیست ـ همچنین این نکته واضح و روشن نیست که‌رسوم مزبور را هنگام صدور فرمان‌اعطای تیول میگرفتند یا هنگام تجدید آن یا درمواقع معین یا اینکه هرسال وصول میکردند . دراینجا هم باید گفت کـه شاید روشهای مختلفی معمول بوده است . اگر فرض کنیم که رسوم راهنگام صدور فرمان اعطای‌تیول یا درموقع تجدید آن میگرفته اند این نکته مارا متوجه عبارتی میکند که کراراً در اسناد رسمی بآن برمیخوریم ومضمون‌آن اینست که تیول « دائمی » است و هرسال محصلان مالیات و سایر مـأموران مطالبهٔ فرمان جدید نخواهند کرد . بازپسین سخن آنکه نباید چنین‌پنداشت

۱ـ صفت«اعظم» که‌مؤلف‌محترم‌دراینجابکاربرده‌زائدست، نگاه کنیدبه‌ص۲۳۷ حاشیه ٤ (مترجم).

۲ـ تذکرةالملوك، ورق ۸۵ الف ـ ب [چاپ‌دبیرسیاقی ،ص۵۳]. متن مبهم است‌وبرای جمله مورد بحث قراءات دیگرمیتوان قائل شد مانند « ده درصد یاپنج درصد» [عشر یا ده نیم] و ده‌یك (یعنی عشرزمینی که بسیورغال داده‌نشده است)وپنج‌درصد [عشروده نیم]همهٔ‌سیورغالها».

که صاحبان تیول وسیورغال منحصر بکسانی بودند که پیش ازین باز نمودیم. هم نباید انگاشت که بدهی آنان منحصر باین رسوم بوده است و بس.

قطعِ نظر از تغییراتی که معمولاً روی کارآمدن یك سلسلهٔ جدید باعث میشود (یعنی جانشین شدن هواداران و مأموران «رژیم» جدید هواداران ومأموران «رژیم» قدیم را)، درزمان صفویه مهمترین تغییری که درترکیب طبقهٔ زمین‌دار پدیدآمد عبارت بود ازاینکه برعدهٔ زمین های متعلق بطبقات روحانی بمراتب افزوده شد. شاید آنان در ابتدا این زمینهارا بعنوان «متولیان اوقاف» یا از طریق تیولهای موروثی یا سیورغالها دراختیار خود داشتند اما بمرور دهور بسیاری ازین زمینها مبدل باملاك شخصی شد. در بعضی نواحی کشور خاصه آذربایجان و اصفهان طبقات روحانی کماکان یکی ازعوامل مهم طبقهٔ زمین دار را تشکیل میدادند.

ازجزئیات اوضاع و احوال دهقانان اطلاعات مختصری دردست داریم بنا بقول شاردن از زمینهای پیرامون اصفهان بابت هرجریب ۳۰ اکو[1] (۶،۶۰۰ دینار یا ۰/۶۶ تومان) وصول میشد.[2] بعبارت دیگر بجای روش مزارعه که بقول شاردن درسایرجاها معمول بود، زارعان بهرهٔ مالکانه‌را به‌نقد میدادند. این اختلاف بیشك بسبب آن بود که زمین های پیرامون اصفهان بیشتر بکشت تره بار اختصاص داشت یعنی محصولی که فوراً دربازار شهر بفروش میرسید. بگفتهٔ شاردن در هرجا که روش مزارعه متداول بود مالك همه یانیمی از کود وآب را برحسب قرارداد فراهم میکرد و زارع زمین را میکشت وبذرمیافشاند وغله را درومیکرد. همه مخارج کشت و زرع بازارع بود. طرفین حاصل را قسمت میکردند ومالك بسته بوضع زمین ازیك چهارم

۱- écu ۲- شاردن، ج ۵، ص ۳۸۴؛ تذکرة‌الملوك ص ۲۱.

تا نصف آنرا برمیداشت . بطورکلی پس از وضع مقدار بذر یك سوم محصول بمالك میرسید و این ترتیب هم در املاك شخصی معمول بود و هم دراملاك خالصه . سهم مالك از درختان میوه دار ازنصف تا دوثلث و از درختان عادی دوثلث بود.[۱] کمپفر[۲] بتفصیل بیشتری درین باب سخن میگوید ومینویسد که اگر درمحال اصفهان شاه بذر وآب را فراهم کند وزارع تهیه گاوو کود و انجام دادن کارهای عادی وبیگاری را بگردن گیرد یك سوم حاصل بزارع میرسد . اگر شاه گاو و وسایل کشت و زرع را فراهم کند وازبیگاری چشم بپوشد سهم زارع تایك‌چهارم‌تنزل می‌یابدواگر عامل‌کارراهم‌شاه‌برعهده گیرد درین‌صورت‌سهم‌زارع‌ازیك هشتم تجاوزنمیکند . به بیان درست تر باید گفت که‌قراردادا‌خیر بهیچوجه مزارعه‌بشمار نمیرود وسهم یك‌هشتم درواقع‌حکم مزدی را دارد که درقبال‌کار بزارع داده میشود . درمورد برنج و ارزن وپنبه ولوبیا و شنبلیله و خربوزه و کدو سهم زارع حتی اگر همه مخارج کشت و زرع را تحمل میکرد ، دوپنجم بود . از تریاك یازده بیست و هشتم سهم میبرد . بابت محصولات صیفی زارع سهم مالك را بپول نقد و ببهای روز میپرداخت و ۱۵ درصد نیز بدان میافزود . بابت محصولات شتوی زارع سهم مالك را بجنس میداد . بعلاوه درهر ۱۰۰ من $۱\frac{۱}{۲}$ « محمودی » میپرداخت. ازین گذشته شاه بابت قیمت کل محصولات ۲ درصد نقد میگرفت .[۳] بعقیدهٔ شاردن درمورد روش مزارعه مالك پیوسته ببدترین وجهی با زارع معامله میکرد وشاردن بشرح نیرنگهای فراوانی میپردازد که بقول وی مالکان‌برای

۱ـ شاردن ، ج ۵ ، ص ۳۸۴ . ۲ – E. Kaempfer ۳ ـ ا . کمپفر ، روش بیگانگان درسیاست و طبابت و تداوی در پنج بخش . Amoenitatum Exoticarum politico -physico-medicarum fasciculi V (لمگو Lemgo ۱۷۱۲) ، ص ۹۱ (بنقل از تذکرةالملوك) .

گرفتن بهرهٔ بیشتر از زارعان بکار می‌بستند. مینویسد که دهقانان نسبةً در رفاه بسر میبرند وپس‌ازمقایسهٔ اوضاع و احوال دهقانان ایران با اوضاع و احوال دهقانان حاصلخیزترین نواحی اروپا باین نتیجه میرسد که دستهٔ اول روزگار خوشتری دارند.

میگوید که دهقانان ایران درهمه جا زیورهای نقره و گاهی طلا برخود میبندند. لباس خوب میپوشند و کفشهای خوب بپا میکنند. درخانه ظروف واثاثهٔ (؟ شاید مقصود او فرش بوده است) خوب دارند ودرآن واحدمأموران حکومت با آنای بدرفتاری میکنند. ازین گذشته درهمه جا خاصه در املاك خالصه واملاك اعیان دهقانان را مجبور به بیگاری میکنند وبدینگونه باری سنگین بردوش آنان مینهند.[۱]

۱- ج ۵، ص ۳۸۶-۹۲. شاردن مینویسد که درزمان سلطنت شاه سلیمان (۱۶۶۷-۹۴ [۱۰۷۷-۱۱۰۵]) از میزان ثروت و بذل وبخشش مردم بمقداری عظیم کاسته شد و این وضع باتنزل ارزش نقره توأم گشت. وی بسخن خود ادامه میدهد و میگوید که بزرگان مملکت در همه‌جا ازمردم اخاذی میکنند (ج۳،ص۲۹۲).

فصل ششم

افشاریّه یا برزخ میان دو سلسله

ظهور قاجاریّه

پس از سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۶۴۲/۷۷-۶۷) شاهنشاهی صفوی رو بزوال نهاد . در دورهٔ سلطنت شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۶۹۴/۳۵-۱۷۲۲) افغانها در ۱۷۲۲/۱۱۳۵ بسر کردگی محمود افغان علم طغیان برافراشتند و اصفهان تخت گاه صفویه راتسخیر کردند .

دوران سلطهٔ افغانها تنها بسبب خرابی‌یی که خاصه دراصفهان وحوالی آن ببار آورد شایان توجه است وچنین مینماید که احتمالاً درهنگام محاصرهٔ اصفهان بسیاری از اوراق ودفاتر دیوانی ازمیان رفته باشد . ازینرو اگر استنباط کنیم که امر اداره کردن زمین ومالکیت زمین لااقل درناحیهٔ اصفهان و نه جاهای دیگر دچاراختلال بسیارشده است بخطار رفته‌ایم . در۱۷۲۹[۱۱۴۲] اصفهان را ازدست افغانها بدرآوردند و بصفویه سپردند ونادرشاه ، طهماسپ را بر تخت نشاند و چند ماه بعد افغانها رانزدیك شیرازشکست داد . در۱۷۳۲ [۱۱۴۵] نادرطهماسپ را بنفع پسرخردسال اوعباس ازسلطنت خلع کرد ودر ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] زمام‌قدرت راخود رسماً بدست گرفت .

ازنظر تاریخ زمین‌داری واداره اموراراضی دورهٔ افشاریه اهمیت‌فراوانی ندارد وموجب تغییرات وتحولات دیرپائی دربن‌باره نشده است . ظاهراً میل غالب برین بوده است که در ادارهٔ امور تیولها و سیورغالها نظارت دقیقتری کنند وآنهارا ازصاحبانش پس‌بگیرند . درفرمانی که تاریخ آن محرم۱۱۴۶/

ژوئن - ژوئیه ۱۷۳۳ می‌باشد مقرر شده است که مالیات تبریز را میرزا محمد شفیع[1] «منشی سرکار ایالت» تبریز وصول و بمقتضای مصلحت خرج کند. در فرمان چنین آمده است:

مقرر داشتیم که مالیات دیوانی دارالسلطنهٔ تبریز و نواحی را اعم از تیولات بیگلربیگیان عظام و همه سالجات قدیمهٔ عساکر نصرت فرجام و سیور غالات و وجوهاتی که بضبط وزراء آذربایجان مقرر بوده و محصولات خالصجات و حاصل رقبات و مستغلات وقفی واقعه در دارالسلطنهٔ مزبوره و نواحی او را حسب الواقع بامداد عالیشان اعزی لطفعلی بیگ نایب دارالسلطنهٔ تبریز و صاحب اختیار کل آذربایجان بحیطه ضبط و استخلاص در آورده بمصارفی که عالیشان اعزی مشارالیه تصدیق نماید حواله و مهمسازی نموده ...

بموجب این فرمان میبایست در امر مالیات «دیوانی» بیش از پیش توجه شود و همچنین محاسبهٔ دادوستد دیوانی و غیر دیوانی (یعنی کشوری و لشکری؟) حکام و عمّال [= محصلان] هر ولایت از ولایات آذربایجان بتصویب او برسد و وی موظف بود که حساب دخل و خرج را در دفاتـر ثبت کند و باحدی اجازهٔ حیف و میل ندهد. درازای این خدمت از آغاز سال ۱۱۴۵/۱۷۳۲ مبلغ ۵۰ تومان مواجب در وجه او مقرر شده بود. از این گذشته مقرر بود که جزئی عوارضی [= «رسوم جزء»] که بمواجب منشیان اختصاص داده شده بود دریافت کند. این فرمان مقرر میدارد که میرزا محمد شفیع باید در منشی یا نـویسنده نگاه دارد و بهر یك ده تومان مواجب بدهد تا او را در کارها یاری کنند. وی موظف بود که همه مالیات دیوانی را از مؤدیان و مستأجران تمام و کمال دریافت کند. حاکم و «وزیر» و محصلان مالیاتی مراغه و عبدالرزّاق خان «ضابط» ارومیه و حکام و عمّال ولایات آذربایجان میبایست محاسبات خود را بتصویب او رسانند و حساب همهٔ مالیاتهایی را که بمزایدهٔ عمومی (معاملات) گذاشته شده بود بوی ارائه کنند و مستوفیان و کاتبان «سرکار ایالت» و «وزارت» تبریـز دفاتـر

۱ـ وی پس از آن مستوفی تبریز شد (نگاه کنید به: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۲۸۱ـ۲).

[= «نسخه‌جات»] قدیم هرمحل را باو تحویل دهند تا آنکـه هیچ برات یا حواله مربوط بعواید مملکتی یامالیات ازقلم نیفتد.

آنان حق نداشتند که حواله‌یی بعهدهٔ خزانه بنویسند مگر بااجازهٔ او و میبایست کاملاً تابع او باشند. «و کلا و کدخدایان ومالکان و ارباب ورعایا و اصحاب جمع وبنیچه [=مؤدیان مالیات انفرادی یا دسته جمعی] ومستأجران ومؤدیان ومحصلان مالیات دیوانی و محصولات اوقاف» میبایست بموجب این فرمان عمل کنند ومستوفیان آن را دردفاترخود بثبت رسانند.[۱]

قسمتی از مواجب سپاهیان نادر را نقـد میپرداختند چنانکه در فرمان دیگری که تاریخ آن نیزمحرم ۱۱۴۶/ژوئن ـ ژوئیه۱۷۳۳است به لطف علی بیگ «نایب» تبریز ووالی‌آذربایجان دستور داده شده است که مالیات پس‌ـ افتادهٔ تبریز را مطابق دفاتر موجود تحصیل و مواجب قشون آذربایجان را بمدت شش ماه‌تأمین کند. ازین گذشته تحویل داران (ضابطان) درستکار در قراچه‌داغ و هشترود و گرمرود و گاورود و مرند و خوی و چوراس [باشباع ضمه درواو] وسلماس بکار گمارد تامالیات این‌نقاط راتمام و کمال وصول کنند و آنچه بمصرف قشون رسیده یا صرف مـواجب سپاهیان شده است گزارش دهند.[۲]

چنین مینماید که نادرشاه بطور کلی «امرای»خودرا ازتحصیل ملك ومال منع میکرده است. فرمانی ازنادرشاه بعنوان سهراب‌بیگ وزیرهرات صادر شده است که درآن نادرپس ازاشاره باین که مهراب‌بیگ برای خود درقلعهٔ هرات بناهائی ساخته است میگوید که او یعنی خـود نادرشاه پیوسته «خانه بدوش» است ومهراب‌بیگ حق‌ندارد که درآنجازمینی رامالك شود. ازینرو

۱ـنگاه کنیدبه: تاریخ‌وجغرافیای‌دارالسلطنه‌تبریز، ص۲۷۸ـ۲۸۰. ۲ـهمان کتاب، ص۲۸۰.

بمهراب بیگ فرمان میدهد که ابنیه جدید وحمام و املاکی که او در «دار-السلطنهٔ هرات» وتوابع آن مالك شده است بملکیت دیوان درآورد واملاك خودرا محدود بخانه‌یی کند که باید درآن بسر برد و اوقاتی را که پیش از آن صرف بدست آوردن ملك وآب می کرد وقف امورمملکتی کند.[۱]

با اینهمه باید دانست که دوران فرمانروائی نادر چندان کوتاه بود و گرفتاریهای خارجی ودر آنواحد دائمی او بقدری بود که نتوانست راه ورسم تیول دادن را دگرگون کند. از نظر تقسیم زمین‌ها و ادارهٔ امور مالیاتی اهمیت عمدهٔ این دوره مربوط بسیاستی است که وی نسبت باوقاف و ایلات درپیش گرفته بود. شاید بتوان گفت که او بیش ازسلاطین‌سلف سیاست اسکان عشایررا دنبال کرد زیرا در پاره‌یی از موارد میخواست در سرزمین هائی که تازه تسخیر کرده بود ساخلو برقرار کند. ازین گذشته قصد اواز اتخاذ این سیاست آن بود که احتمال طغیان و عصیان سرکشان کمتر گردد. در ۱۷۳۰ [۱۱۴۳] فرمان داد که ۵۰،۰۰۰ الی ۶۰،۰۰۰ خانوار از عشایر آذربایجان و عراق‌عجم وفارس بخراسان کوچ کنند[۲] ودرسال ۱۷۳۲[۱۱۴۵] ۶۰،۰۰۰تن ازابدالیان‌حوالی‌هرات‌رابمشهدونیشابور ودامغان کوچ‌داد.[۳] درهمان‌سال ۳۰۰۰ خانوار از عشایر هفت‌لنگ بختیاری را بخراسان فرستاد.[۴] در ۱۷۳۶[۱۱۴۹]پس ازفرونشاندن آتش‌شورش بختیاریها عدهٔ دیگری ازعشایر هفت لنگ راباعده‌یی ازعشایر چهارلنگ که‌بالغ بر۱۰،۰۰۰خانوار میشدند به جام خراسان کوچ داد[۵] هنگاهی که نادرشاه در۱۷۳۲ [۱۱۴۵] بتفلیس رسید۶۰۰۰ خانوار از گرجیانی را که باوی‌دشمن بودندبخراسان‌تبعید کرد[۶].

۱- «منشآت» (اوراق‌آن‌شماره گذاری‌نشده‌است). ۲- ل. لاکهارت L. Lockhart نادرشاه (لندن۱۹۳۸)، ص ۱-۵۲. ۳- همان کتاب، ص ۵۴. ۴- همان کتاب، ص۶۵. ۵- همان کتاب، ص ۱۱۰. ۶- همان کتاب، ص۹۱.

ظاهراً نادرشاه وجانشینانش مانند شاهان سلف ایـلات وعشایر را بیشتر بوسیلهٔ خانها اداره میکردند . در۱۱۵۹/۱۷٤٦ـ۷ نادرشاه علـی‌صالح خان را بریاست ایل هفت لنگ منصوب کرد .[۱]

هنگامی که نادرشاه در ۱۷۳٦ [۱۱٤۹] تخت و تـاج را پذیرفت شرط کرد که مذهب سنّت جانشین مذهب شیعه که مذهب رسمی مردم ایران در زمان صفویه بود گردد . در آخرین سال سلطنت خود فرمانی صادر کـرد و اوقاف را از مردم گرفت وباید بخاطر داشت که در دورهٔ صفویه بر شمارهٔ اوقاف بسیار افزوده شده بـود . در نتیجهٔ صدور ایـن فرمان عدهٔ معتنابهی از اوقاف را از مردم تحویل گـرفتند و آنها را بانضمام املاك خالصه در دفاتر ثبت‌اراضی که پس‌ازآن معروف به«رقبات نادری » شد وارد کردند.[۲] درمواردی که واقف یامتولی ازمتنفذان بود موقوفه رادرواقع تسلیم نمیکرد اگرچه اسم آن دررقبات نادری ثبت شده بود . سایر متولیان از ترس آنکه اوقاف تحت تولیت آنان راغصب نکنند ازارائه وقف‌نامه امتناع میورزیدند و واین‌نکته بدیگران فرصت میداد تااین موقوفات رابنام خود ثبت کنند . از این گذشته مستوفیان نمیتوانستند کـه از ثبت این گونـه املاك بعذر موقوفه بودن ابا ورزند زیرا فرض‌قضیه این بود که نادر همه موقوفات راغصب کرده است . گفتیم که نادرچون میخواست اوقاف را از دست مردم خارج کند این کارسبب اختفای‌مالکیت حقیقی‌آنها شد . حال باید دانست که گذشته ازین در

۱ ـ سرداراسعد ، تاریخ بختیاری (؟ طهران ، چاپ سنگی) ، ص ۱٤۸ ـ ۹ .

۲ـ انصاری ، تاریخ اصفهان(طهران۱۳۲۲.ق) ص۳۷ . مثلادهات‌متعددی که درحومهٔشیراز و مرودشت بود وجزء موقوفات سادات آتشی بشمارمیرفت مبدل بخالصه شد(فسائی،ج،۲ص٤٦). پس ازآن بسیاری ازاین زمینها «اربابی» شد (اربابی یعنی املاك متعلق بعمده مالکان). همچنین موقوفات مختلفی که درحومهٔ نیشابورقرارداشت ومتعلق به دسته‌یی ازسادات بودمبدل بخالصه‌شد(همان کتاب، ص۸٦) .

تعیین مالکیت حقیقی بسیاری از اوقاف اصفهان مشکل دیگری بروز کرد و آن اینکه در قضیهٔ غارت اصفهان بدست افغانها دفاتر اوقاف سوخت.[۱] باری نادر پیش از آنکه بتواند فرمان خودرا دربارهٔ اوقاف کاملاً اجرا کند کشته شد. جانشین او علیقلی عادل شاه فرمان مزبور رالغو وبعضی از املاك مغصوب رابه مردم پس داد.[۲] با اینهمه سرجان مالکم که تاریخ خود را در آغاز قرن نوزدهم تألیف کرده است مینویسد که تمام این املاك را هرگز بمردم پس ندادند.[۳] درهرحال درین مطلب کمتر میتوان تردید داشت که در فاصلهٔ سالهای آشفتهٔ میان انقراض سلسلهٔ صفوی و استقرار قدرت قاجاریه بسیاری ازاملاك موقوفه یابتصرف حکومت درآمد یا مبدل باملاك شخصی شد. مثلا بنا بقول یکی از ثقات عواید موقوفات آستان قدس رضوی که در پایان دوران صفویه بالغ بر ۱۵۰۰۰ تومان خراسانی یا ۳۰۰،۰۰۰ روپیه میشد در۱۸۲۱–۲ [۱۲۳۷–۱۲۳۸] به ۲۰۰۰ الی ۲۵۰۰ تومان خراسانی یا ۴۰،۰۰۰ الی ۵۰،۰۰۰ روپیه تنزل یافته بود.[۴]

سلطنت نادر جز رنج و محنت ثمری برای مردم نداشت و برای اثبات خلاف این مدعی دلیلی در دست نداریم. مخارج لشکرکشی‌های دائمی او ازمحل مالیاتهای گزاف وباجهای سنگین تأمین میشد. مثلاً در۱۷۳۶ [۱۱۴۹] که در صدد برآمده بود دوباره قندهار راتسخیر کند چنان مردم کرمان رابینوا کرد که تا هفت سال پس از آن دچار قحط شدند.[۵] ازین گذشته در فوریه

۱ـ انصاری، ص۷۷ـ۸۰. ۲ـهمان کتاب، ص۳۹. ۳ـ تاریخ ایران.

۴ـ ج. ب فریزر J.B.Fraser، داستان سفر خراسان Narrative of a Journey into khorasan (لندن ۱۸۲۵)ص۴۵۵. درحدود ۱۸۹۲ [۱۳۰۹] عواید اوقاف آستان قدس رضوی‌بنابقول کرزن Curzon عبارت‌بوداز۶۰،۰۰۰ تومان‌و۱۰،۰۰۰ خروارغله(ایران ومسألهٔ ایران Persia and The Persian Question (لندن۱۸۹۲)، ج۲،ص۴۸۹).

۵ـ لاکهارت،ص۱۱۲.

۱۷۳۸ [۱۱۵۱] مردان و زنان کرمان را وادار کرد که برای او از کرمان تا قندهار حمالی کنند زیرا چهارپایان بارکش درلشکر او کم بود .[۱]

اُتو[۲] که در۱۷۳۷ [۱۱۵۰] ازبغداد باصفهان سفر کرده است مینویسد که حال و روز دهقانان و عامهٔ مردم خوب نیست و پس از اینکه در۱۷۳۹ [۱۱۵۲]ببغداد بازمیگردد خبر میدهد که وضع آنان خراب‌ترشده است .[۳] اما در طی این احوال مشهد که نادرآنرا تختگاه خود میشمرد درحدود سال ۱۷٤۱[۱۱۵٤] شهری آباد بوده است .[٤]

امنیت درعهد نادرظاهراً تاحدی بیشترشده بود ومردم نسبةً با اطمینان خاطر سفر میکردند چه نادر کدخدای هر دهی را مسؤول شکایات وحوادث قلمرو خود کرده بود .[۵] اما در ضمن مناطق سرحدی مانند زمان صفویه دستخوش‌خرابی وغارت‌بود خاصه درنقاطی که اقلیت‌های مذهبی‌ساکن‌بودند. من‌سینیوردومی‌نیك سالوانی[٦] درنامهٔ مورخ ۱۱دسامبر۱۷٤٦[۱۱۵۹] دربارهٔ نخجوان چنین مینویسد :

پس‌ازآنکه (نادرشاه) همه مردان سرشناس راکشت دیدگان جهان بین ایشانرا برکند و زنان وفرزندانشان را بسپاهیان فروخت وپس ازآنکه همه ستوران خاص شخم زدن را ازآن اقلیت مذهبی‌بازگرفت‌وتمام‌غلات رابجهت‌مصرف سپاه‌بجنگ‌آورد مردم‌را درزیر بارمالیاتی که‌دادنش برای آنان امری محال بود بستوه آورد وبروزسیاه نشاند ومانندکرمهالخت وبرهنه‌کرد .... سپس بدسته‌های منظم یاپراکنده به‌کلات که دورترین سرحدات خراسانست‌کوچ داد .[۷]

پس از زوال دولت افشاری ایران در سالهای آخرسلطنت کریمخان زند (۱۱٦۳-۹۳/۱۷۵۰-۷۹) که مرکز قدرتش درشیراز بود از صلح وآرامشی نسبی برخوردارشد. چنین‌مینماید که درروزگار او رؤس‌مسائل مملکت‌داری

۱- همان کتاب، ص۱۱٦.

۲- Otto

۳- همان کتاب ، ص۱۸۰-۱ .

٤- همان کتاب،ص ۱۹۷.

۵- وقایع نامهٔ راهبان کرملی،ج ۱،ص ٦۰۲ .

٦- Mgr. Dominic Salvani,O P.

۷- همان کتاب ، ص٦۲۰.

تغییرناپذیر ماند ومانند زمان نادر میل غالب برین بود که مملکت مستقیماً به‌وسیله مأموران دیوان اداره شود و سنت قدیم مبنی بر اعطای تیول بسرکردگان سپاه احیا نگردد. بموجب فرمانی که کریمخان در ذوالحجهٔ ۱۱۷۷/ژوئن ۱۷٦٤ بمناسبت انتصاب نجفقلی‌خان بمقام بیگلربیگی تبریز صادر کرده وی مأمورتحصیل مالیات شده است. ازین گذشته وی مأمورشده است که امور کشاورزی راسروسامان دهد و آن ولایت را آباد کند و «رعیّت» را بنوازد و باغیان‌وگردنکشان را گوشمال دهد و راهزنان را دفع کند و دست قوی‌راازضعیف وفقیر کوتاه گرداندوبا «رعایا» بنیکی رفتار کندوآنانرا گرد آورد (مانع‌ازپراکندگی‌آنان شود). باوحکم شده است که بخصوص باعشایر شقاقی و سایر عشایر آن سامان شفقت ورزد و آنانرا در مساکن اصلی خود مستقرسازد وکاری کند که بکشت‌وزرع مشغول‌شوند وبخدمتگزاری‌پردازند. درخاتمه فرمان اعیان ورعایا وبرزگران وتمام سکنهٔ تبریز وتوابع آن و همچنین خوانین ورؤسای قبایل رامجبور باطاعت ازو کرده‌اند.[۱]

ابدال‌خان که پس‌ازپدرش‌صالح‌بیگ‌بریاست‌ایل‌هفت‌لنگ نائل‌آمده بود باشرایطی که اندکی‌نظیرشرایط حکومت‌نجفقلی‌خان‌بود بحکومت عراق‌عجم منصوب شد. فرمانی که باین مناسبت از طرف کریمخان صادر شد بنام شاه اسماعیل صفوی(میرزاابوتراب)بود. بموجب این‌فرمان وصول‌مالیات رابعهدهٔ ابدال‌خان گذاشته و او را موظف کرده‌اند که بتمشیت زراعت و رتق و فتق امور ولایت ووصول مالیات وجمع کردن رعیت(یعنی‌ممانعت‌از پراکنده‌شدن آنان) مشغول‌شود وسالیانه ۷۰۰ تومان حقوق برای اومعین کرده‌اند.[۲]

۱ـ نگاه کنیدبه: تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه‌تبریز، ص۱۷۳ـ٤.

۲ـسردار اسعد، ص ۱۵۲ـ٤.

مرگ کریمخان (۱۷۷۹/۱۱۹۳) منجر بدورهٔ دیگری از هرج و مرج وسرانجام ظهور آقامحمدخان قاجار مؤسس سلسلهٔ قاجاریّه شد یعنی سلسله‌یی که تاسال ۱۹۲۵ میلادی [۱۳۴٤ ﻫ.ق] سلطنت کرد. قاجاریه ازایلات ترکی بودند که یکی از شاهان صفوی شعبه‌یی از آنها را در استرآباد ساکن کرده بود. پس از مرگ کریمخان، آغامحمدخان، قاجارهای مازندران‌را متحد کرد و تحت‌فرمان خودآورد و پس‌از مرگ علیمردان‌خان (برادرزادهٔ کریمخان) بعراق لشکر کشید. بتدریج براثر کامیابی‌های پیاپی که گاهی نیز دچار وقفه میشد وی حمایت زعمای متعدد زمان را بخود جلب کرد و بر دامنهٔ فتوحات خویش افزود و سرانجام مرکز قلمرو خود را از مازندران به‌طهران منتقل کرد.

هنگام ظهور او بوی بهبود از اوضاع بمشام نمیرسید. سران عشایر جاه‌طلب بودند و بعصیان و غارت خو گرفته بودند و راضی نبودند که بهیچ قدرتی گردن‌نهند. براثر غارتهای‌مکرر قراء و قصبات ویران شده بود و مردم بروز سیاه افتاده و دربدر شده بودند. در راهها فی‌الواقع امنیت نبود وتجارت روبزوال نهاده‌بود.[۱] پس نخستین‌کارمهم آغامحمدخان باز گرداندن نظم و انتظام درمملکت وتا اندازه‌یی ایجاد امنیت بود[۲] و درین‌کار تاحدی

۱ ـ مالکم، تاریخ ایران، ج۲،ص۱۸۲ ـ ۳.

۲ ـ درزمان سلطنت جانشینانش امنیت راهها از چیزهائی‌بود که مردم بسیارآرزومیکردند. این کار بعهدهٔ مامورانی‌بود که «راهدار»خوانده‌میشدند وبقول موریه Morier [همان کسی که کتاب حاجی بابا را باو نسبت میدهند] «بطور کلی مأموریت خودرا چنان باخشونت و درنده‌خوئی‌انجام‌میدهند وچندان ازمردم اخاذی‌می کنند که‌همه مسافران بآنان‌لعنت و نفرین می‌فرستند ... کمتر میتوانندراههارا حفظ‌وحراست کنند زیرا پاسگاههای آنان‌چندان ازهم دورست که نمیتوانندبسرعت با هم ارتباط‌پیدا کنند اما عموماً باوضع‌مملکت کاملاآشناهستند

←

توفیق یافت و همینکه امنیت بیشتر شد اندك بهبودی در وضع دهقانان پدید آمد. بنیاد قدرت او لشکر بود و چنین می‌نماید که وی این سیاست را دنبال میکرده است که مواجب سپاهیان بپول نقد پرداخت شود و نمیخواسته‌است که سیاست واگذار کردن عواید اراضی و اعطای تیول بسپاهیان را از سر گیرد. اما جانشینان او روش اعطای تیول را هم به‌مأموران لشکری و هم بمأموران کشوری در پیش گرفتند. بااینهمه قسمت اعظم مالیات مملکتی را درعهد آغامحمدخان بمقاطعه میگذاشتند[1]. آغامحمدخان مردی نسبةً مقتدر و فعّال بود و ترس ازمجازات او تاحدی مانع از اخّاذی حکام و دیگران ازمردم میشد و دردوران سلطنت او تاحدی مملکت آباد شد. بااینهمه جانشین او فتحعلی‌شاه پیش از آنکه بتواند بر اریکهٔ سلطنت مستقر شود ناچار بقلع وقمع عده‌یی از یاغیان شد.[2] بعلاوه این امر تاحدی در طرز حکومت فتحعلی شاه مؤثر افتاد.

← وشایدخود بادزدان همدست‌اند واگر بخواهند میتوانندلانه آنان را کشف کنند». (داستان دومین‌سفر ایران A Second Journey through Persia ، (لندن۱۸۱۸)،ص۶۹– ۷۰). ازطرف دیگر تانکوانی Tancogne چیزی درمذمت راهداران اوائل قرن‌نوزدهم نمیگوید و مینویسد: « درایران راهزن بسیار کمیابست و امنیت راهها بعهدهٔ سپاهیانیست که آنانرا راهدار میخوانند درآن واحد عوارض گمرگی و شهری‌را وصول میکنند. دسته‌هائی ازین راهداران درفواصل معین‌دیده میشوند که آنانرا بپاسبانی گماشته اندتا بتوانند درمواقع خطر بهم‌یاری کنند. مسافرانی‌را که مظنون باشند بدقت تفتیش‌میکنندو بسیار مایل‌اند که وظایف خودرا بخوبی انجام‌دهندزیرا درمحلی که‌امنیت آنجا بآنان سپرده‌شده است اگردزدی‌وراهزنی روی‌دهد هر یك از راهداران شخصاً مسؤول‌است. (داستان سفر ایران واقامت در طهران Narrative of a Journey into Persia and Residence at Teheran (لندن۱۸۲۰) ، ص۲۳۷– ۸).

۱ـ دراواخر دورهٔ قاجاریه مشاغل دولتی را بمقاطعه میگذاشتند. « عباس میرزا هنگامی که والی آذربایجان بود کوشید که رسم فروختن مقام حکومت را بکسی که بیش از دیگران پول میداد براندازد(موریه ، داستان سفردوم ایران،ص۲٤۰ ـ ۱).

۲ـ مالکم،تاریخ‌ایران، ج۲،ص۲۱٤.

فريزر مينويسد :

او (فتحعلی‌شاه) بايران مانندوطن خود كه بايد آنرا دوست‌داشته باشدو حفظ كند و ترقی دهد نمينگرد بلكه در آن‌بچشم‌ملك استيجاری‌يی نگاه‌ميكند كه مدت اجاره‌اش معلوم نيست . ازاينرو برخود فرض‌ميداند كه تا هنگامی كه در رأس قدرتست آنرا غنيمت‌شمارد . از آنجا كه خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه بدست آورده اند در سراسر كشور (شايد باستثنای مازندران كه مقر ومسكن ايل‌اوست) بامردم مانند ملت مغلوب‌رفتار ميكندو فكرو ذكر او همه اينست كه تا آنجا كه‌ممكنست هرچه بيشتر از آنان پول‌بگيرد. [۱]

در عصر قاجاريه «خانِ» تاجدار و خاندانش از بعضی جهات آئين مملكت‌داری سلجوقيان‌را زنده كردند و بار ديگر حكومت ولايات باعضای خاندان‌سلطنتی سپرده شد و اين همان راه و رسمی‌است كه صفويه تقريباً برانداخته بودند. تبريز مركز ايالت آذربايجان مقر وليعهد شد . فريزر كه از نويسندگان اوائل قرن‌نوزدهم است مينويسد كه هريك‌ازشاهزادگان قاجار كه بحكومت ولايات منصوب ميشدند «وزير»ی داشتند كه او را به‌پيشكاری شاهزاده گماشته بودند و اگر شاهزاده بسيار جوان بود معمولاً شاه يكی از معتمدان را بجهت تعليم شاهزاده و رتق و فتق امور همراه او ميفرستاد . [۲] در جای ديگر فريزر در بارهٔ اسكندر ميرزا پسر محمدعلی ميرزا پسر فتحعلی‌شاه كه پدرش حاكم مازندران بوده‌است مينويسد :

دانستم كه اين پسر دستگاهی‌مخصوص بخودداردومانند ساير شاهزادگان دارای وزير و غلامان يا نگهبانان محرم و پيشخدمت ها و مأموران ديگرست و چند تن از برادران كهترش كه صاحب حكومت های‌جداگانه نيستند دارای همان دم و دستگاهند ، شاهزاده (محمد قلی‌ميرزا) خانواده‌يی دارد مركب از بيست وپنج بچه وحرمی مفصل كه مخارج ساليانه اورا بسيار سنگين كرده و اين‌تمايل‌را در اوبر انگيخته‌است كه‌با نصب‌فرزندان خود

۱ـ داستان سفرخراسان Journey into Khorasan ، ص ۱۹۹ .

۲ـ همان كتاب، ص۲۰٤ . نگاه كنيد بحاشيهٔ ص۲۰۳ همان كتاب يعنی بفهرست ولاياتی كه حكومت آنها دردست‌فرزندان‌ونوادگان‌فتحعلی‌شاه بوده‌است. اين‌سياست روشی‌را كه سلجوقيان در تعيين‌اتابكان برای شاهزادگان خاندان سلطنت‌داشتندبيادميآورد.

بحکومت نقاط تابع خود خویشتن‌را سبکبار کند ... برروی‌هم این‌روش برای حاکم‌نشین‌های مربوط بسیار گران تمام میشود زیرا بایدمخارج یك‌دربار کوچك و عمال حریص وطماع آنرا متحمل شوند و درآن واحد مالیات شاه را هم مرتباً بپردازند و ازشراین کار کمتر آسودگی دارند.[۱]

قاجاریه عقیده بحکومت استبدادی پادشاه و مقدس‌بودن وجود سلطان‌را از صفویه بارث برده بودند. موریه که کتاب خودرا در اوائل قرن‌نوزدهم نوشته است میگوید: «ازآنجاکه ایرانیان وجود شاه خودرا بسیار مقدس می‌شمارند ویرا ظل‌الله میخوانند و تکریم و تعظیم آنان در حق سلطان تقریباً جنبهٔ ملکوتی دارد».[۲] فریزر نیز ماهیت حکومت مطلقه‌ایران‌را تفسیر وباین نکته اشاره میکند که الناس علی‌دین ملوکهم. مینویسد:

چون ماهیت حکومت عبارتست از استبداد وغرور و خیانت طبعاً عمال حکومت هم بدین صفات متصف‌میگردند. اعیان‌ومأموران عالی‌رتبه دربارمطلقاً محکوم هوی‌وهوس سلطان‌مستبدی هستند که هرقدربوی تملق گویندوخودرا دربرابراوخواروزبون کنند وی‌نه‌تحمل‌تلخکامی‌رادارد و نه تاب وتوان مخالفت این‌وآن را. ازینرو آنان نیز بنوبهٔ خود نسبت بزیردستان خویش سنگدلی و غرور وتحکم پیشه‌میکنند و این زیردستان نیز اگربتوانندبرمردمی که از بخت‌بد در چنگ قدرت آنان افتاده اندادکی جوروستم کنند خشنود میشوند. بزرگترین اعیان ایران هرگز دمی‌برجان ومال‌خود ایمن نیست.[۳]

آنگاه نویسنده بطورکلی باثرات شوم این ناامنی در ایران اشاره‌میکند. بعقیده او:

طرز حکومت خاصه خلق و خوی دو پادشاه اخیر ایران [یعنی آغا محمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه] اثر شومی دراخلاق عامهٔ مردم داشته است. مردم برملك ومال خود ایمن‌نیستند واین‌ناامنی روزافزون وحس‌حسادت ناشی‌ازآن ضربتی مهلك برپیکردرستکاری‌وپاکدامنی‌عامه واردکرده است. هرکس میخواهد ازهرراهی‌شده پول جمع کند خاصه ازطریق غارت‌کردن شوربختانی‌که در چنگ قدرت او افتاده‌اند، ومادام‌که حال بدین‌منوال است هیچ‌بهبودی در

۱ ـ داستان سفرها و ماجراهای من در ولایات ایران Travels and Adventures in the Persian Provinces (لندن، ۱۸۲٦) ص ۳۸.
۲ـ داستان سفر دوم ایران، ص۱۷۳.
۳ ـ داستان سفرخراسان، ص۱۷۱.

اوضاع آن سامان پدید نخواهد آمد .[۱]

و باز مینویسد :

مانع عمده و مستقیم ترقی و آبادانی ایران عدم امنیت جانی ومالی است که ناشی از ماهیت حکومت وهمچنین شورش هائیست که پیوسته حکومت دستخوش آنست . این امر همیشه مانع از کارو کوشش است زیرا کسی حاضر بکاری نیست که ساعتی دیگر از ثمرهٔ آن ممکنست محروم شود .[۲]

همان نویسنده نسبت بوضع مادی مردم دارا و بطور کلی عامهٔ مردم نظری نامساعد دارد و مینویسد : « اعیان خاصه مأموران حکومت مانند سایر مردم درواقع با بینوائی وتنگدستی فراوان بسر میبرند و مشکل بتوان یکی را یافت که کمرش زیر بار قرض خم نباشد »[۳] . و اما درباره دهقانان چنین مینویسد :

هیچ طبقه ازمردم را نمیتوان یافت که بقدر دهقانان و برزگران ایران محنت زده و ستمکش باشند . پیوسته بزور از آنان مال میستانند وبر آنان ستم میکنندو دهقانان را ازین معنی گریزی و گزیری نیست . آنچه بیشتردل آدمی را بدرد میآورد آنست که این ظلم وستم را نه ازحیث کمیت پایانیست و نه از نظر کیفیت زیرا کسی نمیداند که چگونه وچقدر ممکنست بی اخطار قبلی ازو پول بخواهند.

از طرف دیگر او دریکی ازحواشی کتاب خود این عقیده را تعدیل کرده است ومینویسد که چنین بنظر میرسد که دهقانان غالباً از آسایش نسبی برخوردارند و غذای کافی میخورند و لباسشان بر فرض که خشن باشد آنان را کفایت میکند . مؤلف علت این امر را ارزانی ارزاق و گرانی دستمزد میداند .[٤] ازاین گذشته مالکم که کتاب خودرا در دههٔ سوم قرن نوزدهم نوشته است تصویر بهتری ازوضع دهقانان رسم کرده است . وی متذکر میشود که باوجود غلبهٔ فساد واخاذی فقرو مسکنت مردم تاآن حد که انتظار میرود نیست. مینویسد : «وزیران و اعیان طراز اول در وفور نعمت بسر میبرند و همه کسانی که مشغول کسب وکارند ظاهراً بقدر کافی وسیلهٔ معاش خود و خانواده هایشان را دارند . بعضی از

۱ ـ همان کتاب ، ص۱۰۸ . ۲ ـ همان کتاب ، ص۱۹۰. ۳ ـ همان کتاب ، ص ۲۲۲ . ٤ ـ همان کتاب،ص ۱۷۳.

بازرگانان و عده یی از مردم سرشناس شهرها دارای ثروتی معتنابه اند و اگرچه‌دارایان درمیان سایر طبقات کمتر دیده میشوند بندرت میتوان کسی را یافت که سخت محتاج باشد ». [۱]

بااینهمه بعقیدهٔ او اوضاع ایران نسبت بچند قرن قبل ازاو دچار خمود و رکود شده و ترقی‌و پیشرفتی درآن پدید نیامده است . علت این امر را وی در طرز حکومت میداند و باین‌نکته اشاره میکند که کوشش درراه‌ترقی مملکت توأم با خطرست و کسانی که دراین‌کار توفیق میبابند عاقبت گرفتار شهوت‌قدرت میشوند . [۲]

قوای نظامی قاجاریه عبارت بود از قشون ثابت و بهترست گفته شود گارد سلطنتی که هرگز منحل‌نمیشد و افراد آن‌را 'بنیچهٔ ولایـات و غالباً بنیچهٔ عشایر تشکیل میدادند . بهمان گونه هرشاهزاده‌یی که حاکم یکی از ولایات بود برای‌خود گاردمخصوصی داشت. [۳] مثلاً بنابقول موریه علی‌میرزا فرزندفتحعلی‌شاه که درحدودسال۱۸۰۸ـ۹ [۱۲۶۳ـ٤] حاکم‌شیرازبوده‌است عده‌یی مرکب از ۱۰۰۰ سوار زیرفرمان خود داشته که مزد آنان‌را نیزخود میپرداخته‌است.ازاین‌عده۲۰۰سواربختیاریهاتجهیزمیکردندکه گاردمخصوص اوراتشکیل میدادند . علی‌میرزابهنگام ضرورت میتوانست که ۲۰۰۰۰سوار بجنگ‌بفرستد. سپاهیان شاهزاده خود جامه وسلاح خویش‌را تهیه‌میکردند ومزدسالیانه‌هریك ازآنان عبارت بوداز٤۰پیاستر [٤] .جیره روزانه‌شان عبارت بود از روزی یك من ($7\frac{1}{4}$پاوند) جو و ۲من‌کاه و یك چارك گندم مگـر در

۱ ـ مالکم ، تاریخ ایران، ج۲،ص ۳۵۳. ۲ ـ همان کتاب ، ص۳۷۸ .

۳ ـ موریه ، داستان سفر ایران (لندن۱۸۱۲) ، ص ۲٤۱. ٤ ـPiastre اسمی‌است که بسکهٔ اسپانیائی پسو Peso داده اند و«پسو» $\frac{1}{8}$ ریال Real (واحد پول اسپانیائی که ریال ایران نیز مأخوذ ازین‌کلمه است) یا تقریباً معـادل٤شلینگ و٦ پنس است (مترجم) .

فصل بهار که باسبها علف تازه میدادند. از این گذشته بهر سرباز جهت تأمین معاش خانواده‌اش در دهی که اهل آنجا بود مقداری زمین جهت کشت وزرع میدادندومیوهٔ آن‌زمین نیز باو تعلق داشت. هر بار که فرمان سربازگیری صادر میشد رئیس هر عشیره عده معین از سربازانی را که حکومت از او خواسته بود حاضر میکرد.[۱] فریزر هم باین نکته اشاره میکند که افراد قوای غیرمنظم غالباً در دهات خود میمانند و بکسب و کشاورزی مشغول میشوند و کمتر آنانرا بخدمت فرامیخوانند.[۲]

این روش احضار و تعلیم سربازان که برحسب اتفاق و تصادف صورت میگرفت و در اوایل دورهٔ قاجاریه معمول بود مانع از بوجود آمدن قوائی بود که بتواند دربرابر فشار مهاجمان بیگانه پایداری کند. ایران اگر میخواست مستقل بماند میبایست تغییراتی در دستگاه حکومت بدهد و این تغییرات ضرورت داشت. واضح است که مسألهٔ رجعت برژیم قدیم یعنی باز

۱ ـ موریه، داستان سفر ایران، ص ۱۱۰. ازین مطلب درست نمیتوان استنباط کرد که آیا این سپاهیان زمین‌های خود را مستقیماً از شاه میگرفته اندیا ازسران ایلات وعشایر اماچون‌مناطق ایلی‌مستقیماً اداره نمی‌شد محتمل است که این زمین‌هارا بوسیلهٔ سران ایلات وعشایر بسربازان‌واگذارمیکردند. موریه وفریزر یك‌من‌را معادل‌با $7\frac{1}{2}$ پاوندحساب کرده‌اند. من تبریز در واقع عبارتست از ٦/٥٤٦٤ پاوند (نگاه کنید بتعلیقات، قسمت دوم).

۲ـ وی‌مینویسد: «شاه(فتحعلی‌شاه)مالیات‌نقدی(مازندران‌واستراباد)رابخدمات‌نظامی ۱۲۰۰۰ تفنگ‌چی‌و ٤۰۰۰ سوارمصالحه‌میکند که‌بایدپیوسته آمادهٔ‌خدمت‌باشند»(سفرهاوماجراهای‌من‌در ولایات ایران، ص٤٦). موریه‌می گوید که‌قبایل‌عرب‌وفیلی‌از آماده کردن‌سربازبنیچه‌معاف‌بودند. درمورد سایر عشایر می‌نویسد که‌اسامی کسانی که بایدبخدمت‌سربازی‌مشغول‌شوند بااسامی‌پدران وسایرخصوصیات‌خانوادگی‌آنان در «دفترخانه»یی که واقع درمقرحکومت است ثبت میشود و آنان‌بهنگام‌نوروزخدمت‌شاه‌را ملازمت میکنندوشاه تحقیق‌میکند که ببیندآیادرآن‌سال‌احتیاج بخدمت آنان دارد یانه. اگرداشته‌باشد در سراپردهٔ اعلیحضرت‌میمانندو گرنه اجازه‌مراجعت بآنان داده میشود اما درهرصورت مزد مقرر خودرا میگیرند»(داستان سفرایران، ص۲٤۰).

هم عدم تمرکز بیشتر در دستگاه حکومت اصولاً مطرح نبود. ایرانیان اگر میخواستند دربرابر قوای روس مقاومت کنند بحکم ضرورت میبایست درمورد قوای نظامی خود قائل بتجدد شوند و اینکار محتاج تمرکز بیشتر بود. با اینهمه هرگز مسألهٔ پرداخت حقوق افراد قشون منظم را چنانکه باید و شاید موردتوجه قرار نداده بودند و چون راه حل این مشکل را نمیدانستند هرچه درطریق اصلاح قشون قدم برمیداشتند باز بجائی نمیرسیدند. هیأتها ومربیان متعددنظامی استخدام کردند [1] وزمانی که عباس میرزا درآذربایجان بود فرمانی بسال ۱۸۰٦/۱۲۲۱ برای سربازگیری از تمام نقاط آذربایجان صادر و قراربرین شد که مزدوساز وبرگ ولباس وسایرحوائج سربازان ازمحل وجوه دیوانی تأمین شود. [2] امادرعمل حکومت ایران نتوانست قشونی بسبک جدید تربیت ومجهز کند. قشون ایران کماکان مرکب ازسربازان بنیچه یی بود که رؤسای عشایر ودیگران بهنگام ضرورت آماه میکردند و بهمه سپاهیان زمین واگذار میشد. عدهٔ دیگری ازقشون ایران عبارت ازقشون ثابتی بود که از «غلامان» تشکیل میشد واین عده را شاه وهمه حکام ولایات اجیر میکردند و کماکان انگل مردم دهات بودند. فریزر که کتاب خودرادر۱۸۲۲ [۱۲۳۸] نوشته است میگوید:

(غلامانی که برای خدمت درقشون ثابت یابعنوان پیك استخدام میشوند) مایه بیم و وحشت روستائیان اند. درهر خانه‌ای که بخواهند فرود میآیند وببهانه‌های مختلف وبنام مخدوم خود از مردم مالیات میگیرند. راهنمایان واسبان و ارزاق و خانه واهل خانه باید در اختیارحضرات باشند و اگر کسی درمقام اعتراض برآید سروکارش باته تفنگ وطپانچه یاچماق ایشان خواهد بود. کسی جرأت مقاومت دربرابر غلامی ازغلامان ندارد چه رسد باینکه بخواهد بر او دست

---

۱ ـ نگاه کنیدبه کرزن، ج ۱، ص ۵۷٦ ببعد. ۲ ـ عبدالرزاق، سلسلهٔ قاجاریه Dynasty of the kajars ترجمه سر هـ. ج. برایجز Sir H. J. Brydges (لندن ۱۸۳۳)، ص ۲۱۰. [عبدالرزاق بیك دنبلی صاحب کتاب «تاریخ مآثر سلطانی» است واین کتاب بامر عباس میرزا ولیعهد در ۱۲٤۱ قمری بطبع رسیده وظاهراً نخستین کتابی است که باحروف سربی درایران چاپ شده است. تصورمیرود مقصود مؤلف محترم از کتاب سلسله قاجاریه همین کتاب باشد. مترجم]

دراز کند زیرا اگر چنین مقصری را نزدشاهزاده برنددمار از روزگار او برمیآورد. ۱

ازین گذشته قوائی که برای مقابله با تاخت وتاز دشمن یا فرونشاندن آتش شورش ازمیان قرا و قصبات میگذشتند معمولاً آنجاهارامبدل بویرانه میکردند. مثلاً فریزر مینویسد که دهات بین راه طهران وقزوین درفاصلهٔ اندکی پیش از مرگ فتحعلیشاه و پس از فوت او مبدل به بیابان بی آب وعلف شد.۲

پس از سلطنت آغا محمدخان میل غالب برین بود که اراضی وسیعی از مملکت بعنوان «تیول» باین وآن واگذار شودو بوسعت نواحی یی که من غیر مستقیم اداره میشد نسبت بسایر نواحی که مستقیماً اداره میشد افزوده گردد. اصطلاح تیول مانند زمان صفویه مشتمل بر انواع مختلف ازعطایا بود. دربعضی موارد تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که بمناصب معین تعلق میگرفت و در برخی موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه بجای حقوق و مواجب. درپاره یی ازموارد خاصه درنواحی عشایرنشین تیولدار متعهد بود که قوای نظامی بنیچه فراهم کند ودرموارد دیگر تیول فقط عبارت بود ازاعطای حق وصول مالیات ناحیه یی که یا زمین خالصه بشمارمیرفت یا ملك شخص ثالث یا ملك کسی که تیول باو داده شده بود و درمورد اخیر معنی تیول معاف بودن ازپرداخت مالیات بود.۳

---

۱ ـ سیروسفر در ولایات ایران، ص ۲۵۶. ۲ ـ داستان سفر کردستان وبین النهرین و غیره ـ Travels in Koordistan, Mesopotamia, &c. (لندن ۱۸۴۰)، ج۲، ص ۲۹۶. همچنین نگاه کنید به «داستان سفرخراسان»، ص ۵۹۰ که در آنجا فریزر ازخرابی باغها و قطع درختان میوهٔ محال بروجرد بدست قشون قاجاریه ذکری بمیان میآورد.

۳ ـ بنا بقول فریزر زمینهائی که بعنوان تیول اعطا شده است «چیزی بحکومت نمیدهد و تیولداران سه دهم محصول را که اعم ازبهرهٔ مالکانه است بعلاوه مالیات دیوان وآنچه ممکنست از کشاورزان گرفت میگیرند و این درصورتیست که زمین متعلق بدیوان باشد اما اگر تیول را ازمحل عواید ملك دیگری مقرر کرده باشند دراین حال تیول فقط عبارتست از مالیات دیوان یا دودهم محصول». (داستان سفرخراسان، ص ۲۱۱).

از انواع تیولهائی که یاد کردیم شاید بتوان گفت که نوع دوم بیش ازهمه معمول و متداول بوده است. ازین گذشته در دورهٔ قاجاریه میل غالب برین بود که این نوع تیولها موروثی گردد و اینها و تیولهای دستهٔ اول یکی شود. مناصب و مقامات مختلف و غالباً مستمریها رفته رفته حق موروثی بعضی خانواده‌ها شد و اگر کسی منصب و مقام خودرا ازدست میداد باز کماکان دارای تیول متعلق بآن بود. بتدریج که از نظارت دیوان بر تیولها کاسته میشد این تمایل در تیولداران پدیدمیآمد که تیولها را مبدل باملاك شخصی کنند و خود مالك «بالفعل» آنها شوند تا بتوانند آنهارا موروثی کنند یا ازطریق بیع بدیگران انتقال دهند. بدین گونه مأموران سابق ولاحق حکومت و همچنین «تیولداران» بر عدهٔ مالکان (بمعنی اخص) علاوه شدند. درابتدا این نوع مأموران ازطرف دیوان مالیات را از دهقانان و کسان دیگری که در فلان ملك و زمین بسر میبردند وصول میکردند وحال آنکه دیوان به تیولداران این حق را داده بود که مالیات ناحیهٔ معینی را درازاء حقوق خود یا برای مقاصد دیگر وصول کنند و اما کار مالکان فقط عبارت بود ازجمع بعضی عوارض و حقوقی که بیشتر آن‌را بهرهٔ مالکانه تشکیل میداد. همینکه میل بغصب زمینهائی که بعنوان تیول اعطاء شده بود بیشتر شد و تیولها «بالفعل» مبدل باملاك شخصی گشت مالیاتی که سابقاً ازطرف حکومت و یا بعنوان حقوق و مواجب وصول می‌شد همچنان توسط مأموران دیوان و تیولدارانی که مالك «بالفعل» بودند وصول گردید. منتهی دیگر این مالیاتها عنوان مطالبات مالیاتی دیوان‌را نداشت بلکه درحکم رسوم و عوارض فوق‌العاده‌یی بود که مالك از زارع میگرفت. بعبارت دیگر مالیات دیوان با سهمی که مالك ازغله میبرد («بهرهٔ مالکانه») یا مال‌الاجاره‌یی که ازمستأجران خود میگرفت یکی شد.

تصاحب زمین برای زمین‌دار سودی نسبةً فراوان داشت و اورا قادرمی کرد باینکه عده‌یی از ملازمان مسلح بخدمت خود بگمارد و این کار قدرت بسیاری باومی بخشید. عملاً معنی این کار آن بود که حکومت میبایست غالباً در نواحی‌یی که عمده مالکان زمین داشتند در برابر آنان سرفرود آورد و این نکته بنوبهٔ خود حیثیت اجتماعی و همچنین قدرت سیاسی برای مالك کسب میکرد. در سراسر دورهٔ قاجاریه طبقه مالك (که شامل خوانین ایلات هم میشد) مقتدرترین عوامل مملکت بشمار میرفتند. زمین‌داری زمینهٔ پرسودی برای سرمایه گذاری بود و مایهٔ کسب حیثیت اجتماعی مالك بشمار میرفت و همین امر موجب شد که بر عدهٔ زمین‌داران افزوده شود و این طبقهٔ جدید نه تنها عبارت بودند از مأموران حکومت که بااستفاده از مناصب خویش در حوزه مأموریت خود ملك میخریدند بلکه تجار و کسانی هم که میتوانستند سرمایه‌یی بکار اندازند افراد این طبقه را تشکیل میدادند.

اراضی وسیع واقع درقلمرو قاجاریه عبارت بود از نواحی ایل‌نشین خاصه فارس و بختیاری وخوزستان و کردستان و نواحی سرحدی خراسان و قسمتهائی از آذربایجان و بلوچستان. در نواحی سرحدی خراسان و آذربایجان تقریباً پیوسته زد و خورد برقرار بود و رفت وآمد عناصر یاغی از این سوی بآن سوی مرز و آمد و شد آنان بولایات روسیه و افغانستان یا امپراتوری عثمانی بر ناپایداری اوضاع میافزود. غالباً جنگ با بیگانگان درمیگرفت و تعیین حدود و تثبیت مرزها که دراین دوره بانواع مختلف صورت پذیرفت بضرر ایران تمام شد و موجب ازدست رفتن قسمتی ازخاك این سامان گشت.

درزمان قاجاریه مانند دوران سلسله‌های پیشین دوباره بتقسیم و توزیع ایلات دراینجا و آنجا و تقویت بعضی عشایر وتضعیف برخی دیگر پرداختند.

مثلاً فتحعلی‌شاه بقصد تضعیف طایفهٔ مصطفی‌خان طالشی تمام طالش را میان خاندانهای مهمی که در آنجا مانده بودند (مصطفی‌خان در ۱۸۱۲ [۱۲۲۸] در صف روسها جنگیده و از لنکران رانده شده بود و این طوایف پس ازو همچنان درطالش بجای مانده بودند) قسمت کرد و مالکیت آن عده‌ازدهاتی را که هریك تصرف کرده بودتأیید کرد وبرای بزرگ کردن وبرکشیدن آنان رؤسای طوایف مزبوررا «خان» گردانید. [۱] قاجاریه درپاره‌یی ازموارد بعنوان تضمین نیك‌رفتاری عشایر از آنان گروگان میگرفتند ، مثلاً فتحعلی‌شاه بعضی طوایف بختیاری را دردهات اطراف طهران بعنوان گروگان و بجهت تضمین نیکرفتاری بقیهٔ آنان ساکن گرداند. [۲] درسرحدات شمال شرقی ایران نیز تغییراتی در وضع مردم ایلی داده‌شد . آغامحمدخان در قبال یاری‌یی که ترکمانان باو و پدرش کرده‌بودند اجازه‌داد که آنان از سواحل اترك بدشت گرگان درآیند و دهات ساحل‌قراسو را بعنوان‌تیول بآنان‌داد [۳] وحال‌آنکه در دورهٔ قاجاریه مسبب عمدهٔ ناامنی بالاخص ترکمانان بودند . آنان کراراً درراه مشهد و حوالی آن برکاروانان میتاختند [۴] و ترکتازی‌های آنان و نیز ازبکان از آن سوی مرز باعث خرابی شمال خراسان شد . پس‌از لشکرکشی فاتحانهٔ عباس‌میرزا بسرخس تاخت‌وتاز ترکمانان موقةً فرونشست اما دوباره پس‌از مرگ او آغازشد [۵]

۱ ـ فریزر ، سیر و سفر در ولایات ایران ، ص ۱٤۵ . ۲ ـ موریه ، داستان‌سفر دوم‌ایران، ص ۱۲٦ . ۳ ـ رابینو Rabino (di Borgomale) ، مازندران واسترآباد Mâzandrân and Astarâdâd (لندن ، لایدن ، ۱۹۲۸) ،ص۸۰ [این کتاب بفارسی ترجمه و از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است]. ٤ـ نگاه کنید به فریزر ، داستان سفر خراسان ص، ۳۳۰ ، ٦۱۵ ، ٦۲۲ . ۵ ـ فریزر ، داستان سفر استامبول بطهران‌در زمستان A Winter's Journey(Tâtar) from Constantinople to Teheran (لندن ، ۱۸۳۸) ج۲،ص ۲۵ ـ ٦، ۳۳.

درین دوره کوچ کردن ایلات و عشایر بازهم مورد پیدا کرده‌است. میل غالب برین بود که ایلات و عشایر را هنگام فتنه‌و آشوب کوچ دهند یاخود از یك نقطهٔ کشور بنقطهٔ دیگر کوچ کنند واین‌نکته را تاریخ‌عشایر بیگرلو [باشباع یا و کسر گاف] ثابت میکند. گفته‌اند که آنان در اواخر قرن سیزدهم هجری مالك یك‌سوم مزارع و یك پنجم باغهای قم بودند و ابتدا در سواحل آسیای صغیر میزیستند و پس‌از زوال تیموریان باصفهان آمده و در دورهٔ صفویه صاحب مناصب عمده شده‌بودند. پس‌از شورش افاغنه اصفهان‌را ترك کردند و بکاشان رفتند. پس‌از آن درزمان کریمخان زند از کاشان بقم آمدند ودر آن زمان هنوز آثار حملات‌افاغنه‌درقم‌باقی‌بود و بیگرلوهاتوانستند غالب املاك قم را تصاحب کنند. [۱]

عشایر دیگری که دردورهٔ قاجاریه بنقاط‌دیگر کوچ کرده‌اند‌عبارتندازسعدوند که آنانرا درزمان محمدشاه (۱۲۵۰–۱۲٦٤/۱۸۳٤–٤۸) ازفارس‌بحوالی مشرق قم آوردند. عشایر کائینی را نیز بشمال قم کوچ‌دادند. اینان در ابتدا عهده‌دار امور حمل و نقل دیوانی ازراه شترداری بودند و سپس بطیب‌خاطر ازین شغل استعفا کردند و یکباره بزراعت و گله‌داری پرداختند. مراتع آنان درامتداد رودخانه‌ساوه ونزدیك مراتع شاهسونها بود وازینرودائم‌باهم نزاع داشتند. دردورهٔ قاجاریه عشایر عبدالملکی‌فارس‌نیز بقم آمدند ومراتع جنوب قم رابدست آوردند. غالب آنان شتربان یا«فراش»حکومت بودند. [۲]

بموجب روایت دیگر درین دوره هفت «طایفه» از فارس بقم آمده‌اند. اینان درابتدا گله نداشتند امابمرور دهور شتر و گوسفند وبز ومراتعی در

۱– تاریخ قم‌درآرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره‌۷۲۵ (اوراق کتاب شماره گذاری نشده‌است).

۲ – همان کتاب.

حوالی قم بدست آوردند . آنان مالیات دیوانی نمیپرداختند وهر طایفه‌ای بملازمت یکی از «علما» تعیین شد و چیزی نگذشت که بنای فتنه و آشوب نهادند . ازاینرو محمد شاه فرمان داد که از آنان ۵۰۰ تومان جریمه بگیرند. از آن پس هرسال این پول رابزور از آنان میستاندند و بر آن میافزودند تااین مبلغ به ۶۶۴ تومان رسید وعاقبت پس از ارزیابی میرزاحبیب‌الله گرکانی بمبلغ ۱۱۲۰ تومان تثبیت شد . [۱] همچنین در دورهٔ قاجاریه عشایرشینی [بر وزن چینی] و کرزه [بروزن بنده] از کرمانشاه بقم آمدند [۲] و مقارن این زمان بعضی ازعشایر عرب میش‌مست در حوالی‌طهران اسکان یافتند . بعضی از آنها خاصه عشایر هداوند [بروزن خداوند] اهل خرم‌آباد بودند و کریمخان زند آنانرا بفارس برده بود وآغامحمد خان آنانرا ازفارس بطهران کوچ داد . [۳]

درمورد عشایر نیمه‌بیابانگرد باید دانست که غالباً ازلحاظ پرداخت‌مالیات تابع سران‌خودبودند واینان‌دربرابرحکومت‌مسؤول‌وصول‌وایصال‌مالیات‌بشمار میرفتندو مالیات‌را برحسب‌عدهٔ اغنام‌و احشامی که داشتند تعیین میکردند. فریزر که کتاب خودرا در ۱۸۲۱-۲[۱۲۳۷-۸]نوشته است میگوید که مالیات مزبور عبارتست ازقرار هرمادیان یااسب‌یك‌روپیه وازقرارهرخر یا گاوچهار پنجم‌روپیه‌وازقرارهر گوسفندیابز یك‌سوم‌روپیه‌وازقرارهر کندوی زنبورعسل یك‌ششم روپیه . [۴] ژوبر [۵] در۱۸۰۵-۶[۱۲۲۰-۱]مینویسد که رؤسای ایلات بابت مالیات غالباً اسب ودیگرچهارپایان وفرش وسایر اجناس میدهند امادر

۱ـ تفصیل حالات واملاك ومستغلات وقنوات وبلوکات دارالایمان قم که‌در۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ تدوین‌شده‌است درآرشیوهای کتابخانه وزارت‌دارائی‌شماره۷۲۵ ، ورق۵۹ .. ۲ـ تاریخ‌قم در همانجا، شماره ۷۲۵. ۳ ـ همانجا، شماره ۷۲۶ ، کتابچه راجع بدرهٔ لار مورخ ۱۲۹۸/۱۸۸۰-۱ ورق ۱۶ . ۴ ـ داستان سفر خراسان ، ص ۲۱۲ ، همچنین نگاه کنیدبه «سیرو سفر درولایات ایران» ، ص۱۴۳-۴. ۵- Jaubert

چند سال اخیر شاه از آنان خواسته است که دست کم یك پنجم مالیات خودرا نقد بدهند. [۱]

درمورد مسأله زمین‌داری باید دانست که دردورهٔ قاجاریه تغییرات محلی معتنابهی درمناطق ایلی‌روی داد. رالینسون که کتاب خودرا در۱۸۳۸[۱۲۵۴] نوشته است بشرح روش بغرنج وپیچیده‌ای که درموردزمین‌داری میان کردهای مکری ساوجبلاغ معمول بوده پرداخته است و مینویسد :

این ناحیه‌را که با جنگ گرفته اند درابتدا ملك طلقخان قبیله بشمار میرفته‌و ازو بخاندانش رسیده‌است . ازینرو امروز مالکیت تقریباً تمام این‌ناحیهٔ وسیع دردست یك طایفه واحد معین‌یعنی طایفهٔ باباامیره‌است .... این‌طایفه کوچك که شمارهٔ افرادآن ازپنجاه‌شصت تن تجاوز نمیکند تصورنمیرود که بتوانندهمه‌زمینهارا زراعت کنند . پس‌روشی درمیان‌خودمعمول کرده اند که برحسب‌آن رئیس‌قبیله میتواند هر مقدار از اراضی‌ده را که بخواهد در اختیار روسای زیردست خود موسوم به «آغا» بگذارد چه مالك زمین بخواهدچه نخواهد . آنگاه محصول زمین بنسبت ذیل تقسیم‌میشود : ـ مالك‌باباامیره پانزده یك‌بعنوان‌حق مالکیت موروثی سهم میبردو آغایا مستأجر که عامل مسؤول حکومت بشمارمیرود ده‌یك‌و« زراعت چی»ها یعنی طبقه‌ای ازمردم‌که باصطلاح فن کشاورزی‌را میدانند ودرامرزراعت نظارت میکنندپنج یك وبقیه‌را برحسب قراردادهای کشاورزی که میان‌رعیت‌وآغا موجوداست بتناسب‌مخارج کشت و زرع‌ومزدکار قسمت میکنند ودرمیان این‌قرارداد ها آنکه‌بیشتر معمول است«نصفه‌کاره » نام دارد ... ده‌یکی که آغا صرف نظر ازین قرارداد مطالبه‌میکندظاهراً سهم‌حکومت است‌امادر عمل چنین نیست . مبلغ‌مالیاتی که باید فراهم گردد بوسیلهٔ خان‌میان نواحی مختلف‌ازقرار خانواری دو تومان سرشکن میشود وآغا یامالك‌بابا امیره درصورتی که ملك خویش را خود زراعت کند درتعیین‌مالیات هریك از رعایای خود مخیرست زیرا میداند که پرداخت‌مالیات برای‌هر کدام تا چه‌حدمقدورست .[۲]

---

۱ ـ داستان‌سفرارمنستان‌وایران Voyage en Arménie et en Perse (پاریس ، ۱۸۲۱) ص ۲۷۰ [این کتاب راچند سال قبل آقای محمود هدایت بفارسی ترجمه کرده اند] .

۲ ـ یادداشتهائی درباره سفری ازتبریز بویرانه‌های تخت سلیمان از راه کردستان ایران Notes on a Journey from Tabriz through Persian Kurdistân, to the Ruins of Takhti – Soleïman ، مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی J . R . G . S. ۱۸٤۱ ، شماره ۱۰ ، ص ۳۵ ـ ٦ .

دردورهٔ قاجاریه ادارهٔ امور محلی بیشتر برحسب «عرف» یاقوانین عادی صورت میگرفت ومجریان آن عبارت بودند ازشاه ونواب او وولات وحکام و سایر مأموران محلی و کدخدایان . اوامر آنان بادست زورمند قدرت اجرا میشد . بنابقول مالکم بسرعت وبدلخواه خود تصمیم میگرفتند وچون بندرت وقت خودرا صرف رسیدگی بمدارك و شواهد میکردند ، برفرض که نیتشان پاك بود بازپیوسته احتمال داشت که مرتکب بیدادگری شوند . مهمترین چیزی که سدّاغراض طبقهٔ حاکمه میشدترس ازز بردستانی بود که ستمدیدگان پیوسته میتوانستند بآنان ملتجی‌شوند . عمال حکومت برحسب خوی ومشرب سلطان مستبد زمان، اعمال خودرا تنظیم و تعدیل میکردند . اگراو بیدار و هشیارو پرهیزگاربودزیردستان کوشا ودادگربودند واگروی آزمندوستمگر بود اینان رشوه‌خواری وسنگدلی‌پیشه میکردند . کدخدایان مجاز بودند که مجازاتی خفیف دربارهٔ زیردستان روا دارند و جریمه‌های مختصر برآنان تحمیل کنند . اگرجرم مهم بود مجرم رانزد «ضابط» (محصل مالیات محل) میفرستادند وهرگاه دعوی ازلحاظ اهمیت ملك ومال ورتبه و مقام اصحاب دعوی یافجیع‌بودن‌جنایت مافوق اختیارات کدخدابود وی آنرابحاکم‌ارجاع میکرد . ماهیت دعوی حدود قلمرو محاکم عرف را کاملا مشخص نمیکرد اما میل غالب برین بود که بردامنهٔ قلمرو آنها افزوده شود زیرا این‌کار بر قدرت ومداخل مأموران حکومت میافزود .[۱] بعلاوه همین تمایل در دورهٔ صفویه بسیارمعلوم ومحسوس شده بود و شاید مهمترین عامل خرابی تدریجی وضع دهقانان که درقرن نوزدهم صورت پذیرفت همین‌بود . عوامل دیگری هم بود که این‌عامل راتقویت میکرد اما همینکه رسیدگی بدعاوی ملکی و

۱ ـ مالکم ، تاریخ ایران، ج۲،ص۳۱۸ ـ ۱۹ . همچنین‌مقایسه کنید باتانکوانی. داستان سفر ایران (لندن۱۸۲۰) ص ۲۳۳ ببعد .

سایر دعاوی درصلاحیت تیولداران وملاکان درآمد دهقانان درواقع از دادخواهی در یك محکمه بیطرف یانسبةً بیطرف محروم ماندند . بنا بقول مالکم قوانین عرفی درمیان عشایر اصولاً باقوانین معمول درمیان سایر مردم تفاوت‌داشته است وشورائی‌ازریش‌سفیدان‌بدعاوی عشایررسیدگی‌میکرده‌اند. درمورد اختلافات ملکی‌شورای‌مزبورازز‌مین‌داران عمده‌تشکیل‌میشده‌است.[۱]

چنانکه پیش ازین گفتیم دردورهٔ قاجاریه درآمدهای مالیاتی را بمقاطعه میگذاشتند. عباس‌میرزا هنگامی که‌فرمانفرمای‌آذربایجان‌بود تاحدی‌این‌رسم رابرانداخت ودرزمینهٔ تثبیت میزان مالیات ایالت براساس طبقه‌بندی منظم و مرتب ووصول آنها و اجرای این امر تا اندازه‌ای توفیق حاصل کرد . شاید هنگامی که اوخود باداره‌ٔ امورمیپرداخت مأموران حکومت کمتر از مردم اخاذی میکردند بااینهمه بعقیدهٔ فریزر برهردهی‌تاآنجاکه قدرت پرداخت مالیات داشت مالیات میبستند .[۲]

بنابقول مالکم طرزوصول مالیات ارتباط داشته است باطرزاجرای‌عدالت درمملکت . دستگاه قضائی ومالی کشور تحت ریاست یك تن‌بود واین اقتدار بسته بخلق وخوی اوبرای مردم‌شوم ویافرخنده بود .[۳] پیوسته ازیك طرف میان حاکم ولایت وقره‌نوکرهای اووازطرف دیگر روستائیان وضابطان و کدخدایان کشمکش بود . کمتر دهی‌بدون مطالبه ودرخواست مالیات خودرا میپرداخت وکسانی راکه برای وصول مالیات میفرستادند طفیلی و سربار دهقانان میشدند . دادن و گرفتن رشوه وانعام ازامور معمول ومتداول بود . حکومت ازدیدن این حقیقت کور نبود اما چنین مشاغلی را «بکسانی میدهد

۱- مالکم ، تاریخ ایران ، ج۲،ص ۳۲۶ - ۷.
۲- داستان‌سفرکردستان،ج۱،ص۸ .
۳ - تاریخ ایران ، ج۲،ص ۳۳۵.

که بزحمت میتواند ازراه دیگر معیشت آنان راتأمین کند. درواقع یکی از روشهای معمول پرداخت مزد نوکران وخدمتگزاران جزء همینست»[۱].

پرداخت مالیاتها بتعویق میافتادو این امری بودمعمول ومتداول. فتحعلی‌شاه اندکی پیش از آنکه درگذرد از فرمانفرما والی فارس مطالبهٔ مالیات پس افتادهٔ آن ایالت را کرد وبامین‌الدوله فرمان‌داد که باسپاهی بفارس رهسپار شود ومالیات هرمحلی را که ازدادن مالیات مقرر خودداری کرده بود وصول کند وباکسانی که باین‌کارتن ندهند بجنگد وآنان را ازریشه براندازد و بنیروی شمشیروآتش آن سامان راویران کند وغلات راتباه سازد وآتش در روستاهاافکند و گاوو گوسفندمردم رایغما کند واگر کسی‌ازعشایرودهقانان زنده‌ماندااسیر کندوبطهران آورد. بااینهمه‌ازخوشبختی‌مردم‌فارس، پیش‌ازآنکه این‌نقشه اجرا شود فتحعلی‌شاه مرد.[۲]

علاوه برمالیات‌عادی مأموران حکومت‌برای مخارج خود وابواب جمعی خود در نواحی‌ای که تحت اختیار آنان بود مالیاتهائی از مردم میگرفتند که معروف به«تفاوت عمل» بود. بمروردهوراین عوارض برمالیات اصلی افزوده شد وبازمأموران محلی بجهت تأمین‌مخارج خود بجمع‌مبالغ بیشتری مبادرت کردند. بدین گونه دهقانان غالباً دچاربینوائی و تنگدستی میشدند و نمیتوانستند مطالبات«دیوان» راپیردازند.[۳] مثال ذیل‌یکی ازین‌مواردست:

۱ـ فریزر، داستان سفر خراسان، ص ۲۲۱. ۲ـ فریزر، داستان سفر کردستان، ج۲، ص۲۵۱. ۳ـ همچنین نگاه کنید بکتاب مستوفی، شرح زندگانی‌من (طهران ۱۳۲۴)، ج۱، ص ۱۳۹. ترقی میزان‌مالیات درمنابع موجود کراراً ذکرشده است ومثال ذیل‌یکی ازاین‌مواردست. قمشه بر اثر غارت مهاجمان‌افغانی و بسبب آنکه شاهان ازرعیت آن سامان‌مال میربودندانحطاط‌یافته‌بود. درزمان فتحعلی‌شاه صدر امین مالیات‌آنجا را بمبلغ ۷۰۰۰ تومان تثبیت‌وقمشه را تاحدی‌آباد کرد. سپس‌شاه‌آنجارا بعنوان‌تیول‌بداماد‌خودقاسم‌خان دادواو درمدت‌ده‌ماه‌عواید مالیاتی را تا ۲۳۰۰۰ تومان بالابرد ومردم‌را دلشکسته ونومید کرد (فریزر،داستان سفرخراسان، ص۱۲۰).

مالیات اصلی شمس آباد واقع در حوالی قم ۶۰۰ تومان بود و برائر وضع مالیاتهای گونا گون برمقدار آن افزوده شد تاسرانجام مبلغ مالیات به ۳۵۰۰ تومان رسید . این بارسنگین دهقانان راازپا درآورد واملاك آنان بابت مالیات پس افتاده بضبط دیوان درآمد.[۱] همچنین مبلغ مالیاتی باغها وزمینهای مزروعی پنج ناحیه ازنواحی («ایالات»)قم که ازرودخانه آبیاری میشد صرف نظراز «سرجه»[۲] ای که میرزا آقا بابامحمد آشتیانی در دورهٔ سلطنت فتحعلی شاه تعیین کرده بود بالغ بر ۱۲،۰۱۴ تومان نقدو ۳،۰۰۰ تومان و ۴،۵۸۲ خروارجنس میشد. پس ازآن هرسال یك مالیات اضافی بابت مخارج دیوان میگرفتندواین مبلغ بموقع خودجزومالیات اصلی منظورشد تااینکه سرانجام از ۱۲،۰۰۰ تومان و کسری به ۲۵،۰۰۰ تومان رسید[۳] ودرین مورد نیز بسیاری از دهات حومه ویران گشت وازمردم تهی شد.[۴] بنابقول مالکم مالیات ثابت ایران درزمانی که او کتاب خودرا تألیف میکرده بالغ برسه میلیون لیره استرلینگ بوده است که بیشتر ازمحصول املاك خالصه و املاك دیوانی و ازمالیات و عوارضی که برزمین‌ها و بر کالای تجارتی میبستند بدست میآمد.[۵] مالیات محصولات زراعتی مانند گندم وجو وابریشم و نیل و غیره جنسی ونرخ آن از قرار یك پنجم بود اما مالیات تره‌بارومیوه وسایرمحصولات زراعتی که چندان مهم نبود بقول موریه نقدی وازقراریك پنجم بود . بااینهمه این مطلب مفهوم ذهنی مجردی بیش نبودوواقعیتی نداشت زیرا وی بدنبال این سخنان میگوید که مأخذ تقویم مالیات «شماره گاوهای مالك»[۶] بود یعنی مأخذ مالیات «جفت» بود نه مقدار

---

۱ ـ تفصیل حالات واملاك ومستغلات وغیره درآرشیو کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، ورق ۶۷.

۲ ـ بفتح اول و کسر دوم وسوم، نگاه کنید بفهرست لغات واصطلاحات.

۳ ـ میرزا سیدمهدی، تاریخ قم، درهمانجا، ورق ۱۱۳.

۴ ـ صورت حالات واملاك ومستغلات وغیره، درهمانجا، ورق ۴۷ .

۵ ـ تاریخ ایران ، ج ۲، ص ۳۳۶.

۶ ـ داستان سفرایران ، ص ۲۳۶

غله . شاید عملاً این وضع مانند امروز درهر ملك وزمینی متفاوت بوده است. فریزر این نکته را تأیید میکند ومینویسد« برای تعیین حقوق دیوانی روشهای گوناگونی بکارمیرود اماآنکه از همه بیشتر معمول است اینست که پس از رسیدن غله و پیش از برداشت محصول ، کشتزار را مساحت وازروی آن مقدار غله رابرآورد میکنند . اما گاهی مأموران دیوانی نگاهداری غله را خود بر عهده میگیرند تااینکه درو شود وازکاه جدا گردد. آنگاه پس از تعیین مقدار آن مطالبات خود را وصول میکنند ».[۱]

گفته‌اند که نرخ مالیات پیش ازسلطنت فتحعلی‌شاه ده‌یك بوده‌است .[۲] بااینهمه ظاهراً ازمحصولات دیمی درزمان او کماکان پانزده یك میگرفته‌اند.[۳] بنابقول فریزرحکومت ایران پیوسته « برای وصول مالیات مملکت چشم امید به برزگران دوخته است ». گرچه‌وی بدنبال این سخنان میگوید که مالك ممکنست بابرزگران قرار برین بگذارد که همهٔ بدهی‌های مالیاتی راخوداو

---

۱ - داستان سفرخراسان ، ص۲۱۲. ۲ - همان کتاب ، ص۲۱۱ ، فریزر مینویسد که سابقاً دیوان چیزی بیش ازده یك حاصل از زارع مطالبه نمیکرد . ظاهراً این نکته اغراق‌آمیزمینماید امادلیلی که‌درموردمضاعف کردن نرخ‌مالیاتی ذکرمیکند ممکنست دارای حقیقتی‌باشد.مینویسد که مالیات‌یاصادرات را برای جبران کسرمالیات وضع‌میکردند . از هر مالکی تقاضامیشد که«سهمی بنسبت املاك خودفراهم کند .نخست مقصود ازوضع این‌باج گرفتن گاوو گوسفندبود اما چون بهیچوجه منظور دیوان‌راتأمین نمیکرد عوارض‌دیگری‌وضع کردند وبتدریج این‌عوارض بقدری افزایش یافت که آنرا بده‌یك محصول مصالحه کردند . ازهنگام وقوع این امرمدتی دراز نمیگذرد و اکنون مالیات مقرر دیوان‌پنج یك‌است . امادیوان‌بقول خودوفانکرده‌است‌زیرا گرچه‌صادرات‌را بصورت‌اصلی‌نمیگیرند ولی‌باشکال مختلف‌وازروی‌دلخواه وهوی‌وهوس‌وصول میکنند و این‌امریکی ازشکایت های‌مهم رعیت است .» (همان کتاب‌ونگاه کنید بآنچه پس ازین در صفحه ۲۸٤ خواهد آمد) . ۳ - داستان سفر خراسان ص۲۱۲.

بپردازد يا بالعكس. [۱] ازباغهائى كه درداخل يانزديك ده بود پنج يك محصول را بعنوان ماليات جنسى ميگرفتند اما ماليات بستانهاى خربوزه وزمينهائى كه تنباكو وپنبه عمل ميآوردو ماليات زمينهاى ديگرى از ين قبيل نقدى بود و ماليات را بر اساس ارزيابى محصول تعيين ميكردند [۲]. ماليات نخلهاى دالكى [بفتح لام] باين طرز تعيين ميشد : محصول هر نخلى را كه كاملاً بشمر رسيده بود يك من هاشمى (درحدود ۱۱۶ پاوند يا ۱۶ من تبريز ياهر من $7\frac{1}{4}$ پاوند) حساب ميكردند كه براى صاحبش ۲ تا $2\frac{1}{2}$ روپيه ارزش داشت و مالياتى كه بابت درخت ميگرفتند عبارت بود از يك «محمودى» يا ۸ «پول سياه» كه هشت يك اين مبلغ رامستوفى ده وبقيه راحاكم محل بحساب شاه ميگرفت . [۳]

بنابقول ويرينگ [٤] كه كتاب خودرا درحدود ۱۸۰۲ [۱۲۱۷] نوشته است صاحبان املاك «اربابى» ناگزير بودند كه ماليات زمينهاى مزروع وغير مزروع را بيك نسبت بپردازند . [٥] بطوركلى زمينهاى «اربابى» دردست مردم مستطيعى بود كه آنها رابراى خود زراعت ميكردند . آنان بذرو گاو بترتيب جهت شخم زدن و كشيدن آب فراهم ميكردند وپس ازوضع مبلغى كه قبلاً براى

۱ ـ همان كتاب ، ص۲۱۲. جاى ديگر مينويسد كه در دالكى نرخ مالياتى بابت هر «جفت» زمين يا «خيش» كه باخرشخم شود ۸ روپيه وبا استر يا اسب ۱۶ روپيه است .درمورداول محصول زمين ٦۰ من هاشمى گندم يا جواست كه بهاى آنها بترتيب ازقرار يك من ۲ و ۱ روپيه است(همان كتاب ، ص ۷٤) . «دردررود Derrood [(يعنى دورود)] واقع در دامنه رشته كوههائى كه دشت نيشابور را ازمشهد و كردستان [(يعنى بجنورد)] جداميكند بابت هر«جفت» زمين بيست تومان ميگيرند واز درختان ميوه دوريال بابت هرصدمن تبريز» (همان كتاب ، ص ۳۲-٤۳۳) .

۲ـ همان كتاب ، ص ۲۱۲.

۳ ـ همان كتاب ، ص ۷٤. همچنين نگاه كنيد به پيش ازين يعنى ص ۲٦٤، حاشيهٔ ۱.

٤ـ Waring

٥ـ سفرى بشيراز A Tour to Sheeraz (لندن ۱۸۰۷)، ص ۸۸. مؤلف اين كتاب خواننده را باين نكته متوجه كرده است كه اطلاعاتى كه وى دربارهٔ مسألهٔ زمين دارى فراهم كرده موثق است .

تهیه بذر بدهقانان مساعده داده بودند پنج یك محصول رابآنان وده یك آنرا بابت مالیات بدیوان میدادند . درزمینهای «نقد» [1] مالیات دیوان بالغ به‌پنج یك میشد . زمینهائی که تعلق بخرده مالکان داشت نیز بدیوان مالیات میپرداخت . [2]

بموجب شرحی که مالکم نوشته است صاحبان املاك برای اجتناب از دخالت پردردسر مأموران جزءِ مالیات ، بدهی مالیاتی خودرا طبق مقاطعه به دیوان میپرداختند . بعبارت دیگر مالك با دیوان طی‌میکرد که مبلغ معینی بابت مالیات بپردازد . [3]

ازین گذشته مالکم مینویسد که برطبق رسم وقاعدهٔ کلی مالیات باید بنسبت متساوی بنقد وجنس پرداخته شود امانسبت واقعی درعمل‌فرق‌میکند. مردم بعضی دهات که بینوا بودند تقریباً همه مالیات رابجنس میپرداختند اما درجائی که مالك توانگر بود ترجیح میداد که بدهی مالیاتی خود را نقد بپردازد وبدین گونه ازدخالت مأموران جزءِمالیات بپرهیزد. این‌قاعده‌شامل حال زمینهای پرقوتی که کودفراوان‌بآنها میدادند وهمچنین‌شامل‌حال‌باغهائی که نزدیك شهر بود نمیشد بلکه بطور کلی مالیات این گونه زمین ها را بپول نقد وغالباً بنرخهای سنگین‌میگرفتند . [4]

چنانکه پیش ازین گفتیم در دورهٔ قاجاریه درهمان حال که ازعدهٔ

---

۱ ـ کلمه«نقد»زمینی‌را بخاطر میآورد که‌همه‌مالیات آن بنقد پرداخته میشده‌استاماوبرینگ بسخنان خود ادامه‌میدهد ومینویسد که بگمان او مالیات زمین های نقد پیوسته بجنس ادا میشود (همان کتاب ، ص۸٦). میگوید که محصول زمینهای خالصه «بدوقسمت‌تقسیم‌میشودیکی « نقد» و دیگری «جنس» یا بعبارت دیگر اولی‌عبارتست از محصولی که در صنعت بکار میرود ماننذپنبه و ابریشم وغیره ودومی‌عبارتست از غلات وحبوبات .» (ص۵۸) . ۲ـ همان کتاب ، ص۸٦. ۳ ـ مقایسه کنید با « مقاطعه » که درص ۹۱ ذکرشد .

٤ ـ تاریخ‌ایران،ج۲،ص۳۳۸ ـ ۹.

زمینهای وقفی کاسته میشد بر شمارهٔ زمینهای خالصه میافزود و این زمینها بتدریج اهمیت بیشتری حاصل میکرد. این زمینها هر یك تاریخ و منشائی جداگانه داشت. بعضی از قدیم باقی مانده بود و برخی در اصل املاکی بشمار میرفت که در ازای مالیات پس افتاده یا بسبب شورش صاحبان آنها یا بعلل دیگر ضبط شده بود. در آغاز دورهٔ قاجاریه عدهٔ معتنابهی اراضی خالصه وجود داشت که بمرور دهور بر شمارهٔ آنها افزوده شد.[۱]

تغییرات و تحولاتی که در این دوره درمورد زمینهای خالصه و سایر زمینهای محال اصفهان روی داد حکایت از تغییراتی میکند که در مسألهٔ مالکیت زمین حاصل شد. در طی جنگهائی که میان قاجاریه و زندیه رخ داده بود زمین‌های آن حدود رو بویرانی نهاده بود و صدراعظم فتحعلی‌شاه یعنی صدرامین توانسته بود که عدهٔ بالنسبه فراوانی از املاك «خالصه و اربابی و وقفی» را در حوالی اصفهان بقیمت نسبةً نازلی اجاره کند. رقیب او امین‌الدوله که سپس جانشین وی شد توانست املاك صدرامین را بابت مالیات پس افتاده بضبط دیوان در آورد.[۲] پس از آن امین‌الدوله خود با شرایط سهلی عده‌ای از دهات خالصه واملاك مختلف دیگر را باجاره داد. او نیز از طرف رقیبش متهم شد باینکه نتوانسته است دیون خود را تماماً بدیوان بپردازد و پس از تصفیهٔ مطالبات دیوان که بضرر او تمام شد بعضی املاك او بدیوان انتقال یافت[۳] و این املاك عنوان «خالصجات ضبطی»[۴] راحاصل کرد. بنابقول موریه این املاك ضمیمه املاك خالصه بود تا اینکه این خانواده حیثیت خودرا باز یافتند و در ین هنگام

---

۱ ـ مثلا آغا محمد خان (۱۷۷۹-۹۷ [۱۱۹۳-۱۲۱۱]) املاك بالنسبه فراوانی در مازندران خرید که خالصه شد.
۲ـ انصاری، ص۴۲-۳. همچنین برای اطلاع یافتن از شرح اعمال امین الدوله نگاه کنید به موریه، داستان سفر دوم ایران، ص۱۳۱-۲.
۳ـ انصاری، ص۴۴.
۴ـ همان کتاب، ص۴۴-۵.

بود که اگر سلطان‌وقت میخواست میتوانست املاک‌آنانرا بخودشان باز گرداند اما شاه بطور کلی این املاک رانگاه داشت ودر ضمن مقرر کرد که قسمتی از محصول آن بخویشاوندان مالك سابق بعنوان «مستمری» داده شود.[۱]

درزمان سلطنت محمدشاه(۱۸۳۴-۴۸ [۱۲۵۰-۱۲۶۴]) برعده زمینهای خالصهٔ حوالی اصفهان افزوده شد. درطی چندین سال قحط که در اوائل سلطنت اوروی داد بسیاری از روستاها ویران شد، پس ازآن «مباشران دیوان» بقصد عمران وآبادی بسکنهٔ این دهات بذردادند و ازین پس اسامی دهات مزبوررا درصورت املاك دیوانی منظور کردند. چند سال بعد بااینکه زمین‌ها را بصاحبانش باز گرداندند آنها را همچنان «خالصجات بذری» میخواندند.[۲]

بنابقول ویرینگ هشت‌یك‌زمینهای ایالت‌فارس وعراق‌عجم گویا دردست شاه بوده است. کسانی که این زمینها را زراعت میکردند مبلغی معادل نصف محصول بابت مال‌الاجاره میپرداختند بعلاوه مأموران دیوان مبلغی راکه برای تهیه بذر بدهقانان مساعده داده بودند ازسهم آنان کسرمیکردند. با اینهمه هرعدهٔ گاو برای کشیدن آب ازچاه لازم بود شاه دردسترس دهقانان میگذاشت و بخرج خود چاه میکند. مردم در بعضی موارد مال‌الاجاره را همه ساله نمیپرداختند تا اینکه قوای نظامی درمحل مستقرمیشد وآنگاه بنا بمطالبه‌رسمی «کلانتر» بدهی خودراتأدیه میکردند. درهنگام قحط مساعده بکشاورزان میدادند امااین‌کار بقول ویرینگ «بیشتر بسته بمیل ورغبت و لطف ومرحمت [دیوان] بود.»[۳]

۱ - داستان‌سفر ایران، ص ۲۳۷ - ۸. ۲ - انصاری، ص۴۵.
۳ - سفر شیراز، ص۸۵-۶.

بنابگفتهٔ مالکم زمینهای خالصه رادهقانان طبق شرایطی که بسیار بصرفهٔ کشاورزان بود زراعت میکردند . هنگامی که مأموردیوان مقدار غله را در محل معلوم میکرد اگرزارع بذری از دیوان گرفته بود بهمان مأمور پس میداد . سپس ده درصد از محصول را برای دروگر وخرمن کوب کنار میگذاشتند و مابقی بنسبت متساوی میان شاه و رعیت تقسیم میشد . مالیات زمین‌هائی که درتصرف افراد بود برحسب وضع آبیاری محل پرداخته میشد . اگرزمین‌ازنهرجاری مشروب میشد صاحب اوپس ازوضع مقداری که بآن اشاره کردیم ۲۰ در صد مالیات میداد اما اگر زمین از قنات یا از چاه یا مخازن آب آبیاری میشد ۵درصد . [۱] تا آنجا که ممکن بود دهقانان رااز کشت وزرع زمین‌های «دیم» دیوان بازمیداشتند . اگر کشاورز در آن بذر عمل میآورد شاه ۱۰ درصد آنرا میگرفت . زمینهای دیم اگر متعلق به اشخاص بود بندرت زراعت میشد . محصولات دیمی گاهی فراوان بود ولی غالباً عمل نمیآمد . [۲] این نرخهای مالیاتی که بآن اشاره کردیم بغلات تعلق میگرفت وبرنج راهم‌مشمول‌این‌قاعده‌میکردند . درمورد سایرمحصولات باید دانست که بذررا زارع فراهم میکرد ویك سوم محصول عاید دیوان میشد . [۳]

فریزر مینویسد که در زمین های خالصه، دربارنسبت بزمین‌همان حقوقی را داشت که سایرملاکان داشتند، یعنی ده‌یك محصول وقیمت آب قنات رااز زارع میگرفتندوتنهااختلافی که درین‌مورد املاك خالصه‌بااملاك عادی داشت آن بود که مستأجر گذشته ازده‌یك محصول‌میبایست ده‌یك‌کاه راهم بدهد . [٤] موریه همچنین بشرح شرایط زراعت خالصه های اطراف اصفهان میپردازد و

۱ - تاریخ ایران ، ج۲، ص ۳۳۶-۷ . ۲ - همان کتاب ، ص ۳۳۷ .
۳ - همان کتاب ، ص۳۳۷ - ۸. ٤ - داستان‌سفر خراسان ، ص۲۱۱.

مینویسد که امین‌الدوله این املاك راازدیوان اجاره کرد و بدهقانان اجاره داد . اینان حیوانات بارکش فراهم میکردند وامین‌الدوله بذر تهیه میکردو هنگام درو سه چهارم محصول عاید امین‌الدوله میشد . [1] علت اینکه وی باین نسبت فراوان سهم میبرد ظاهراً این‌بود که نهرهائی برای آبیاری زمین اززاینده رود منشعب کرده بود. موریه بسخنان خود ادامه میدهد ومیگوید که کود این‌اراضی عموماً ازفضولات‌بز و گوسفند بدست میآید . مختصروجهی بچوپان میدادند واو گله را درزمین معینی برای مدتی که بااوقرار گذاشته بود میچراند . [2]

ازین گذشته بنابگفتهٔ موریه‌دیوان پیوسته‌حاضربفروش‌زمینهای‌موات‌بود خاصه اگرمیخواستند باغی‌درآن بسازندیاآنرا مانند باغ کشت وزرع کنند. درین صورت زمین راباجارهٔ موروثی میدادند و مالیات ارضی مختصری برآن میبستند که میزان آن برحسب عمر درختان وجنس میوه‌ها فرق میکرد . [3] چنین مینماید که این‌شیوه ادامهٔ رسم وراه دوران صفوی وخلاف طریقهٔ اسلامی بوده باشد . [4]

بااینهمه مسؤولیت مالك وزارع منحصر بپرداخت این گونه مالیاتهای عادی نبود وغالباً ازعامهٔ مردم باج (یا«صادرات»)میگرفتند . این مالیاتهای زائد فرضاً برای تأمین مقاصد مختلف نظامی یا غیرنظامی‌وضع میشد . بقول مالکم :

اگربشمارهٔ افراد قشون افزوده‌شود ـ اگرشاه بخواهد قناتی‌یاکاخی‌بسازد ـ اگرقشون

۱ـامین‌الدوله‌در جا های دیگر کارهای آبیاری نسبةً مهمی بگردن گرفت . موریه همچنین ازقناتی که اودرحوالی کاشان ساخت ذکرمیکند (داستان سفردوم ایران ، ص۱۶۲ ـ ۳).

۲ـ همان کتاب ، ص۱۵٤.

۳ ـ تاریخ ایران ، ج۲،ص ۳۳۹.

٤ ـ نگاه کنید به پیش‌ازین ، ص۳۱ ـ ۳۵.

از دهات بگذرد و حاجت بآذوقه داشته باشد ـ ا گرهیئتی ازفرستادگان بایران‌وارد شوند ـ اگر یکی از افراد خاندان سلطنتی ازدواج کند ـ خلاصه هر اتفاق غیرعادی که‌روی دهداز مردم باج میگیرند ، گاهی از سراسر کشور و گاهی ازولایات معین . مقدار باج‌را بر حسب کیفیت و کمیت موضوع وبـا توجه بمقتضیات محلی ومملکتی معلوم میکنند.[۱]

موریه هنگام بحث درین مطلب مینویسد :

صادر بمالیاتی اطلاق میشود که بدلخواه معین گردد و « رعیت » ازین نوع مالیات آه و ناله دارد . صادروسیلهٔ هرگونه اخاذی ازمردم‌است و وضع دهقانان را بی نهایت متزلزل میکند . این باج را درموارد معین‌میگیرند مانند هنگامی که یکی از بزرگان‌بخواهد از دهات عبور کند یا بمنظورتأمین‌مخارج محلی یادرموارد دیگری که دائماً پیش میآید چنانکه « رعیت » هرگز مطمئن نیست که بتواند نفسی براحت برآورد . صادررا بهمان ترتیب [(بترتیب‌مالیات مستمر)] برحسب عده‌گاوهای زارع میگیرند .[۲]

ازین گـذشته بار دیگری بـردوش زارع مینهادنـد که معـروف بود به «سورسات» یاتهیهٔ ارزاق. سورسات رانه همان مأمورانی مطالبه میکردند که معروف به «مهماندار» بودند وکارآنان هدایت فـرستادگان خارجی ازمیان دهات بودبلکه بزرگان وقاصدانی هم که بحکم شاه سفرمیکردند ازدهقانان سورسات میگرفتند . سورسات را دردهات بزور ازانبارهای مردم میستدند . موریه مینویسد« دهقان ازبیدادوستم‌مینالد اماسعی اودر اجتناب ازآن‌بیهوده است . هردلیلی که برفقرخود بیاورد اگرهیچ جوابی باوندهند لااقل باچوب وفلك حقش راکف دستش میگذارند » [۳]

وصف اسلوب مالیات ارضی واداره کردن آن‌را در دوران اولیهٔ قاجاریه میتوان درچندکلمه خلاصه کرد : انحطاط ، سوءِ تدبیر، ظلم وناامنی .[٤]

---

۱ ـ تاریخ ایران،ج۲ ، ص۳٤۲ . ۲ ـ داستان‌سفر ایران ، ص۲۳۷.بظن غالب‌مالیات را برحسب هر«جفت» زمین وصول‌میکرده اند. ۳ ـ داستان سفرایران،ص۳۷.همچنین نگاه کنید به‌فریزر ، داستان سفرخراسان ، ص۸۸،۱۱۳،۱۱۵ . ٤ ـروابط‌میان‌دهقان و مالك در نیمه دوم‌قرن نوزدهم اصولا مانندروابط میان این‌دو در اوائل دورهٔقاجاریه بود . ما از اشاره بـاین مطلب بخصوص درینجا خود داری و بحث در آنرا بفصل هشتم موکول کرده‌ایم .

فصل دهم
نیمهٔ دوم قرن نوزدهم:
طلیعهٔ اصلاحات

آثار بعضی تحولات جدید را میتوان در تاریخ اواخر دورهٔ قاجاریه مشاهده کرد . مسائلی مانند تبذیر واسراف دربار وضعف قـوای نظامی ونالایق بـودن دستگاه اداری که ازقدیم مردم باآن مواجه بودند همچنان باقی بود امابموازات این جریانات عدم رضایت عامه وتقاضای اصلاحات بتدریج بیشتر میشد. کسانی که طالب اصلاحات بودند تحت تأثیر نهضت جوانان ترك و نهضت وحدت اسلام که بیشوای آن سیدجمال الدین اسدآبادی (افغانی) بوددرآمده بودند . همینکه شاه درصدد تهیه پول برآمد وشروع باعطای امتیازاتـی بشرکت‌های خارجی کرد، خاصه پس ازاعطای امتیاز تنباکو که در ۱۸۹۰[۱۳۰۷–۸] روی دادمردم لب به شکوه گشودند و رفته رفته طالب تغییر « رژیم » حکومت شدندتا در ۱۹۰۵– ۶ [۱۳۲۴/۱۲۸٤–٥] کار بانقلاب مشروطیت کشید .[۱] درمورد مسألهٔ زمین‌داری و وضع و موقع مالك و زارع باید دانست که انقراض نهائی روش قدیم زمین داری ازخواص دورهٔ قاجاریه است و اعطای مشروطیت را میتوان علامت ظاهری انحلال راه‌ورسم کهن دانست. اما این تغییرات بتدریج صورت گرفت وتحول وضـع قدیـم بجدید ناگهانـی نبود . پیش از۱۹۰٦[۱۳۲٤] تزلزل دستگاه حکومت موجب تغییرات معتنابهی درراه ورسم زمین‌داری شده

۱– برای بحث در عللی که موجب انقلاب مشروطیت شد نگاه کنید به ا. ج. براون، « انقلاب ایران درسال ۱۹۰۵–۹» The Persian Revolution of 1905–9 (کیمبریج ، ۱۹۱۰).

بود وحال آنکه دردوران پس از۱۹۰۶ [۱۳۲٤]چیزی ازروش قدیم باقی نماند مگر پاره‌ای ازیادگارهای قرون وسطی که یاهمچنان دوام یافته ویاهر چند وقت یك بار ازنوظاهر گشته است .

دراواخر دورهٔ قاجاریه اسراف وتبذیر دربار و مخارج دستگاه اداری مملکت ونگاهداری قشون احتیاج بپول بیشتری پیدا کرده بود وهرروز بر شدت این احتیاج افزوده میشد. پیداست که بهترین راه بدست آوردن پول ، اصلاح اسلوب مالیاتی ودستگاه اداری بود . در زمان ناصرالدین شاه (۱۲٦٤ ـ۱۳۱۳/۱۸٤۸ ـ ۹٦) تاحدی کوشیدند که سر و صورتی بتشکیلات مملکتی دهند امابا اینکه درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم رفته رفته مردم بیشتر خواهان اصلاحات میشدند دلیلی در دست نداریم که ثابت کند طبقهٔ حاکمه عموماً یا کسانی که بیش ازهمه فریاد اصلاحات رابلند کرده بودندمعنی کامل این کاررا میفهمیدند .

درین دوره ، مانند ادوارسابق مهمترین منابع ثروت کشور عبارت بود از زمینهای زراعتی و محصول آنها همچنانکه مالکیت زمین منبع عمدهٔ نفوذ و قدرت کسان بشمار میرفت . علی‌رغم این امر یاشاید بواسطهٔ وجود همین امر روش تقویم مالیات ونیز قدرت دستگاه وصول مالیات درنواحی مختلف کشورفرق میکرد . دربعضی جاها مالیات رابیش ازاندازه تقویم می کردند ودر برخی نقاط کمتر ازاندازه . لازمهٔ اصلاحات مالی این بود که درین کار نظم و ترتیبی ایجاد شود زیرا اصلاحات مالی بنوبهٔ خود پایه کامیابی در سایر اصلاحات وسیع ودامنه‌دار بود . انواع و اقسام زمین داری که در روز گاری قدیمتر وجود داشت درین دوره نیز موجود بود گرچه وسعت نسبی آنهافرق می کرد. درین عهد زمینهای خالصه همچنان قسمت معتنابهی ازاراضی مملکت راتشکیل

میدادوغالباً روبویرانی‌نهاده بود وعوایدآنهاچیزی بردرآمدهای‌مالیاتی کشور نمیافزود. بنابرین علل وبسبب احتیاج دائمی شاه بپول درین دوره میل غالب برآن‌بود که زمینهای خالصه ازطریق فروش (ودر بعضی موارد از راه غصب) مبدل باملاك شخصی گردد.

در گزارش مورخ ۱۲۹۶/۱۸۷۸–۹ مربوط به خوار و «بلوك» طهران نوشته‌اند که بسیاری‌ازدهات‌خواراعم از «اربابی وخالصه» روبویرانی نهاده [1] ووضع زمینهای اربابی درهمه جابهتر ازوضع زمینهای خالصه است.[2]

باتوجه باینکه املاك خالصه عموماً رو بویرانی نهاده بود، امین‌السلطان، وزیر ناصرالدین شاه (در اواخر دورهٔ سلطنت او) دید که انتقال املاك خالصه باشخاص بهتر ازآنست که بنام همان اشخاص حواله‌هائی برعهدهٔ املاك مزبور بنویسند واین‌کارموجب پیشرفت بیشتری درامرزراعت خواهد شد. از اینرو بموقع فرمانهائی‌مبنی برانتقال‌املاك‌مزبورصادرومقررشد که‌آنهامشمول پرداخت‌مالیاتی نسبةً سنگین‌شوند. این‌مالیات‌رانخست‌بجنس‌برآوردمیکردند وسپس بمأخذ معینی مبدّل‌بنقد می‌ساختند واین کارمعروف به «تسعیر» بودو گاه برای مقاصد خاصی مانند تعمیر یا ساختن قنات در مقدار مالیات مزبور تخفیفی قائل میشدند. این خالصه‌ها بعدها معروف به «خالصجات انتقالی» شد و صاحبان آنها میتوانستند که آنها رابفرزندان خود انتقال دهند اما حق فروش آنها رابشخص ثالث نداشتند. ازین گذشته چون همیشه امکان داشت که دیوان املاك مزبوررا پس‌بگیردارزش‌آنهابطورکلی کمتر ازارزش‌زمین‌های «اربابی» بود.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عدهٔ بیشتری از املاك خالصه فروخته

۱ـ آرشیوهای کتابخانه‌وزارت‌دارائی، شماره ۷۲۶، ورق۱۶۳. ۲ـ همانجا،ورق۱۵۸.

شد . باین ترتیب که فرمانی برای فروش همهٔ املاك خالصه بغیراز خالصجات حومهٔ طهران صادر گشت ودرظرف ده سال بسیاری ازآنهابفروش رفت .[۱]

درفصل سابق به تغییرات وتحولاتی که درمورد املاك خالصه‌واقع درحومه اصفهان پس ازدورهٔ صفویه روی داد اشاره کرده‌ایم وحال باید دانست که در سلطنت ناصرالدین شاه تحولات بیشتری درین باب وقوع یافت . درآغاز پادشاهی او ۱،۰۰۰ ده و «مزرعه» در حوالی اصفهان وجود داشت که بعضی از آنها املاك شخصی و برخی وقفی و عده‌ای خالصه بود و کسی آنها را زراعت نمیکرد. پس مبلغ چهارده هزار تومان نقد و ۱،۰۰۰ خروار جنس بعنوان مساعده بمیرزا عبدالحسین پیشکار مالیهٔ اصفهان دادند تا آنهاراآباد کند و اودر عوض بااین پول اسلحه خرید و یاغی شد و براثرهرج ومرج ناشی ازین طغیان عدهٔ بیشتری از دهات ویران گشت . هنگامی که آتش‌فتنه فرونشست املاك کسانی که درین شورش دست داشتند بعضاً بضبط دیوان درآمد وهرچند صاحبان آنها پس از چندین سال آنها را دوباره باز یافتند با اینهمه املاك مزبورهمچنان بنام «خالصجات‌ضبطی» دردفاتر دیوان ثبت‌میشد .[۲] مدتی کوتاه پس‌ازین وقایع‌میرزا عبدالوهاب‌مالیات اصفهان‌را ازنوممیزی کردوزمین‌های خالصه بدو قسمت تقسیم شد ، « خالصجات وقفی وخالصجات اربابی» .

درپاره‌ای‌ازموارد‌تخفیفی‌درمیزان‌مالیاتهاقائل‌می‌شدندومأموران دیوان‌را ازاخاذی منع‌می کردند. درنتیجهٔ این‌اقدامات زمین‌های بایرآباد شد وامور آبیاری بمرحلهٔ اجرادرآمد . پس ازمرگ میرزا تقی‌خان امیر کبیر که در ۱۸۵۱[۱۲۶۸] اتفاق افتاد باردیگر مأموران‌حکومت اخاذی راازسر گرفتند وپرداخت حقوق این‌وآن‌را ببعضی ازدهات «اربابی» حواله کردند .[۳] بدین

۱ ـ انصاری، ص۵۹ـ۶۰ . ۲ـ همان کتاب، ص۴۶ـ۴۷. ۳ـ همان کتاب ، ص۴۹ .

گونه تحدید عمران و آبادی کشور متوقف ماند و هنگامی که در سالهای ۱۲۸۶-۸/ ۱۸۶۹-۷۲ یك سلسله قحط و غلا در مملکت روی داد بسیاری از املاك خالصه و اربابی دوباره مبدل باراضی بایر شد و بسیاری از مالکان ملك خود را رها کردند و رفتند که سپس این املاك بصورت خالصه در آمد.[۱] درضمن صاحبان بعضی املاك آنهارا برای فرار از پرداخت مالیات ببعضی از افراد طبقهٔ روحانی انتقال داده بودند. درنتیجهٔ این وقایع گوناگون کار ثبت املاك خالصه و وقفی و اربابی اصفهان دچار هرج و مرج شد.[۲]

دراواخر سلطنت ناصرالدین شاه بسیاری از املاك خالصهٔ حوالی اصفهان فروخته شد و هنگامی که مظفرالدین شاه بتخت نشست تنها املاك خالصه‌ای که در اصفهان باقی مانده بود عبارت بود از دهات مخروبهٔ برائان.[۳] درضمن این احوال بازار فروش زمین رونق داشت. چون دربار مانند معمول محتاج پول بود مشاوران مظفرالدین شاه باو پیشنهاد کردند که تمام زمین‌های حوالی اصفهان راخالصه اعلام کند و قصد او ازین کار فروش املاك مزبور باشد. این بود که دفاتر ثبت املاك نادرشاه معروف به «رقبات نادری» رابیرون کشیدند تابنیت خود جامهٔ عمل بپوشانند اما این صورت رقبات چنانکه در فصل ششم باز نمودیم موافق باواقع نبود و صد سالی بود که آنرا متروك نهاده بودند. با اینهمه مطابق اقلام دفاتر

۱ـ همان کتاب، ص ٥٤. براثر قحط وغلاء جمعیت قسمت مرکزی ایران خواه بعلت مهاجرت و خواه بسبب مرگ و میر بنسبت معتنابهی کاهش یافت. بموجب سرشماری قم که در ۱۲۸٤/۱۸٦۷-۸ صورت گرفت جمعیت آن شهر درآن سال ۲٥،۳۸۲ تن بود وحال آنکه مطابق سرشماری ۱۲۹۱/۱۸۷٤-٥ فقط بالغ بر ۱٤،۰۰۰ تن شده بود (آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲٥، تاریخ قم تألیف میرزا سید مهدی، ورق ۱۰۰). ظاهراً درین هنگام ناحیه قهستان قم از عواقب سالهای قحط رهائی نیافته بود و از سکنهٔ آن که سابقاً ۸،۰۰۰ تن میشد جزعدهٔ ناچیزی باقی نمانده بود. (تفصیل حالات واملاك وغیره ورق ٦۹).

۲ـ انصاری، ورق ٥۰-۱.　　۳ ـ همان کتاب، ورق ٦۲.

مزبور انواع مختلف زمینها «خالصه» اعلام و این اقدام موجب هرج و مرج بیشتری شد. زمینهائی را که ازقدیم «اربابی» بود «خالصه» اعلام کردند و اگر مالکی نمیتوانست درمقابل تقاضاهای عمال حکومت ایستادگی کند ملك اورا ضبط میکردند. [1] نتیجهٔ این اقدام واقدامات دیگر این بود که زمینهای خالصه بانواع و دسته‌های ذیل منقسم شد: (۱) «املاك دیوانی» یا «خالصه» حقیقی که دردست «مباشران» دیوان بود ودیوان آنها رامستقیماً زراعت میگرد یابدهقانان ودیگران اجاره‌میداد، (۲) «املاك ضبطی» یااملاکی که بسبب شورش صاحبانش موقةً وبرای تنبیه آنان ازطرف دیوان ضبط شده بود وهمچنین‌املاکی که صاحبانش مجهول بودند. [2] (۳) «امـلاك انتقالی» (٤) «املاك ثبتی» یااملاکی که هرگز عمـلاً دردست دیـوان نبود اما درصورت ناقص «رقبات نادری» بنام دیوان ثبت شده بود وباو تعلق داشت و (٥) «املاك بذری» یااملاکی که بوسیلـهٔ صاحبانش درسالهای قحـط زراعت نشده بود و دیوان برای آباد شدن آنها بذر بآنان داده بود. این املاك پس از برداشت محصول وپس گرفتن بذر دیـوان بصاحبانش مسترد شد بااینهمه اسامـی آنها همچنان بغلط دردفاتر دیوان وبنام دیوان باقی‌ماند. [3]

همچنین دربعضی موارد مأموران دیوان زمینهای اربابی رابدلخواه خود مبدل بزمین‌های‌خالصه میکردند. مثلاً ادعا کرده‌اند که درسلطنت ناصرالدین شاه هنگامی که ظل‌السلطان حاکم اصفهان بود فرمان‌هایـی صادر وبموجب

۱ـ انصاری، ۶۳ـ٤.

۲ـ دردفاتر جزو جمع این دوره غالباً باشاراتی که در بارهٔ املاك ضبطی» و«املاك‌متصرفی» شده‌است برمیخوریم (مثلاً آرشیوهای کتابخانه‌وزارت‌دارائی، شماره۷۲۷، ورق ۱۸ـ۲ که مشتمل است بردفترجزوجمع «بلوکات» فارس (ورق ۸۲ـ۱۰۸). دربعضی موارد املاك ضبطی راپس‌ازمدتی بصاحبانش برمیگرداندند.

۳ـ انصاری، ص۷٦ـ۷.

آنها بعضی زمینهای اربابی خالصه اعلام شد.[۱] ستك[۲] نیز که کتاب خودرا در ۱۸۸۲[۱۳۰۰] نوشته است چنین اظهار نظر میکند که پیوسته میل غالب برین بود که برشمارهٔ املاك «دیوانی» (یعنی خالصه) بوسیله تصرف موقوفات وغصب زمین این وآن وضبط املاك اشخاص بلاوارث افزوده شود.[۳]

علاوه براملاك خالصه، بعضی اراضی را «قرق» یا شکارگاه سلطنتی اعلام میکردند چنانکه اراضی مجاورطهران ولار به‌قرق اختصاص داده شد.[٤]

کرزن نیز مینویسد که بعضی مراتع واقع در دامنهٔ تپه‌ها اختصاص بچراگاه اسبان واستران دیوان داشت ومیگوید که بخود صاحبان اصلی این زمین‌ها حق معافیت از چراندن ستوران فروخته میشد. همچنین در بعضی موارد مردم رااز شکار کردن در تپه‌ها وچراندن اغنام واحشام ببهانهٔ ممانعت از رمیدن صید منع میکردند وسپس بزور حق مرتعی بعنوان حق بازخرید از اشخاص اخاذی میکردندو بآنان اجازهٔ صید حیوانات وچراندن گله میدادند.[۵]

تغییرات وتحولاتی که درین دوره درمورد املاك وقفی روی داد شاید کمتر ازآن بود که درمورد املاك خالصه پدید آمد. درفصل سابق گفتیم که در زمان سلطنت نادر تمایل او برین بود که اوقاف مبدل باملاك شخصی‌شود. حال گوئیم که دراواخردورهٔ قاجاریه حیف ومیل اموال اوقاف وتبدیل‌اوقاف باملاك شخصی امری بیسابقه نبود.[٦]

۱ـ همان کتاب، ص۸۱ـ۲. ۲ـ Stack ۳ـ شش‌ماه‌درایران Six Months in Persia (لندن، ۱۸۸۲) ج۲، ص۲٤۸. ٤ ـ آرشیو های کتابخانهٔ وزارت دارائی شماره ۷۲٦، گزارشی که عنوان آن اینست: «شمیران به لار» ورق ۵۱. ۵ ـ ایران و مسألهٔ ایران، ج ۲، ص۴۷۳. ٦ ـ چنانکه «رباطی» که واقع در ٤ فرسخی طبس بود دارای موقوفات بسیاری‌بود که حکام طبس بتدریج آنها را غصب و مبدل باملاك‌شخصی‌خود

←

عدهٔ بسیاری ازدهات مانند سابق بشکل تیول ازنظارت حکومت مرکزی خارج شد. دربعضی مواردتیول ازمحل املاك خالصه وهمچنین املاك شخصی‌ای داده میشد که ممکن بود به تیولدار تعلق داشته باشد یا نداشته باشد. در بعضی موارد تیول عبارت اززمین واحد معینی بود که بشاغل یکی ازمقامات دیوانی تعلق میگرفت ودرموارد دیگر تیول درحکم عطیه‌ای بود که باشخاص داده میشد.

تخمین مقدارنسبی زمین‌هائی که بعنوان «تیول» باشخاص داده میشد و همچنین انواع مختلف اززمین‌هائی که دردست مردم بودکاریست مشکل واین امر درولایات تابع تغییرات معتنابهی بوده است. چنانکه درسیاهه‌ای مربوط بزنجان ومحال زنجان که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸ـ۹ است اسامی ۸۰۰ تا ۹۰۰ ده دیده میشود. معمول ترین نوع دهات، دهات «اربابی» و پس ازآن دهات «خرده مالك» بود. بدبختانه ازین سیاهه نمیتوان معلوم کرد که آیا درینجا مقصود از کلمهٔ «خرده مالك» دهیست که مالك آن واقعاً رعیت و دهقانست یا غرض دهیست که بحکم وراثت یا بیع میان چندین مالك تقسیم شده و درواقع مانند ده اربابی معمولی اداره میشود.[۱] این دو دسته ازدهات برروی‌هم تشکیل دهات نوع سوم‌رامیداد که ازسایر انواع

→ کردند (آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی‌شماره ۷۲۶، «سفرنامه»میرزاعلی‌خان نائینی ازمشهدالی‌یزدونائین، ورق۹۶)، همچنین در گزارشی مربوط بطالقان که تاریخ آن ۱۳۰۱/۱۸۸۳ـ۴ است نوشته شده است که باستناد قول«متولی امامزاده» تکیه‌ای که واقع درمرکز طالقان‌است امامزاده مزبور اوقاف بسیاری دارد که عواید آنها بمصارف واقعی خود نمیرسد. (همان آرشیو،شماره ۷۳۰ورق۳۵۵). ازقراری که گفته‌اند این‌حال‌شامل‌اوقافی هم بوده‌است که درزمان صفویه ببقعهٔ مهدی‌حنفیه واقع در مرجان اختصاص داده‌بودند (همانجا، ورق۳۵۷).

۱ـ برای بحثی که درباره این‌نوع زمین‌داری شده است نگاه کنید بفصل سیزدهم.

بیشتر بود و عبارت بود از دهاتی که به تیول اختصاص داشت. متجاوز از نصف عدهٔ دهاتی که بعنوان تیول اعطا شده بود متعلق به تیولداران بود ونوع دوم تیول که بسیار معمول بود عبارت بود از تیولی که ازمحل دهات خالصه اعطا میشد. و اما گذشته از تیول حقوق و مواجبی را که بمناصب گوناگون تعلق میگرفته بر عهدهٔ بعضی دهات می‌نوشتند و این نکته نیز در معدودی ازمواردشامل حال‌مستمریهای افراد میشد. بموجب‌همین‌سیاهه‌دو ده ازدهات‌مورد بحث از پرداخت مالیات معاف وعده دهات وقفی معدود بود و عده‌ای‌ازدهات بعشایروخوانین ایلات تعلق‌داشت. عدهٔ معتنابهی ازدهات نیز ظاهراً ملك افراد طبقهٔ روحانی بود و بسیاری ازدهات وجود داشت که قسمتی ازهر کدام را اشخاص بعناوین مختلف متصرف بودند.[1]

از گزارش مورخ ۱۲۹۸/۱۸۸۰-۱ [2] که راجع بخرقان نوشته شده است جزئیات ذیل بدست میآید: غالب دهات آن ناحیه کوچك بود و از ۳۴ ده که ذکری از جمعیت آنها شده است ۱۲ قریه (که ۳ تای آن کلاً یابعضاً «خرده مالك» بود) کمتر از ۵۰ خانوار و۱۲قریه (که۴ تای آن کلاً یابعضاً خرده مالك بود) بیش از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ خانوار و۹ قریه (که ۳تای آن کلاً یابعضاً خرده مالك بود) بیش از۱۰۰ و کمتر از۲۰۰ و یك قریه(که خرده مالك بود) بیش از ۲۰۰ خانوار جمعیت داشت. تقریباً نیمی از دهات مزبور بعضاً دارای زراعت «آبی» و بعضاً دارای زراعت «دیمی» وسه قریه تماماً «آبی» وچهار قریه غالباً «آبی» و یك قریه تماماً آبی و یك قریه تماماً «دیمی» و بقیه قرا غالباً «دیمی» بود.

۱- آرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی، شماره ۷۳، ورق ۴۹۸-۶۳۶.

۲- همانجا، شماره ۷۲۸، ورق ۳۴۳-۷۲.

درمورد مسألـه مالکیت قرای مزبور باید گفت کـه تقریباً ٤٦ ده تماماً « اربابی » و ۱۳ ده بعضاً « اربابی » بود و ازین عده تقریباً ۱۷ ده کلاً و ٥ ده بعضاً متعلق بشاهسونها و ۱ ده کلاً و ۱ ده بعضاً تعلق بکردها داشت . ٤ ده خرده مالك و ۱۰ ده بعضاً خرده مالك بود . نکتهٔ جالب توجه اینست که نوشته‌اند ۷ ده که کلاً یابعضاً خرده مالك است رفته‌رفته‌مبدّل بدهات‌اربابی میشودوازین‌عده۳قریه راناصرالملك‌و۳قریه راشاهسونها خریده‌اند . ازمیان همهٔ اینهاثلث یك ده را«خالصه» ونصف یك ده وثلث ده دیگروهمچنین یك ششم ده دیگررا «وقفی» نوشته‌اند .

گزارش دیگری که درتاریخ ۱۸۷۹/۱۲۹۷– ۸۰ دربارهٔ مـلایر[1] نوشته شده است نشان میدهد که جمعیت ٥۹ ده کمتر از٥۰ خانوار وجمعیت ٤۸ ده بیش از٥۰ و کمتر از۱۰۰ خانواروجمعیت ۲٤ ده بیش‌از۱۰۰ و کمتر از۲۰۰ خانوار وجمعیت ۸ ده بیش‌از۲۰۰ و کمتر از۳۰۰ خانوار وجمعیت ۱٥ ده‌بیش از۳۰۰خانواربوده وعدهٔ‌این‌دهات‌جمعاً ۱٥٤ تابوده‌است. دربن‌گزارش‌جمعیت عدهٔ دیگری ازدهات رامعلوم نکرده‌اند . ازمجموع۲۳٦ ده۲۰٦ ده کلاً و۷ ده بعضاً اربابی بوده است.۱٦ده کلاً و٥ ده بعضاً خالصه‌و۲ده وقفی ذکرشده است . هشت ده ازدهات اربابی بخـوانین ترکمان تعلـق داشته است . عـدهٔ فراوانی ازین دهات دردامنهٔ کوهستان قرارداشته وبسیاری‌ازآنها، هم دارای زراعت آبی بوده است وهم دارای زراعت دیمی . هیچ ذکری ازخرده مالك بمیان نیامده وممکنست که کلمهٔ اربابی درمورد تمام املاك شخصی بمعنی اعم بکاررفته باشد .

گزارشی که‌دربارهٔ‌نهاوندوخزل[بفتح‌اول ودوم] درتاریخ۱۸۸۰/۱۲۹۸–۱[2]

۱ـ آرشیوهای کتابخانه‌وزارت دارائی شماره ۷۲۹ ، ورق ۱ـ۱٥۱ .

۲ـ همانجا، ورق ۱۲٤ـ۹٤ .

نوشته شده است نشان میدهد کـه ۷ ده کمتر از ۵۰ رعیت (نـه خانوار) و۱۴ ده بیش از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ و۱۴ده بیش از ۱۰۰ و کمتر از ۲۰۰ و ۲۰ ده بیش از ۲۰۰ و کمتر از ۳۰۰ و ۱۰ ده بیش از ۳۰۰ و کـمتر از ۴۰۰ و ۷ ده بیش از ۴۰۰ و کمتر از ۵۰۰ و ۴ ده بیش از ۵۰۰ و کمتر از ۶۰۰ و ۲ ده بیش از ۶۰۰ رعیت داشته است . نویسندهٔ این گزارش همچنین گنجایش هرده را ازنظر «زوج» یا عدهٔ جفت‌ها (جفت زمین) تعیین میکند.[1] ۵ ده کمتر از ۵ زوج و۹ ده بـین ۵ تا ۱۰ و ۲۰ ده میان ۱۰ تا ۱۵ و۱۲ده میان ۱۴ تا ۲۰ و۱۷ ده میان ۲۰ تا ۳۰ و۱۴ ده میان ۳۰ تا ۴۰ و۷ده میان ۴۰ تا ۵۰ و ۵ ده میان ۵۰ تا ۷۵ و یك ده میان ۱۰۰ تا ۱۵۰ و یك ده میان ۱۵۰ تا ۲۰۰ «زوج» داشته است . شمارهٔ متوسط رعایا ازقرار هرزوج ۹/۹ بوده اما این عـده بطـورغیرمساوی و باین ترتیب تقسیم میشده است : ۳۷ده بطورمتوسط ازقرار هرزوج ۱۰ رعیت ، ۳۶ ده ازقرار هـرزوج ۱۰ تا ۵۰ رعیت و ۴ده ازقرار هـرزوج بیش از ۲۰ رعیت . سیزده ده تمامـاً خالصه بوده کـه ۳ تـای آنها ویـران و ۴ ده بعداً خالصه بوده است . بنابرین گزارش «خالصجات» خزل (مغرب دماوند) رو بخرابی نهاده بوده اما دوسال بوده است کـه عزّالدوله بعنوان مساعده بذر بآنها میداده و ازینرو در تاریخ انشاءِ گزارش دهات مزبور روبآبادی نهاده بوده‌است . ازین گذشته ناحیهٔ خزل رویهمرفته درحال ویرانی بوده وبهمین‌سبب ازآنجامالیاتی نمیگرفته‌اند وغالب دهقانان آن ناحیه پراکنده شده بوده‌اند .

درزمان قاجاریه مانند ادوار سابق یك دسته مهـم اززمینها عبارت بوده است اززمینهای متعلق بایلات وعشایر واگرنیمه دوم قرن‌نوزدهم را ازحیث وسعت این‌نوع اراضـی یاازحیث طرز اداره نـواحی ایل‌نشین بااوائل قـرن

۱ـ نگاه کنید به شرحی که در صفحهٔ ۳۷ به بعد آمده است .

نوزدهم بسنجیم اختلافی چندان مشاهده نمیکنیم . درین دوره حدفاصل میان زمینهای ایلی وغیرایلی واضح ومشخص نبوده و این دودسته درهم میآمیخته و زمینهای متعلق بعشایر نیمه بیابانگرد دروسط یا کنار زمینهای شهرنشینان و ده نشینان قرارداشته است. دربسیاری موارد رؤسای عشایر درخارج ازمناطق عشایری (بمعنی اخص) صاحب زمینهائی بوده‌اند ودرین صورت وضعشان مانند وضع مالکان عادی بوده است .

دربعضی نواحی خاصه دربعضی نقاط خوزستان روشهای مخصوص معینی در مورد زمین‌داری معمول بوده است . درهویزه و درسایر نواحی تمام ناحیه به «والی» یا «شیخ» وقت تعلق میگرفت وحتی املاك و خانه‌های والی یا شیخ متوفی بوالی جدید میرسید و خانوادهٔ شیخ سابق مجبور بمهاجرت میشدند . در فلاحیّه ومحمّره ورام هرمز حال بدین‌منوال بوده است . نجم‌الملك که در ۱۲۹۹/۱۸۸۱ـ۲ بخوزستان سفر کرده است مینویسد که بهمین سبب کسی جرأت آباد کردن زمین راندارد . [۱]

غالب ایلات وعشایرمختلف درنقاط مختلف مملکت هرسال ییلاق وقشلاق میکردند وشك نیست که غالباً تمرد وسرکشی ازآنان سرمیزد . هنگام کوچ کردن ازجاهائی که میگذشتند دربیشترموارد آسیب فراوان بغلات وباغهای مردم غیرایلی میرساندند . فی‌المثل در خوزستان هیچ اقدام‌کافی‌برای حفظ مردم شهری وروستائی ازتطاول عشایرو عناصرنیمه بیابانگرد معمول‌نمیشد . درگزارشی که در۱۲۸۶/۱۸۶۹ـ۷ در بارهٔ فلاحیه نوشته‌اند چنین‌آمده است که بلوك دیمچه [بفتح‌دال و کسر چ] واقع درمغرب شوشتر که سابقاً دارای دهات آباد بوده است بسبب تاخت و تازلرها و بختیاریها رو بویرانی نهاده

۱ـآرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵،«سفرنامهٔ عربستان» ورق ۲۷۸ـ۹.

است . از این گذشته رمه‌های عشایر بختیاری و بواسحقی [1] کماکان حاصل دهقانان را خراب میکنند . نجم الملك که پس ازچند سال دیگر بخوزستان سفر کرده است مینویسد که علت عقب ماندن امور زراعتی آن ایالت ناامنی حاصل از طبع نیمه بدوی قبایل عربست . [2]

در گزارشی که دراواخر قرن سیزدهم هجری (نیمهٔ دوم قرن‌نوزدهم) در بارهٔ خرم‌آباد نوشته‌شده‌است‌متذکر شده‌اند که ایلات وعشایر هنگام ییلاق و قشلاق کردن سالیانهٔ خود ازمیان بعضی‌اراضی گذشته ودرختان وباغهای آنجا رانابود کرده‌اند . [3] همچنین در گزارش زنجان سخن‌ازخرابیهائی رفته است که عشایر شاهسون هنگام ییلاق وقشلاق کردن سالیانه ببارآورده‌اند . [4]

درنقاط ییلاقی‌وقشلاقی‌ای که‌مخصوص‌بعضی‌عشایر بودمراتعی‌بآنان‌واگذار میشد واین‌مراتع درحکم‌قسمتی‌از وجوهی بود که دیوان بعشایر میپرداخت تا درعوض عده‌ای سربازبنیچه‌برای خدمت‌آماده کنند . همچنین ازهرخانوار بنسبت دارائی و شمارهٔ اغنام و احشامی که داشت مالیات میگرفتند ووجوه مالیاتی را رئیس‌عشیره یا نمایندگانی که ازطرف او تعیین میشدند وصول میکردند . [5] نرخ مالیات درهرجا متفاوت بود . درحوالی شیراز نرخ‌مالیات ازقرار هر گاوشیرده ۳۰۰ دینار وازقرارهرخر ۲۰۰دینار وازقرارهرمادیان آبستن ۱۰۰۰ دینار و از قرار هر شتر ۳۰۰ دینار واز قرارهر گوسفند یا بز ۱۰۰ دینار بود . [6] در بختیاری برحسب عدهٔ مادیانها یعنی از قرار هر ۲ مادیان ۵ قران ازعشایر مالیات میگرفتند ونرخ مالیات بسته بعشایر مختلف

۱ـ همانجا شماره ۷۲۷، ورق۳۰۹ . ۲ـ آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵، ورق۴۹۵ـ۶ . ۳ ـ همانجا ،شماره ۸۲۹ ، ورق ۱۵٤ . ٤ ـ همانجا ، شماره ۷۳۰ ورق ۵۰۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۲ ، ۵۲۶ ، ۵۲۹، ٦۱٦، ٦۲٤ . ۵ـ مالکم ، تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۳۳۹ . ٦ـ سردار اسعد ، ورق۱۹۷ـ۸ .

فرق میکرد . چهار گاو ماده و بیست میش یا بز ماده بترتیب یك مادیان بشمار میرفت . از بختیاریها بابت زمینهای زراعتی مالیاتی نمیگرفتند مگر یك مبلغ اسمی که بابت هرخیش (یا «جفت») دراملاك مزروع واقع در قشلاقهای آنان وصول میکردند .

رؤسای ایلات وعشایر در آغاز سال نومالیات مخصوصی بشاه میپرداختند . این مالیاتها را رؤسای عشایر بموقع وصول میکردند وروپهمرفته تشکیل باج سنگینی رامیداد .[۱] فرمانروائی خوانین ایلات وعشایر غالباً توأم باستمکاری فراوان بود . عبدالغفار نجم الملك در ۱۲۹۹/۱۸۸۱–۲ هنگامی که درعربستان سیر میکرده است مینویسد که چندروز درحوالی کرکنان [بفتح کاف اول و ضم کاف دوم] سفر کرده و بسیاری از دهات ایران را دیده است که سابقاً تشکیل بلوك چناررود را میداده و شمارهٔ آنها بیش از ۳۰۰ بوده است وخود بختیاریها باو گفته بودند که آن دهات براثر جوروستم خوانین ویران شده است[۲] .

اعمال قدرت و نظارت در نواحی ایل نشین براستی یکی از مسائل مشکل بود که قاجاریه با آن روبرو بودند. بطورکلی قاجاریه دراین دوره مانند سلاطین سلف بجد کوشیدند که بر عشایر بوسیلهٔ خوانین عشایر فرمانروائی کنند اما پایهٔ قدرت و نظارت آنان غالباً متزلزل بود[۳] بنابراین آنچه گفتیم

۱ـ همان کتاب (درقسمتی که صفحات کتاب شماره ندارد). همچنین نگاه کنیدبه کرزن، ج۲، ص ۴۷۲–۳.   ۲ـ آرشیوهای کتابخانهٔوزارت دارائی ، شماره ۷۲۵ ، ورق ۳۵۷ . نجم الملك همچنین مینویسد که ایلخان زمین موقوفهٔ باب حیدررا که براعقاب امام موسی[ع] وسادات باب حیدر وقف گشته و اززمان اتابکان ازپرداخت مالیات معاف شده بودتصرف کرد (ورق ۳۵۲) .

۳ـ در ۱۸۹۶[۱۳۱۴] دردورهٔسلطنت مظفرالدین شاه پیشنهادشد که وزارتخانهٔ مخصوص یایك شورای عالی برای رسیدگی بامور ایلات و عشایر تأسیس شود (ج . دمرن بی G.Demorgny مطالعاتی درباره طرزحکومت ایران» Essai Sur L'administration de la Perse (پاریس، ۱۹۱۳) ، ص ۸) .

قاجاریه یك ایلخان و یك ایل‌بیگ بر ایلات بزرگ می گماشتند که وظیفهٔ آنان جمع مالیات دیوان بود و بطورکلی مسؤول امور عشایری بودند. این مأموران معمولاً ، اما نه الزاماً ، همان رؤسای عشایر بودند و تمایل آنان بر این بود که این مقام موروثی باشد. درفارس دو ایل مهم وجود داشت یکی خمسه و دیگری قشقائی و ایل خمسه در اوائل دورهٔ قاجاریه از دیگری مقتدرتر بود و چنانکه از نام آن برمیآید عبارت بود ازپنج طایفه که ازاینها سه‌طایفه‌ترك (اینالو [بفتح‌اول‌وسکون‌دوم] ، بهارلو و نفر[بفتح‌اول ودوم]) و دوطایفه عرب (باصری و ایل عرب) بودند. طایفهٔ اینالو که از قشلاق واقع در خفر و داراب و فسا به‌ییلاق واقع در رامجرد و مرودشت کوچ میکردند در نیمهٔ دوم قرن‌سیزدهم هجری (نیمهٔ قرن نوزدهم‌میلادی)پیوسته مایهٔ فتنه بودند و بیشتر ازراه غارتگری و راهزنی در فارس و کرمان و یزد بسر میبردند. از ۱۸۷۶/۱۲۹۳–۷ ببعد تاحدی براثر مجاهدات معتمدالدوله حاجی‌فرهاد میرزا و میرزا علیمحمدخان قوام‌الملك شیرازی منقاد شدند و آنان‌را درحوالی قرابولاغ [۱] ساکن کردند. همچنین دراواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری رفته‌رفته طایفهٔ بهارلو را در حوالی داراب مستقر ساختند [۲] . ایل عرب که بدو طایفه یعنی عرب جبّاره وعرب‌شیبانی تقسیم میشد از قدیم ریاست آنان دردست خوانین عرب شیبانی‌بود. یك‌طایفه در حوالی رام‌هرمز و جرّاحی و دوراق [بضم‌اول وسکون‌دوم] بسرمیبردند و درتابستان در بوّانات درساحل رودخانه میزیستند و طایفهٔ دیگر درهفت‌بلوك و رودان و احمدی قشلاق میکردند و تابستان را در بوانات و قونقری [باشباع واو و سکون نون و فتح قاف‌دوم] و سرچاهان میگذراندند و فاصلهٔ

۱– فسائی ، ج ۲ ، ص ۳۰۹ . ۲– همان کتاب ، ص۳۱۰ .

میان ییلاق و قشلاق آنان قریب به ۱۰۰ فرسخ (درحدود ۳۵۰ میل) بود[۱]. ریاست عشایر باصری که محل قشلاقی آنان در سروستان و کربال [بضم اول و سکون دوم] و کوار [بضم اول] و محل ییلاقی آنان در ارسنجان و کمین [بفتح اول] بود از زمان صفویه بایل عرب واگذار شده بود[۲].

قشقائی‌ها از «گرمسیر» فارس به‌چهار بلوك وافزر [بفتح اول وسوم] وجره [بفتح اول و تشدید دوم] وخشت [بکسر اوّل] وخنج [بضم اول] ودشتی ودشتستان و فراش‌بند وماهور میلاتی به ییلاق خود واقع درمحال دز کرد [بکسر دال و کاف] و «سرحدّ» چهاردانگه و «سرحد» شش‌ناحیه و کام‌فیروز وناحیه کاکان و کهر [بروزن گهر] واقع در ممسنی کوچ میکردند. مقام ایلخانی و ایل‌بیگی به خوانین عشایر تعلق داشت[۳].

در فارس چندین ایل دیگر وجود داشت که اصل و منشاء هر کدام مختلف بود. بعضی از آنان در یك‌جا ساکن بودند. برخی زندگانی نیمه‌ایلی داشتند و جمعی یکسره بیابانگرد بودند[۴]. ایل شریفات که نزدیك بندر هندیان میزیستند حکومت آنجا را دردست داشتند[۵].

نظارت بر ترکمانان گوکلان [باشباع واو و سکون کاف] و یموت [بفتح اول] مانند اوائل دورهٔ قاجاریه بر اساسی متزلزل قرار داشت. سیف‌الدوله که در ۱۳۲۰-۱ / ۱۹۰۲-٤ «فرمانفرما»ی استراباد شد شرحی دربارهٔ این دو ایل بمظفرالدین شاه نوشت[۶]. میگوید که بمحض ورود باستراباد همهٔ خوانین گوکلان را احضار کرده و سیاهه‌های مالیاتی («دستورالعمل»ها) و

۱- همان کتاب، ص۳۱۱. ۲- همان کتاب، ص۳۱۰. ۳- همان کتاب، ص۳۱۳.

٤- همان کتاب، ص ۳۳۰-۲. ۵- فسائی، ص ۳۳۱. ٦- نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی.

صورت مالیاتهای زائد(« تکالیف ») را بآنان داده و درآمد های مالیاتی را برآورد کرده و شمارهٔ نفوس را معلوم ساخته و حدود مراتع و اراضی هر ایلی را مشخص کرده‌است [۱] . مینویسد که هر ایل ازچندین«اوبه» [بروزن توبه] تشکیل شده و هر اوبه را رهبریست که صاحب «یورت» شخصی یا موروثی‌است . تمام ایل زیر فرمان یك ایلخان نیست. درمواقع‌لازم بزرگان و شیوخ و ریش‌سفیدهای اوبه گردهم میآیند و باهم مشورت میکنند و بر وفق نظر اشخاص مبرز و بزرگان و حتی افراد سادهٔ ایلی نسبت بکارهائی که باید انجام‌دهند‌تصمیم‌میگیرند [۲] . افراد‌ایل‌یموت بیشتر‌ازراه‌غارتگری زندگانی میکنند . زمین آنان بینهایت حاصلخیزست وهر قبیله درهر جا که فرود آید در زمین پیرامون خود همچون یورت شخصی یا موروثی خود عمل میکند . قاطرچی‌های سمنان و شاهرود و استراباد معمولاً چهارپایان خودرا برای چراندن به‌ترکمانان میدهند و دربرابر ازقرار هر رأس یک تومان بآنان میدهند [۳] . سیف الدوله میگوید که از قدیم معمول بوده است که تمام دهات استراباد به‌یموت‌ها باج بدهند . دهقانان استراباد سهم‌معینی از غلهٔ خودرا بخانی که درمجاورت آنان بسر میبرد میدهند ودرعوض این‌خان و قبیلهٔ او از دزدیدن اموال دهقانان خودداری میکنند و اگر قبیلهٔ دیگر

۱ـ همانجا ، ورق ۵۲ ـ ۵ .

۲ ـ همانجا ورق ۹۸ . فریزر که کتاب خود را در ۱۸۳۱ ـ ۲ [۱۲۳۷ ـ ۸] نوشته است متذکر میشود که یموتها و گوکلانها خان ندارند بلکه ریش‌سفیدهائی دارند که درحق‌آنان نهایت احترام را بجا میآورند و درتمام مواردی که مربوط به مصالح عامه باشد پند آنان را میشنوند و این ریش سفیدها دعواهای جزئی را فیصل میدهند(داستان سفر خراسان ، ص ۲٦۲. همچنین مقایسه کنیدبا نی‌پیر G. C. Napier «مجموعهٔ یادداشتهای روزانه و گزارشهای کاپیتان نی‌پیرهنگام مأموریت مخصوص اودرایران Collection of Journals and Reports from Capt . the Hon . G .C . Napier on Special duty in Persia ، 1874 (لندن ، ۱۸۷٦ ، ص۳۲۲ ببعد) .

۳ ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ، ورق ۱۱۰ .

چیزی از آنان دزدیده باشد میگیرند و بدهقانان پس میدهند[۱].

رابینو شرحی نظیر این بیان میکند و چنین مینویسد :

(یموتها و گوکلانها) هیچ مرجع قدرت دائمی ندارند گرچه هرتیره یك «آقسقل» یاریش سفید دارد . با اینهمه هیچ قدرت و اختیاری باین مقام تعلق نمیگیرد و موقع او فقط بستگی بسن و تجربه و نفوذ شخصی او دارد . خصومت های قبیله‌ای که در میان ترکمانان برقرار است بسبب همین عدم قدرت مرکزی و نداشتن ایلخانیست که باید طوایف مختلف را زیرفرمان‌خوددرآورد ودرجه نفوذ وقدرت حکومت‌ایران بحدیست که ازترکمانان باج میگیرد اما آنانرا در اعمال‌وحرکات خودآزاد میگذارد ومجازات خطاکاران را از طرف مراجع عالیه‌جایز نمیشمارد.قدرت حکومت‌مرکزی بازیچهٔ‌هوی‌وهوس‌مردم‌محل‌یاازعمای‌قوم‌است ویا هردو دسته دربرابر آن مقاومت مینماید واین‌قدرت بسته‌بشدت و ضعف‌عمل‌حاکم‌وثبات و تزلزل‌ارادهٔ او کمتر یابیشتراعمال میگردد . باج وخراج بعمال مخصوص‌یا«سرکردگانی» که از طرف حکومت‌مرکزی تعیین میشوند پرداخته میشود واین سرکردگان‌مسؤول وصول مالیات و همچنین بسیج کردن عدهٔ سوارانی هستند که تیره های متعدد هر قبیله باید هنگام احضار برای خدمت آماده کنند . مقام‌سرکرده عملاً دربعضی خانواده‌ها موروثی‌شد وچیزی نگذشت که صاحبان این‌مقام از موقع خودبهره برداری کردند و درغارت کردن مردم شوربخت دهات استراباد با ترکمانان همدست شدند .[۲]

ایل یموت به‌دو طایفه تقسیم میشد : کشاورزان و برزگران معروف به‌چمور [بضم‌اول و اشباع‌واو] و افراد ایلی‌بیابانگرد موسوم به‌چاروا و دستهٔ اخیر اگرهم باج‌وخراج میپرداختند مقدارآن بسیارناچیز بود[۳] .

بطورکلی روابط میان‌یموت‌ها ودهقانان اتك‌هرگزدوستانه‌نیست وهرچندروستائیان چاروا هارا مسؤول بیشترتاخت‌و تازهامیدانندبا اینهمه چمورهای آتابای و حتی‌جعفربای غالباً درین غارتگریها شرکت میجویند ودهقانان کرد محله که‌یگانه همسایهٔ آنان چمورهای جعفربای هستند بایددائماً مراقب دفع حملات دشمنان خونی خودباشند . روزی‌نمیگذرد که خونی نریزد یا قتل وغارتی روی‌ندهد یاجنگی بقصدخونخواهی درنگیرد ... برای‌ممانعت ازین‌تاخت و تازها بسیاری ازدهقانان اتك‌هرسال مقداری برنج بخان یموتها میدهند واودرعوض موظف بحفظ جان آنان وجبران زیانهائی‌است که احتمال‌دارد یموتها ببار آورند و این ترتیب‌را در

۱ ـ همانجا،ورق۱۲۳ . ۲ ـ ه . ل. را بینو ، مازندران و استراباد، ص ۹۴-۵ .

۳ ـ همان کتاب ، ص۹۷ .

اصطلاح «ساخلو» [باشباع‌واو] گویند . [۱]

گوکلانها بیابانگرد نبودند . پیوسته از یموتهـا وحشت داشتنـد و میانهٔ آنها با کردهای بجنورد و حاجی‌لر کبودجامه و سایر سکنهٔ محـال استراباد خوب نبود . ازینرو غالباً این‌و آن بهم میتاختند . [۲]

ترکمانان مانند سایر ایلات و عشایر یکی از عوامل ناامنی بودند امـا مانند سایر ایلات وعشایر غالباً درحق آنان ستم میرفت و کراراً درمیان‌آنان تحریکاتی صورت میگرفت . در نامه ای که احتشام‌الوزاره مأمور سابق دولت ایران در گنبد قابوس‌نوشته و رابینو از کتابی که ناصرالکتاب [۳] دربارهٔ دشت گرگان پرداخته است نقل کرده ، میگوید که بعقیدهٔ او یموتها و گوکلانها ازرعایای‌وفادار شاه‌اند و :

اگر آنها شهرت بدی‌پیدا کرده اند علتش آنست که هیچوقت نماینده ای‌در دربار برای برطرف ساختن سوء تفاهمات نداشتند . حکام ومأمورین دولتی برای‌نفع‌شخصی و ازدیادشهرت خویش همواره‌چنین وا نمود کرده اند که‌بعضی قبایل ترکمن نسبت بدولت علناً رویهٔ‌سرکشی دارند ودولت برای‌سرکوبی اشرارفوری دستورات فرستاده‌است . چه‌بسا طوایف بیگناهـی را دیده ام که‌با نهایت بی‌رحمی مورد چپاول وغارت واقع‌شده اندو سران‌وریش سفیدان‌بارهابمن گفته‌اند از تبعهٔ روس‌شدن نفرت دارند اماحاکم استراباد آنهارا بشورش‌وادار میکند ... [٤]

رابینو همچنین متذکر می‌شود که بسیاری از سکنهٔ استراباد باو اقرار کرده‌اند که : « ترکمانان دستخوش تحریکات فراوان دهقانان اتـك‌اند و اینان پیوسته اسب‌ها و گله‌های آنان را میدزدیدند . آنگاه حکام استرابـاد

۱ ـ همـان کتاب ، ص ۹۹ ، همچنین مقایسه کنید بـا نـی پیر کـه از خصومت میان ده نشینان استراباد و عشایر آن سامان سخن رانـده است (مجموعهٔ یادداشتهـای روزانه وگزارشها ، ص۲٦٦) . ۲ـ رابینو ، ص۱۰۰ . ۳ـ در ترجمهٔ فارسی آقای وحید مازندرانی نصیر الکتاب آمده است (مترجم) . ٤ ـ همان کتاب ، ص ۹٦ . [این چند سطر استثنائاً از کتاب مازندران و استراباد رابینو ترجمهٔ آقای غلامعلی وحید مازندرانی (ص۱۳۲)نقل شد] .

بیهانهٔ گوشمال دادن ترکمانان لشکر میکشند و با گرفتن جریمه‌های گزاف از افراد عشایر خودرا با پول آنان توانگر میکنند .[۱]

درسایر مناطق عشایری نیزحال بدین منوال بوده است . سردار اسعد در کتاب خود یعنی تاریخ بختیاری گزارشی از عبدالرحیم کاشانی نقل میکند که تاریخ آن ۱۳۱۳/۱۹۰۵ـ۶ است. نویسنده میگوید که ازبس بختیاریها جور و ستم دیده‌اند هنگامی که مسافری را می‌بینند میگریزند مبادا آن مسافر مأمور دیوان یا فرستادهٔ خان یا «ضابطحکمران» (محصل‌مالیات که ازطرف حاکم اعزام‌میشد) باشد . نویسندهٔ گزارش هنگام عبور از دهات واقع در میان پل‌عمارت و مالمیر [بفتح‌لام]می‌بیند که زراعتی بچشم نمیخورد .ازمردم میپرسد که چرا سبزیجات وبقولات عمل‌نمیآورندتاهم خود بخورند وهم‌مازاد آنهارا بمسافران بفروشند . پیرمردی درپاسخ او چنین میگوید :

راست میگوئی اما در صورتیست که مارا بحال خودبگذارند . چه‌فایده‌ای‌برای‌من‌دارد که عمر خودرا صرف کنم‌ومتحمل زحمت بشوم وحاصل زحمت‌مرا حاکم‌وضابط با کمال‌تسلط بخورند و حتی‌خود مرا از انتفاع آن‌محروم سازند و اگریك‌دفعه این کاررا بنمایم زحمت آن باید موروثی خانوادهٔ من بشود و همه ساله ضابط حکام همان را بالا عوض از من میخواهند .[۲]

ظاهرا کردستان تاحدّی دارای چنین اوضاع و احوالی بوده است . در گزارشی که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸ـ۹ است نویسنده از حاصلخیزی خاك کردستان یاد میکند و افسوس میخورد بر اینکه آن ولایت براثر فقر عمومی و هرج و مرج و شورشهای پیاپی و ناامنی خراب شده‌است . وی از

۱ ـ همان کتاب ، ص ۹۹ ـ ۱۰۰ .

۲ ـ ص۵۰ ، مقایسه کنید با تمایل « فلاحان » مصر نسبت بمحدود کردن میزان محصول (هـ. ا. ر. گیب وهارلدباون H. A. R. Gibb and Harolb Bowen «جامعهٔ اسلامی ومغرب زمین» Islamic Society and the West (لندن، ۱۹۵۰) ، ج۱،بخش ۱،ص ۲۶۴) .

مشاهدهٔ پریشان حالی مردم باین نتیجه میرسد که حکام ولایت تنها دراندیشهٔ گرد آوردن مال‌اند و دست ظلم و ستم را از سر ضعیفان کوتاه نمی کنند. مدعی است که حکام مصالح ملی را مهمل میگذارند و تنها درپی منافع نامشروع خود میروند و اشاره می کند که در این گونه موارد مردم چاره‌ای ندارند جز اینکه جلای وطن کنند.[۱]

درپاره‌ای‌ازنواحی سرحدی شمال‌شرقی عشایری‌بودند که‌ظاهراً‌زمین‌های آنان از پرداخت‌مالیات‌معاف بوده است و درعوض میبایست بسهم خودعده‌ای سرباز بنیچه‌آماده کنند یا برای دفاع از سرحدات خدمات‌نظامی انجام‌دهند واین وضع شامل‌حال بجنورد و دره گز واشرف بوده است. نی‌پیر در ۱۸۷۴ [۱۲۹۱] می‌نویسد که خان دره گز ۸۰۰ سواردارد که همه اسب و سلاح‌دارند و آن ناحیه را بشرط مجهز کردن این‌عده درتصرف او نهاده‌اند. وی‌بسخنان خود ادامه میدهد و مینویسد:

از آنجا که سراسرمرز های شمالی قلمرو خان دره گز درمعرض تاخت‌وتازقوای‌جراری فرارگرفته که ازکویرو از اَخَل «اتك» حملات خود را آغاز میکنند ازینرو مردم ناچار بحفظ جان خودند واین‌بار سنگین‌بردوش‌آنان افتاده است. دراتك‌سواران‌خان دره گزمعمولاً هنگامی برای تعاقب مهاجمان از راه‌فرا میرسند که اینان آنچه لازمهٔ شرارت‌بوده‌است‌انجام داده‌اندوبهمین سبب‌ازقراری که میگویندمردم‌آن‌سامان پیوسته‌ازسرزمین‌خودپاسداری‌می کنند و برفراز دیوارهای هردهی روز وشب دیده‌بانان درحال دیده بانی اندوهردسته از برزگران اعم از بذرافشان ودروگر با تفنگهای سرپر بدنبال کار خود میروند و دیده‌بانانی در هریك از برجهای‌بلندومدور که درهرسوی‌دشت‌ودرفواصل‌بسیار کوتاه‌اینجاوآنجابچشم‌میخورد بدیده‌بانی میگمارند.

خط داخلی دفاعی از ارتفاعات بالای رودورواقع در مشرق دره شروع و تا کلاته چنار در سرحد قوچان امتداد میبابد ودرین خط هرمعبرو کوره راهی دارای برجهای دیده‌بانیست که‌پیوسته دسته‌هائی از روستائیان آنهارا اشغال کرده اند.

---

۱ ـ آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۳۰، ورق ۴۵۴.

اراضی خان دره گز از پرداخت مالیات معاف اما مشمول پرداخت باجهای سالیانه ایست که خان دره گز بشکل هدایای نقدی یا عده‌ای اسب میدهد ومقدارو مبلغ این هدایا مایهٔ تعدیل رفتار حکومت مرکزی یاولایتی نسبت بخان میگردد . هرسال مبلغ ۷۵۰ تومان برای پرداخت مواجب سوارانی که جهت دفاع از سرحدات اجیرمیشوند از طرف خزانهٔ مشهد منظور میشود. سابقاً مبلغ این عطیه عبارت بوداز ۱۵۰۰ تومان اما این نیز نسبةً اندك بودزیرا فقط پرداخت مواجب ۸۰۰ سوار بالغ به ۸۰۰۰ تومان میگردد . با اینهمه همان ۷۵۰ تومان مقرر نیز مبلغی اسمی بیش نیست زیرا هیچ مقدار از آن از دست مأموران مشهد خارج نمیشود.[۱]

بهمین نحو ایلخانان شادلوی بجنورد ازپرداخت مالیات بشرط آماده کردن عده‌ای برای خدمات نظامی معاف بودند . نی پیر در وصف این حال چنین می گوید :

آنان مکلف بحفظ مرزهای خود وپاسداری از معبرهائی هستند که نقاط مرزی رابنواحی داخلی متصل میکنند .

از مردم مالیات نمیگیرند مگرآنچه خود ایلخان بخواهدبگیرد . حقوق عدهٔ قوای سوارو پیاده ای که مأمور دفاع ازسرحداتند از محل حواله هائی تأمین میشود که بعهدهٔ دهات مینویسند و بسیاری ازدهات به بستگان و کسان ایلخان واگذارشده است و اومیتواندبرای مخارج شخصی خود فقط مبلغ ناچیزی یعنی ۴۰۰۰ تومان = ۱۶۰۰۰ روپیه درسال وصول کند. ازین مبلغ ۳۰۰۰ تومان بوسیلهٔ گرفتن عوارض شهری از دکانها وفروش گله های گاو و اسب وغیره تامین میشود . مابقی بنا برنرخهائی که از دهات آزاد یعنی دهاتی که باتباع خان واگذار نشده است وصول میگردد .

مالیات مقرر سالیانه اسماً عبارتست ازمبلغ چهارهزار تومان اما من چنین دریافتم که گاهگاه بیش ازین ازمردم اخاذی میشود وپرداخت مبلغ زائد بعهدهٔ مردم دهاتیست که عشایر خان مزبور درآنها سکونت ندارند .

هر سال عده‌ای اسب و معمولاً مبلغ ۱۰۰۰ تومان یا بیشتر سکهٔ طلا بشاه پیشکش میشود .[۲]

افغانهای غلزائی که نادرشاه آنان را در قراتپهٔ گرگان ساکن کرده بود نیز از پرداخت مالیات ارضی معاف بودند و سالانه مبلغ ۴۰۰ تومان بابت

۱ـ مجموعهٔ یادداشت‌های روزانه و گزارشها ، ص۳۰۳ـ۴ .

۲ـ مجموعهٔ یادداشت‌های روزانه و گزارش‌ها ، ص۲۸۶ـ۷ .

مواجب پنجاه سوار میگرفتند (اما این‌مبلغ همیشه بآنها پرداختـه نمیشد) و موظف بودند که برای دفاع از سرحد این عده را مجهز و مسلح نگاه دارنـد [۱] .

هرچند دورهٔ قاجاریه از بعضی جهات بازگشت براه و رسم سلجوقیـان بشمارمیرود بااینهمه گذشته از مناطق عشایری اصول سربازگیری درولایات با اصولی که درعهد سلجوقیان دراین‌باره معمول بود اندکی تفاوت داشت و این تفاوت وتغییررا میرزا تقی‌خان امیر کبیر صدراعظم ناصرالدین‌شاه‌پدید آورده‌بود . وی‌مردم هرمحل‌را مکلف کرد که گذشته ازپرداخت مالیات‌مقرر عدهٔ معینی سرباز و دربعضی موارد مبلغی معادل با مواجب عدهٔ معینی سرباز فراهم کنند [۲] . ازینرو نظراً این‌کار باعث میشد که این‌سربازان بحکومت مرکزی یا حکومت محلی وفادار مانند نه بمالك و تیولدار محل . وظیفهٔ تیولدار فقط این بود که سربازان را سریعاً بپایتخت یا مرکز ولایت اعزام کند . بدین‌گونه امر سربازگیری خدمتی بود که بصاحبان اراضی و املاك تعلق میگرفت . سابقاً این وظیفه بعهدهٔ مقطع یا تیولدار بود نه برعهدهٔ ناحیه‌ای معین . تیولی یا اقطاعی بمقطع میدادند تا او بنا بوظیفه‌ای که داشت هنگام احضارسپاه مخارج عده‌ای از سپاهیان بنیچه را متحمل شود ، ازینرو سپاهیانی که او فراهم میکرد در وهلهٔ اول باو وفـادار بودند و در وهلهٔ ثانی به «سلطان» .

ازنظر ادارهٔ امورمحلی و اجرای عدالت درمملکت چندان اختلافی‌میان اواخر و اوائل دورهٔ قاجاریه وجود نداشت . دردهات متعلق بعمـده مالکان تمام مرافعات مربوط بمردم ده‌را مالك رسیدگی میکرد و قدرت‌او ازطریق

۱ ـ مجموعهٔ یادداشتها وگزارشها ، ص ۹۰ . ۲ ـ مستوفی ، ج۱ ، ص۹۱ .

«مباشر» یا کدخدای ده اعمال میشد . همین قدرت را تیولدار در دهی که تیول او بود داشت . در دهات خرده مالك مـردم داوری نـزد کسانی از روستائیان میبردند که آنان‌را بی‌طرف میپنداشتند .

اگر دعاوی درمحل حل وفصل نمیشد آنها را بنایب‌الحکومه یا حاکم ارجاع میکردند اما غالباً کار باینجـا نمیکشید [۱] . ادارهٔ امور مالیات بـا «مستوفی» بود . در دفاتر مالیاتی [=جزو جمع] اسامی ایالات و ولایات و بلوکات و دهات هر ولایت را با مقدار مالیات هر کدام ثبت میکردند و هـر تغییری که درمیزان‌مالیات روی‌میداد دردفتر جزوجمع یادداشت‌میکردند . مستوفی هرولایت هرسال میزان درآمدهای مالیاتی را برآوردمیکرد که‌آنرا در دفتری موسوم به«دفتر دستورالعمل» واردمیکردند و جمع این دستور- العمل خلاصهٔ دفتر «جزوجمع» همان ولایت بود ودرآمدهای‌مالیاتی‌ای که در محل وصول میشد برای تأمین مصارف دائمی محل بکار میرفت . اگر بعدازین جمع‌و خرج مبلغی باقی میماند بمصرف مخارجی میرسید که مقامات بالاتر درآن سال مقرر کرده بودند . همچنین مواجب کسانی که می‌بایست حقوقشان را ازآن ولایت دریافت دارند بخرج این باقی منظورمیگردید . اگر بازهم تفاضلی پیدامیشد میبایست عاید خزانه گردد [۲]

« دستورالعمل » هر ولایت پیش از نوروز تکمیـل میشد و بامضـای مستوفی‌الممـالك و صدراعظم و صحهٔ شاه میرسید . سپس ازروی آن مالیاتها را وصول میکردند و مصارف‌را میپرداختند . قبوضی کـه بتصدیق مستوفی میرسید برای پرداخت حقوق مأموران و کسـان دیگری کـه حقوق آنـان بخرج ولایت میآمد برای حاکم فرستاده میشد و مضمون آنها چنین بـود :

۱ ـ همان کتاب ، ص ۱۳۸ . ۲ ـ همان کتاب ، ص۵۶۵.

« مبلغ حقوق .... بخرج دستورالعمل .... منظور شده است » . صاحبان حقوق پس از دریافت مبلغی که برای آنان معین شده بـود قبض رسید میدادند .[۱]

مالیات دهات‌را یك‌کاسه‌تعیین میکردند و این مبلغ بوسیلهٔ مقامات محلی درمیان‌افرادروستائی‌تقسیم‌میشدواین‌کاردردهات‌خرده‌مالك‌بدست‌ریش‌سفیدان صورت میگرفت . این نوع مالیات‌بندی دسته‌جمعی‌را «بنیچه» میخواندند و مشتمل‌بودبرعدهٔ‌سربازان‌وخدمتگزاران‌دولت(«نوکران‌دولتی») که‌هرناحیه میبایست‌تدارك کند. تحصیل مالیات‌های گوناگون و امر سربازگیری ووصول مخارج‌سربازان‌غالباً وسیلهٔ ظلم و تعدی فراوان‌محصلان مالیات‌بمردم‌بود [۲] .

دراین ممیزیهاعواملی ازقبیـل آب و ملك و کشت وکار و حرفهٔ مـردم را برفرض که عملاً در نظر نمیگرفتند اسماً منظور میداشتند . و امـا دلیل آنکه قسمتی از مالیات را نقدی و قسمتی‌را جنسی معین میکردند بنابرآنچه ادعا میشد این بود که سود و زیان حاصل از ترقی و تنزل قیمت‌ها یکسان عاید دولت و مودیان مالیات گردد . درولایاتی نظیریزد وکاشان که‌خودمردم بغله‌احتیاج‌داشتندمالیات‌را میتوانستند نقدی بپردازند و«درتسعیرهم اسفل‌القیم‌رادرنظرمیگرفتند» . هرچندوقت یکباردرنواحی‌مختلف‌ممیزی‌جدیدی صورت میگرفت . [۳]

۱ـ همان کتاب ، ص ٥٦٦ . ۲ـ نگاه کنید بهمان کتاب ، ج۱، ص ۱۳۹ . همچنین نگاه کنید به کرزن ، ج ۲ ص ٤٧١ . ۳ ـ مثلاً املاکی که درقم با آب قناتهای مختلف مشروب میشد در زمان وزارت میرزا تقی خان فراهانـی امیرکبیر و بـوسیلهٔ میرزا زین العابدین تبریزی ممیزی شد و سپس ممیزی اخیر بواسطهٔ میرزا حبیب الله گرکانی تغییر یافت (تفصیل حالات و املاك و مستغلات و قنوات و بلوکات قم، آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲٥ ورق ٤٧ـ۸) . فارس دراواسط قرن سیزدهم هجری بوسیلهٔ محمدحسین ←

مأخذ مالیات درنواحی مختلف فرق میکرده است . ستك که کتاب خود را در ۱۸۸۲ [۱۳۰۰] نوشته است متذکر میشود که مالیات آن عده از دهات فارس که واقع در نواحی کوهستانی یا سواحل دریا بود برحسب « گاو یعنی خیش[1] » تعیین‌می‌شود ونرخ مالیات بسته بنوع زمین از ٤ تومان تا ۱٦تومان فرق میکند[2] . وی مینویسد که مالك میبایست مالیاتی نقدی به حاکم محل بدهد :

این قسم ممیزی مالیات ازیادگارهای قرون ماضی‌است. اگرقحط وغلائی روی دهد تخفیفی درمقدار مالیات قائل میشوند واگرمصالح حکومت مرکزی اقتضا کندبر مقدار آن‌میافزایند. مثلاً ممکنست مالیات قریه‌ای‌را ۵۰۰ تومان ارزیابی کنندو معادل ۵۰ تومان هم بیگاری («خدمتانه») برای آن ده‌قائل شوند . اما بمرور دهوراین‌مطالبات دوگانه‌مبدل بیك‌مطالبه یعنی ۵۵۰ تومان مالیات ارضی میشود و آنگاه برین مبلغ ۱۰درصد یا ۵۵ تومان بعنوان خدمتانه علاوه میگردد . تجدیدنظر درمالیات هاکه‌هر چندگاه یکبار اتفاق میافتد بجهتی و مناسبتی صورت میپذیرد و خاطرهٔ آن در ذهن مردم باقی میماند اما بنحوی کاملاً مبهم . چنانکه کسی نتوانست در بارهٔ آخرین تجدید نظر («جمع‌بندی») چیزی بمن بگوید مگر هنگامی که درکوار [بضم‌کاف] بودم ودر آنجا «ارباب» هوشمند جوانی بخاطر آورد که از قراری که شنیده بود پنجاه سال پیش از آن‌چنین تجدید نظری صورت گرفته بود . ممیزی انفرادی هریك از دهات بمنظور تعیین کیفیت توزیع مالیات کل اراضی دارای ارزش‌فراوانی نمیباشد . بعلاوه کیفیت ممیزی مالیات هرده بدون مراجعه بدفاتر مالیاتی دیوان‌تقریباً امریست محال زیرا هرگاه نام‌دهی‌را میاورند اسم «بلوکات» یادهات ومزارع وابسته بآن را نیز ذکرمیکنند و عده‌ومساحت آنها نیز معلوم‌نیست . با اینهمه درموارد معدود میتوان بطورکلی حکم کرد باینکه ظاهراً مالیاتی که بر دهات‌دیوانی [= خالصه] میبندندبیش‌از مالیات دهات اربابیست چه ارباب میتواند مقاومتی از خود نشان دهدوحال آنکه عده‌ای از

⟵ رئیس‌شیادانی(متولددر۱۲۲۱/۱۸۰٦-۷، نگاه کنید بفارسنامهٔ فسائی ، ج ۲ ، ص۵۷) تحدید حدود شد . در دورهٔ مظفرالدین شاه میرزا محمود قرا اضافه جمعهائی بر خراسان کرد و در بعضی جاها مانند قوچان مردم از سنگینی مالیات وبی انصافی حکام در تقسیم اضافات در بین مؤدیان مالیات شکایت کردند . لاجرم یك هیأت ممیزی مأمور تعدیل مالیات آنجاشد و این‌کار انجام یافت (مستوفی ، ج۲،ص٦۵۱) .

۱ - ج۲ ، ص ۲٤۹ . ۲- همان کتاب ، ص ۲۵۰.

مستأجران فقیرنه‌میتوانند مقاومت نمایندو نه قادر بپرداخت رشوهٔقابلی‌هستند . ده‌نوواقـع‌در دشت شیراز هرسال ۴۰۰ تومان مالیات میپردازد . همچنین فتح‌آباد واقع‌در دشت کـوار و حال آنکه خودکوار که از هردوی آنها بسیار بزرگترست هرسال فقط ۱۲۰ تومان نقدو ۴۰ خروار (ازقرار هر خروارصدمن تبریز) غله‌بقیمت تقریباً پنج تومان‌مالیات میدهد.جـوکان [بفتح اول ودوم] بااینکه نسبةً ازده نوبزرگترست فقط ۱۰۰ تومان مالیات میدهد.جوکان در محلی مرتفع‌تر قرارگرفته است و اراضی آن چندان مساعد نیست . [۱]

بنظر ستك ازطرفی مالیاتی که بر دهات می‌بندند سنگین‌است و از طرف دیگر چنین مینماید که زمین سرمایهٔ خوبی بشمارمیرود زیرا آن را ازروی اشتیاق میخرند [۲] . در دشتهای بیدشهر و عوض و لار که زمین‌را باآب‌چاه مشروب میکردند دیوان از هرچاهی مالیاتی بنام «سرچرخی» میگـرفت . چاهها حتی در دهات «دیوانی» (یعنی خالصه) ملك شخصی بشمار میرفت[۳] . بااینهمه در دشت‌های یزد و در شیر کوه مالیات را برمبنای احتساب ذخیرهٔ آب ممیزی میکردند [۴] . در مرودشت و شیراز و دشت کوار و همچنین در جوکان وفیروزآباد وقیرمالیاتی که بابت حاصل دیمی میدادند عبارت بود از يك پنجم که مقدار آن در خرمن گاه برآورد میشد [۵] . ستك مینویسد که مالیات را بطرز دیگری کـه وی در ناحیهٔ میان فورگـك [بسکون را] و سیرجان دیده است ممیزی میکنند واین طرزیادآور روش‌هائیست که در قدیم در مورد تسعیر مالیات معمول بود [۶] مینویسد که طرز ممیزی وتقسیم مالیات ارضی:

بـا مراجعه به بنیچه یامالیات موهوم صورت میگرفت و این مقدار را در عدد معینی ضرب میکردند تا مقدار مالیات واقعی دهات بدست آید. مقداربنیچه (که بمعنی بنیاد واساس‌است) معمولاً به تومان نوشته میشود ومقدار مالیات ارضی ازقرار قرانی چند قران وپولی چند پول

---

۱ ـ همـان کتـاب ، ص۲۵۶ ـ ۷.	۲ ـ همان کتاب ، ص۲۵۷ .	۳ ـ همان کتاب ، ص۲۵۹.	۴ ـ همان کتاب ، ص ۲۷۳ .	۵ ـ همان کتاب ، ص ۲۵۲ .
۶ ـ نگاه کنید بفصل دوم .

وشاهی چندشاهی وصول میشود . چنانکه در کهه [بفتح اول و دوم] بنیچه پنج قرانست اما مالیاتی کـه مطالبه میشود عبارتست از قرار پولی ۳۰۰ پول یعنی بابت هر قران بنیچه ۳۰۰ قران یعنی ۵ × ۳۰۰ = ۱۵۰۰ قران یا ۱۵۰ تومان . در بر کوه [۱] و دهستان نرخ مالیات از همان قرارست که گفتیم اما ظاهراً این نرخ در دهات واقع در کوهستانهای شمال دشت سیرجان کمترست وبابت هرقران بنیچه از ۱۲۰ تا ۱۵۰ قران فرق‌میکند . در دهات واقع درکوهپایه شمال دشت زرند وهمچنین در سر آسیاب و خانوك وطغرالجرد [۲] از قراری که میگفتند نرخ مالیات فقط عبارتست از قرار هر تومان بنیچه ٤۰ تومان . [۳]

گذشته از مالیات ارضی مستمر مردم ناچار بپرداخت مالیات اتفاقی یا اعانه بودند . ستك هنگامی که در سراسر فارس سفر میکـرده نوشته است که مردم دارند باجی میپردازند کـه بمناسبت حملهٔ کردها به آذربایجان وضع شده است و بعنوان مالیات سرانه وصول می‌شود [٤] .

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه اقداماتی بمنظور ادارهٔ امور مالیهٔ مملکت و افزایش مالیات و تسلیم عین مالیات وصول شده بخـزانه صـورت گرفت . بااینهمه توفیقی نمایان در این کار حاصل نشد و کرزن کـه در ۱۸۸۹-۹۰ [۱۲٦۸/۱۳۰۷] در ایران بوده است مینویسد طرز ممیزی مالیات از نظر نوع و کیفیت و تاریخ وزمان کهنه و منسوخ بشمارمیرود . [۵] بموجب فرمان مورخ ۱۳۰۳/۱۸۸۵-٦ که دربارهٔ «شورای‌تنظیمات» صادرشد بعضی طرحهای‌اصلاحی جهت‌وصول مالیات تعیین شد وخواستند که این طرح‌ها را رفته رفته شامل حال همه نواحی ایران سازند . درین فرمان کـوشیده اند که حدود مسؤولیت‌های مالی حاکم‌را تعیین کنند .

---

۱ ـ بر کوه Barkuh که ستك آن‌را Birakun ضبط کرده «ده کوچکی‌است ... ازشهرستان بندرعباس » (فرهنگ جغرافیائی ارتش ، ج ٦) (مترجم) .
۲ ـ طغرالجرد ـ Toqrol – jerd کـه ستك آن را Tughraja ضبط کـرده است بنا بفرهنگ جغرافیائی ارتش (ج ۸) «نام‌یکی از ۸ دهستان بخش‌زرند شهرستان کرمان » وهمچنین « مرکزدهستان طغرالجردبخش‌زرندشهرستان کرمان» میباشد (مترجم) .
۳ـ همان کتاب،ص۲۵۹-۲٦۰.
٤ ـ همان کتاب،ص۲۵۰ - ۱.
۵ ـ همان کتاب ، ص٤۷۲ .

بموجب مادهٔ اول حکام مکلف بودند که در ماه اول و دوم سال یعنی حمل و ثور در مرکز ولایتی که زیر فرمان آنان بود گرد آیند و همهٔ کدخدایان و ریش‌سفیدان دهات نیز میبایست چنین کنند. آنگاه مالیات هر ده از روی دفاتر مستوفیان و بانظر شورای محلی اصلاحات ولایتی تعیین و یك نسخه از آن بکدخدایان مربوط داده میشد و کدخدا موظف بود که بدهی مالیاتی را باقساط مرتب ماهیانه بپردازد و تا وقتیکه براین قاعده رفتار میکرد محصلان مالیات از ورود بدهات ممنوع بودند. مادهٔ چهار مقرر میدارد که برای حمایت دهقانان دربرابر اخاذی کدخدایان و محصلان مالیات متن فرمان را باید در دهات بعامهٔ مردم اعلام دارند و دیگر مالیات زائد از کسی نگیرند. اختیار وضع مالیات جهت مصارف محلی ازمحصلان سلب شد و اخذ هر تصمیمی دربارهٔ برقرار کردن این قبیل مالیات و تعیین مصرف آنها به اهل محل واگذار شد (مادهٔ ۵). برای هر «ولایت» یك «مستوفی» و یك «سررشته‌دار» تعیین شد تا باتفاق صورتهای مالیاتی را تهیه کنند. در دهات ویران و در دهاتی که مردم آن فقیر بودند و در دهات نوبنیاد میبایست عمال مخصوصی از طرف حکومت منصوب شوند تا طبق دستورات شورای اداری محلی در امور مالی ده نظارت کنند (مادهٔ ۸). بکسانی که مالك چندین ده بودند بعلت خرابی یك یا چند ده تخفیف مالیاتی داده نمی‌شد و این در صورتی بود که با دهات دیگر خود می‌توانستند جبران خسارتهای مورد ادعا را بکنند (مادهٔ ۱۰). از آنجا که محصلان مالیات بموجب فرمان از رفتن بدهات ممنوع شده بودند مقامات مرکزی دیگر حق مطالبهٔ مالیات اضافی مانند «پیشکش» و «خلعت بها» (که برای خلعت‌های شاهانه وصول میشد) و «قلوق» [بضم اول و تشدید دوم و اشباع واو] (که برای محصلان مالیات وصول میشد) و «نازشست» (که برای

کسانی که خدمتی انجام داده بودند وصول می‌شد) یا مالیاتی که بمناسبت اعیاد میگرفتند نداشتند. حکام مکلف بپرداخت باج شخصی نبودند مگر بنا باحکام مخصوص حکومت مرکزی (مادهٔ ۸). مواجب مأموران محلی و کدخدایان میبایست مرتباً پرداخته شود (مادهٔ ۱٤).

درین زمینه در ۱۸۸۹/۱۳۰۷–۹۰ قدم دیگری برداشته شد و بوزارت مالیه دستور دادند که املاك را ازنو ممیزی کند. درنتیجهٔ این ممیزی املاك بدسته‌های مختلف تقسیم شد و مالیات را براساس محصول وازقرار هر ۱۰٫۰۰۰ ذرع مربع ممیزی کردند. تقسیمات املاك ازاین قرار بود: (۱) «املاك سلطنتی» مرکب از ساختمانها و باغها و کارگاهها سربازخانه‌ها و انبارها وجنگلها و «قرقهای مخصوص دولتی» و تلگرافخانه‌ها و قراولخانه‌ها و سفارتخانه‌ها و قنسولگریها و ییلاقاتی که دردست مأموران دولتهای بیگانه بود اما بحکومت تعلق داشت و امثال آن؛ (۲) «املاك عمومی» از قبیل مساجد و «تکایا» و «زوایا» و سقاخانه‌ها و آب‌انبارها و معابد بیگانگان و بیمارستانها وباغهای عمومی و ایستگاهها و مراکز راه‌آهن و گورستانها؛ (۳) مستغلات مانند گرمابه‌ها وکاروانسراها و دکانها و مستغلات مشابه استیجاری دیوانی وآسیاها و زمینهائی‌راکه اشخاص دربرابر مطالبات نقدی یا جنسی خود موقةً برهن گرفته بودند و(٤) «املاك خاصّه» مرکب ازخانه‌ها و باغها و باغهای میوه و املاك قابل زراعت [1].

مقرر شد که هر تغییری که در آبادی نسبی املاك حاصل میشود در دفاتر ثبت گردد [2] و دردهات ازهر ۱۸۰ تن مسلمان ذکور یك تن برای خدمت سربازی و از هر ۱۸۰ نفر غیرمسلمان ۱۵۰ تومان گرفته شود [3]. بنا شد

۱ ـ کراسةالمعی، ورق ۱۰۲۰ ـ ۲. ۲ ـ همان کتاب، ورق ۱۰۳۷.
۳ ـ همان کتاب، ورق ۱۰۵۹.

مالیات را باین ترتیب وصول کنند که هنگام برداشت محصول مأموری بده برود و از هر گونه غلات و حبوبات و یونجه و علف ده‌درصد بعنوان مالیات جنسی بردارد و در انبارهای دیوانی بگذارد و از تنباکو و خیار و خربزه و هندوانه و کدو و تریاك و پنبه و ابریشم و نیشکر و چغندر ده درصد مالیات نقدی باقساط وصول کند [۱] .

قرارشد که شتر و گوسفند و بز هرده و «قبیله» را هرسال درآغاز بهار بشمارند و سه‌قران («سه‌هزار») بابت هرشتر و یك‌قران بابت‌هر گوسفند یا بز («گوسفند») بگیرند و در وسط پائیز از هر کندوی زنبور عسل ۱۰ شاهی («نیم‌قران») وصول کنند . بسایر حیوانات متعلق بدهات یا عشایر مالیات تعلق نمیگرفت[۲]

عوارض دیگری میبایست وصول شود . چنانکه قبالهٔ عروسی دختران دوشیزه ۲ قران (دوهزاردینار) ارزش داشت . قرار شد که ازاصل قیمت یا مال‌اجاره یك‌سالهٔ املاك و اراضی ای که اسناد آنها بتصدیق مقامات روحانی میرسید تومانی ۵شاهی ($\frac{1}{4}$ قران) وبابت پروانهٔ تعمیرات ده‌شاهی ($\frac{1}{2}$ قران) و بابت پروانهٔ ساختمانهای جدید از قرار هر ذرع مربع یك عباسی و بابت هر پروانهٔ عبور ۲ قران (دوهزار دینار) وصول شود [۳] . اگر کسی را از ولایتی به«ادارهٔ»دولتی‌میفرستادند وجواز عبور نداشت آن اداره موظف بود که اورا تحت الحفظ به ولایت خود باز گرداند [٤]

بموجب قانون ۱۳۰۷/۱۸۸۹ـ۹۰ قرارشد که از مردم برای راهسازی بیگاری بگیرند . هر فرد ذکوری از ۱٦ تا پنجاه سالگی موظف شد که

۱ ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۵۹ - ٦۰ .
۲ ـ همان کتاب ، ورق ۱۰٦۰ .
۳ ـ همان کتاب ،ورق ۱۰٦۰ ـ ۱.
٤ ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۷۰ ـ ۱

سالی چندروز درراهها بیگاری کندو کسانی که‌قادر به‌بیگاری نبودندمیبایست بپرداخت یك مبلغی نقدی مصالحه کنند تا بجای آنان کسان دیگری اجیر شوند . طبقات روحانی متعلق بهرمذهب و معلمان‌مدارس و سربازان‌زیرپرچم و پاسبانان ازاین‌کار معاف بودند [۱] . قرار شد هرپنج سال یك بار حیوانات بارکش هر ولایت را بمدت بیست الی سی‌روز برای حمل‌و نقل مواد ومصالح راهسازی از صاحبانشان بگیرند [۲] . برای‌تساوی مقدارکار کسانی که‌بیگاری میکردند مقرراتی براساس مسافتی که هر کس تا محل راهسازی می‌پیمود وضع شد چنانکه بیست وپنج تن از دهی که متصل بمحل‌کار بود میبایست سالی پنج روزکار کنند و حال‌آنکه همین عده اگر از دهی آمده بودند که تا محل‌کار ٤ فرسخ (تقریباً ١٤میل) مسافت داشت فقط موظف بچهار روز بیگاری میشدند [۳] . جواز مسافرت تنها بکسانی داده میشد که خدمات راهسازی را انجام داده‌بودند [٤]

معلوم نیست که این مقررات در سراسر کشور تا چه‌حد اجرا میشد . با اینهمه پیداست که تا آنجا که حکومت مرکزی قادر به اعمال قدرت بود بعضی خدمات را بزور بمردم تحمیل میکرد و دهقانان تاحدی وابسته بزمین بودند . از هردهی مالیات را یك کاسه میگرفتند و علاوه بر مالیات نقدی، و جنسی هر دهی مجبور بآماده کردن عده ای سرباز بود . درآن جاکه قدرت‌حکومت مرکزی محسوس‌نبود خدماتی مانند آنچه گفتیم قطعاً ازطرف مالکان بدهقانان تحمیل میشد .

درمورد ممیزی مالیات و وصول آن هنوز درین دوره روشهای گوناگون

١ ـ همان کتاب ، ورق١٠٨٩. ٢ ـ همان کتاب ، ورق١٠٩٠. ٣ ـ همان کتاب، ورق ١٠٩٣. ٤ ـ همان کتاب ، ورق ١٠٩٤.

نسبةً فراوانی وجود داشته [۱] بعلاوه امر وصول توأم بـا مشکلات بسیاری بوده است. بـا اینهمه رویهمرفته میل حکومت برین بود کـه تـا میتواند مالیات مستمر و ازهمه مهمتر انواع و اقسام مالیاتهای زائد از مردم بگیرد وکاررا بجائی برساند که‌سراسر قسمت‌هائی‌ازمملکت‌پاك ویران‌شود. سابقاً از ظلم و زور عمال حکومت که موجب خرابی قرا و قصبات شده بود مـواردی ذکر کرده‌ایم. نجم‌الملك نظیر این احوال را در خوزستان یا چنانکه در آن زمان گفته میشد عربستان بسال ۱۸۸۱/۱۲۹۹-۲ که‌درآنجا سفرمیکرده بچشم‌خود دیده است [۲]. وی بوصف خرابی نقاط‌مختلف خوزستان پرداخته است‌ومی‌نویسد: باوجود اینکه نقاط مزبور حاصلخیزست تاحدی بسبب غفلت حکومت‌مرکزی وتااندازه‌ای بعلت روش ظالمانهٔ شیوخ وحکام و مالکان محلی بآن‌روزافتاده‌است [۳]. فی‌المثل مینویسد که عقیلی براثر ظلم‌فراوان ویران گشته است، چنین معمول است که ازقرارهرجفت گاو تامبلغ ۳تومان‌مالیات بگیرندومالیات هرجریبی بمبلغ ۲۰ الی ۳۰تومان رسیده‌است وازینرومردم

۱ ـ بگفتهٔ کرزن مقدار مالیات غالباًبه۳۰ درصدجمع محصول وبطور متوسط به۲۵ در صد میرسد. با اینهمه وی متذکر میشود که درین مورد روش کار هر نقطه با سایر نقاط فرق معتنابهی دارد ومالیات را گاهی ازمالك وزمانی اززارع میگیرند(ج۲،ص۴۷۱). همچنین مینویسد که«املاك موقوفه و تیولها از پرداخت مالیات معاف‌اند.» (ج۲، ص ۴۷۰).

۲ ـ درگزارش دیگری که تاریخ آن ۱۸۶۹/۱۲۸۶ - ۷۰ است نوشته‌اند که مردم گرگر (ازمحال‌شوشتر) قادربپرداخت مالیات نیستند(آرشیوهای کتابخانه‌وزارت‌دارائی، شماره۷۲۷، ورق ۳۰۹).

۳ ـ یکی از عوامل‌عمدهٔ خرابی خوزستان دشمنی عرب وعجم بـود. نجم‌الملك مینویسد که اعراب اهواز باساختن سد دراهواز وآبادشدن آنجا مخالف‌اند مبادا این‌کارباعث نفوذ یافتن‌ایرانیان شود. وی ادعامیکند که اعراب‌فرزندان خود را از کودکی ازایرانیان میترسانند. سپس بسخنان خود ادامه میدهد و میگوید این‌کار دلیل‌دارد وآن‌ظلم وتعدی‌مأمورانیست که باهوازمیآیند وهیچ‌قصد ونیتی‌ندارند مگراینکه کیسه خودرا پر کنند. همچنین متذکر میشود که اعراب شعیبیه‌هم میترسند که اگربرنامه‌های عمرانی درآنجااجرا شود ایرانیان درشعیبیه نفود یابند. (سواد کتابچهٔ... مسافرت عربستان، ورق۱۸۵).

بترك دیار خود گفته‌اند . میگوید که در دزفول و شوشتر کسی قادر بزند گانی نیست مگر اینکه اجاره‌دار مالیات یا مستأجر املاك خالصه شود و اگر هم مالیات حکومت را اجاره کند باز قادر به‌ادای اقساط خود درموعد معین نخواهدبود و ناچار مدیون خواهد شد .هیچ توانگری دردزفول و شوشتر پیدا نمیشود . هرخانواده‌ای بروزسیاه افتاده‌است ومردم‌همه‌فقیروتنگدست‌اند[۱] .جمعیت رامهرمز نیز به۲۰۰خانوار تقلیل یافته‌است‌وهمه‌فقیرند[۲] . اعراب‌خمیس [بضم خاوفتح‌میم] (؟) بزراعت‌دیمی مشغول‌اند و بابت هر«خیش» ۲تومان یابیشتر مالیات میدهند . زمینهای آبی مالیات ثابت‌و معینی ندارد بلکه از صاحبان آنها تامیتوانند بزورمالیات میگیرند . مالیات مستمر ۱۳۰۰۰ تومان ومالیات غیرمستمر ۱۵۰۰ تومان است و این فوق قدرت مردم آن‌سامان است وبهمین سبب دهقانان پراکنده شده‌اند . ازآنان انواع‌و اقسام مالیات مطالبه میکنند از قبیل «سرخانگی» و باین عنوان از هرخانه‌ای نسبت بوسعتی که دارد از ۵۰ تا ۲۰تومان میگیرند. سابقاً رامهرمز دارای باغهای میوه بود اما در ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ که نجم‌الملك درآنجا سفر میکرده تنهایك‌درخت‌لیمو دیده که میوه‌هایش رسیده بوده است . وی علت این خرابی را ستمکاری عمال حکومت و پراکندگی دهقانان میداند. مینویسد سبب‌دیگر آنست که‌هرچه آب بدست میآید بمصرف آبیاری حاصل « صیفی و شتوی » میرسد[۳] . در گزارش دیگری که هموبسال ۱۳۰۰/۱۸۸۲-۳ نوشته است نظرخودرا دربارهٔ خرابی رامهرمز تکرار میکند و مینویسد که علت این‌امر تعدی محصلان مالیات است . دیگرآنکه حکام زودبزود عوض میشوند[۴] .

۱ ـ سفرنامهٔ عربستان ، ورق ۳۳۳ . ۲ ـ همان کتاب ، ورق ۳۳۷ . ۳ ـ همان کتاب ، ورق ۳۳۸. ۴ ـ سواد کتابچه ... مسافرت عربستان، ورق۲۱۶ .

روابط مالك و زارع بنسبت معتنابی ازمحل تامحل فرق میکرده است . در پاره‌ای ازموارد زمینی که دراختیار زارع میگذاشتند دائمی بود و در برخی موارد هرسال یادر فواصل معین زمین را ازنودر میان کشاورزان توزیع میکردند. ستك میگوید که در دهات کوهستانی و ساحلی فارس اراضی ده بقطعات عدیده‌ای موسوم به« صحرا » و برحسب موقع ومزایای محلی تقسیم میشود. در زمستان اندکی قبل از موسم بذرافشانی همه زمین های ده بتعداد جفت‌های گاو که میتوان درده گرد آورد میان دهقانان برای زراعت قسمت میشود . هر «صحرائی» را ازطول به‌باریکه‌هائی قسمت میکنند و بهر جفت گاو یك یا چندین باریکه‌را اختصاص میدهند تا بدین گونه عمل تقسیم عادلانه صورت گیرد [۱] . وی مینویسد از شیراز گرفته تا لار و از فرگ [بضم فا] تا لار زمین‌های آبی‌را هرسال میان برزگرانی که خیش دارند تقسیم میکنند . زمین‌ها را نخست بباریکه‌هائی تقسیم و مساحت میکنند وآنگاه این باریکه‌ها را بحکم قرعه یا برحسب قرار دوجانبه میان زارعان قسمت میکنند [۲] . در دشت ارژن نیز هرسال زمین‌را برحسب خیش‌های ده قسمت میکنند[۳] . بااینهمه دربعضی جاها دهقانان زمین‌را برای مدت طولانی‌تری دراختیار دارند. درجوکان [بفتح اول ودوم] زمین‌های آبی‌را تقسیم و بطور دائم بدهقانان سپرده‌اند و هر زارع چندین سهم زمین دارد . اگر زارعی بمیرد زمین بوراث او میرسد و اگر نسل خانواری منقرض گردد زمین آن خانوار را به بیگانه‌ای میدهند . این‌حقی که برزگران دارند قابل‌فروش نیست [٤] .

بگفتهٔ فریزر که کتاب‌خودرا در ۱۸۲۰ [۱۲۳٦] نوشته‌است در آذربایجان

---

۱ ـ ج۲،ص ۲٥۰ . ۲ ـ همان کتاب ،ص۲٥۳ . ۳ ـ همان کتاب ، ص۲٥٥.

٤ ـ همان کتاب ، ص٢٥٤ ـ ٥.

دهقانان برحسب عرف‌وعادت ازنوعی‌تأمین برخوردار بوده‌اند . وی‌می‌نویسد:

عرف و عادت معمول بنحوی بارز حقوق رعیت را تا حدودبسیاری تأمین کرده و حق‌دهقان دست کم بقدرحق ارباب خود وبهمان‌دقت حفظ‌شده‌است . ازنخستین روزی که ده‌یعنی‌دهی که وطن فلان‌دهقانست بناشده وی استحقاق این‌را داشته است که زمین یعنی زمینی را که حصهٔ اوست زراعت کند و این حق‌را نه‌میتوان ازو گرفت و نه میتوان در آن چون و چرا کرد و دهقان‌نیز نمیتواندآنرا ازدست‌بدهد . مالك قریه مادام که زارع بخوبی رفتار میکند و بهرهٔ مالکانه را میدهد نمیتواند اورا ازده اخراج کند درواقع مالك‌کاری بکار افرادده ندارد بلکه معاملهٔ اوبامردم‌ده بطوردسته جمعی‌صورت میگیرد و کسی‌نمیتواندحق زراعت زمینی‌را که سهم خوداوست‌ازدست بدهدمگر بارضایت‌اجتماعی ازدهقانان که‌بریاست ریش‌سفید تشکیل میشود، چه ریش سفید در چنین موارد عالی ترین مرجع‌بشمارمیرود . بااینهمه اگر رعیت ازشرایط قرار داد یا کار خوددلخوش نباشد یا خواهان شرایط دیگری باشدحق‌دارد که از هردهی که درآن سکونت دارد بجای‌دیگربرود مگر درموردی که مشمول پرداخت قسمتی ازمالیات‌است که دراین‌صورت حق ندارد به ترك‌ده گوید مگراینکه سایرروستائیان پرداخت‌سهم‌مالیات اورا بگردن گیرند . اما اکنون این‌حق مهاجرت را علی‌رغم‌اشتیاق دهقانان‌بدین‌کار غالباً ازروی جورو ستم از آنان‌سلب میکنند و .... عرف‌و عادتی که بآن اشار شد بر اثرماهیت‌استبدادی وطبع تجاوز طلب حکومت و عمال آن‌یکباره هیچ‌و پوچ شده است .[۱]

وی بسخنان خود چنین ادامه میدهد :

رعیت نمیتواند بدلخواه خودومنحصراً وعلی‌رغم رعایای همقطار خویش بر مقدار زراعت مخصوص خود بیفزاید . زمین‌های ده از ابتدا میان‌دهقانان بقطعاتی تقسیم میشود یا بمقتضای مورد گاهگاه بنابرضایت عامهٔ زارعان ، مالکان قراردادهای جدیدی‌با آنان میبندند و دیگر کسی ازین اصول تجاوز نمیکند . اما اگردهقان آب‌بدست آوردمیتواند زمینهای بایر را زراعت کندیا میتواند حق زراعت کسی را که حاضربفروش آنست بخرد آنهم با شرایطی که مورد توافق طرفین‌باشد. بسا اتفاق میافتد که رعیت ازمالك‌ده‌مزرعهٔ کوچکی‌را که در اراضی‌ده واقع شده‌است میخرد و چنین ملکی‌مانند سایر املاك قابل انتقال‌است .[۲]

این شرحی که فریزر نوشته است بسیار جالب است و نشان میدهد که در اوائل قرن نوزدهم لااقل دربعضی دهات آذربایجان هنوز پایه‌های تشکیلات ابتدائی‌اشتراکی‌محکم‌واستواربوده‌است. بااینهمه فریزر خودشاهدتجاوزات حکومت و عمال حکومت بعرف وعادت رایج و معمول بوده‌و این‌نکته کمتر

---

۱ ـ داستان سفر خراسان ، ص ۲۰۸ ـ ۹ .

۲ ـ همان کتاب ، ص۲۰۹.

محل تردیدست که در قرن نوزدهم بقایای تشکیلات قدیم روستائی از میان رفته است ، ازاین گذشته قوانینی که درین دوره گذرانده‌اند عملاً مایهٔ بهبود حال وروز دهقانان نشده است . چنانکه پیش‌ازین باز نمودیم ممیزی‌ای که در ۱۸۸۹/۱۳۰۷-۹۰ انجام گرفت تااندازه‌ای دهقانان‌را بزمین‌وابسته کرد و آنان را مشمول بیگاری‌ساخت، شك نیست که این‌نکته نمودار وضع‌موجود آن زمان‌بود اما همینکه بآن رسمیت دادند باری که دهقانان از آن‌مینالیدند بیش از پیش سنگین شد .

در ناحیهٔ میان شیراز ولار زارع دوسوم حاصل‌را بمالك میداد . بنابگفتهٔ ستاك زارع :

ممکنست رعیت‌املاك «ارباب» یادیوان یاخودنوعی خرده‌مالك باشد . برزگران‌مرودشت وشیراز ودشت کوار غالباً رعایای عمده مالکان‌عربی‌هستند که غایب‌اند و در املاك خودبسر نمیبرند . این زارعان بنابمیل مألك عرب دوسوم‌حاصل یا معادل قیمت آن‌را نقد میپردازند و ازو بعنوان مساعده بذر میگیرند . اگرامرزراعت بسته‌بوجود سد وبندباشد درصورت لزوم‌مالك‌عزب‌وسایل تعمیرآنهارا فراهم میکند امادرین حال کار کردن بعهدهٔ دهقانانست . تقسیم آب با «میراب» است که نوکر ارباب بشمارمیرود وبابت مزدخود ازهردهی گندم میگیرد . مباشر ارباب نیز مزد میگیرد وکار او نظارت درتقسیم حاصل است .[1]

بااینهمه در جوکان دهقانان نیمی از محصول را بعنوان بهرهٔ مالکانه بمالك میدادند[2] . فریزر مینویسد که در حوالی نیشابور مالك دوسوم غله سهم میبرد و در برابر حکومت مسؤول پرداخت همهٔ مالیاتهاست[3] . وی

---

۱ - ج ۲ ، ص۲۵۳ - ٤ . ۲ - همان کتاب ، ص۲۵۵ . ۳ -وی‌درشرح‌این‌معنی مینویسد که این‌مالیاتها نه‌با دقت تعریف‌شده است ونه‌مرتباً وصول میشود ومیگوید که آنها ظاهراً عبارتست از قرارهر «جفت گاو» ۱۰ تومان ومطابق حساب محصول‌هرجفت گاوعبارتست از۳۰ خروار غله . مینویسد «چون قیمت‌غله عبارتست از ۷تا ۸ من‌یك ریال بنابرین مقدار مالیاتی که بابت هر«جفت» گرفته میشود تقریباً بمیزان معمول یعنی یك‌پنجم‌محصول‌میرسد. دهقانان بابت هرحیوان اهلی که نگاه‌بدارند مالیاتی بالغ‌برنیم‌ریال از قرار هر گوسفند یا بز میپردازند(داستان‌سفر خراسان ، ص۳۹۰).

مدعی است که در آذربایجان حق مالك نسبت بزمینی کـه ملك اوست یـا نسبت بخالصه و موقوفه (که بعنوان تیول یا اجاره درتصرف اوست) چنانچه زمین «دیم» باشد بالغ بر ده یك محصول سالانه است وحال آنکه اززمینهای آبی درصورتی که آب آنرا بوسائل مصنوعی فراهم کرده‌باشد سهم بیشتری میبرد [۱]. بااینهمه اگر مالك بذر وگاو دراختیار زارع بگـذارد دوسوم محصول یابیشتر باو میرسد وحساب مطالبات‌حکومت‌را خود تصفیه‌میکند[۲].

بهرهٔ مالکانه بانواع مختلف تعیین میشرود: «بوسیله تقویم و اجاره دادن آبی که زمین را آبیاری میکند، بوسیلهٔ اندازه گرفتن زمین پیش‌از بذرافشانی یا اندازه گرفتن مقدار غله درونشده یا غلهٔ رسیده و غیره وغیره» [۳]

فریزر همچنین متذکر میشود که:

عرف‌و عادت معمول مالك‌را بحدی‌اززراعت ملك خویش‌دلسردمیکند که‌درپاره‌ای‌ازموارد وی‌را از اقامت‌در ملك‌خود بازمیدارندوبیگانه‌ای را بعنوان دهدار‌برای جمع‌مال‌الاجاره‌بملك اومیفرستند. بحکم صریح عرف وعادت مقصود ازین‌کارآنست که مالك‌ازتعدی‌برعایای خویش منع‌شود چه این‌عمل که بانواع‌فراوان صورت میگیرد‌بسیار معمول ومتداول است و مالکانی که خود زمینهای خویش را زراعت میکنند اگرهم بزور وجوه زائد از رعایای خود نگیرند باز کارهای شاق بر آنان تحمیل ومن غیر مستقیم انواع واقسام مساعدتهارا از آنان درخواست میکنند. [٤]

شاید بیفایده نباشد که تحولات وسیعی را که در ایـن دوره در مسألهٔ زمین‌داری روی داده و درفصول سابق طرح شده‌است دراینجا خلاصه کنیم. پس گوئیم که پس‌از ظهور اسلام و منضم شدن ایران بممالك اسلامی مالکیت زمین بدو نوع تقسیم‌شد: یکی‌املاك‌شخصی‌ودیگری‌املاکی که‌مالك‌خصوصی نداشت و مالکیت نهائی آنها بجامعهٔ اسلامی و به«امام» که نمایندهٔ آن‌جامعه

۱ ـ همان کتاب، ص۲۰۸. ۲ ـ همان کتاب، ص۲۰۹. ۳ ـ همان کتاب، ص ۲۰۸. ٤ ـ همان کتاب [صفحهٔ کتاب ذکرنشده‌است].

بود تعلق میگرفت . با تقسیم «دار الاسلام» به عده‌ای از ممالك نیم مستقل و مستقل که گاهی هر دو دسته باهم میجنگیدند ناگزیر درین نظریه که همهٔ زمینهائی که مالك خصوصی ندارد بامام تعلق میگیرد واو اینهارا برای مردم نگاه میدارد تغییری حاصل شد واین تمایل بوجود آمد که حق امام درین باره بفرمانروایان دنیوی انتقال یابد . درزمان سلجوقیان ممالك قسمت های شرقی ممالك خلفای عباسی وحدت یافت ومالکیت نهائی زمین هائی که مالك خصوصی نداشت بقوم سلجوقی و به «سلطان» که نمایندهٔ آنان بود تعلق گرفت . درضمن امام درین زمینه وظیفهٔ دشواری بر عهده داشت . او قدرت دنیوی خودرا بسلطان تفویض نکرد بلکه تنها چیزی که ازو میخواستند این بود که بر اعمال «خان فرمانروا» یعنی خانی که بسلطنت رسیده بود از نظر شرعی ومذهبی صحه بگذارد . کلمهٔ «مردم» هرگز مفهومی بسیار قوی نداشت و بتدریج که عوامل حکومت مطلقه بر اثر ضعیف شدن سنن صحرانشینی سلجوقیان پیشرفت حاصل میکرد مفهوم کلمهٔ «مردم» را تحت الشعاع خود قرار میداد . وضع مغول ازین حیث بطور کلی شبیه بوضع سلجوقیان بود اما عواملی که طرف مشورت اولی قرار میگرفتند ضعیف تر بودند و تجزیه‌ای که پس از بر افتادن سلسلهٔ ایلخانان مغول در ممالك آنان روی داد بر اثر ضعف وانقراض نهائی دستگاه خلافت بیشتر بود . با تجزیهٔ ممالك ایلخانان و تقسیم آن بامارت هائی که دائم باهم در جنگ بودند موضوع روی کار آمدن فرمانروای واحد اهمیت حاصل کرد . درزمان صفویه دوباره مفهوم کلمهٔ «مردم» تاحدی مصداق یافت. دیگر این لفظ بمعنی اقوام وحشی[1] ترك ومغول که مالك مشترك متصرفات خود بودند ــ ویك دسته یا یك تن ازمیان آنان بارضایت عامه رهبر قوم میشد ــ نبود بلکه بمعنی مجموع افراد ملتی بود که «شاه» بر

۱ ــ باصطلاح اروپائی Horde که مأخوذ ازلغت «یورت» و «اردو» میباشد (مترجم) .

آنان فرمان میراند . مالکیت نهائی وهرحقی که بود باومیرسید امانه بعنوان نمایندهٔ مردم بلکه بعنوان سلطانی که ازجانب خدا معین‌شده بـود یابقول آن عده ازپیروان‌شاه که بیشترغلومیکردند تجلی‌ذات الهی‌بود. بنابرین‌حکومت اوچیزی جزحکـومت مطلقـه نمیتوانست باشد و اطاعت از او مستلـزم هیچ مشورتی باافرادی که درزیرحکم وی‌بودند نبودولازم‌نبود که‌این‌افرادآزادانه وباتفاق‌رضایت‌خودرا ابراز کنند. درزمان‌قاجاریه‌عامل مذهبی‌حکومت‌بمقدار معتنابهی ضعیف شد اماعامل‌استبداد باقی‌ماند وهیچیك‌ازعناصرمسؤولیت مایهٔ تخفیف آن نشد. این‌قوت یافتن‌عامل‌حکومت مطلقه درجامعه ریشه‌دوانده ودر طرزتفکرعامّه نسبت بمسألهٔ زمین‌داری وهمچنین دروضع رعایائی که زندگی آنان وابسته بزمین‌بود مؤثرافتاد.

درمورد طبقهٔ‌زمین‌دار بایددانست که اشراف «فئودال» ایران دورهٔ ساسانی پس‌ازغلبهٔ عرب منقرض شدند . امااز‌طرف دیگـر «دهقانان» [بمعنی اخص کلمه] همچنان مسؤول ادارهٔ امورمحلی وجمع خراج ازجوامع مورد حمایت مسلمین بودند وپس ازآنکه اسلام‌آوردند بیشترزمین‌های خود راحفظ کردند واین طبقه بصورت یکی از ذخایر عمده‌ای در آمدند که دستگاه کاغذ بازی وباصطلاح «بوروکراسی» برای‌استخدام مأموران جدید ازآن بهره میجست . درضمن طبقهٔ جدیدی ازمالکان نشو ونما یافتند . هستهٔ‌اصلی این‌طبقه تازیانی بودند که‌یاعده‌ای ازاملاك زراعتی‌وسیع خودرابعنوان عطیه از «امام» گرفته بودند ویابعضی رابراثر فتح وغلبه‌مالك‌شده ویابرخی را ازراه خرید وفروش بدست آورده‌بودند . بمروردهور افراد غیر عربی کـه باسلام گرویده بـودند باین‌طبقه افزوده شدند . فرق این‌طبقه با اشراف تیولدار دورهٔ ساسانی درین بود که افراد دستهٔ اول زمین را درمقابل خدمات نظامی نمیگرفتند واما‌فرقی

که با «دهقانان» داشتند این بود که اصولاً در برابر اینان نه نمایندهٔ حکومت بشمار میرفتند و نه عامل خراج، اگرچه بمرور دهور در غالب موارد این امور را بر عهده گرفتند. با ظهور حکومت لشکری ترکها طبقهٔ جدیدی میان حکومت وطبقهٔ زمین‌دار و همچنین میان حکومت و رعیت قرار گرفت وآن عبارت بود از «مُقطَع» که نخست حق جمع خراج وسرانجام حق استفاده ازخود زمین باووا گذارشد. درنواحی غیرایلی محتملاً مالك قدیم‌جای خود رابیشتر به «مقطع» داد ودرصورت قبول خدمت دیوانی درطبقهٔ «مقطع» مستحیل‌شد. وامادرنواحی ایلی ودرجاهای دوردست یعنی‌جاهائی مانندولایات متصل بدریای خزرحکام محلی تاحدود معتنابهی‌هم املاك خود راحفظ کردند و هم نفوذ خودرا. بطورکلی ظهور سلسله‌های جدید تغییر اساسی در ماهیت طبقهٔ زمین‌دار نداد هرچند اعضاء و کارگزاران آن و تاحدی اهمیت نسبی دسته‌های مختلف طبقهٔ زمین‌داررا تغییرداد.

یکی‌ازخواص‌بارزسراسردوران‌پیش ازمغول‌نیروی بازیافتهٔ کشاورزیست. در توجیه این معنی شاید تا حدی بتوان گفت که مردم ده نشینی که تابع «کدخدایان» خودبودند نسبةً دارای وضع ثابت وتاحدی حق خود مختاری شدند و کدخدا واسطه‌ای بود میان مردم ده ودیوان، یا «مقطع». اگرچه گاهی عدهٔ کثیری ازمردم ده‌نشین‌درنقاط تازه‌ای سکونت می‌یافتند بااینهمه بر رویهم مهاجرت از دهی بده دیگر کمتر صورت میگرفت زیرا در واقع مردم‌دهات مجاورغالباً بالهجه‌های مختلف سخن‌میگفتند. هنگامی که‌برزگری بترك دیارخود میگفت زمین اوبظن غالب بدست همروستائیان اومیافتاد. مهمترین وسیلهٔ ارتباط روستائیان بادنیای خارج محصل مالیات بود. از طرف دیگر این‌نکته نیز درست است که دهقانان دربسیاری مواردا‌صولاً برمین

وابسته‌بودند ومشمول پرداخت‌انواع‌واقسام مالیاتهای سنگین‌میشدند. همچنین راست است که ما‌ازاوضاع واحوال واقعی‌آنان درآن روزگاران کمتر اطلاع داریم . بااینهمه چنین مینماید که‌تاهنگامی که‌طبقات‌مختلف قادربحفظ نوعی استقلال ودارای احساسات صنفی‌بودند وتازمانی که همهٔ قدرت دردست یك فرد یایك دسته ازافراد متمرکزنبود ومردم محلی تادرجه‌ای ازخودمختاری برخوردار بودند امکان دادخواهی‌برای دهقانان باقی بود . اگرهم از هرجا ناامید میشدند میتوانستند بامرا یااملاکان نواحی مجاور پناه برند . در ضمن احتیاج حکومت ببهبود وضع اقتصادی بطور کلی سبب میشد که اخاذی مالك وعمال حکومت محدود گردد ، گرچه بنقل مواردی میتوان پرداخت که بسیاری جاها براثروضع مالیات زائد ویران شده‌است. باظهورمغول آن‌قید و منعی که دین اسلام موجب شده بودموقةً برطرف گشت ودیگر ازنظر تأمین منافع شخصی حدی برای وضع مالیات قائل‌نشدند. بعلاوه‌کارمداخله مأموران اشکری و کشوری درامور مردم محلی بدرجات بیش‌ازحدی شد که تاآن هنگام معمول بود واین‌نکته باعث‌میشد که بهمان نسبت ازمیزان‌خودمختاری هرمحل‌کاسته شود . ازین گذشته روشهائی که سابقاً فقط رنگ عُرف‌وعادت داشت‌بوسیلهٔ فرمانهای‌سلطنتی‌قوت قانونی‌حاصل کرد . درنتیجه زارع بنحوی مؤثرتر وبیش ازپیش بزمین وابسته شد واین‌وابستگی درزمان قاجاریه بازهم بیشترشد زیرا دراین دوره آماده کردن افراد برای خدمت نظام بر عهدهٔ صاحبان اراضی واملاك بود واین‌کار ازوظایف فردفرد مردم بشمارنمیرفت .

مادام که‌رعیت‌میتوانست ازمحکمه‌ای‌دادخواهی کند که‌رئیس آن «قاضی» بود ـ واین‌قاضی یامستقل بود یادست کم یکباره تابع مالك و «مقطع» و «تیولدار» نبود ـ تاحدی امکان داشت که بشکایت او برسند واین‌مطلب تا

اندازه‌ای در زمان سلجوقیان مصداق داشت. راست است که دستگاه مذهبی اصولاً ضمیمهٔ تشکیلات کلی حکومت شده بود اما هنوز میان دستگاههای مختلف اداری موازنه‌ای برقرار بود.[۱] در دولت مغول مرافعات ملکی در پاره‌ای ازموارد هنوز بمحاکمی که «قاضی» بر آنها ریاست میکرد ارجاع میشد.[۲] درروزگار صفویه تغییری درین وضع پدید آمد. ازیك طرف ازمیزان استقلال «قاضی»ها کاسته شد و حال آنکه ازطرف دیگر چون رفته رفته طبقهٔ قضات در طبقه زمین‌دار مستحیل میشد کمتر محتمل بود که قضات ازدعوای رعیّت علیه ارباب حمایت کنند. ازین گذشته دربسیاری موارد هم به «تیولداران» وهم بصاحبان «سیورغالهای» موروثی اختیارات کامل داده میشد تا بهمه قضایائی که درزمین‌های اعطائی اتفاق میافتاد رسیدگی کنند و درین مورد مأموران حکومت مرکزی ومحلی اختیاری نداشتند (نگاه کنید بصفحه ۲۱۹–۲۲، ۲۳۰). این تمایل یعنی توسعهٔ اختیارات مالك و تیولدار محلی و تمرکز تمام قدرت دردست آنان همچنان دردورهٔ قاجاریه دوام یافت. درنتیجه عامل خود مختاری محلی بیشتر دچار ضعف و فتور و رعیّت بزمین بیشتر وابسته شد.

بااینهمه درطی این احوال تأثیرات دیگری احساس میشد. ارتباط ایران با کشورهای بیگانه روبفزونی نهاده بود. شکست‌های نظامی ایران از روسیه که دراوائل قرن نوزدهم وقوع یافت ثابت کرده بود که اگر ایران نخواهد ازبعضی ممالك خارجی بسبب برتری فنی (تکنیکی) آنان عقب بماند محتاج

۱– ا. تیان E.Tyan خاطرنشان کرده‌است که درنیمهٔ اول قرن سوم هجری (نیمه قرن نهم میلادی) رفته رفته «قاضی»ها زادررأس محاکم «مظالم» منصوب میکردند (تاریخ تشکیلات قضائی در ممالك اسلامی Histoire de L'organisation Judiciaire en pays d,islam (پاریس، ۱۹۳۸ - ۴۳) ج ۲، ص۲۳٤). در زمان سلجوقیان قضات حیثیت فراوانی داشتند و بعید نیست که این‌راه رسم ودوام یافته‌باشد.

۲– نگاه کنید به‌بیش‌ازین، ص۱۷۹–۱۸۲.

تغییری دراوضاع است ؛ درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم نهضت جوانان ترك و نهضت اصلاح‌طلبی‌ای که سیدجمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) دررأس آن قرارداشت اثری عمیق درایرانیان کرد. ازین گذشته وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی هم‌ذهن طبقهٔ حاکمه وهم ذهن طبقهٔ درس‌خوانده‌رابخود مشغول کرده بود . اما درحالی که اولی درجستجوی راههائی برآمده بود که خودرا باقوای نظامی بهتر مجهز کند وپول بیشتری برای ولخرجی دربارهای سلطنتی بدست‌آورد، دومی از تمایل شاهان که میکوشیدند مشکلات اقتصادی را از طریق اعطای امتیازات به بیگانگان حل کنند خشمگین و بیزار بود زیرا این کار باعث میشد که ایران ازنظر اقتصادی وسیاسی تحت قیمومت اجانب درآید . طبقهٔ درس‌خوانده‌میخواست که سهم‌نسبةً بیشتری دراداره‌ٔ امورمملکت‌بدست‌آورد وامیدوار بود که کسب معلومات‌فنی‌ممالك اروپای غربی‌بتواندآسایش‌بیشتری برای اوفراهم کند . این‌جنبش‌ها وتمایلات مختلف ومتخالف در انقلاب مشروطیت۱۹۰۵ــ٦[۱۳۲٤]باوج خودرسید ودر۱۹۰٦منجر باعطای‌مشروطیت ازطرف مظفرالدین‌شاه شد . بااین‌ترتیب دورهٔ جدیدی درتاریخ ایران آغاز گشت . درمورد زمین‌داری شاید بتوان گفت که نقض‌نظریهٔ شرعی بیش از تغییری بود که درروش زمین‌داری وهمچنین درطرز تفکر عامه نسبت باین مطلب پدیدآمد ومسأله مالکیت وزمین‌داری اصولاً ازبعضی‌جهات بهمان‌حالی که درقرون وسطی داشت باقی‌ماند . ازین گذشته قسمت اعظم‌قدرت همچنان دردست مالکان وخوانین عشایر باقی‌ماند وتنها هنگامی که رضاشاه زمام امور رابدست گرفت این وضع بکلی تغییر کرد .

بخش دوم

تاریخ زمین‌داری و اداره درآمدهای اراضی و املاک در ایران از اعطای مشروطیت تا عصر حاضر

Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		1297
37	31		

فصل هشتم

دورهٔ مشروطیت:

روی کار آمدن رضاشاه

اعطای مشروطیت در ۱۹۰۶ [۱۳۲۴] نشانهٔ دوران تازه‌ای از تاریخ روابط میان طبقات مختلف اعم از مالك ومتصرف زمین است. قانون اساسی مالکیت فردی رامقدس میشمارد. ماده ۱۵ متمم قانون اساسی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۹ شعبان ۱۳۲۵] میگوید که «هیچ ملکی رااز تصرف صاحب ملك نمیتوان بیرون کرد مگر بامجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین وتأدیه قیمت عادله است».

باز در مادهٔ شانزدهم چنین آمده است که «ضبط املاك واموال مردم بعنوان مجازات وسیاست ممنوعست مگر بحکم قانون». بتدریج مجموعه‌ای از مقررات قانونی مربوط باملاك فراهم آمد و در فصول مربوطه قانون مدنی تنظیم شد.[۱]

یکی از اقدامات مجلس شورای ملی که در ۱۹۰۷ [۱۳۲۵] تازه افتتاح شده بود تعیین کمیسیونی[۲] برای مطالعه درمسألهٔ اصلاحات اقتصادی بود که ارتباط کامل بامسألهٔ زمین‌داری و اداره کردن امورمالیات ارضی داشت. حاصل کار کمیسیون چهار قدم اصلاحی بزرگ بود که تمام آنها درمسألهٔ زمین‌داری و وظایف مختلفی که برعهدهٔ زمین‌داران بود سخت مؤثر افتاد:

۱ـ پس از مطالعهٔ دقیق محاسبات مالیاتی ولایات مختلف کمیسیون مزبور یعنی انجمن مالیّه قسمت اعظم ودر بعضی موارد تمام مستمری‌ها و امتیازاتی که بعدهٔ کثیری ازافرادخاصه بافرادمتشخص وشاهزادگان خاندان سلطنتی مانند شعاع السلطنه، ظل السلطان، کامران میرزا نایب السلطنه، سالارالدوله وعضدالدوله داده

۱ـ نگاه کنید بفصل نهم.　　۲ ـ این کمیسیون معروف بود به «انجمن مالیه».

میشد لغو کرد .

۲ــ انجمن مبالغی را که حکام محلی علاوه برمالیات مستمر برای مصارف خود و دستگاه حکومتی خود وصول میکردند[1] بر اصل مالیات‌مستمر افزود و برای مخارج دستگاههای اداری شهرستانها مقرراتی وضع کرد . مثلاً مالیات کرمان قبلا درحدود ۵٤،۰۰۰ تومان بود اما مبلغی که عملاً وصول میکردند بالغ بر ۱۷۰،۰۰۰ تومان میشد ومالیات بلوچستان که قبلا ۱۸،۰۰۰ تومان بود هنگام وصول به ٤۰،۰۰۰ تومان میرسید .

۳ــ روش تیولداری لغو شد[2] .

٤ــ «تسعیر» منسوخ شد . [3] نرخهای موجود ازقدیم الایام باقی مانده بود وبا وجود افزایش قیمت غلات مالك ، واگر ملك ازنوع خالصه بود مستأجر ، غلات رااز قرارنرخ قدیم میفروخت . بامنسوخ شدن این راه‌ورسم عواید ملی بمقدار فراوانی افزایش یافت. درمورد املاك خالصه مسائل مخصوص دیگری بوجود آمد[4] .

ازین اقدامات چهارگانه لغو تیولداری بیش ازهمه جالب توجه بود . چنانچه بگذشته نظر کنیم می‌بینیم که این کار نشانهٔ پایان دوران قرون وسطائیست. شاید بتوان گفت که عملاً تأثیرات آنی این اقدام تاحد زیادی نسبت بدوری و نزدیکی ناحیهٔ مربوط فرق میکرده است . بنظر یکی ازنویسندگان این اقدام درواقع برای زارع زیان‌بخش بوده‌است . دلیلی که اومیآورد اینست که‌مقارن سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ــ۸ تیولداران دیگر منافع کلان ازتیول های خود نمیبردند . بنابرین هنگامی که این گونه امتیازات ملکی لغوشد متحمل زیانی عظیم نشدند بلکه بعقیدهٔ اوازطرف دیگر رعایا مورد انواع واقسام ظلم وتعدی و اخاذی

۱ ــ یعنی «تفاوت عمل» .
۲ ــ نگاه کنید به ص ، ۲٦٦ .
۳ــ دربارهٔ تسعیر نگاه کنید به پیش‌ازین،ص ۲۸۷ .
٤ ــ نگاه کنید بفصل دوازدهم.

مأموران دولت واقـع شدند و دیگر نیروئی برای مقابـله با آنان وممانعت از اعمال آنان باقی‌نبود. [۱] بیشك درین‌نکته حقیقتی‌نهفته است اماجای تردید نیست که پس‌ازلغو تیولداری وجود عمال دولت در دورترین نقاط مملکت هر چند یکسره مفید نبود بااینهمه این‌کار باعث شد که عامل جدیدی دراوضاع محلی دخالت یابدو تااندازه‌ای ازوابستگی رعیت بمالك یاتیولدار کاسته شود. بااینهمه دربسیاری موارد مأموران محلی کسانی جز نمایندگان مالك نبودند واگر تا حدی حسن‌ظنّ اورانسبت بخود جلب نمیکـردند نمیتوانستند بانجام دادن وظایف خود امیدوار باشند، چه تاحد زیادی مقام خودرا مدیون مالك بودند، خاصداینکه همین‌مقام ومنصب‌بنوبهٔ خود غالباً درنتیجهٔ دادن امتیازاتی حاصل شده بود. بدین گونه قـدرت همچنان بیشتر دردست عمده مالـکان و خوانین ایلاتی بود که هنوزقادر بودند قسمت معتنابهی ازعواید املاك خودرا صرف‌نگاهداری قوای‌چریك کنند وبهنگام لزوم سر ازفرمان دولت بپیچند.

مقصود ازتصویب قانون ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ (مه ـ ژوئن۱۹۰۷) راجـع به تشکیل انجمن‌های ایالتی وولایتی این بود که تااندازه‌ای مانع‌ازتمرکزامور مملکتی شوند. [۲] امااین قانون هرگز جامهٔ عمل نپوشید. بدنبال این قانون قانون چهارم ذوالقعدهٔ۱۳۲۵(دسامبر ۱۹۰۷)تصویب‌شد که مقصودازآن‌تجدید تشکیلات مربوط باداره‌ٔ اموروالایات بود. ماده۵۱ این‌قانون امتیازمهمی میان مالیاتی که باید بمصرف امورمملکتی برسد ومالیاتی که باید برای امورمحلی صرف‌شود قائل‌شده‌است. براثراجرای‌این‌قانون که تااندازه‌ای عبارت بود از

۱ـ مستوفی، ج۲، ص: ۳۵. ۲ـ نگاه کنید بادمورن بی، ص، ۱۱۴ـ۱۱۵. مسأله انتخابات انجمن‌های ایالتی‌وولایتی بعدهادرموارد متعددمطرح شد اما هیچ اقدام‌موثری برای‌اجرای قانون مربوط بعمل نیامد. درسال ۱۹۵۱ [۱۳۲۹ ـ ۳۰ ش.] پیشنهادهای جدیدی برای تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی‌مطرح‌شد که سپس متوقف ماند

مداومت دراجرای فرمان مـورخ ۱۳۰۳/۱۸۸۵ـ٦ ناصـرالدین‌شاه اختیارات حکام محلی کمتر ونظارت حکومت مرکـزی بیشترشد . بااینهمه وعلـی رغم مقررات ماده ٥٢ الی‌مادهٔ ٦٠ که مـربوط باداره‌ٔ امورمالـی ولایات بود عملاً تغییرات ناچیزی پدیدآمد . در ۱۹۱۱[۱۳۲۹/۱۲۹۰] شوستر بخزانه‌داری کل ایران منصوب شد تابوضع کهنه و فرسوده و پرهرج و مرج خزانـه داری سروصورتی دهد . وی دستگاه مالی آذربایجان راچنین وصف میکند :

در زمان استخدامم‌درایران درآن ایالت یعنی درشهر تبریز که مقرحکومت‌ایالت مزبور ودوم شهرمعظم مملکت‌بشمار است یکنفر پیشکارمالیه بود . آن‌ایالت بقسمت‌وقطعات کوچکی منقسم میشود که‌در هریك از آنها یك امین مالیه (مأموره‌الیه جزء) میباشدوهریکی ازآن قطعات‌هم نسبت‌بوسعتش بقسمت‌های کوچکتر منقسم ودرهرقسمت یك‌نفر مأمور مالیه‌میباشد. مالیات آن حصص و قطعات کوچك صنف سوم بتوسط کدخدایـان محلی آن‌قصبات و دهات وصول میشد . مثلاً وظیفهٔ پیشکار یا رئیس مالیهٔ تبریز منحصر باین بود که همه ساله مبلغ معینی نقدو مقدار مشخصی جنس از قبیل گندمو جو وکاهو سایر محصولات فـلاحتی جمـع کرده و بحساب حکومت مرکزی بگذارد . حکومت مرکزی ازمأخذومحلهای‌طبقه اولی که باید مالیات آنها وصول شود اطلاع کاملی نداشت بجز تصور مبهمی که در اذهان مستوفیان یعنی محاسبین دولتی طهران‌بود . ایشان مسبوق بودند که مثلاً چه مبلغ از کـدام حصه از فلان ایالت باید وصول شود . روابط حکومت مرکزی در طهران با مالیات دهندگـان آذربایجان بتوسط همان پیشکار مالیه تبریز بودو پیشکار میدانست که ازمامورمالیهٔ‌هرقسمتی چقدر نقدو جنس بایدوصول شود ولی‌خود آن پیشکار هم‌از مأخذ و محلهائی که مامورین جزء مالیات وصول میکردند اطلاع کامل تحقیقی‌نداشت. مثلاً پیشکار مالیهٔ تبریز دفتری‌برای خودداشت که آن راکتابچه یا دستورالعمل مینامیدندو هرمامور جزئی هم‌تا وقتی که مأمور بود کتابچهٔ مخصوصی راجع بمیزان مالیات ابواب جمعی خود داشت . آن کتابچه‌ها بسبك مخصوص ایرانیان برقطعات کوچك‌کاغذ وبدون جلد نوشته شده‌بود که درجیب‌حمل میکردند وبهرحال‌بآنان تعلق‌داشت. آن کتابچه(فرد) هارابشکل‌مخصوصی نوشته‌اند که‌مشکل بلکه‌محال بود که هیچ فرد ایرانی‌عادی آن را بفهمد . ازنسلهاو ازمنهٔ سالفه مردمانی در ایران‌میباشند که آنهارا مستوفی میخوانند . پیشه‌وشغل اکثر آنها ارثیست که ازپدر بپسررسیده‌است. آنها از وضع این کتابچه‌هامسبوق واز طریقهٔ پیچیده و درهمی که مالیات هرمحل بوسیلهٔ آن‌حساب یا وصول میشد مطلع بودند . هر یکی از پیشکاران یا مامورین جزء کتابچه‌های‌مالیاتی‌نقاط ابوابجمی‌خودشان را ملك‌طلق خود میدانست نه‌متعلق‌بدولت . اگر کسی‌میخواست‌ازتفصیل‌آن

کتابچه‌ها مسبوق شود یا بداند که چقدر از مالیات هرمحل بوسیلهٔ آنان وصول شده و چقدر آن را برای خود ذخیره و پس‌انداز نموده اند مستوفیان مزبور متغیر و غضبناك میشدند ... یکی از نقایص بزرگی که در طریقهٔ وصول مالیات بود این بود که حتی غالب آن کتابچه ها کهنه وقدیمی و از یك نسل قبل مرتب‌شده بود (یعنی مناسبتی با حالت حاضره نداشت) و نمیشد آنها را مأخذ و بنیاد صحیحی برای وصول مالیات قرارداد. در زمان ترتیب کتابچه‌های مزبوره بسیاری ازقراودهات بود که همه‌معمور ودارای عدهٔ نفوس بسیاری بوده‌اند ولی اکنون بکلی ویران ورعایای آن متفرق و پراکنده شده‌اند و همچنین از بعضی دهات که سابقاً هزارنفر یا بیشتر عدهٔ نفوس داشته‌ولی حالیه دویست یا سیصدنفر رعیت بیشتر ندارد همان مالیات رعایای سابق را که سه‌چهار برابر جمعیت حالیه بودمیگرفتند وبالعکس آبادی که درزمان‌ترتیب کتابچه‌ها دارای قلیل نفوسی سکنه‌بوده و اکنون ترقی ووسعت فوق‌العاده یافته همان مالیات سابق را بخزانهٔ مرکزی میپرداختند بملاحظهٔ اینکه درکتابچهٔ ریاست مرکزی همان‌قدر ثبت ومنظور شده بودو حال آنکه‌مأمورین جزء ازفرد فرد رعایا مالیات لازمهٔ کامل را وصول‌مینمودندولی با این حال کتابچه‌ها بهمان حال سابق‌مانده و تغییر نیافته بود.[1]

رقابت انگلیس وروس‌کار شوستر راپیچیده کرد وپیش از آنکه بتواند اقدامات مؤثری درطریق اصلاح مالیهٔ ایران انجام دهدفشاردیپلوماسی روس اورا مجبور بترك ایران کرد. درسالهائی که منتهی‌بجنگ اول‌جهانی شدفشار روسها برایران قوی‌تر گشت. درضمن ازلحاظ داخلی‌اقتصاد ایران دچاروضع آشفته‌ای شد وبطورکلی دستگاه دولت نتوانست‌کارخود را بنحوی مؤثر انجام دهد. سرانجام درطی سالهای جنگ قدرت حکومت مرکزی یکباره ازمیان رفت وزعمای محلی وملاکان وخوانین‌ایلات وعشایرودیگران توانستند ادعای استقلال واقعی‌خود رافاش کنند ودوباره برای خود امتیازات ومعافیت‌هائی که سابقاً «تیولدار» از آنها برخوردار بود قائل‌شوند.

۱ـ و.م. شوستر W .M .Shuster اختناق‌ایران The Strangling of Persia (لندن، ۱۹۱۲) ص۲۴۵ـ۶، ۲۴۸ـ۹ [این‌قسمت از کتاب شوستر ازترجمهٔ فارسی آن که بداختناق‌ایران‌معروف ومترجم آن سیدابوالحسن موسوی شوشتری جزایری‌است ودرسال ۱۳۳۰ قمری دربمبئی بطبع رسیده است پس‌ازمقایسه بـا اصل ومختصر اصلاحاتی کـه از لحاظ دقیق بودن تـرجمه لازم مینمود نقل‌شد (ص۲۰۸ـ۲۰۹ وص۲۱۱ـ۲۱۲)].

روی کار آمدن رضاشاه :

پس ازجنگ اول جهانی رضا خان که سپس رضاشاه پهلوی شد بعنوان مقتدرترین فرد درصحنهٔ سیاست ایران ظاهر گشت [۱] ومابین سال ۱۹۲۱-۵ [۱۳۴۰-۱۳۴۴/۱۳۰۱ - ۱۳۰۵] پیشرفت‌هائی درزمینهٔ اصلاحات داخلی ایران حاصل‌شد. رضاخان که از «اندیشهٔ کمال مطلوب استقلال حقیقی ملی برای مقابله باقدرتهای خارجی وحق حاکمیت حقیقی ملی» [۲] الهام گرفته بود نخست توجه خودرا بتشکیل یك قشون واقعی ملی معطوف نمود ویك سلسله اردو کشی علیه رؤسای متمرد عشایر متعدد بگردن گرفت تابتواند دوباره فرمان حکومت مرکزی رادرسراسر کشورنافذ کند. این عملیات جنگی مشتمل بودبر فرونشاندن شورش خراسان وشکست دادن جنگلیهای تابع میرزا کوچك خان درولایات ساحلی بحرخزردر ۱۹۲۱[۱۳۰۱/۱۲۴۰]وجنگهائی که با کردهای تابع سیمکو (سیمتقو) در مشرق درياچهٔ ارومیه (رضائیه) و شاهسونها در حوالی اردبیل در گرفت ودرهم شکستن شورش لرستان در ۱۹۲۲ [۱۳۰۳/۱۳۴۱] . در ۱۹۲۴ [۱۳۰۴/۱۳۴۳] با زهم عملیات نظامی علیه لرها انجام یافت و شیخ خزعل فرمانروای نیمه خود مختارخوزستان راهم تابع سیاست مرکزیت دادن رضاشاه گرداندند .

درضمن رضاخان دانسته بود که ادامهٔ اصلاحات نظامی بی آنکه تاحدی امور مالی واداری اصلاح گردد ممکن نیست . پس در تابستان ۱۹۲۲[۱۳۰۰] هیأتی

۱- رضاخان بریگاد قزاق راازقزوین بطهران آوردودرفوریه ۱۹۲۱ (حوت ۱۲۹۹) کودتا کرد . وی سپس بفرماندهی کل‌قوای ایران و وزارت جنگ منصوب شد . دراکتبر ۱۹۲۳ [میزان ۱۳۰۲] رئیس‌الوزراشد ودراکتبر ۱۹۲۵[مهر ۱۳۰۴] مجلس‌شورای ملی پس ازخلع سلسلهٔ قاجاریه ادارهٔ امور مملکت راموقةً برضاخان‌سپرد. در ۱۲ دسامبر[آذر ۱۳۰۴] تخت وتاج ازطرف مجلس‌شورای ملی برضاشاه واعقابش واگذار گردید .

۲ - بررسی امور بین‌المللی Survey of International Affairs ، ج ۹، ص ۵۳۵.

ازمتخصصان امریکائی بریاست دکترمیلسپو استخدام شدند.

پیش ازورودمیلسپواقداماتی جهت اصلاح روش‌مالیات‌ارضی‌صورت گرفته بود و لایحه ای برای طرح در مجلس شورای‌ملی تقدیم شده بود. این‌قانون مقرر میکرد که همهٔ املاك زراعتی ممیزی شود و مالیات اراضی یکسان تعیین گردد.[۱] در۲۰ دلو ۱۳۰۰ (۱۹۲۲) قانون ثبت املاك و اسناد بتصویب رسید. بموجب این قانون اداره‌ای برای ثبت املاك و اسناد در وزارت عدلیه تأسیس‌شد (همچنین‌نگاه کنید بصفحهٔ ۳٤۱ وصفحات پس‌ازآن).

میلسپوپس از ورود بایران دید که دستگاه اقتصادی توأم باهرج ومرج است پیش‌ازو بعضی‌قوانین‌مالی‌بتصویب‌مجلس‌شورای‌ملّی‌رسیده‌بوداما‌بیشتر آنها اجرانشده بود. وی روش‌مالیاتی ایران راچنین وصف میکند: «ترکیب‌درهم برهمی ازبقایای عرف وعادت ومقررات قانونی».[۲] مالیات املاك و اراضی‌از قرار ده درصدسهم خالص مالك یابرحسب مبالغی تعیین میشد که در کتابچه‌ها نوشته‌بودندیعنی کتابچه‌هائی که‌دردست «مستوفیان» بود.مطالب این کتابچه‌ها کهنه‌بودوازهنگام‌تدوین‌آنهاتغییرات‌بسیاری حاصل شده‌بود. دهات جدیدی بوجودآمده بود که مردم آن مالیات نمیپرداختند وحال‌آنکه هنوزنام دهات دیگری که ازمیان رفته بود در کتابچه‌ها باقی بود. از بقیهٔ دهات بنسبت خرابی وآبادانی آنهابیشتر یاکمتر ازاندازه مالیات میگرفتند.[۳]

ازین گذشته مرافعات ملکی‌فراوان بود. بسیاری ازدهات خالصه‌بخصوص درمازندران‌بدست این وآن افتاده‌بود وحال‌آنکه ملکیت عدهٔ دیگرازدهاتی که بضبط دولت در آمده بود مورد ادعای افراد بود. کمیسیونهای متعددی

۱ـ میلسپو، کار امریکائیها درایران، The American Task in Persia (لندن، ۱۹۲۵)، ص۶۳.
۲ـ همان کتاب، ص۶۱.
۳ـ همان کتاب، ص۶۲ـ۳.

جهت رسیدگی بدعاوی ملکی تشکیل شده‌بود وهنگام ورود میلسپو رسیدگی باین گونه دعاوی در صلاحیت دیوان محاکمات مالیه بود . همچنین هیأت وزیران کمیسیونی رامأمورمطالعه ورسیدگی بصحت اسناد مربوط بزمین‌هائی کرده بود که‌باشخاص بخشیده بودند ودرتصرف آنها بود . بعلاوه مقرر کرده بود که هردهی که متجاوز ازسی‌سال متوالیاً درتصرف کسی باقی مانده باشد ملك شخصی او بشمار رود .[۱] با اینهمه بعداً هیأت وزیران تصویب نامه‌هائی دربارهٔ املاك متنازع فیه صادر کرد که برخلاف تصویب نامهٔ اولی‌بود وبنا بگفتهٔ میلسپو درامرحل وفصل دعاوی ملکی اندك پیشرفتی‌حاصل‌شده بود.[۲]

هنگامی که میلسپو وارد ایران شد نه‌همان روش تعیین مالیات را کهنه ومنسوخ یافت بلکه مشاهده کرد که مالیات املاك واراضی درردیف مالیات معوق درآمده است . مینویسد :

دراعطای معافیت‌ها وتخفیف‌های مالیانی هیچ اصل درست و منصفانه‌ای رعایت نشده‌بود و سالها بود که بعضی از عمده ترین مودیان مالیات بدهی خود را نپرداخته بودند و از چند هزار تومان گرفته تا چندین‌صدهزار تومان بدولت مدیون بودند .... هنگامیکه میخواستند عملاً مالیات‌راوصول کنند بی‌نظمی‌های‌فراوانی بروزمیکرد . محصلان مالیات غالباً رسیدهای‌شخصی بمودیان میدادند وعوایدی‌را که وصول میشد بکیسهٔ خود میریختند . گاهگاه رسیدهائی در مقابل مبالغ عمده میدادند وحال‌آنکه هیچ‌مبلغی وصول نشده‌بود[۳] .

همچنین انواع‌مختلف مالیات غیرمستقیم ومالیات سرانه وصول میشد واخاذی باشکال گوناگون صورت میگرفت . دعاوی علیه دولت روی‌هم جمع شده بود وهنگامی که فلان‌طلبکار ایرانی بی موقع مایهٔ دردسر میشد حواله‌ای بمبلغی که اومیخواست بنام‌یکی‌ازمؤدیان مالیات که درپرداخت مالیات قصورورزیده

۱ـ ملکشاه وغازان خان که درطریق‌حل مشکل قباله‌های مشکوك میکوشیدند نیزچنین مدتی رامقرر کردند (نگاه کنید به‌پیش‌ازین،ص۱۸۰ و۱۴۹) . ۲ـکار امریکائی‌ها درایران ، ص۶۵ـ۶ . ۳ـ همان کتاب، ص۶۸.

بود مینوشتند و بطلبکار میدادند و انتظار داشتند که خود او حواله را وصول کند وخواه اوموفق بوصول حواله میشد خواه نمی‌شد درهر حال مبلغ مورد مطالبه ومالیات مورد حواله را بعنوان مبلغ پرداختی بحساب میگذاشتند.[1]

بتدریج نظم و ترتیبی دروضع مالی مملکت پدیدآمد و همینکه دوباره فرمان حکومت مرکزی دراقصی نقاط مملکت نافذ شد ادارات مالیه در آنجاها تأسیس گشت تاترتیب وصول مالیات داده شود. چنانکه در زمستان ۱۹۲۳ [۱۳۰۳/۱۳٤۲] پس از پیروزیهائی که نصیب قشون شد ادارهٔ مالیه در بعضی نواحی کرمان، فارس و لرستان[2] تأسیس شد ودولت تمشیت امورمالی سراسر ایالت خوزستان رابدست گرفت. در ۱۹۲٦[۱۳٤۳/۱۳۰٤] بموجب قانون ۲۰ دی ۱۳۰٤ ممیزی املاك شروع شده بود بااینهمه این کارشامل تمام کشور نشد.[3]

قانون ۲۰ دیماه ۱۳۰٤ (ژانویهٔ ۱۹۲٦) موسوم به «قانون املاك اربابی و دواب» مالیات ارضی یکسانی رادرسراسر کشور برقرار کرد ومبنای آن جمع کل محصولی بود که میبایست بوسیلهٔ ممیزی جدید تعیین شود. بناشد از زمین‌های آبی ودیمی ۳ درصد کل محصول راپیش از آنکه غلّه میان مالك وزارع قسمت شودو پیش از کسر مخارجی که بغله تعلق میگیرد بعنوان مالیات بگیرند[4] وازجنگل ومرتع ده درصد وازآسیاها ٥ درصد عایدات مالکانه وصول شود. مالیات قنواتی که آب آنها بمصرف آبیاری میرسد نیز ٥ درصد عایدات مالکانه (اعم از مال‌الاجاره یا محصول) تعیین شد. بموجب همین قانون مالیاتی بر حیوانات ازین قرار بسته شد: شتر سه ساله ببالا ۱۰ قران. مادیان سه ساله ۸

۱ـ همان کتاب، ص۷۲. ۲ـ همان کتاب ص۲۱٦ـ۱۷.

۳ ـ بعدها ممیزی جزئی در۱۳۱۳/۱۹۳٤ـ٥ و در۱۳۲۹/۱۹٥۰ صورت گرفت.

٤. این نرخ بعدها تا ٥درصد و در ژوئیه ۱۹۳۰ [۱۳۰۸ـ۹ش] تا ۸درصد افزایش یافت. (ا.ت.ویلسون A.T. Wilson، ایران Persia (لندن، ۱۹۳۲)، ص۳۰۰).

قران ، اسب سه ساله یاقاطرسه ساله٦قران ،الاغ سه ساله ٥قران ، گوسفند[۱] یا بز دوساله $\frac{۳}{٤}$ قران . بهرخانوار اجازه دادند که یك رأس شتر ویك رأس ماده گاو یاماده گاومیش ، یك رأس‌مادیان ، یك رأس اسب ، یك رأس‌قاطر یك رأس الاغ و٥ رأس بـزومیش معاف ازمالیات داشته باشد .[۲] در سالهای بعدی سلطنت رضاشاه تغییرعمده‌ای در امور مالیات ارضی پدیـد آمد وعلت آن تصویب قانون ۲٤آذر ۱۳۱۳ (دسامبر۱۹۳٤) بود که قانون مصوب ۲۰دی ۱۳۰٤رالغو کرد . بجای مالیات سابق‌الذکرقرارشد که ازهر گونه محصولات ارضی‌یا مواد حیوانی‌هنگام ورودبشهر یاقصبه‌یاهنگام‌صدورازمملکت‌سه‌درصد قیمت جنسی‌مالیات گرفته شود وهرجنس فقط یك‌بارمالیات بپردازد (مادهٔ۲) وتعرفهٔ مالیات اجناس مختلف هر سال بطـور مقطوع معین گـردد (مادهٔ۳) . اجرای این‌قانون عملاً بارمالیات دهقانان راسنگین‌تر کرد .[۳]

تقریباً ازسال۱۹۲۹[۱۳٤۸/۱۳۰۹] ببعد تمایل دولت براین بود که نقش مهمتری‌درارشاد اقتصادیات‌ایران داشته باشد. درفوریهٔ ۱۹۳۱[۱۳۵۰/۱۳۱۱] بموجب قانون ٦اسفند ۱۳۰۹تجارت خارجـی بـانحصاردولت درآمـد وسپس دولت بنابااجازه‌ای که این‌قانون بطورکلی باوداده‌بود انحصارات متعددیگری

۱ـ درقانون‌موردبحث بجای گوسفند«میش»ومالیات آنراهم‌یك‌قران‌نوشته‌اند (مترجم).

۲ـ ف.مشاور،تحول اقتصادیات ایران L'évolution des finances Iraniennes (پاریس ، ۱۹۳۸) ، ص۲۸۰ـ۱ .

۳ـ پس‌از۱۹٤۱[۱۳۲۰ش .] لوایح متعددی دربارهٔ مالیات بردرآمد ومالیات‌ارضی بمجلس‌شورای ملی تقدیم شد . درغالب موارد این‌لوایح بتصویب نرسید اما درپاره‌ای ازموارد دولت لایحه تقدیمی را اجرامیکرد ودلیلی که داشت این بود که چون درقوانین‌بودجه ببعضی مبالغ‌مالیاتی‌رأی‌موافق داده شده بنابرین بدولت اختیار داده شده است که این مالیاتها را وصول کند . بنابرهمین استدلال بود که در ۱۹٤۸[۱۳۶۸/۱۳۲۸ .] دوباره مالیاتی ارضی بر بعضی نقاط بر مبنای ممیزی‌ای که در۱۳۰٤ش/۱۹۲۶آغاز شده بود بسته‌شد .

را برقرار کرد . دربسیاری موارد دولت حق خودرا بشرکت‌هائی که برای معاملات مخصوص بوجود آمده بود واگذار کرد . بدین گونه شرکت‌های انحصاری برای دادوستد قند وچای و تریاك وابریشم وپنبه و گندم وخشکبار و کتیرا وغیره بوجود آمد.[1] باایجاد این انحصارات دولت گندم ودرسایر موارد شرکت‌های انحصاری اجناس انحصاری رابقیمت مقطوع میخریدند . این امر تا حدی بسود رعایابود زیرا آنانرا ازوجود بازاری که غلاتشان را ببهای معینی میخرید مطمئن میکرد . ازطرف دیگر معنی این کار زیاد شدن رفت و آمد مأموران دولت بنواحی روستائی بود وازآنجا که تمایل آنان براین بود که انگل مردم دهات شوند این کار بارزندگانی زارع راسنگین‌تر میکرد.

پیش ازین ازتشکیل ادارهٔ کل ثبت املاك و اسناد یاد کرده‌ایم(ص۳۳۷). بعدها بازهم قوانینی دراین باره بتصویب رسید که یکی ازآنهاعبارتست ازقانون «ثبت عمومی املاك ومرور زمان» مصوب ۲۱ بهمن ۱۳۰۶(۱۹۲۸) ودیگری متمم قانون ثبت املاك مصوب ۱۱ دی[2] ۱۳۰۷(۱۹۲۹) واین قوانین حدود وظایف ثبت کل رامعین کرده‌است . در هشتم خرداد [3] ۱۳۰۸(۱۹۲۹) مدتی که بجهت اعتراض به ثبت ملك اشخاص مقررشده بود بموجب قانون «اصلاح قانون ثبت عمومی املاك ومرورزمان راجع بمدت اعتراض» اصلاح شد . قانون « ثبت اسناد و املاك» مصوب مهر ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) که مربوط بتشکیل ادارات ثبت اسناد واملاك است ثبت اموال غیرمنقول رابمدت دوسال ازتاریخ

۱ـ انحصار پنبه وابریشم لغو شده‌است. شرکت انحصاری که درسال ۱۹۳۵ [۱۳۱۵/۱۳۵۴] برای معاملهٔ گندم تأسیس شد بعدها ضمیمهٔ وزارت دارائی گشت وبصورت یکی از ادارات آن وزارتخانه درآمد . انحصار گندم در ۱۹۴۹ [۱۳۲۹/۱۳۶۹] لغو شد .

۲ـ یازده دی غلط و شش دی درست است . (مترجم)

۳ـ هشت خرداد غلطو دوخرداد درست است(مترجم) .

افتتاح ادارهٔ ثبت املاك درهر ناحیه اجباری کرده (باب دوم فصل اول، مادهٔ ۱۶) ومقرر داشته است که اگر کسی در طی مدت مزبور ملك خودرا بثبت نرساند دولت اختیار خواهد داشت که ملك رابا سم متصرف ثبت کند. چنانکه مادهٔ ۱۹ مقرر میدارد ملك کسی که اقدام بثبت ملك خود نکرده است ازطرف دولت بثبت خواهد رسید ودرین صورت مالك حق نخواهد داشت که نسبت بتحدید حدود آن اعتراض کند وسند مالکیت او تاپنج سال صادر نخواهد شد. اگر مالك ملکی معلوم نباشد ملك مزبور بانظارت «مدعی العموم» محل بثبت خواهد رسید، واگر تابیست سال مالك آن معلوم نشد بنام دولت ثبت خواهد شد وعواید آن بمصارف خیریه خواهد رسید. اگر مالك ملکی معلوم ولی غائب ومفقودالاثر باشد پس ازاینکه امین بوسیلهٔ مدعی العموم معین شد اقدام به ثبت خواهد کرد (مادهٔ ۲۰). بموجب ماده ۱۸ مدتی که برای اعتراض نسبت بثبت هرملك درهر محل معین شده چهارماه است.

در ۲۶ اسفند ۱۳۱۰ (۱۹۳۲) قانون دیگری دربارهٔ تأسیس ادارات ثبت اسناد بتصویب رسید. نظامنامهٔ این قانون (فصل سوم، ماده ۱۲، بند ۵) ثبت هر گونه حقی را که دیگران درملك مالك دارند («حقوق عینی») وهمچنین ثبت حقوق ارتفاقی رامقرر داشته است وهمهٔ این نکات باید دراسناد مالکیت ذکر شود (فصل چهارم، ماده ۳۰، بند ۶ وفصل ششم، ماده ۵۱). همچنین ایجاد حقوق جدید مالکیت باید ثبت شود (فصل ششم، ماده ۵۲). مقررات مخصوصی برای ثبت اوقاف وضع شده (فصل سوم، ماده ۱۴–۱۸) و مسؤولیت این کار بر عهدهٔ متولی گذاشته شده است. چنانچه اودرظرف مدت مصرح درقانون تقاضای ثبت موقوفه رانکند نمایندهٔ اوقاف محل تقاضای ثبت خواهد کرد (و یحتمل امورچنین موقوفه‌ای راادارهٔ اوقاف بدست میگیرد). درمورد اوقاف

«خاصّه» تقاضای ثبت بعهدهٔ «متصدی» [امور حبس] است.[۱] فصل سوم، مادهٔ ۲۰ چنین مقرر میدارد: «نسبت به املاکی که مالك خاص ندارد مانند طرق و شوارع واراضی وجبال وموات ومباحه تقاضای ثبت پذیرفته نمیشود». بموجب تبصره ماده ۲۰ «نسبت بجنگل های عمومی از افراد تقاضای ثبت پذیرفته نخواهد شد». مادهٔ ۷۷ از فصل هفتم شور کردن بااهل خبره رادرمورد لزوم پیش بینی میکند.

چنین مینماید که در بعضی موارد خاصه درفارس مشکلاتی در تعیین مالکیت پیش آمده بوده است زیرا نسبت بملك واحد چند تن دارای حق مالکیت بوده اند. چنین بنظر میرسد که درفارس ونقاط متعدّد دیگر املاکی بوده است که متصرفان از آنها بهره برداری میکرده ونسبت بآنها واجد بعضی حقوق مالکیت بوده اند وبانواع مختلف آنهارامورد «نقل وانتقال وصلح وهبه واجاره وغیره» قرارمیداده اند. درضمن مبلغ مقطوعی طبق قراری که داشته اند یا برحسب عرف محلی بمالکان واقعی میداده اندواین مالکان درعین آنکه اختیارات مذکور را در بارهٔ متصرفان مورد بحث تأیید میکرده اند بهرهٔ مالکانه خودرا میگرفته اند. برای رفع این ابهام درتاریخ ۵ دی ۱۳۱۳ (۱۹۳٤) نامه‌ای بامضای مدیر کل ثبت صادرشد مبنی براینکه حق تبعی هرچند ازطرف مالك برسمیت شناخته شده باشد بااینهمه حق قانونی راایجاد نمیکند. بعلاوه درین نامه این نکته مطرح شده‌است که یك ملك دومالك نمیتواند داشته باشد واز اینرو باوجودحقی که بمتصرفان داده شده‌است نمیتوان آنان رامالك شناخت. مالکان حقیقی کسانی هستند که ازمتصرفان طبق قراری که باآنان دارند حق مالکانه میگیرند ومتصرفان تنهاازحقوقی بهره‌مندند که‌مالك بآنان داده است.

۱ـ بموجب مادهٔ ۱۸ «تقاضای ثبت نسبت بموقوفات خاصه بعهدهٔ متولی و نسبت به‌املاکی که بنفع اشخاص معین حبس شده بعهدهٔ متصدی امور حبس‌است» (مترجم).

بنابرین درخواست ثبت فقط ازمالکان حقیقی پذیرفته میشود واما برای تأیید حقوق تبعی دیگران شرایطی پیش بینی میگردد .

کار ثبت املاك درصورتی که ممیزی املاك بطور کامل صورت نگرفته باشد تاحدی کاریست دشوار ودرایران روش معمول آنست که ملك را بیشتر باشرح حدود آن ثبت میکنند نه باتعیین مساحت واقعی آن . شهادت صاحبان املاك مجاور بعنوان دلیل مالکیت مقبول است . اقدامات مقدماتی ثبت معروف است به «پلاك کوبی» . مالك نسبت بقطعه زمینی که مورد ادعای اوست اظهارنامه‌ای باداره ثبت محل میدهد ، سپس اداره ثبت بادعا وهمچنین باسناد واستشهادنامه او رسیدگی میکند وبهر اعتراضی که بشود ترتیب اثر میدهد .

درصورتی که ده، مالك مشترك داشته باشد آنرا بنام ملك مشترك که باصطلاح «مشاع» خوانده میشود ثبت می کنند واگر نوع مالکیت ده انفرادی باشد این نکته راتصریح میکنند ودرین صورت میگویند که ملك «مفروز» است . اگرده ، مشاع باشد قراردادهای مربوط به بهره برداری ازآب وزمین راباید با تمام مالکان ده منعقد کرد . فی المثل فرض کنید که فلان شرکت آبیاری میخواهد در زمین بایری واقع در قریهٔ مشاعی که چندین مالك مشترك دارد چاهی حفر کند ، درین حال شرکت باید باهمهٔ مالکان مشترکی که در آن ده بنسبت زمین های دایر ده ، سهم دارند قرارداد ببندد . پیداست که درین صورت انجام یافتن کار قرارداد ممکنست بمدتی طولانی محتاج گردد . معمولاً «حریم»[1] ده خرده مالك یعنی ده متعلق بیك زارع مالك یا چندین مالك غیرزارع یکجابنام مالکان مشترك ثبت میشود (امااسم خرده مالکان را جداگانه ذکرمیکنند) . حریم رامیتوان باارائهٔ «استشهادنامه» ده یادهات مجاور

۱ـ نگاه کنید به مطالبی که تحت عنوان «حریم» درفصل نهم بیان شده است .

بثبت رساند . مضمون استشهادنامه اینست که فلان قطعه زمین متعلق بفلان ادعا کننده یا ادعا کنند گانست.. اگر حریم بثبت نرسد درین صورت هر کس چاهی در آن حفر وزمین را زراعت کند مالك آن زمین میشود ومیتواند آنرا بنام خود بثبت رساند .

بموجب قانون مصوب مهر ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) حق مالکیت آب را نیز میتوان ثبت کرد . بموجب بخشنامهٔ شماره ۱۴۳ که در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) ازطرف مدیر کل ثبت اسناد واملاك صادرشده است تقاضای ثبت آب ازچهارصورت خارج نیست : یا تقاضا مربوط است به قنات[1] یا به چشمه سار یا به نهرها و یا برودخانه .

اگر قناتی بیش از یك مالك داشته باشد ، سهم متصرفی هرمالکی ازروی ساعت و گردش شبانه روز آب باید تصریح شود. قنوات واملاك هریك جداگانه باید بثبت رسد ودرمورد چشمه‌ها نیز بهمین ترتیب باید عمل کرد . اگرسهم صاحبان متعدد آب یك چشمه‌سار را نتوان بدقت معلوم کرد درین صورت باید تقاضای ثبت آب را فقط درضمن تقاضای ثبت ملك و بعنوان «حقّابه» (یعنی حق داشتن سهمی ازآب) ثبت کرد . آبهای منشعب ازچشمه سارها تابع همین قاعده است و تقاضای ثبت نهرهای منشعب را باید درضمن تقاضای ثبت خودملك قبول کردولازم است که صاحب ملك اظهارنظر کند که چه مقدار آب برحسب زمان و بر طبق معمول محل باو تعلق میگیرد و «فورمولی» که درین مورد باید قید کرد اینست «یك شبانه روز [آب] ازنهر فلان مطابق معمول محل» واگر تقسیم آب برحسب زمان صورت نگیرد باید قید کرد که مالك دارای حقابه از فلان نهر مطابق معمول محل است. تقاضای ثبت آب رودخانه رافقط بعنوان «حق الشرب»

۱ـ نگاه کنید بفصل دهم .

ودرضمن تقاضای ثبت خود ملك باید پذیرفت زیرا برای کیفیت وطرز تقسیم آب رودخانه‌ها هنوز روش وقاعده‌ای تنظیم نشده‌است. فقط رودخانه‌هائی که آب آنها میان عدهٔ معینی مالك تقسیم شده باشد ازین قاعده مستثنی است واین گونه مالکان میتوانند مقدار سهم‌های متعلق بخودرا بثبت برسانند.

این حقیقتی جالب توجه است که ایران ازقرون وسطی ببعد درمسألهٔ ثبت املاك عقب‌مانده است. در گذشته درین‌طریق کوششهائی شد اماهمهٔ آنها بی‌ثمرماند. امروزهم باوجود اینکه بیش‌از بیست وپنج سال از تصویب قانون ثبت میگذردعدهٔ معتنابهی‌ازاراضی واملاك دهات‌بثبت نرسیده‌است ومرافعات ملکی ازمسائل نسبةً عادی بشمار میرود. در آذربایجان باستثنای ناحیهٔ رضائیه مساحت دقیق اراضی‌دهات معلوم نیست. درغالب جاهااراضی ده رابر حسب تعیین حدود ثبت کرده‌اند ومساحت واقعی زمین رانننوشته‌اند. بیشتر زمین‌های بلوچستان [1] هنوزبثبت نرسیده است. درقائنات عمل‌ثبت رافقط در حوالی شهرها ودرمورد املاك بعضی عمده مالکان انجام داده‌اند. دربعضی‌جاها اقدام مقدماتی‌ثبت یعنی «پلاك کوبی» صورت گرفته است. ازطرف دیگر قسمت اعظم فارس‌بثبت رسیده‌است. نواحی‌معینی‌واقع در کوهستانهای مجاور اصطهبانات ازین‌قاعده مستثنی‌است وهنوز درمناطق‌متعدّد عشایری‌حق‌مالکیت عده‌ای ازاملاك مورد مرافعه است. درخوزستان درناحیهٔ خرمشهر–شادگان زمین‌هاباانیکه بطورکلی خالصه است بیشترآنهابثبت نرسیده است. درسایر نواحی که زمین‌های خالصه بین زارعان تقسیم شده‌است تصرف کنندگان غالباً فاقداسنادمالکیت‌اند. [2] درقسمت‌مرکزی‌ایران درناحیهٔ کاشان– قم –

۱– درینجا و در صفحات بعد کلمه بلوچستان به‌ایالتی که بهمین نام در ایران وجود دارد اطلاق می‌شود.

۲– نگاه کنید بفصل دوازدهم.

اصفهان ـ یزد بعضی اراضی هنوز بثبت نرسیده است . درساوه قریب به ثلث اراضی ثبت شده است .

قانون مربوط بتصرف عدوانی واسترداد املاك سبب شده‌است که باز هم اصول مالکیت تقویت گردد . قانون «طرز جلوگیری از تصرف عدوانی» مصوّب اردیبهشت ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) اجازه میدهد که مأموران انتظامی یعنی «نظمیه ودرنبودن آنها حکام ونوّاب حکام ودرصورت نبودن آنهامأمورین امنیّه» از تصرف عدوانی اموال [منقول یاغیرمنقول] ممانعت کنند. بااینهمه پیداست که‌مقصوداز تصویب این‌قانون‌منع تصرفات‌عدوانی‌حال بوده نه‌منع تصرفات‌عدوانی گذشته یعنی‌مقصودموردی‌بوده‌است که شخص پس‌از آنکه‌ملك یا مالش بتصرف عدوانی‌دیگری‌در آمد بلافاصله‌شکایت میکند. درچنین مواردمأموران انتظامی مکلف‌اند که پس‌ازباز گرداندن‌ملك‌بمتصرف‌اول‌مدعی‌رادرصورتی که بخواهد حق‌مالکیت خودراثابت کند بمحکمهٔ مربوط مراجعه‌دهند . درصورتی که یك ماه ازتاریخ تصرف عدوانی گذشته باشد قوای انتظامی‌حق مداخله نخواهد داشت . تصرف عدوانی برسه نوع است : تصرف عدوانی ، ممانعت ازحق و مزاحمت . مادهٔ ۷٤۹ «آئین دادرسی مدنی» میگوید تصرفی که بواسطهٔ قهرو اجبار باشد درنتیجهٔ «مرورزمان» منشاءِ حق مطلق نمیگردد . بااینهمه‌چنین مینماید که قانون برای اصل جبروقهر امتیازی قائل‌شده باشد زیرا در همین ماده پس‌از ذکرمطالب مزبور گفته شده‌است که «پس اززوال قهرو جبر مدت «مرورزمان» از آن‌زمان شروع میشود». دربعضی موارد دعاوی مربوط بتصرف عدوانی مردودست، چنانکه بموجب مادهٔ ۳۳۱ آئین دادرسی مدنی اگر دعاوی مربوط بتصرف عدوانی‌باسند مالکیت اداره کل‌ثبت اسناد مخالف باشد مردودست . بموجب مادهٔ ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاك مصوّب اسفند ۱۳۱۰

دولت فقط کسی را مالك میشناسد که ملك باسم او ثبت شده یا کسی که ملك باو منتقل گردیده و این انتقال در دفتر املاك به ثبت رسیده یا کسی که ملك از مالك رسمی ارثاً باو رسیده باشد. بااینهمه قانون جزا اموال مردم را تا حدی از تصرف عدوانی مصون داشته است زیرا در قانون مزبور مجازاتی درین مورد پیش بینی شده است. باوجود این در نخستین ایام اجرای عمل ثبت این مقررات متعددی که بیشك بمنظور حفظ نظم عمومی بوجود آمده بود گویا در بعضی موارد باعث شد که ملکیّت ناشی از قهر و غلبه مبدل بملکیّت مطلق گردد. این قوانین مربوط بتصرف عدوانی و استرداد اموال منبعث از شرع اسلام نیست و شاید درین مورد بتوان نفوذ قوانین فرانسه را باز یافت.[1]

همچنین میگویند که در بعضی موارد اشخاص متنفذ توانسته‌اند املاکی را علی‌رغم ادعای دهقانانی که از قدیم خود را صاحب آنها میدانسته‌اند بنام خود بثبت رسانند. هرچند اثبات این گونه موارد بدون دسترسی بمدارك مربوط دشوارست با اینهمه پیداست که دهقانان کمتر از طبقات متنفذ موفق بطرح دعاوی خود میشده‌اند و بمحاکم عدلیه کمتر دسترسی داشته اند و بعید نیست که مواردی از قبیل آنچه گفتیم روی داده باشد.

درصورتی که مورد تصرف عدوانی ملك زراعتی باشد پای منافع شخص ثالث یعنی زارع سهم بر بمیانست و شرایط معینی بجهت مقابله باچنین احتمالاتی مقرر شده‌است. اگر در ملك مورد تصرف عدوانی «محصول رسیده باشد متصرف عدوانی باید محصول را با تأدیهٔ اجرة‌المثل فوراً بردارد و درصورتی که موقع برداشت محصول نرسیده باشد اعم از اینکه بذر روئیده شده یا نشده باشد

۱ــ برای آگاه‌شدن از بحث دربارهٔ جنبه‌های مختلف تصرف‌عدوانی نگاه کنید بآئین دادرسی مدنی تألیف دکتر متین‌دفتری (طهران، ۱۳۲۴)، صفحه ۲۹۰ ببعد [یا به «مجموعهٔ اصول محاکمات قضائی» گردآوردهٔ احمد کمانگر (طهران، ۱۳۳۴ش.)، ص ۱۱۵ـ۱۱۷].

محکوم‌له مخیّرست بین اینکه قیمت زراعت رانسبت بسهم صاحب بذرودسترنج بدهد وملك راتصرف کند یاملك رابتصرف عدوانی باقی بگذاردواجرة المثل بگیرد » (مادهٔ ۳۳٤ [آئین دادرسی مدنی]) .[۱] بتدریج درزمان سلطنت رضاشاه تغییراتی دراداره امورمحلی پدیدآمد ، درپاره‌ای ازموارد اساس این تغییرات فقط عبارت ازین بود که بآنچه سابقاً « عُرف» خوانده میشد قوت قانونی بخشند . درآذر ۱۳۱٤ (دسامبر ۱۹۳۵) قانون مربوط به « کدخدایان» بنام « قانون کدخدائی » بتصویب‌رسید. بموجب این‌قانون« کدخدانمایندهٔ مالك ومسؤول اجرای‌قوانین ونظامنامه‌هائیست که ازطرف دولت‌باومراجعه میشود » (مادهٔ ۱) . « برای هرده یا قصبه یك نفر کدخدا تعیین میشود » (مادهٔ ۲) . « درخالصجات ازطرف مالیهٔ محل، درموقوفات ازطرف متولّی یا نمایندهٔ او، دراملاك اربابی ازطرف مالکین ودر دهات خرده مالك اشخاصی که اکثریت ملك رامالك هستند یکنفر...برای کدخدائی بحکومت یانایب‌الحکومهٔ محل معرفی‌میشود که حکم‌انتصاب اوراصادر نمایند » (مادهٔ۳). شرایط کدخدائی عبارتست از« تابعیت ایران، عدم محکومیت بجنحه و جنایت ، معروفیت به درستکاری وامانت ولیاقت ، مقیم بودن دریکی ازدهات محل مأموریت خود و داشتن رعیتی دریکی ازمحال مأموریت خود » (مادهٔ٤) . « کدخدایان باید اموررعیتی وفلاحتی رامطابق دستور ونظریات مالك تحت مراقبت قرار دهند ومیتوانند دعاوی جزئی‌بین اهالی‌ده راکه قیمت‌آن ازپنجاه ریال‌تجاوزنکند بکدخدامنشی حل وتسویه نمایند و منازعات واختلافات حاصله بین‌اهالی را

۱ـظاهراً آثار شریعت اسلامی دراین‌موردمشهودست . شیخ‌طوسی درین باب در« کتاب‌المبسوط» ، فصل مربوط به«مزارعه» بحث میکند . برای وقوف بر عقود «مزارعه» نگاه کنید بآنچه‌درفصل نهم کتاب حاضر خواهد آمد . همچنین نگاه کنید بآئین دادرسی مدنی، دکتر متین دفتری ، ص ۳۱۷ـ۱۸

جلوگیری و در صورت وقوع حتی‌الامکان بصلح خاتمه دهند» (مادهٔ ۷). «کدخدا مکلف است طبق مادهٔ ۲۳ قانون اصول محاکمات جزائی درجلوگیری از فرارمتهم واز بین رفتن اثرات جرم اقدام نموده ونتیجهٔ اقدامات راباسرع اوقات بنزدیك ترین پست امنیه یا نایب‌الحکومه اطلاع دهد» (مادهٔ ۸). «مالك یامالکین تاپانزده‌روزاگردرتعیین ومعرفی کدخداتعلل‌نمایندحکومت محل کدخدا را ... انتخاب خواهد نمود» (مادهٔ ۱۰). «هرگاه کدخدا از انتظامات امورزراعتی فروگذارنماید بتقاضای مالك یامالکین منعزل‌میشود» (مادهٔ ۱۱).[1]

بدین گونه کدخدا نوکرمالك وحافظ منافع اوبشمار رفته است. بنابرین او بهیچوجه نمایندهٔ مردم شناخته نشده ودرین‌قانون‌مقرراتی‌راجع بمشورت بامردم‌ساکن‌دهات اربابی‌دربارهٔ درخواست‌های‌آنان وضع نشده‌وتنها ازمالکان آنهم در مورد انتصاب کدخدایان ذکری بمیان‌آمده است.

علاوه برقانون کدخدائی قوانین دیگری دربارهٔ ادارهٔ امورمحلی‌بتصویب رسید که بیش‌ازهمه قانون تقسیمات کشوری ووظایف فرمانداران وبخشداران قابل‌ذکرست. بموجب‌مادهٔ ۸ این‌قانون «دهدار ازبین‌ساکنین‌بخش‌به‌پیشنهاد بخشدار وحکم فرماندار تعیین میشود». بنابتبصرهٔ این‌ماده «وزارت داخله نیز میتواند دهداررا‌ازبین‌مستخدمین کشور‌به‌پیشنهاد فرماندارانتخاب نماید». بموجب‌مادهٔ ۹ «کدخداازبین‌ساکنین‌دائمی‌ده‌یادهات‌بمعرفی‌مالك وبه پیشنهاد

۱ـ مؤلف محترم ذکری از «قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام» مصوب ۱۴ ذی‌القعده ۱۳۲۵ نکرده است. عنوان فصل‌دهم این‌قانون اینست: «درباب کدخداها و امور راجعه بقرا. بموجب ماده ۳۷۸ همین‌قانون «اداره کردن اموردِه بعهدهٔ کدخداست که‌برضایت اکثر ساکنین ده و بتصویب مباشر و مالك و امضای نایب‌الحکومه بدین‌سمت استقرارمییابد» (مجموعهٔ مصوبات ادوار اول و دوم قانونگزاری مجلس شورای‌ملی، نشریهٔ ادارهٔ قوانین و مطبوعات مجلس‌شورای‌ملی، طهران ۱۳۱۸، ص۲۰۱–۲۰۴) (مترجم).

بخشدار و حکم فرماندار تعیین میگردد ». بنابه تبصرهٔ این ماده «هر گاه کدخدا از انتظامات امور زراعتی فرو گذار نماید بتقاضای مالك یا مالکین منعزل میشود » . مادهٔ ۲۱ میگوید که «درهر بخش شورای بخش تشکیل میشود از بخشدار و رؤسای امور کشوری بخش. بعلاوه بقدر لزوم از بین مالکین و زارعین محل بعضویت انتخاب میشوند . مدعوین مالکین و زارعین کمتر از سه نفر نخواهند بود . وظایف شورای بخش بقرار ذیل است : (الف) بررسی در وضع هر یك از قراءِ محل و علل خرابی و وسائل عمران آنها و پیشنهاد وسائل مقتضی برای توسعه و پیشرفت عمران ؛ (ب) مراقبت در رفع احتیاجات بهداشت و سایر احتیاجات عمومی قراءِ واقعه در بخش ؛ (ج) اهتمام در تأسیس شرکت های فلاحتی و بهره برداری؛ (د) راهنمائی و دادن تعلیمات فلاحتی بمالکین و رعایای محل ». بموجب تبصره مادهٔ ۲۲ «دهدار نمایندهٔ دولت و کدخدا نمایندهٔ دولت و مالکین میباشد » . پس این قانون نیز بزیان زارع و بسود مالك است . همچنین عدهٔ نمایندگان مردم محل غیر کافی بنظر میرسد . درواقع این قانون رویهمرفته درسراسر کشور هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده است . شوراهای بخش عمل مؤثری انجام نمیدهند و دهدار هرگز منصوب نشده است . از ین گذشته چون بموجب این قانون مقررست که کدخدا نمایندهٔ دولت و مالکان باشد پس ظاهراً دلیل نداشته است که مأمور دیگری که نمایندهٔ منافع دولت باشد بکار گماشته شود . [1]

۱- در اسفند ۱۳۲۳ (فوریهٔ ۱۹٤۵) لایحهٔ قانونی دیگری راجع بتشکیل انجمن های کشاورزی ازطرف نخست وزیر وقت درمجلس شوری مطرح شد که هنوز بمرحله اجرادرنیامده است . بموجب مادهٔ یك این لایحه که عنوان آن «قانون انجمن های کشاورزی و حمایت روستائیان » است « درهر شهرستان و درصورت لزوم درهر بخش انجمنی بنام انجمن کشاورزی تشکیل خواهد شد». بموجب ماده دو انجمن های کشاورزی مرکب خواهد بود از پنج تا نه نفر عضو که یك نفر آنها ←

ازدیاد محصول ومیزان تولید پیوسته مطمح نظر دولت ایران بوده‌است ،

← نمایندهٔ‌وزارت کشاورزی‌ودیگری‌نمایندهٔ‌بانك کشاورزی(درصورتی که‌شعبهٔ این‌بانك‌درمحل دایر باشد) خواهد بود و بقیهٔ اعضاء ازمیان کسانی انتخاب خواهند شد که در محل بامور کشاورزی اشتغال دارند (ماده ۳ـ۵) . «نمایندگان انجمن کشاورزی ... برای مدت‌چهارسال انتخاب میشوند» (مادهٔ۶) . «انجمن کشاورزی شهرستان مرکب خواهد بود از یك یا دو تن نماینده از هربخش آن شهرستان بتشخیص وزارت کشاورزی و نمایندهٔ وزارت کشاورزی و نمایندهٔ بانك کشاورزی و یك تا سه‌نفر ازکارشناسان کشاورزی بانتخاب وزارت کشاورزی» (ماده ۷) . «نمایندگان انجمن کشاورزی شهرستان برای مدت چهارسال انتخاب میشوند» (ماده۹). سالی یك‌بار شورای‌مرکزی کشاورزی مرکب از نمایندگان انجمن‌های کشاورزی‌شهرستانها در طهران تشکیل خواهدشد (ماده۱۰) و ریاست انجمن‌مزبور با وزیر کشاورزی یا معاون‌وزارت کشاورزی‌خواهدبود (مادهٔ۱۰) . «وظایف انجمن‌های کشاورزی شهرستان و بخش‌بقرارزیرست: ۱ـ اظهارنظرراجع باصلاحاتی که برای پیشرفت کشاورزی باید بعمل‌آید وبررسی‌درطرزاجرای آنها . ۲ـ اظهارنظر دربارهٔ مسائل کشاورزی و لوایح قانونی که تماس باامور کشاورزی داشته‌وازطرف‌وزارت کشاورزی‌بآنهارجوع‌میشود. ۳ـ دادن‌اطلاعات‌لازم‌بوزارت کشاورزی راجع‌بامور مربوطه . ٤ـ بررسی واقدام درباره پیشنهاداتی که ازطرف کشاورزان دربارهٔ امور مربوطه باین‌قانون بانجمن کشاورزی میرسد . ۵ـ همکاری با وزارت کشاورزی در اجرای برنامه‌های کشاورزی وکلیه اقداماتی که برای پیشرفت کشاورزی‌ـ آبیاری‌ـ دفع آفات‌نباتی و حیوانی ـ بهداشت و رفاه حال روستائیان باید بعمل آید . ۶ـ تشکیل نمایشگاه و مسابقه‌های کشاورزی و تشویق کشاورزان و دادن جوائز ۷ـ کمك درتهیه آمار با وزارت کشاورزی . ۸ـ اظهارنظر دربهای محصولات کشاورزی و پیشنهاد بوزارت کشاورزی . ۹ـ تنظیم گزارش سالیانه راجع باقدامات انجمن و تسلیم آن بوزارت کشاورزی . ۱۰ـ تهیهٔ گزارش‌های مرتب راجع بوضع محصول‌های کشاورزی شهرستان و ارسال آن بوزارت کشاورزی . ۱۱ـ تشکیل شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف و مختلط ازقبیل : شرکت ماشین‌های کشاورزی و شیار ، شرکت لبنیات ، شرکت تولید محصول‌های کشاورزی ، شرکت تأمین مصارف روستائیان ، شرکت فروش محصولات کشاورزی ، شرکت خشکبار ، شرکت آبیاری و ترمیم قنوات و مجاری آب ، شرکت گله‌داری و بیمهٔ تلفات دامی، شرکت پشم و پوست، شرکت دامپروری ، شرکت‌هائی بمنظور دادن وام بکشاورزان وتأسیس صندوقهای روستائی ، شرکت تهیهٔ کودهای مصنوعی ، شرکت‌باربری . ۱۲ـ انجام وظائفی که‌برای حمایت روستائیان درین قانون و آئین‌نامه‌های مربوط بعهدهٔ انجمن محول میگردد» . درین قانون نیز مقرراتی برای تأسیس مؤسسه‌ای بمنظور کمك‌بعائله روستائیانی که‌قدرت‌کار سنگین ←

هر چند در نیل بدین منظور قدمهای مؤثر کمتر برداشته شده است. تکثیر محصول پیوسته مترادف با ازدیاد عواید دولت بوده است و دوران سلطنت رضاشاه از این قاعده مستثنی بشمار نمیرود. در ۲۵ آبان ۱۳۱۶ (نوامبر ۱۹۳۷) «قانون عمران» به تصویب رسید. این قانون مشتمل است بر پاره‌ای از مقررات وسیع دامنه دار. بموجب ماده ۱ «مالکین اراضی فلاحتی مکلف به عمران آن هستند و این تکلیف نسبت باملاك وقف بعهدهٔ متولی یا قائم مقام او... است. مقصود از عمران ... حاصل شدن حداکثر استفادهٔ فلاحتی است بوسیلهٔ احداث واحیاء و تعمیر قنوات، دایر کردن اراضی بایر، دایر نگاه داشتن انهار بطریق اصول فنی فلاحتی و بهداشتی، احداث و اصلاح خانه های رعیتی با رعایت اصول بهداشتی، تأسیس راههای فرعی بین دهات، ایجاد پست های بهداشتی، خشك کردن اراضی باتلاقی بوسیلهٔ زه کشی». بنابه تبصرهٔ این ماده «عمران خانه‌های رعیّتی ... بعهدهٔ صاحب «اعیانی» میباشد». بموجب ماده ۲ شورای بخش برنامهٔ عمران را تنظیم وسهم هریك ازمالكان را دراجرای آن تعیین خواهد کرد و «برنامهٔ نامبرده پس ازموافقت فرماندار شهرستان بموقع اجرا گذاشته

← زراعتی ندارند وازدیاد درآمد آنان (مادهٔ ۱۲ و ۱۳) وتأسیس دبستانها [یعنی دبستانهای روستائی] و پست‌های بهداشتی (مادهٔ ۱۵) وضع شده است. «درآمد انجمن‌های کشاورزی و سازمان حمایت روستائیان ازمحل‌های زیر تأمین خواهد شد: ۱ـ سه‌درصد از کل محصول ... قبل از تقسیم بین مالك و کشاورز... ۲ـ سودی که از سرمایهٔ مصرف نشده عاید میگردد. ۳ـ کمك‌های مالی که ازطرف مالکین و کشاورزان و بنگاهها و اشخاص مختلف میشود. ٤ـ کمك‌هائی که بنگاه کل آبیاری ..... ازمحل درآمدهای خود خواهد نمود» و از محل‌های مختلف دیگر (ماده ۱۹). «وزارت کشاورزی درکلیهٔ امور سازمان حمایت روستائیان وانجمن های کشاورزی حق بازرسی و نظارت دائمی خواهد داشت» (تبصره ماده ۲۱). [این قانون که ازطرف مرحوم مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) نخست وزیر ووزیر کشاورزی وقت باقید یك فوریت بمجلس شورای ملی تقدیم شد بتصویب نرسید و بطریق اولی بمرحلهٔ اجرا درنیامد].

خواهد شد». بموجب ماده۳هر گاه علت خرابی ملکی نداشتن پول باشدبمالك وام داده‌خواهد شد . بموجب مادهٔ ٤ «درصورتی که علت خرابی باداشتن‌قدرت مالی عدم موفقیت مالك در تهیهٔ وسائل عمران ... ویا با موجود بودن وسائل عمران خرابی ملك بر اثر مسامحه و بی‌قیدی ... باشد ، ملك بوسیلهٔ شرکت‌ها ومؤسسات بهره‌برداری فلاحتی (که قرار بود بموجب قانون مصوّب ۲۰ آبان ۱۳۱٦ تشکیل شود) بحساب مالك یابعنوان اجاره... اداره وعمران‌خواهدشد».

هرچند این‌قانون درمجموعهٔ قوانین مصوب مندرج است بااینهمه در واقع هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده وآئین‌نامه آن تنظیم نگشته است . شاید پی‌بردن بعلت این‌امر چندان دشوار نباشد . مادهٔ ٤ این قانون بطرزی نوشته شده که ممکنست مخالفت طبقهٔ مالك را برانگیزد . بعلاوه بااحوال و اوضاع حاضر دولت دروضعی قرار گرفته است که مشکل بتواند مقررات چنین قانونی رااجرا کند .

مسامحه و غفلتی که در اجرای این قانون وپاره‌ای‌ازاقدامات سابق‌الذکر روا داشته‌اندمشتی است از خروار ونموداریست از وضع جدید قانون گزاری در ایران . فقهای قرون اولیهٔ اسلامی شور و شوقی داشتند که آنچه بعقیدهٔ آنان سنّت مسلمین‌صدر اسلام‌بشمارمیرفت حفظ کنند امااین فقهابمرور دهورازحقیقت دور افتادند. قوهٔقانونگزاری‌امروزایران نیزشاید بهمان‌نسبت ازحقیقت دورمانده‌باشد زیرا درنظراوچیدن عده‌ای ازکلمات روی‌کاغذ غایت مقصود بشمارمیرود ودیگرهیچ توجه باین‌ندارد که قانون بچه وسیله ودر کدام اوضاع واصول باید اجرا شود .

بااینهمه‌اگراین فصل رابااین نظرکاملا منفی بپایان آوریم شاید موجب

گمراهی‌شود. دردورانی که از۱۹۰۶ [۱۲۸٤/۱۳۲٤] شروع میشود تغییرات بارزی چه درترکیب دستگاه اداری ایران وچه دروضع اجتماعی‌این سامان پدیدآمده‌است که‌از تأثیرآن‌درمسألهٔ ملك‌داری درفصل سیزدهم بحث خواهد شد.

فصل نهم

قانون مدنی

گذشته از اقداماتی که در فصل سابق بذکر خلاصهٔ آنها پرداختیم مجموعه‌ای از قوانین مربوط باراضی و املاك درضمن انتشار قانون مدنی باطلاع عامه رسید و این قانون بیشتر عبارتست ازباز گو کردن نظریات [فقه] اسلامی . درصفحات بعد بمقایسهٔ میان فصول مختلف قانون مدنی وروش مسلمین صدراسلام خواهیم پرداخت تابدین گونه بعضی ازخصایص بارز قانون مدنی بهتر فهمیده شود . قانون مدنی طبعاً درمورد بعضی جنبه‌های شریعت اسلامی ساکت است . فقهای صدر اسلام تا حدّی به تنظیم و تعدیل وضعی توجه داشتند که براثر فتوحات مسلمانان درسرزمین‌هائی بوجود آمده که سابقاً به امپراتوری بیزانس و شاهنشاهی ایران تعلق داشت و نیز باموری از قبیل تقسیم اراضی واقع در ممالك مغلوب مابین مسلمین[1] می‌پرداختند و این مسأله که درقرون اولای اسلامی ازمسائل مهم و حیاتی بشمار میرفت امروز روز اهمیّت خودراازدست داده‌است . همچنین قانون مدنی دربارهٔ تحولاتی که نخست در مورد روش اقطاع وسپس درمورد روش تیول بخشی[2] بترتیب دردوران خلفای اخیر بنی‌عباس ودوران پس ازبنی‌عباس پدید آمد ساکت است زیرا پس از اعطای مشروطیت[3] رسم تیول داری برافتاد . بااینهمه جای گفتگونیست که شریعت اسلامی بتنهائی تأثیر عظیمی درقانون مدنی داشته‌است . قانون مدنی مشتمل براصول کلی است که فقهای

---

۱ ـ نگاه کنید به‌پیش ازاین، ص ۶۵ ببعد . ۲ـ نگاه کنید بفصل سوم تا هفتم .

۳ـ نگاه کنید بپیش‌ازین . ص ۳۳۲ .

شیعهٔ [۱] اثنی‌عشری یاجعفری دربارهٔ آنها متفق اند و تدوین کنندگان قانون مدنی کوشیده‌اند که آن اصول رابکسوت امروزی درآورند.

طریقهٔ جعفری که‌تدوین کنندگان‌قانون مدنی‌بیشترازآن الهام گرفته‌اند دربعضی موارد بامذهب اهل‌سنت و جماعت متفاوتست. مبنای طریقهٔ جعفری قرآن واحادیث و «عقل» و «اجماع» است وسنی‌ها اولی ودومی‌راقبول دارند هرچند مجموعهٔ احادیثی که بآن معتقدند ازمجموعهٔ احادیث موردقبول‌شیعه اندکی تفاوت دارد. نه قرآن مشتمل برمجموعهٔ‌منظم‌مدونی‌ازشرایع‌است‌ونه احادیث.پس‌ازظهور اسلام‌بسیاری مسائل‌بوجودآمد که‌احکام‌واضح وغیر مبهم [باصطلاح «محکمات»] واوامر و نواهی مذکـور درقرآن و احادیث شامل آنها نمیشد. برای رفع این‌مشکل اهل‌سنت «قیاس» راتجویز کردند که رکن سوم شرع قرار گرفت. شیعه منکرقیاس‌اند و «عقـل» راجانشین آن میکنند واستدلال[وباصطلاح‌اجتهاد]رامنحصر بر جال‌مبرّز عصر یا«مجتهدان»میدانند. هردومذهب «اجماع» را که عملاً وواقعاً مبنای شرع است قبول دارند زیرا اجماع است که ضامن صحت قرآن واحادیث بشمارمیرود. ابتدا درنظر اهل سنّت «اجماع» بمعنی اتفاق‌آراء اصحاب پیغمبر وجانشینان‌بلافصل‌آنان‌بود و بعدها این‌لفظ معنی‌اتفاق‌آرای«علما»ی‌تسنن‌راحاصل کرد. واما درنظرشیعه اجماع بمعنی اتفاق آرای‌ائمه است. تاهنگامی که ائمه درمیان مردم بودند تکلیف خلق روشن‌بود ولی‌پس‌ازغیبت امام دوازدهم در۲۶۰/۸۷۳-۴ مشکلات بروز کرد. اجماع بمعنی دقیق‌کلمه ازمیان‌رفت امّادرواقع اجماعی که مبتنی برقرآن واحادیث وعقل و «فتوی» ها بودبوجود آمد ومقصود ازفتاوی‌آرائی بود که درطی‌قرون واعصار ازطرف «علما» صادرشده‌بود ومجمـوعهٔ آنها در

۱ـ درصفحات بعدی مراد ازشیعه، شیعه اثنی‌عشری یا جعفری است مگرخلاف‌آن قیدشود.

کتب ورسالات فراوانی آمده که مشتمل است برفتاوی علمای هرعصر.[۱]

ازنظر ما دونکته حائز اهمیت خاص است : اول آنکه قانون مدنی مانند شریعت اولیهٔ اسلامی اصولاً بامفهوم مجرد ونظرمطلق مربوط بهاصل مالکیت سروکاری ندارد بلکه بیشتر بنتایج و آثار واقعی و فعلی مالکیّت میپردازد. راست است که قانون مدنی انواع مختلف اموال را ازهم متمایز کرده اما این امتیازات دردرجهٔ دوم اهمیت قرار گرفتهاست در قانون مزبور نیز ذکری ازانواع مختلف زمین از قبیل موقوفه و خالصه شده است.[۲] دومین نکتهٔ مهم آنست که روابط میان مالك و زارع که در قوانین انگلستان مشمول مقررات مفصّل است درقانون مدنی ایران کمترمورد توجه قرار گرفتهاست. درسالهای اخیرهم مقررات قانونی بالنسبه فراوانی دربنمورد جانشین حقوق مدنی نشدهاست. فصل مزارعهومساقاة ازقانون مدنیتاحدی روابط میان مالك وزارع سهمبر را تعدیل میکند (نگاه کنید بصفحات بعد) امّاآنچه درتعیین روابط میان مالك وزارع تأثیرمهمتری داردغالباً عرف وعادت است نهقوانین مدّون.

تعریف قانون مدنیاز اموال وتقسیم آنهابمنقول وغیرمنقول (مادهٔ۱۱) تا

۱ـ محمدبنالحسنبنعلی ابوجعفرالطوسی که درنیمهٔ اول قرن پنجم هجری = یازدهممیلادی میزیسته است در تکامل شریعت شیعه بالاترین مقام را حائزست. درآثار بیشمار خودمنجمله «مبسوط»و«خلاف»و«نهایه»و«محیط»و«رسائل جعفریه» بتلخیصشرایع سابق کوشیدهوخودرابمقام بزرگترینمرجعشیعهرسانده است. شرایعالاسلام فیمسائلالحلال والحرامتألیف فقیه مشهور نجمالدین ابوالقاسم جعفربنالحسین بنیحییالمحققالاول متوفی بسال ۱۲۷۷/۶۷۶ بیشتر عبارتست از تکرار مطالب شیخطوسی. یکی از بهترین شروحی که بر «شرایع» نوشتهاند عبارتست از «جواهرالکلام» شیخمحمدحسن نجفی. جانشینان فقهای اولیه دربارهٔ شروح مزبور کار کردهاند. دانشمندان اروپائی خاصه بیلی Baillie و کری Querry قسمتاعظم تصانیف خودرا برمبنای شرایع محققاول نهادهاند.

۲ـ نگاه کنید بفصل یازدهم و دوازدهم.

حدّی دقیق‌تر از نظر فقهای شیعه در این باب است. در قانون مدنی تحت عنوان اموال غیرمنقول اشیائی ذکر شده است که بمعنی دقیق کلمه، غیرمنقول بشمار نمیرود چنانکه قانون مدنی ایران مانند قوانین روم و انگلستان میوه وحاصل را مادام که چیده نشده باشد غیرمنقول میداند (ماده ۱۵) وهمچنین اشجار و شاخه‌های آن و نهال وقلمه را مادام که بریده یا کنده نشده باشد غیرمنقول میشمارد (ماده ۱۶). اما برای حفظ وضع و موقع زارع بعضی استثنائات هم قائل شده است از این قرار:

حیوانات و اشیائی که مالك آنرا برای عمل زراعت اختصاص داده باشد ازقبیل گاو و گاومیش و ماشین و اسباب وادوات زراعت و تخم و غیره وبطور کلی هرمال منقول که برای استفاده ازعمل زراعت لازم و مالك آنرا باین امر تخصیص داده باشد ازجهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال جزو ملك محسوب و درحکم مال غیرمنقولست وهمچنین است تلمبه وگاو ویا حیوان دیگری که برای آبیاری زراعت یا خانه و باغ اختصاص داده شده است (مادهٔ ۱۷)

این قسمت نظیر Fundus Constructus است که درقوانین روم آمده و همچنین شبیه است ببعضی مواد و مقررات مذکور در «مجله ترکی[1]» درقسمت مربوط به «چفتلك[2]»، همچنین:

حق انتفاع از اشیاء غیرمنقوله مثل حق عمری و سکنی و همچنین حق ارتفاق نسبت بملك غیر ازقبیل حق‌العبور و دعاوی راجعه باموال‌غیرمنقوله ازقبیل تقاضای خلع‌ید وامثال آن تابع اموال غیرمنقول است (ماده ۱۸).

همچنین:

انتقال عین ازطرف مالك بغیر موجب بطلان حق انتفاع نمیشود ولی اگر منتقل‌الیه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق بدیگریست اختیار فسخ‌معامله را خواهدداشت (مادهٔ ۵۳).

باب دوم قانون مدنی از حقوق مختلف اشخاص نسبت باموال یا حقوقی که باشخاص براثر حیازت اموال تعلق‌میگیرد بحث‌میکنند وآن عبارتست از سه

۱ـ «مجله» مجموعهٔ‌قوانین عثمانی را گویند (مترجم).

۲ـ چفتلك ازلغات ترکی و بمعنی «جفت» (زمین) است(از افادات مؤلف)

حق : حق مالکیت (اعم ازعین یا منفعت) ، حق انتفاع و حق ارتفاق بملك غیر (مادهٔ ۲۹) . دربارهٔ مالکیت (باب‌دوم ، فصل‌اول) نوشته‌شده است: «هر مالکی نسبت بما یملك خود حق همه گونه تصرف‌وانتفاع دارد مگردرمواردی که قانون استثنا کرده باشد» . (ماده ۳۰)و هیچ ملکی را نمیتوان ازروی هوی و هوس از تصرف صاحب آن بدرآورد (ماده ۳۱) .

این تکرار همان اصل از اصول مذهب اسلام است که میگوید : «الناس مسلّطون علی اموالهم» و برای مالك‌اختیاراتی بیش‌ازآنچه در دوران پس از بنی‌عباس معمول بود میشناسد . مادهٔ ۲۳ نیز مطابق با یکی از اصول اسلامیست که میگوید : «الزرع للزارع» . دراین‌ماده چنین آمده‌است:

نما و محصولی که از زمین حاصل میشود مال مالك زمین‌است چه بخودی‌خود روئیده باشد یا بواسطهٔ عملیات مالك مگراینکه نما یا حاصل ازحبهٔ غیر حاصل شده باشد که درین صورت درخت و محصول مال صاحب اصله خواهدبود اگرچه بدون رضای صاحب زمین کاشته شده باشد .

«تصرف بعنوان‌مالکیت‌دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف‌آن ثابت شود» (ماده۳۵) . با اینهمه‌تملك‌اراضی بایر منوط‌ببعضی‌شرایط دیگرست (نگاه کنید بدصفحات‌بعد). مقصوداز مادهٔ ۳۵ شاید بیشتر این بوده است که اگر مالك اصلی که دیگری ملك او را غصب کرده است بعداً در استرداد ملك خود کوشید اختلالی در امور ظاهر نشود . محکمه‌ای که‌بدعاوی‌مربوط بتصرف عدوانی رسیدگی میکند برای آنکه مطابق این ماده از قانون مدنی عمل کرده باشد نباید در آن واحد وارد رسیدگی بدلائل مالکیت شود [۱] . بنابرین هرچند اصولاً مقصود قانونگزار حفظ مالکیت خصوصی بوده‌است بااینهمه خودقانون ممکنست در واقع متضمن تصدیق وتأیید عمل

۱ـ همچنین نگاه کنید بدص ۳۴۷ـ۳۴۹.

غصب باشد. سبب این امررا باید در تمایلاتی جستجو کرد که ازاوائل قرون وسطی در ایران بوجود آمده و ازآن زمان همچنان درافکار سیاسی این سامان باقی مانده است بدین معنی که مصالح قانون و حفظ نظم و انتظام ایجاب میکند که مردم حتی مطیع فرمانروای غیر قانونی شوند [۱]. طلاب آن قسمت از قوانین روم که «مناهی روم [۲]» نام دارد و طلاب آن قسمت از قوانین انگلستان که مربوط بمرافعات ملکی [۳] می باشد بتاریخ تأیید اعمال غاصبانه درین ممالك که اندك شباهتی بتاریخ تأیید اعمال غاصبانه در ایران دارد

۱ـ مقایسه کنید با ج.ا.فن گرونباوم G. E von Grunebaum «اسلام در قرون وسطی»، Medieval Islam (شیکاگو، ۱۹۴۶)، ص ۱۶۸. همچنین نگاه کنید بغزالی، کیمیای سعادت، ص ۱۵۶ و احیاء علوم الدین (۱۳۴۶)، ج۲، ص ۱۲۵. باید متوجه بود که درصفحات بعد غالباًهم بمراجع سنت اشاره شده وهم بمراجع شیعه واختلاف نظریه این دودسته ناچیزست مگر درمواردی که پای نظریات سیاسی شیعه درمیان باشد. درضمن بعضی مراجع مانند غزالی که سنّی اما ایرانی بود شهرتی عظیم دارند.

۲ـ Roman Interdicts درقانون روم اطلاق باحکامی میشد که ازطرف قضات روم (معروف به پرتور Praetor=Préteur) درمورد مرافعات ملکی علیه شاکی صادر میشد و فی المثل او را از تجاوز بوضع موجود status quo نهی ومنع میکرد (مقتبس از یادداشتهای مؤلف بنویسندهٔ این سطور).

۳ـ این قسمت از قوانین انگلستان معروفست به English Possessory Assizes و تفصیل مطلب چنین است: در مورد دعاوی مربوط بملکیت اراضی اصلاحاتی در زمان سلطنت هانری دوم بعمل آمد. اگر میان دو کس مرافعهٔ ملکی واقع میشد قضاتی که ازطرف پادشاه بمقام قضاوت منصوب میشدند طرفین را به بیان حقیقت سوگند میدادند و پس از رسیدگی مختصری به ماهیت دعوی، ملك مورد مرافعه را موقتاً بیکی ازطرفین واگذارمیکردند وبطورکلی اصلی که دراین گونه مواردازطرف قضات پیروی میشد از مقولهٔ تصدیق وضع موجود status quo بود. بزعم آنان مقصود ازین رویه آن بود که موقتاً دعوی رافیصل دهند تاسپس «بدون تبعیض واعمال غرض» بین طرفین دعوی حکومت کنند ومالك واقعی را از مالك بالفعل تمیز دهند. اما این تشخیص و تمییز آنقدر زمان میگرفت که همان رأی نخستین کار خودرا میکرد و دعوی را برای ابد فیصل میداد. همین نکته موجب شد که رفته رفته قضات و حقوقدانان باصل تصرف تکیه کنند و آن را پایه و دلیل مالکیت قراردهند و ازآن زمان تاکنون این مطلب اهمیت بی‌مانندی در قوانین ارضی انگلستان حاصل کرده است (مقتبس از یادداشتهای مؤلف به مترجم).

پی میبرند.

آنچه درقانون مدنی دربارهٔ حق انتفاع آمده بیشتر عبارتست از تکرار نظر محقق اول که قائل بحق عمری و رقبی و سکنی است [۱]. «.... حق انتفاع را فقط دربارهٔ شخص یا اشخاصی میتوان برقرار کرد که درحین ایجاد حق مزبور وجود داشته باشند ولی ممکن است حق انتفاع تبعاً برای کسانی هم که درحین عقد بوجود نیامده‌اند برقرار شود...» (مادهٔ ۴۵). «حق انتفاع ممکن است فقط نسبت بمالی برقرار شود که استفاده از آن با بقاء عین ممکن باشد» (res quae usu non consumata[۲] مادهٔ ۴۶). «منتفع باید از مالی که موضوع حق انتفاع است سوءاستفاده نکرده و درحفاظت آن تعدی یا تفریط ننماید» (مادهٔ ۴۸). «مخارج لازمه برای نگاهداری مالی که موضوع انتفاع است برعهدهٔ منتفع نیست مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد» (مادهٔ ۴۹). «اگر مالی که موضوع حق انتفاع است بدون تعدی یا تفریط منتفع تلف شود مشارالیه مسؤول آن نخواهد بود» (مادهٔ ۵۰). «حق انتفاع در موارد ذیل زایل میشود: (۱) درصورت انقضاء مدت (۲) درصورت تلف شدن مالی که موضوع انتفاع است» (مادهٔ ۵۱). مادهٔ ۵۴ که میگوید «سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری بنحوی خواهد بود که مالك قرارداده یا عرف و عادت اقتضاء بنماید» ظاهراً امتیازیست که برای عرف و عادت قائل شده‌اند و بطور ضمنی تصدیق کرده‌اند که هنوز در غالب نقاط ایران عرف و عادت بموازات قانون مدنی بقوت خود باقیست. بعلاوه این نکته شرطی را بخاطر میآورد که غالباً

۱- نگاه کنید به ج ۱، ص ۵۹۳ (ترجمهٔ کری Querry).

۲- معنی جمله لاتینی چنانکه مؤلف درنامهٔ خود به مترجم نوشته چنین است: اشیائی که براثر استفاده بکلی مصرف نشده‌اند:

« Things which are not used up (consumed) by (in the course of) use».

در اسناد دورهٔ صفویه و سایر اسناد بآن برمیخوریم و آن عبارتست از رعایت عرف و عادت در تعیین روابط مالك و رعیت.

« صاحبان املاك میتوانند درملك خود هر حقی را که بخواهند نسبت بدیگری قراردهند. درین صورت کیفیت استحقاق تابع قرارداد عقدیست که مطابق آن حق داده شده‌است » (مادهٔ ۹۴). « هر گاه زمین یاخانه کسی مجرای فاضل آب یا آب باران زمین یا خانهٔ دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمی‌تواند جلوگیری از آن کند مگر درصورتی که عدم استحقاق او معلوم شود » (ماده ۹۵). « اگر کسی حق عبور از ملك غیر ندارد ولی صاحب‌ملك اذن داده‌باشد که از ملك او عبور کند هر وقت بخواهد میتواند از اذن خود رجوع کرده و مانع عبوراو بشود و همچنین‌است سایر ارتفاقات » (مادهٔ ۹۸، ۱۰۸) . « هر گاه کسی از آبی که ملك دیگریست بنحوی‌ازانحا حق انتفاع داشته‌باشد ازقبیل دایر کردن آسیا و امثال‌آن صاحب‌آن‌نمیتواند مجری را تغییر دهد بنحوی که مانع از استفاده حق دیگری باشد » (مادهٔ ۱۰۱) . همچنین « مالك ملکی که موردحق‌الارتفاق غیرست نمیتواند در ملك خود تصرفاتی نماید که باعث تضییع یا تعطیل حق مزبور باشد مگر بااجازهٔ‌صاحب‌حق » (مادهٔ۱۰٦). همچنین « حق ارتفاق‌مستلزم‌وسائل‌انتفاع‌از آن حق‌نیز خواهد بود مثل‌اینکه‌اگر کسی‌حق‌شرب ازچشمه‌یا حوض یا آب انبار غیر داردوحق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب‌انبار هم برای برداشتن آب دارد » (مادهٔ ۱۰٤) . « هر گاه ملکی کلاً یا جزئاً بکسی منتقل شود و برای آن ملك حق‌الارتفاقی درملك‌دیگر یا در جزء دیگر همان‌ملك‌موجود باشد آن حق بحال خود باقی میماند مگراینکه خلاف‌آن تصریح شده‌باشد » (مادهٔ ۱۰۲) . « کسی که حق‌الارتفاق‌درملك‌غیر دارد مخارجی که برای‌تمتع

ازآن حق لازم‌شود بعهدهٔ صاحب‌حق میباشد مگر اینکه بین او و صاحب‌ملك قراری داده شده‌باشد » (مادهٔ ۱۰۵) . درین مورد نیز مانند آنچه در مورد حق‌انتفاع آمده است بعرف و عادت اشاره شده است چنانکـه مـادهٔ ۱۰۷ میگوید : « تصرفات صاحب‌حق درملك‌غیر که متعلق‌حق‌اوست بایدباندازه‌ای باشد که قرارداده‌اندو یا بمقدار متعارف وآنچه‌ضرورت‌انتفاع‌اقتضامیکند». بعضی حقوق و مزایا نیز بملکی که‌درمجاورت ملك‌دیگری قرار گرفته است تعلق میگیرد چنانکه « دیواری که مابین دو ملـك واقع است مشترك مابین صاحب آن دوملك محسوب می‌شود مگر اینکه قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد » (مادهٔ ۱۰۹) . «درخت و حفیره و نحو آنها که فاصل مابین املاك باشد درحکم دیوار مابین خواهد بود » (مادهٔ ۱۳۵) . « هیچیك از اشخاصی که دریك معبر یا مجری‌شریکند نمی‌توانند شرکاء دیگررا مانع از عبور یا بردن آب شوند » (مادهٔ ۱۳٤) .

حریم

مطابق شرع اسلام تمتع‌کامل از حق مالکیت متضمن داشتن حق حریم است. درمیان فقهای صدر اسلام نسبت بمساحت حریم انواع مختلف ملـك اختلاف عقیده بوده است [۱] . مبحث سوم ازفصل‌سوم از باب‌دوم قانون‌مدنی که دربارهٔ حریم املاك است آنرا چنین تعریف‌و تحدید میکنند :

مادهٔ ۱۳٦ ـ حریم مقداری از اراضی اطراف ملك و قنات و نهر و امثال آنست که برای کمال انتفاع ازآن ضرورت دارد .

مادهٔ ۱۳۷ ـ حریم چاه برای‌آب خوردن ۲۰ گز و برای زراعت ۳۰ گزاست .

مادهٔ۱۳۸ـ حریم چشمه وقنات‌ازهرطرف درزمین‌رخوه ۵۰۰ گز و درزمین‌سخت ۲۵۰ گز

۱ـ نگاه کنید به‌ماوردی ، ص ۲۱۳ ، ۳۱۸ـ۱۹ ، ۳۲۱ و به محققِ‌اول ، ج۲ ، ص۲۹۷ ؛ به‌ابویوسف،ترجمهٔ‌فانیان، ۱۵۲ـ۳ .

است لیکن اگرمقادیرمذکوره دراین ماده‌ومادهٔقبل برای جلوگیری‌ازضرر کافی‌نباشد باندازه‌ای که برای دفع‌ضرر کافی‌باشد بآن افزوده میشود .

مادهٔ ۱۳۹ - حریم درحکم ملك صاحب حریم است و تملك و تصرف در آن که منافی باشد باآنچه مقصود از حریم است بدون اذن ازطرف مالك صحیح نیست و بنابرین کسی نمیتواند درحریم چشمه ویا قنات دیگری چاه یاقنات بکند ولی تصرفاتی که موجب‌تضرر نشود جایزست.

قانون مدنی صریحاً حق‌حریم‌رامحدود نمیکند وحال آنکه بعقیدهٔ بعضی فقها داشتن حق حریم مشروط‌برآنست که حریم درزمینی واقع شود که کسی نسبت بآن حقی‌نداشته باشد . یعنی حق حریم درصورتی که مایهٔ تجاوز بحق دیگری شود باطل است . سایر مقررات قانون مدنی هم بطور ضمنی مؤید همین نکته است .

تملك بطرق مختلف حاصل میشود : باحیاء اراضی موات وحیازت اشیاءِ مباحه ، (نگاه کنید بصفحات بعد) بوسیله عقود و تعهدات ، بوسیلهٔ اخذ بشفعه ، بوسیلهٔ وصایا وارث یاهبه .

هبه

قانون مدنی درباب هبه در کتاب دوم، قسمت دوم ، فصل ۱۹ باختصار بحث کرده‌است . [۱] «هبه واقع نمیشود مگر با ... قبض متهب ... یا وکیل او» (ماده ۷۹۸) .«بعدازقبض نیزواهب میتواند بابقاءِ عین موهوبه ازهبه رجوع کند مگردرموارد ذیل : (۱) درصورتی که متهب پدر یا مادر یا الاود واهب باشد . (۲) درصورتی که هبه معوّض‌بوده وعوض هم داده شده باشد . (۳) در صورتی که عین‌موهوبه ازملکیت متهب خارج شده یامتعلق حق غیرواقع شود خواه قهراً مثل‌اینکه‌متهب‌بواسطهٔ فلس محجورشود خواه اختیاراً مثل‌اینکه

۱- محقق اول مینویسد که پدری ممکنست یك یا چند فرزند خودرا مشمول‌هبه کنداما‌بهترست که ازین کار امتناع‌ورزد (ج ۱ ، ص۵۹۸) .

عین موهوبه برهن داده شود . (٤) درصورتی که درعین موهوبه تغییری حاصل شود» (مادهٔ ۸۰۳) .

یکی ازعواملی که نمیگذارد ملك بحکم قانون ارث بقطعات بیشمار قسمت شود واین امررا تا حدی محدود میسازد اینست که مالك ملك خودرا درزمان حیات بیك یاچند تن ازوراث خود میبخشد امّا چنین معاملهای از نوع هبه نیست بلکه «صلح» نام دارد. قانون مدنی صلح راچنین تعریف میکند : «صلح ممکنست یا در مورد رفع تنازع موجود یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیرآن واقع شود » (مادهٔ ۷۵۲) . «برای صحت صلح طرفین باید اهلیّت معامله وتصرف درمورد صلح داشته باشند » (ماده ۷۵۳) .«صلح بلاعوض نیزجایزست» (مادهٔ ۷۵۷) . «حق شفعه درصلح نیست» (مادهٔ ۷۵۹) . «صلح عقد لازمست» (ماده ۷۶۰) اما«صلح با کراه نافذنیست» (ماده۷۶۳). «درعقد صلح ممکنست احد طرفین در عوض مال الصلحی که میگیرد متعهد شود که نفقهٔ معینی همه ساله یا همه ماهه تامدت معینی تأدیه کند . این تعهد ممکنست بنفع طرفین مصالحه یابنفع شخص یااشخاص ثالث واقع شود»(مادهٔ ۷۶۸) . همچنین «درتعهد مذکور درمادهٔ قبل بنفع هرکس که واقع شده باشد ممکنست شرط نمود که بعد ازفوت منتفع نفقه بوارث اوداده شود»(مادهٔ۷۶۹). بعلاوه چنین نفقهای «بورشکستگی یا افلاس متعهد نفقه فسخ نمیشود» (ماده ۷۷۰). معنی «صلح» درقانون مدنی نسبةً وسیع تر ازآنست که درشرایع محقق اول آمدهاست وظاهراً ازنظراو صلح عبارتست ازوسیلهٔ رفع تنازع .[۱] این نکته حاکی ازمیزان اهمیّتی است که صلح در روزگارنو بعنوان وسیلهٔ منع تجزیهٔ املاك بقطعات وتقسیمات جزء حاصل کرده است .

۱ـ ج ۱ ، ص ۴۸۷ ببعد .

حق شفعه

ازحق «شفعه» درقسمت سوم از کتاب دوم قانون مدنی بحث شده است . این مسأله باتوجه باینکه مالکیت مشترك از امور نسبهٔ متداول می باشد تاحدّی حائز اهمیت است . اینکه شریك ملکی حق داشته باشد حصهٔ تقسیم نشده در آن ملك را ازخریدار ثالثی بخرد یعنی بااین ترتیب حصه‌ای راکه شریك دیگر بشخص ثالث فروخته‌است دوبارهٔ تملّك کند ازرسوم بسیار کهن است . مذاهب مختلف اسلامی درین باب بحث کرده‌اند و این رسم بغالب احتمال مأخوذ از رسوم قبل‌ازاسلام‌است[1] .

قانون مدنی حق‌شفعه رامنحصر باموال غیرمنقولی کرده‌است که بین دوتن مشترك باشد و امتیازی میان مسلمان وغیرمسلمان قائل‌نشده‌است. بموجب‌مادهٔ ۸۰۸«هر گاه مال غیرمنقول قابل‌تقسیمی بین دونفرمشترك باشد ویکی ازشرکا حصّهٔ خودرا بقصد بیع بشخص ثالثی منتقل کند شریك دیگرحق‌دارد قیمتی‌را که مشتری داده‌است باو بدهد و حصهٔ مبیعه را تملّك کند ، این حق راحق شفعه وصاحب آنرا شفیع میگویند » . «حق شفعه بعد از موت شفیع بوارث یا وراث اومنتقل‌میشود» (ماده۸۲۳) . بدین گونه هرچند درمورد معامله‌فقط

۱ـ محقق‌اول حق‌شفعه را درموردمسکن واماکن غیرمسکون وباغهای میوه جایزمی‌شمارد . وی صاحب حق شفعه را شفیع مینامد و میگوید که هر کس درملك‌مشاع غیرقابل‌تقسیمی‌صاحب حصه باشد و بتواند قیمت حصهٔ شریك خودرا که بشخص ثالث فروخته‌است ازو بخرد شفیع‌است . اما اگر خریدار مسلمان‌باشد شفیع نیز باید مسلمان‌باشد و غیرمسلمان فقط نسبت به‌غیرمسلمان دیگر صاحب حق‌شفعه است . محقق درمورد (۱) شرکائی که دوتن باشند و (۲) شرکائی که‌بیش از دوتن باشند شرایطی بجهت اخذ بشفعه قائل است (ج ۲ ، ص۲۷۱ـ۹٤) . وی برای همسایه حق‌شفعه قائل‌نیست و ازین‌حیث عقیدهٔ او با عقیده حنفی‌ها اختلاف دارد . (همچنین نگاه کنید به ا. د. راسل A. D. Russell و عبدالله‌المامون سهروردی ، « شرع اسلام » ، Muslim Law (لندن ، ۱۹۲۵) ، ص ٦۷) .

پای دومالك باید در میان باشد با اینهمه هنگام اجرای‌معامله عدهٔ متعاملان ممکنست بیش ازدوتن باشد . مادهٔ ۸۲٤میگوید «هر گاه یك یا چند نفراز وراث حق‌خود را اسقاط کند باقی وراث نمیتوانندآنرافقط نسبت‌به‌سهم خود اجرا نمایند وباید یااز آن صرف نظر کنند یانسبت بتمام‌مبیع اجرا نمایند».

«هر گاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق‌شفعه نخواهد بود» . (ماده ۸۰۹) . «اگرملك دونفر درممرّ یامجری مشترك باشد و یکی از آنها ملك خودرا باحق ممرّ یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه دارد اگرچه در خود ملك مشاعاً شریك نباشد ولی اگرملك رابدون ممر یامجری بفروشد دیگری‌حق شفعه ندارد» (مادهٔ۸۱۰) . «اگرحصّهٔ یکی از دو شریك وقف باشد متولی یا موقوف علیهم حق‌شفعه ندارند» (مادهٔ ۸۱۱) . سبب این امر آنست که نه متولی‌رامیتوان صاحب ملك شناخت و نه موقوف علیه را و مالك بودن یکی‌ازشرایطحق شفعه‌است. «خیاری بودن‌بیع‌مانع‌از اخذبشفعه‌نیست» (مادهٔ۸۱٤) . «حق‌شفعه‌را نمیتوان فقط نسبت بیك قسمت ازمبیع اجرانمود ، صاحب حق‌مزبور یاباید ازآن صرف نظر کند یانسبت بتمام مبیع‌اجرانماید» (ماده ۸۱۵) . «در مقابل شریکی که بحق شفعه تملّك میکند مشتری ضامن درك است» مگراینکه « مورد شفعه هنوز بتصرف مشتری داده نشده باشد » (مادهٔ ۸۱۷) . «مشتری نسبت بعیب وخرابی و تلفی که قبل از اخذ بشفعه در ید اوحادث شده باشد ضامن‌نیست وهمچنین است بعد ازاخذ بشفعه و مطالبه درصورتی که تعدی یاتفریط نکرده باشد » (ماده ۸۱۸) .[۱] «نماآتی که قبل

۱- درینجا کلمه تعدی و تفریط به negligence ترجمه شد و اما تعریف تعدی‌و تفریط بترتیب در مادهٔ ۹۵۱ و ۹۵۲ چنین آمده‌است: « تعدی تجاوز نمودن ازحدود اذن‌یا متعارف‌است‌نسبت بمال یا حق دیگری» و «تفریط عبارتست از ترك عملی کـه بموجب قـرارداد متعارف بـرای حفظ مال غیرلازم است » .

ازاخذ بشفعه درمبیع حاصل میشود در صورتی کـه [از ملك] منفصل باشد مال مشتری ودر صورتی که [بملك] متصل باشد مال شفیع است ولی مشتری میتواندبنائی را که کرده یا درختی را که‌کاشته قلع کند» (مادۀ۸۱۹) . «حق شفعه فوریست» (ماده ۸۲۱) . [1]

وصایا

شرع اسلام میزان مالی را که ممکن است موصی برحسب وصیت بدیگری منتقل کند منحصر بیك ثلث کرده‌است . [2] قانون مدنی‌هم که درقسمت چهارم از کتاب دوم دربارۀ وصایا بحث میکند تصریح کرده است که وصیت باید بر ثلث ترکه نافذ باشد ومیزان ثلث باعتبار دارائی مـوصی در حین وفات معین شود. واگرترکه،ازین‌میزان تجاوز نکند اجازۀ وراث لازم نیست(ماده‌۸۴۳ و۸۴۵) . صحت وصیت مشروط بشرایط متعدّد است : « موصی باید نسبت به مورد وصیت جایزالتصرف باشد »(ماده ۸۳۵).[3] «قبول‌موصی له قبل ازفوت موصی‌مـؤثر نیست و مـوصی میتوانـد از وصیت خود رجـوع کند حتی در صورتی که‌موصی‌له موصی‌به راقبض کرده باشد»(مادۀ۸۲۹). «نسبت بموصی‌له رد یاقبول وصیت بعد ازفوت موصی معتبرست بنا برین اگر موصی‌له قبل از

۱- مؤلف این جمله را چنین ترجمه کـرده است : «حـق شفعه باید فورا اعمال‌شود » ، آنگاه در حاشیه مینویسد : «یحتمل معنی عبارت مذکور درمتن قانون چنین است . درین موردحدی برای مدت اقامۀ دعوی قائل نشده‌اند وحال‌آنکه محقق اول این مدت را محدود بسه‌روز کرده است که دربعضی موارد میتوان آن را تمدید کرد (ج ۲ ، ص۲۴۷) . ۲- طریقۀ جعفری درین مورد باطریقۀ بعضی مذاهب اهل سنت فرق دارد . اولی اجازه میدهد که چنین وصیتی بنفع وارث شرعـی یا کس دیگـری بغیر از وراث شرعی صورت پذیرد (مقایسه کنید بامحقق اول ، ج۱ ، ص۶۲۳) و حال‌آنکه بحکم تمام مذاهب اهل سنت وصیت کـردن برای یك یا چند وارث تنها درصورت رضایت سایر وراث معتبرست . اسماعیلیه نیز درین‌مورد ازطریقۀ اهل سنت پیروی‌میکنند . ۳- درمتن انگلیسی بجای۸۳۵ سهوا ۸۴۱ نوشته شده‌است (مترجم).

فوت موصی وصیت را رد کرده باشد بعد ازفوت میتواند آنراقبول کند و اگر بعد ازفوت آنراقبول وموصی‌به راقبض کرد دیگر نمیتواند آنرا رد کند لیکن اگر قبل از فوت قبول کرده باشد بعد از فوت قبول ثانوی لازم نیست» (مادهٔ ۸۳۰). «اگر کسی بموجب وصیت یك یاچندنفر ازورثهٔ خود راازارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست» (ماده ۸۳۷). «اگر موصی‌به کلی باشد تعیین فرد با ورثه است مگر اینکه دروصیت طوردیگرمقررشده‌باشد» (ماده۸٤۷). «اگرموصی‌به جزء مشاع ترکه باشد مثل ربع یاثلث موصی‌له باورثه درهمان مقدار ازترکه مشاعاً شریك خواهد بود» (ماده۸٤۸). «اگرموصی‌لهم متعدد ومحصورباشند موصی‌به بین آنها بالسویه تقسیم میشود مگر این که موصی طور دیگر مقرر داشته باشد» (ماده۸۵۳).

ارث

قانون مدنی (کتاب دوم، قسمت چهارم، باب دوم) متضمن احکام عمدهٔ طریقهٔ شیعه درباب ارث است ودرواقع اصولاً عبارتست از تکرار سنن شیعه. حق ارث بر بنیاد «نسب» و«سبب» استوارست. برای طبقات مختلف وارث سهم‌های مقطوعی معین‌شده و قاعدهٔ ترکیب این حصّه‌ها و ترتیب تقدم وراث بتفصیل تعیین گشته‌است. اگروراث ذکور واناث ازیك درجه ویك طبقه واز یك پشت باشندپسر دوبرابر دختر ارث میبرد (ماده۹۰۷). زوجه‌تنهاازاموال منقول‌وابنیه‌واشجارارث میبرد (ماده۹٤٦) ودرموردابنیه و اشجارازقیمت آنها ارث‌میبرد،نه‌از عین آنها وطرز تعیین قیمت چنانست که «ابنیه واشجاربا فرض استحقاق‌بقاء درزمین... تقویم میگردد» (ماده۹٤۷). بااینهمه «هرگاه... ورثه ازاداءقیمت ... امتناع کنندزن‌میتواندحق‌خودراازعین‌آنهااستیفانماید» (مادهٔ

۹۴۸) . « در صورت نبودن وارث امر ترکـهٔ متوفی راجع بحاکم[۱] است» (ماده ۸۶۶) . ترکیب قانون ارث چنانست که ناگزیر موجب تقسیم ملـك به قطعات کوچك میگردد . چنانکه پیش ازین گفتیم روش «صلح» تاحدی این کاررا جبران میکند امابطورکلی کفّهٔ سنّت‌سنگین‌ترست ومعمولاً پس‌ازگذشت چند نسل املاك بقطعات نسبتهً کوچك تقسیم یابااملاك مشاع تبدیل‌میشود .

اراضی‌موات

برحسب اصول ونظریّات‌اسلامی‌حکومت متعلق بامام یانایب اوست وبطور ضمنی‌چنین‌فرض‌شده است که حقوق وامتیازات‌امام درموردمسألهٔ زمین‌داری با سایـر حقوق و امتیازات او بحکومت هـای دنیوی تفویـض شده است .[۲] ازین گذشته چون حکومت دنیوی که جانشین‌امامت است نمایندهٔ مردم‌بشمار میرود هرچه بملکیت‌جامعه درآیدبحکومت دنیوی‌هم تعلق‌میگیرد. بااینهمه حقوق مدنی این نکات رابطور واضح تفسیر نمی کند وصورت جـامع کاملی‌از آنچه بحکومت دنیوی بعنوان جانشین امام یانایب او یابعنوان نمایندهٔ مردم تعلق میگیرد بدست‌نمیدهد. ظاهراًوبطور ضمنی‌چنین مستفادمیشود که بعضی چیزها مانند رودخانه‌هـای بزرگ بملکیت انفـرادی درنمیآید . همچنین ملکـی که متعلق بـه‌افراد معینی‌نیست بحکومت دنیوی تعلق‌میگیرد .

۱ـ «حاکم» را بمعنی «حکومت‌دنیوی» گرفته‌اند که جانشین امام یا نایب اوشده است (همچنین نگاه کنید به‌ص۳۲۳ـ۳۲۴) . این‌امرتاحدی‌بمنزلهٔ دورشدن‌ازرسم قدیم شیعه‌است که‌بموجب‌آن میراث درصورت نبودن وارث به‌بیت‌المال منتقل نمیشود بلکه در ید تصرف امام یا نایب او قرار میگیرد و او عواید حاصل را میـان بینوایان زادوبوم شخص بلاوصیت قسمت میکند (نگاه کنید به امیرعلی ، «خطابه‌هائی دربارهٔ شرع‌اسلام» Lectures on Mohammedan Law (کلکته ، ۱۸۸۵) ، ص ۱۱-۱۲) .

۲ـ نگاه کنید به‌پیش‌ازین ، ص۶۴ ، حاشیه ۳ و ص۲۰۳ ، حاشیه ۱ .

در مورد مراتع و زمین های بایری که بملکیت اشخاص در نیامده است راه ورسم معمول یکسان نیست. ظاهراً در پاره‌ای‌ازموارد دسته‌هائی از مردم بنابرسنّت ازحق معبرومرتع درجاهای معینی استفاده میکنند ودرسایرموارد بطورکلی تمام افراد جامعه میتوانند ازین‌حق‌بهره مند شوند (همچنین نگاه کنید به فصل‌بیستم) . مادۀ۲۷ ازفصل‌سوم ازباب اول از کتاب‌اول قانون مدنی دربارۀاموالی که ملك اشخاص نیست‌چنین میگوید:

اموالی که ملك اشخاص نمیباشد و افراد مردم میتوانند آنها را مطابق مقررات مندرجه درین قانون و قوانین مخصوصه مربوطهٔ بهر یك از اقسام مختلفه آنها تملك کرده و یا از آنها استفاده کنند مباحات نامیده میشود مثل اراضی موات یعنی زمین هائی که معطل‌افتاده وآبادی و کشت و زرع درآنها نباشد .

قسمت‌مهمی ازشروح‌فقهای اسلامی‌اعم ازسنی وشیعه بمسألهٔ اراضی‌موات اختصاص یافته است . بعقیدهٔ فقیه شهیر سنّی ابو حنیفه احیاءِ اراضی موات دلیل مالکیت آنهاست فقط مشروط بر اینکه امام [1] اجازه داده باشد . از طرف دیگر ماوردی مینویسد که هر کس زمین مواتی را آباد کند مالك آن زمین استاعم ازاینکه امام‌اجازه بدهد یاندهد . [2] بعقیدهٔ محقق اول‌اراضی مواتی که با قهر و غلبه تسخیر شده‌است بامام تعلق دارد ودر زمان او کسی نمیتواند بدون اجازهٔ او آنها را زراعت کند . هر کس در زمان امام قطعه‌ای ازاراضی موات راتصرف کرد باید مال الأجاره‌آن رابدهد . با اینهمه اگر کسی در غیبت امام قطعه‌ای از اراضی موات را احیا کرد مالك آن میگردد گواینکه ناچار نتوانسته باشد اجازهٔ امام را کسب کند . [3] سایر زمین های مواتی‌هم که باقهر وغلبه تسخیر نشده باشد متعلق بامام است و کسی نمیتواند که بی‌اجازهٔ اوآنهارا تملّك کند . بعلاوه تصرف این گونه اراضی بااین نوع

۱- ابویوسف ، ترجمه فانیان ، ص ۹۶-۷ . ۲- احکام‌السلطانیه ، ص۳۷۹-۸۲ .

۳- ج ۱ ، ص۳۳۷ .

کسب اجازه صحیح ومعتبرست. [۱]

بعقیدهٔ ماوردی احیاء اراضی موات برای مقاصد فلاحتی سه شرط دارد: (۱) خاك حدود زمین مواتی که مقصوداز تصرف، احیای آنست باید توده شود و زمین مزبور ازسایر اراضی مفروز گردد. (۲) رساندن آب بزمین واگر آب درزمین جمع شده‌است خشکاندن آن. (۳) شخم زدن وتسطیح آن. اگر کسی بتحدیدحدوداراضی‌موات پرداخت‌نسبت‌باحیای‌آن ازدیگران‌احق‌واولی‌است اما اگر کسی زمین را ازو گرفت وآباد کرد حق اولویت با دومی است.[۲] بنظر ابویوسف اگر کسی عمل «تحجیر» یعنی تحدید حدود زمینی‌را که میخواهد آباد کندانجام داد اما تاسه سال‌پس ازآن زمین راآباد نکرد درین صورت حقی را که نسبت‌بآن دارد اسقاط میشود. [۳] با اینهمه بعقیدهٔ بعضی مراجع دیگر روا نیست که‌کسی زمینی را ازتصرف شخصی که عمل تحجیر راانجام داده‌است خارج‌کند اگرچه‌اولی‌پس‌ازسه سال زمین‌رانکشته باشد.

امروزنیز مسألهٔ اراضی موات تاحدی اهمیت دارد. قانون مدنی خصایص عمدهٔ سنّت‌اسلامی‌رادرمورد احیای آنهاحفظ کرده‌است. بااینهمه علی‌رغم نظر

۱- ج۲، ص ۲۹۵؛ همچنین نگاه کنید به ج.شاخت J. Schacht «مبادی فقه اسلامی» Origins of Mohammedan Jurisprudence (آکسفرد، ۱۹۵۰)، ص ۳-۲۰۲.

۲- ص ۹-۳۰۸.　　۳- ترجمه فانیان، ص ٤-۱۵۳. احتمال دارد که منشأ آداب و عادات مربوط بتملك و احیای اراضی موات، راه و رسم عرب سوریه در دوران قبل از اسلام باشد: نگاه کنید به شوون V. Chauvin، مقایسه قوانین ثیودوسی (تئودوزی) باقوانین اسلامی‌درمورد اراضی موات، از انتشارات فرهنگستان علوم و ادبیات و هنرهای‌زیبای شهر انو (ازبلادبلژیك).
La Constitution de code théodosien sur les Agri deserti et les droit arabe, Mém. et publ. des sciences , des arts , et des lettres du Hainaut .
[مراد ازقوانین تئودوزی یا بقول نویسندگان اسلامی ثیودوسی مجموعهٔ قوانین روم از زمان قسطنطنین (کنستانتین) تا زمان ثیودوسیوس (تئودوز) دوم است که بفرمان این امپراتور تدوین و نخستین بار در ٤۳۸ میلادی انتشار یافت].

بعضی فقهای اسلام در قانون مدنی هیچ قید نشده است که احراز ملکیت اراضی موات بسبب احیای آنها مستلزم اجازهٔ دولت است. ماده ۱٤۱ احیای زمین را چنین تعریف میکند «مراد از احیای زمین آنست که اراضی موات ومباحه را بوسیلهٔ عملیاتی که درعرف آباد کردن محسوبست از قبیل زراعت، درخت کاری، بناساختن وغیره قابل استفاده نمایند». مادهٔ ۱٤۲ اقدامات مقدماتی معروف به «تحجیر» راچنین تعریف میکند: «شروع دراحیاء از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین یا کندن چاه وغیره تحجیر است» ومیگوید که این عمل «موجب مالکیّت نمیشود ولی برای تحجیر کننده ایجاد حق اولویت دراحیاء مینماید».

«هر کس از اراضی موات و مباحه قسمتی را بقصد تملّک احیاء کند مالك آن قسمت میشود» (ماده۱٤۳). «احیاء اطراف زمین موجب تملّك وسط آن نیز میباشد» (ماده۱٤٤). بموجب قانون مدنی اگر شخصی بر اثر تحجیر صاحب حق اولویت شود این حق بر اثر مرور زمان محدود نمیگردد وصاحب آن میتواند تاهروقت که بخواهد از آن استفاده کند مگر اینکه خود عالماً عامداً آنرا ازدست بدهد.

جنگلها

درحال حاضر وضع جنگلها کاملاً روشن نیست. چنین مینماید که دولت بعنوان نمایندهٔ مردم اسماً مدعی مالکیت تمام اراضی جنگلی است مگر درمواردی که آنها بنام اشخاص ثبت شده باشد. در بعضی موارد دیگر جنگلها در تصرف واقعی اشخاص یا گروهی ازمردم است. درچنین مواردی ظاهراً این اشخاص ازحقی استفاده میکنند که بموجب آن و بحکم سنّت تمام مسلمانان میتوانند ازدرختان جنگلی بهره‌مند شوند وظاهراً دربعضی نواحی بختیاری و باشت و جاهای دیگر حال بدین منوال است. قانون مدنی درمورد جنگلها ساکت است

وشاید این امر نشانهٔ آن باشد که درین باره توافق نظر کلی درمیان نبوده است.[۱]

مزارعه

فصل پنجم از باب سوم قانون مدنی دربارهٔ قرارداد های مربوط بزراعت و برداشت محصول بحث میکند و هردوی آنها ازنوع مزارعه ومساقاة است[۲]. اولی یعنی مزارعه درماده ۵۱۸ چنین تعریف شده است: «عقدیست که بموجب آن احد طرفین زمینی برای مدت معینی بطرف دیگر میدهد که آنرا زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند». این نوع عقد بیشك ازقدیم در ایران معمول بوده است[۳]. مادهٔ ۵۱۹ قانون مدنی قید میکند که حصهٔ هریك از طرفین «باید بنحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد». مادهٔ ۵۲۰ میگوید: «در مزارعه جایزست شرط شود که یکی از دو طرف علاوه برحصه ازحاصل مال دیگری نیز بطرف مقابل بدهد»[٤]. بموجب قانون مدنی (مادهٔ ۵۳۲) «درعقد مزارعه اگر شرط شود که تمام ثمره، مال

۱- باانیهمه درتبصرهٔ مادهٔ ۲۰ از «نظامنامه قانون ثبت اسناد و املاك مصوب ۲۶ اسفندماه ۱۳۱۰» ذکری از «جنگل های عمومی» شده است (نگاه کنید به پیش ازین، ص ۳٤۲-٤٤). بعقیدهٔ ابویوسف درختانی که در مرداب روئیده است اگر مرداب مالك داشته باشد کسی نمی تواند از آنها استفاده کند. باانیهمه اگر زمین مالك نداشته باشد یا مالك آن مجهول باشد هر کس میتواند ازدرختان آن بهره مند شود. این قاعده شامل حال درختان خودرو که در کوهها ومردابها و دره ها میروید نیز می شود (ترجمهٔ فانیان، ص ۱۵۷).

۲- برای ترجمهٔ این فصل از قانون مدنی نگاه کنید بتعلیقیهٔ شماره ۱.

۳- گروهی ازفقهای قدیم دربارهٔ مشروع بودن این عقد بحث کرده اند. ابوحنیفه آنرا جایز نشمرده اما بعقیدهٔ ابویوسف که ازپیروان اوست این نوع عقد ازعقود جاری و شبیه «مضاربه» است که درآن کار وسرمایه مشترك است و عواید حاصل بنسبت معین تقسیم میشود (ص ۱۳٤).

٤- محقق اول درین باره مینویسد که بعضی از فقها در مشروع بودن چنین عملی اختلاف پیدا کرده اند اما بهتر آنست که آنرا جایز شماریم (ترجمهٔ کری، ج۱، ص ۵۱۶). همچنین نگاه کنید به ن.ب.ا. بیلی N.B.E. Baillie، مالیات ارضی هندوستان The Land Tax of India (لندن، ۱۸۷۳)، ص ۵۲ ببعد.

مزارع یا عامل تنها باشد عقد باطل است »[۱] . « هریك از مالك عامل و مزارع میتوانند درصورت عبن معاملەرا فسخ کنند » (مـادهٔ ۵۲۶) . محقق اول قائل باین‌شرط است که زمین مورد مزارعه باید با آبی که جهت زراعت آن لازم است بعامل‌تسلیم شود[۲] . قانون مدنی کمتر درین‌باب صراحت‌دارد و همین‌قدر میگوید که :

زمینی که مورد مزارعه‌است باید برای زرع مقصود قابل‌باشد اگرچه محتاج‌باصلاح‌یاتحصیل آب باشد و اگر زرع محتاج بعملیاتی باشد ازقبیل حفر نهر یا چاه وغیره و عامل درحین عقد جاهل بآن بوده‌باشد حق فسخ معامله‌را خواهد داشت (مادهٔ ۵۲۳) .

بعقیدهٔ محقق اول دربعضی موارد عقد باطـل میشود . همچنین بموجب قانون مدنی« هرگاه زمین‌بواسطهٔ فقدان‌آب‌یا علل دیگر ازین قبیل‌ازقابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد عقد مـزارعه منفسخ میشود » (مادهٔ ۵۲۷) . محقق‌اول نکات دیگری هم بسبب حفظ منافع عامل قید میکند بدین‌ترتیب که درمورد بروز اختلاف بین طرفین برسرمقدارحصه، قول مردی را باید معتبر دانست که بذررا تهیه کرده است و اگر طرفین‌دلائلی‌بنفع‌خود فراهم کردند درین‌صورت باید دلائل عامل‌را مرجح‌شمرد (هرچند بعضی‌فقها معتقدند که درین گونه‌مواردبایدبحکم‌قرعه اختلاف راحل کرد)[۳] . بموجب مادهٔ ۵٤۱ قانون مدنی « عامل میتواند برای زراعت‌اجیربگیرد یا با دیگری شریك شود ولی برای انتقال‌معامله یا تسلیم زمین بدیگری رضای مزارع‌لازم است » . بااینهمه محقق اول‌این‌حق‌راهم بعامل‌میدهد مگر اینکه خلاف‌این

۱ـ نگاه کنید بەبیلی ، ص۵٦ . وی شرایط متعدد دیگری را ذکر میکنند که موجب بطلان‌عقد مزارعه است ؛ همچنین نگـاه کنید بـه «مجله» ترجمهٔ تایزر C. R. Tyser ، دمیتریـاد D. G. Demetriadesواسماعیل حق افندی (قبرس ، ۱۹۰۱) ، کتاب دهم، باب ۸، فصل۱ .

۲ـج ۱ ، ص ۵۱۷ . ۳ـ ج ، ص ۵۲۰ .

مطلب در عقدنامه شرط شده باشد . ماده ۵۴۲ میگوید که «خراج زمین بعهدهٔ مالك است مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد . سایر مخارج زمین برحسب تعیین طرفین یا متعارف است » . این موافق با نظریست که در سنت فقهای قدیم آمده و بموجب آن پرداخت خراج بعهدهٔ مالك زمین است[۱] .

ابویوسف عنوان مزارعه را شامل عقدی میکند که قانون مدنی هم آنرا برسمیت شناخته است یعنی عقدی که بموجب آن مالك زمین تمام وسایل زرع و حیوانات بارکش و بذر و آلات زرع را فراهم میکند و اینها را به اجیری میسپارد که شش یك یا هفت یك محصول سهم میبرد . ابوحنیفه این نوع عقد را جایز نمیداند و هرچه درین مورد بمزارع پرداخته شود مزد او میشمارد[۲] . مراجع شیعه چنین عقدی را صحیح میدانند. محقق اول معتقد است که مزارع میتواند بی رضای عامل بجای حصه‌ای از غله اجرتی تقریبی برای عامل تعیین کند اما لازمهٔ اجرای این شرط آنست که غله رسیده باشد. اگر محصول اتفاقاً بواسطهٔ تگرگ یا بعلت دیگری از بین برود که ربطی بعامل نداشته باشد وی تعهدی درقبال مزارع نخواهد داشت[۳] . این شرط اصلاً درقانون مدنی منعکس نشده اما ظاهراً درعرف وعادت باقی مانده است چنانکه درمورد حوادث غیرطبیعی معمولاً مالك نماینده خودرا جهت برآورد میزان خسارت وارد و تخفیف مقداری ازسهمی که از عامل طلبکارست میفرستد .

بطورکلی مقررات مربوط بمزارعه که در قانون مدنی آمده است ظاهراً بنفع «مزارع» است چنانکه بموجب ماده ۵۲۸ :

اگر شخص ثالثی قبل از اینکه زمین مورد مزارعه تسلیم عامل شود آنرا غصب کند عامل مختار بر فسخ میشود ولی اگر غصب بعداز تسلیم واقع شودحق فسخ ندارد .

۱ـ ابویوسف ، ترجمه فانیان ، ص ۱۳۷   ۲ـ همان کتاب ، ص ۱۳۸ .

۳ـ ترجمهٔ کری ، ج ۱ ، ص ۵۲۱ .

بعلاوه بموجب مادهٔ ۵۳۴ :

هر گاه عامل دراثنا یا درابتدای عمل آنرا ترك کند و کسی نباشد که عمل را بجای او انجام دهد حاکم بتقاضای مزارع عامل را اجبار بانجام میکند ویا عمل را بخرج عامل ادامه میدهد و درصورت عدم امکان مزارع حق فسخ دارد .

همچنین مادهٔ ۵۳۵ مقرر میدارد که «اگر عامل زراعت نکند و مدت منقضی شود مزارع مستحق اجرة المثل است». ازین گذشته «هر گاه عامل بطور متعارف مواظبت در زراعت ننماید و ازین حیث حاصل کم شود یا ضرر دیگر متوجه مزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود» (مادهٔ ۵۳۶) .

نوع دوم معامله موسوم است به مساقاة و آن «معامله ایست که بین صاحب درخت و امثال آن با عامل درمقابل حصهٔ مشاع معین از ثمره واقع میشود[۱]» و بموجب قانون مدنی مشمول همان مقررات مزارعه است جز اینکه درصورت فسخ یا باطل شدن مساقاة تمام ثمره بمالك تعلق میگیرد و عامل مستحق اجرة المثل میشود (مادهٔ ۵۴۴) . بعلاوه «عامل نمیتواند بدون اجازهٔ مالك معامله را بدیگری واگذار یا با دیگری شرکت نماید» (ماده ۵۴۵) .

مسألهٔ مزارعه در ایران اهمیت بسیار دارد . گاهگاه ازین سخن بمیان آمده است که حداقل سهم عامل یعنی زارع سهم بر را مطابق قانون معین کنند بااینهمه درواقع هیچ دولتی جرأت این را نداشته است که باین مسأله توجه کند. ظاهراً رضاشاه در اواخر سلطنت خود در اندیشهٔ این کار بوده است . قانون مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ [۲] مربوط است بتعیین سهم مالك و زارع نسبت بمحصول زمین‌های زراعتی . مادهٔ ۱ این قانون وزارت دادگستری را

---

۱. بعضی از فقهای قدیم منجمله ابوحنیفه این عقد را جایز ندانسته‌اند (ابویوسف ، ترجمه فانیان ، ص ۱۳۴) . محقق اول دربن باره تاحدی بتفصیل بحث میکند (ج ۱ ، ص ۵۲۱-۸) .

۲. درمتن انگلیسی اشتباهاً بجای ۲۵ شهریور ۲۷ آبان نوشته شده است (مترجم) .

مجاز کرده‌است که سهم مالك و زارع را معین کند و آئین نامه‌ای بر اساس عوامل پنج گانه آب و زمین و کار و گاوو بذر تنظیم کند و پس از تصویب هیأت وزیران در تمام نقاط کشور بموقع اجرا گذارد. مادهٔ ۳ وزارت دادگستری را مجاز کرده است که بشرایطی که بموجب آن رعایا میتوانند در املاك اربابی باغ و گله داشته باشند رسیدگی کند. پیش‌نویس آئین‌نامهٔ اجرای این قانون در ۲۵ شهریور [1] ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) تهیه گشت اما می گویند که رضاشاه بر آن شد که این اقدام را با توجه باوضاع بین المللی راکد گذارد و دید طرح چنین مطلبی که ممکن بود مایهٔ چون و چرا شود در آن هنگام بر خلاف مصلحت است. در ژوئیه ۱۹٤٤ [تیر ۱۳۲۳] این سؤال در مجلس شورای ملی مطرح شد که چرا آئین‌نامه مزبور بعامهٔ مردم اعلام نشده است اما باین سؤال جوابی داده نشد. در کابینهٔ احمد قوام که در سپتامبر ۱۹٤۷ [شهریور ۱۳۲٦] تشکیل شد قانونی مبنی بر افزایش سهم زارع بمیزان ۱۵ درصد بتصویب رسید اما درواقع جز درموارد استثنائی بمرحلهٔ اجرا درنیامد.[2]

چنانکه ملاحظه میشود شریعت اسلام در قانون‌مدنی و درمورد مسألهٔ زمین‌داری تأثیری عمیق داشته است. چنین مینماید که براستی در تکمیل قوانین قدیم که قسمت‌اعظم آن مجدداً بعنوان قوانین جدیدوضع شده است کمتر کوشش بکاررفته‌است. ازین گذشته پیداست که‌قانون‌مدنی (یاهر قانون دیگر) توجه بسیار ناچیزی بتعدیل روابط مالك و زارع مبذول داشته‌است. بطور کلی در ترازوی‌عدالت کفهٔ‌مالك‌را سنگین کرده‌اند وازحق‌زارع یا کمتر حمایت کرده یا هیچ نکرده‌اند.

۱- قطعاً این تاریخ‌نیز غلط است‌زیرادرین تاریخ قانون بتصویب‌رسیده وآئین‌نامه آن‌میبایست‌پس ازتاریخ‌مزبورتهیه شده‌باشد و شاید تاریخ تهیهٔ آئین‌نامه همان ۲۷ آبان باشد که درحاشیهٔ قبل متذکر شدم(مترجم).

۲- در ۱۹٤۸ [۱۳۲۸ش.] دولت پانزده درصدازسهم مستاجران املاك خالصه‌بمیزان‌را کسر کرد وبزارعان داد.

فصل دهم

آبیاری

در فصل هشتم و نهم خلاصه‌ای از جنبه‌های قانونی‌و حقوقی زمین‌داری‌را بیان کرده‌ایم. اما پیش‌از آنکه بحث خودرا درباب انواع مختلف زمین‌داری و روابط مالك و زارع ادامه دهیم باید نخست دربارهٔ مطلبی گفتگو کنیم که با ملاحظات قانونی وبطورکلی بامسألهٔ زمین‌داری‌و طرز ادارهٔ املاك‌و اراضی پیوندی بس استواردارد و آن عبارتست از مسألهٔ آبیاری. دراینجا نیز لازم است که تاحدی بتفصیل بشریعت اسلام مراجعه کنیم:

آب چنانکه در مقدمهٔ کتاب باز نمودیم یکی از عوامل مهم زراعتی ایرانست، ازینرو عجب‌نیست که مجموعه‌ای ازقوانین‌مربوط بآبیاری که‌اساس آنها بر شرع‌و عرف است بوجود آمده باشد[1]. آب‌را بحکم شرع‌نمیتوان خرید و فروش کرد[2] و فقط مجرای آب و حق استفاده ازآن قابل فروش است. منشاء این امر ظاهراً خبریست که از عایشه روایت میکنند که گفت:

۱ـ همچنین نگاه کنید به شوون Chauvin، احکام شرعی اسلام در بارهٔ آب Le Regime légal des eaux ches les Arabes، گزارش‌های علمی پنجمین کنگرهٔ بین‌المللی آب‌شناسی از نظرطبی Proc. 5th Int. Cong. Medical Hydrology (لیژ،۱۸۹۹). بعضی روشهای آبیاری بدوران پیش‌از اسلام بازمیگردد. نگاه کنید به‌بارتولومه Bartholomae، حقوق دورهٔساسانی Zum sasanidischen Recht (هایدلبرگ، ۱۹۱۸ـ۲۳)، ج۳، ص۴۰

۲ـمقایسه کنید با بلکستون Blackstone، ج۲، ص۱۸، بنقل هـ. پاتر H. Potter «قانون جدیداموال‌منقول وغیرمنقول» The Modern Law of Real Property and Chattels Real (مبتنی برچاپ پنجم «اموال غیرمتقول» Real Property تألیف گودیو Goodeve: «آب شئی منقول متحرکی‌است که باید بحکم طبیعت مباح باشد چنانکه من فقط بتوانم نسبت بآن موقةً دارای حق انتفاع‌باشم .....» (ص۱۱، (t)).

«نهی رسول‌الله [ص ع] عن بیع الماء» . با اینهمه ابویوسف در تفسیر این نکته میگوید که مقصود آبیست که درظرف ومخزن وجود نداشته‌باشد [1] . صاحب چشمه و «کاریز» (یعنی «قنات» [2]) وچاه ونهر نمیتواند از دادن آب بمسافر یا گله اباورزد اما کسی‌هم نمیتواند بدون‌اجازهٔ قبلی‌او آنرا بمصرف آبیاری برساند . منشاء این نهی نیز خبریست که از پیغمبر نقل‌میکنند [3] .

شاید بواسطهٔ همین منع‌فروش آبست که از حقوق مربوط بآب در قانون مدنی (در کتاب دوم ، قسمت اول ، باب دوم) تحت عنوان حیازت مباحات بحث شده است .

بنابشریعت اسلام آب به‌سه‌نوع قسمت میشود : (۱) آبی که در رودخانه جاریست (۲) چاه (۳) چشمه . رودخانه تقسیمات فرعی دیگری هم دارد . نخست آب رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات و سایر رودهای بزرگ که آب آنها جهت تأمین تمام حوائج‌زراعتی‌کافیست و هر کس میتواند‌نهری ازآنها برای آبیاری زمین خود جدا کند . آب این‌قبیل رودها متعلق‌بعموم مسلمین است [4] . دوم رودهای کوچکتر که بازهم تقسیم میشود به (۱) رودخانه‌هائی که آب آنها را بدون‌بستن‌سد میتوان در زمین‌های مجاور ساحل رودخانه بجهت آبیاری جاری کرد و همچنین نهرهائی برای آبیاری زمین‌های‌دیگری که بموازات‌ساحل رودخانه قرار گرفته‌است‌ازآن‌جدا کرد مشروط براینکه این‌کار لطمه‌ای بوضع زمین‌های مجاور ساحل‌رودخانه وارد نیاورد و (۲) رودخانه‌هائی که باید بند برآنهابست که دراین صورت‌زمینهای بالاتر از سطح رودخانه نسبت بزمین‌های پائین‌تر از سطح‌رودخانه حق تقدم

۱- ابویوسف ، ترجمه فانیان ،ص ۱۴۴-۵ ، ۱۴۷ [چاپ‌قاهره (۱۳۴۶) ، ص ۱۱۵].

۲- نگاه کنید به ابویوسف ، ترجمهٔ فانیان ، ص۱۴۴–۵،۱۴۷.

۳- نگاه کنید بصفحات بعدی‌همین فصل.

۴- همان کتاب ، ص ۱۴۸ .

دارند . مقدار آبی که میتوان ازچنین رودخانهائی گرفت بستگی بمقتضیات و حوائج محلی و عرف و عادت دارد . (۳) نهرهائی که برای رساندن آب باراضی موات حفر میشود و این نهرها متعلق بکسانیست که آنها را حفر میکنند . آب نهر تقسیم میشود: (۱) برحسب نوبت و براساس روز یا ساعت ، (۲) بوسیلهٔ سد وبندی که آب را بعدهٔ سهم [یا باصطلاح قانون‌مدنی نصیب] های‌موردلزوم تقسیم میکنند و (۳) بوسیلهٔ دهانه یا دریچه‌ای که آب نهر اصلی از آن بهر قطعه زمین جاری میشود [1] .

قانون‌مدنی صریحاً وضع رودخانه‌ها و کیفیت تملك آنها را تعریف نمیکند . با اینهمه ظاهراً بطور ضمنی چنین فرض شده است که چون سابقاً رودهای بزرگ درردیف اشیاء متعلق بعامهٔ مردم بوده‌است، اکنون بدولت تعلق دارد [2] . روش‌های تقسیم آب که فقهای اسلام بیان کرده‌اند همانست که امروز معمول است . قانون مدنی مقررمیدارد که اگر زمینی زودتر از دیگری احیا شده‌باشد نسبت بآن دارای حق تقدم است (مادهٔ ۱۵۸) و اگر حق تقدم ثابت نشود هرزمینی که بمنبع آب نزدیك‌تر باشد نسبت بزمین پائین‌تر حق تقدم دارد (مادهٔ ۱۵۶) . زمین اطراف رودخانه‌را برای نخستین‌بار درصورتی میتوان احیا کرد که آب رودخانه فراوان باشد و برای صاحبان اراضی موجود تضییقی فراهم نگردد (مادهٔ ۱۵۹) . موارد بسیاری از تقسیم آب رودخانه برمبنای همین اصول میتوان یافت چنانکه طرق [بضم اول و دوم] نزدیك مشهد که از آب رودخانه مشروب میشود نوبت آب وقتی بآن میرسد که دهات بالاتر رودخانه یعنی مغان ، خانرود و ارْدَمه تمام آب مورد نیاز خودرا برداشته‌باشند و درین مورد دیگر آب بعدهٔ نصیب‌ها قسمت نمی‌شود . هردهی که بالاتر قرار گرفته‌باشد

۱- ماوردی، ص ۳۱۳-۲۲ .

۲-مقایسه کنید باآنچه پیش‌ازین درص ۳۷۱-۲ گفته‌ایم .

تمام آب مورد نیاز خود را برمیدارد وفقط در این صورت ده پائین تر میتواند از بقیهٔ آب بهره‌مند شود. در کردستان «حقابه» دهاتی که از آب رودخانه مشروب میگردد بهمین نحو معین میشود، اول دهات بالای رودخانه آب برمیدارند و هر کس نمیتواند هر قدر آب لازم دارد و از ملک او میگذرد بردارد. با اینهمه دهات بالاتر نمیتوانند سد بسازند یا نهرهای جدید از رودخانه جدا کنند مگر اینکه نخست از مالکان دهات پائین تر رودخانه اجازه بگیرند، با این وصف در پاره‌ای از موارد دهات و املاك اطراف رودخانه دارای سهم معینی از آب آن میباشند و نصیب خود را بیکی از طرق مذکور برمیگیرند.

در آب رود (اُوْرو) نزدیك تربت‌حیدری قسمتی از آبیاری بوسیلهٔ آب رودخانه که به ۲۱ «شبانه‌روز» تقسیم میشود صورت میگیرد. در ناحیهٔ رضائیه هر دهی دارای «حقابه» ایست که بساعت تقسیم میشود. در پاره‌ای از موارد حقابهٔ رودخانه ممکنست منحصر بیك ده باشد، چنانکه ا بیانه نزدیك کاشان تنها دهی است که نسبت برودخانه‌ای که در کنار آن واقع است حقابه دارد. دهات پائین تر از رودخانه نصیبی از آب رودخانه ندارند و بوسیلهٔ قنات مشروب میشوند. درسو [بضم اول] نیز حال بدین منوال است وحق استفاده از آب رودخانه‌ای که در کنار آن قرارداد منحصر بهمان قریه است و نوبت آب ۲٤ روزست.

از آب غالب رودخانه‌های ایران در بعضی فصول سال بمقداری فراوان کاسته می‌شود. ازینرو درهر جا که آب برحسب نوبت یا نصیب قسمت میشود این کار مشمول مقررات دقیق و کامل است. برای مثال زاینده رود را ذکر میکنیم [1]: روش تقسیم آب زاینده‌رود را برحسب سنت بدوره صفویه نسبت

۱- نگاه کنید بمقالهٔ من تحت عنوان «تنظیم آب زاینده‌رود» The Regulation of the Waters of Zâyande Rûde در «نشریهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی»، ج ۹، شماره ۳، ص ۶۶۳-۷۳.

میدهند ومبتنی بر سندیست که گویا درزمان شاه‌طهماسپ (۹۳۰-۸٤/۱۵۲٤-۷٦) صادر شده‌باشد . بموجب این‌سند از آذر (نوامبر - دسامبر) تا ۱۵ خرداد (۵ژوئن) استفاده از آب زاینده‌رود بلامانع است یعنی تابع مقرراتی نیست . ازنیمهٔ دوم خرداد تا نیمهٔ دوم ابان (نوامبر) ببلوك رودشتین [بضم‌دال و تا] وبلوك برائان اختصاص دارد . مقصود از ایجاد این‌روش تأمین‌آب موردنیاز محصولات نقاط مختلف بوده‌است تا هرمحلی بتواند درهنگامی که نیاز مبرم بآب دارد ازآن بهره‌مند شود . درداخل «بلوك» آب زاینده‌رود بنهرهای مختلف تقسیم‌میشد و صاحب هرقطعه زمین حق‌داشت که بوسیلهٔ‌این‌نهرها در مدت‌معین زمین خود را مشروب کند . در گزارش مورخ ۱۲۹٤ / ۱۸۷۷-۸ نوشته‌اند که از تقسیم‌بندی («دستور») شاه‌طهماسپ باآنکه نسخه‌ای از آن در «دفترخانهٔ» اصفهان موجودست تبعیت نمیشود. این گزارش‌حکایت‌میکند که هنگامی که آب رو بنقصان مینهد زارعانی که تنگدست یابی‌پشت‌وپناه‌اند دچاراضطرابی عظیم میشوند زیرا اغنیا واقویا بزور وبارشوه‌دادن‌جریان‌آب را بزمین‌های خود برمیگردانند . تمام دهات و محلات، آب همسایگان‌خود را غصب میکنند و مباشران دراین‌کار بدیدهٔ اغماض مینگرند [۱] .

در ۱۳۰۸/۱۹۲۹ باردیگر روش قدیم را با بعضی تغییرات بمرحلهٔ اجرا درآوردند . در۱۳۱۵/۱۹۳٦ کشت برنج در لنجان و النجان ممنوع شد. در عوض مردم توانستند باغ و درخت بمقدار فراوان احداث کنند و بکارند و درنتیجهٔ‌بعضی تغییرات دیگر درروش‌تنظیم‌آب زاینده‌رود که بالاخص بمنظور تأمین احتیاجات محصول برنج و گندم آن ناحیه بوجود آمده بود ضرورت

۱- حسین بن ابراهیم‌خان اصفهانی ، «تاریخ‌اصفهان» ، ورق ۵۳٤ در آرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی ، شماره ۷۲٦ .

یافت . امروز کشت برنج را ازسر گرفته‌اند اما آب‌کافی برای زراعت برنج وهمچنین باغها و درخت‌ها وجود ندارد [۱] .

آب جاجرود واقع در مجاورت قشلاق ، شمال ورامین برحسب روشی تقسیم میشود که مبتنی برسنت‌است . بعضی‌دهات این ناحیه حق‌دارند که‌فلان «سنگ[۲] » آب بردارند و دهات دیگری که سهمی از آب رودخانه‌دارند باید آب بخرند .

باتوجه بکمیابی آب که در غالب نقاط دیده میشود نزاع برسر آب‌امری عادی بوده و هست . احیای اراضی باوجود شرایط شرعی و مقررات قانون مدنی غالباً مشکلاتی ببارآورده است . برای مثال تاریخ رودخانهٔ قم را ذکر میکنیم . چنین روایت کرده‌اند که پیش ازآمدن اعراب به‌قم (درحدود ۹۹/۷۱۷-۱۸) مردم تیمره وانار پس‌از نوروز مانع از طغیان آب می‌شدند . پس‌از آنکه اعراب بقم آمدند از مردم تیمره و انار درخواست کردند که آبرا بالمناصفه میان خود قسمت کنند و اگر حاضر باین‌کار نیستندازجریان مازاد آب در قم و در فصل زمستان مانع‌شوند زیرا این امر غالباً باعث خرابی فراوان در قم و املاك آن سامان میشد. چون این تقاضا پذیرفته نشد اعراب سدهائی را که مردم تیمره و انار بسته‌بودند شکستند و باعث‌شدند که هرچه آب بود درقم جاری شود و سرانجام اراضی‌تیمره و انار خشك‌وبی‌آب ماند . نزاع برسر این‌کار همچنان دوام یافت تا مردم تیمره وانار بجان‌آمدند وناگزیر اتمام حجت تازیان را پذیرفتند . بااینهمه باین‌کاراعتراض داشتندو

۱ــ اگر نقشهٔ رساندن آب کارون بزاینده‌رود بوسیلهٔ ترعهٔ زردکوه تحقق‌یابد رفع این‌نقصان خواهد شد (نگاه کنیدبصفحات‌بعد این فصل) . ۲ــ برای درك معنی این لغت نگاه کنید بتعلیقهٔ دوم کتاب .

میگفتند که زمینهایشان شنی است و آب در خود نگاه نمیدارد و ازینرو احتیاج بآب بیشتردارد و پس‌از آزمایش معلوم‌شد درحالی که زمین‌های‌قم‌در ظرف ده‌روز پس‌از آبیاری نمی‌خشکد زمینهای تیمره درمدت پنج‌روزخشك میشود . پس طرفین براین اتفاق کردند که هریك درهرماه سهم‌آب خود را در دووعده بر گیرد باین‌ترتیب که نخست در پانزده‌روز نیمهٔ اول ماه مردم قم سهم خودرا درطی پنج‌روز بر گیرند و سپس مردم تیمره و انار از آب ده‌روز باقی‌مانده بهره‌مند شوند و در پانزده روز نیمهٔ‌دوم ماه نیز بهمین نحو رفتارشود . بنابرروایت دیگر قرارشد که مردم قم درنیمهٔ دوم ماه بجای‌پنج روز اول از پنج روز آخر ماه استفاده کنند . سپس قرار برین شد که مردم قم سواری را بفرستند تا هنگام طلوع آفتاب بر اسب سوار شود و تا غروب آفتاب از قم تا تیمره درطول ساحل براند و بهرسدی که رسیدآنرا بگشاید تا آب در رودخانهٔ قم جاری شود . این‌کار را هم کردند و چنانکه روایت شده است آن سوار چنان بسرعت راه پیمود که هنگام غروب بپل واقع در قریه تبرِه ازمحال تیمره ، بیست و چهار فرسنگی قم رسید . همین که باین نقطه رسید بفاصله چند ذرع از آخرین سد رودخانه مهلت مقرر بسرآمد و سوار تازیانهٔ خودرا ازپیش‌رو درسد افکندو اسباو که سخت‌خسته‌وفرسوده شده بود در دم ازپای درآمد. پس‌آن رسم مردم قم برین‌شد که هرماه‌بیرون آیند و سدهای مردم تیمره و انار را بگشایند تا آب در رودخانه قم جاری شود [1] .

بموجب شرحی که در ۲۸۶/۸۹۹ـ۹۰۰ و ۳۴۷/۹۵۸ـ۹ نوشته‌اند بیست نهر از رودخانهٔ قم برای آبیاری نواحی مجاور قم جدا کرده‌بودند. این‌نهرها

۱ـ تاریخ قم ، ص ٤٨ ـ ۹ .

-۵۵-

باز بنوبه خود بسهمهائی معروف به‌مستقه تقسیم میشد. بعدها پس‌از آنکه گیلها و دیلمها بر آن ناحیه دست‌یافتند تغییراتی در اداره امور آب [1] که تا آن هنگام تابع دیوان مخصوصی بنام «دیوان‌آب» بود پدیدآمد. گزارشی که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ است حکایت میکند که روش تقسیم آب که در آن هنگام معمول بوده است بقرنهای متمادی پیش‌از آن بازمیگشته است. در تاریخ تحریر این گزارش آب بهفتاد سهم قسمت میشد و ده‌نهر ازرودخانه منشعب میگشت که نه‌تا ازین نهرها متعلق باشخاص‌و بقیه خالصه بود [2].

تقسیم آب بوسیلهٔ بستن‌سد و بند دربسیاری از نقاط کشور دیده میشود خواه دریــن نقاط آب از رودخانه سرچشمه گرفته باشد خواه از نهر یا قنات. در خوزستان چندین‌سد وجود دارد و بقایای چندین سد دیگر را میتوان مشاهده کرد ازجمله بندی که پادشاه ساسانی شاپور پس‌از شکست دادن امپراتور روم، والرین در سال ۲۶۰ ق.م. بدست اسرای رومی ساخت. درگزارش مورخ ۱۲۰۰/۱۸۸۲ نام یازده سد اعم از ویران و جز آن برده شده است [3]. امروز عده‌ای از شرکت‌ها امر سدسازی‌و تقسیم آب‌رابوسیلهٔ سد بندی برعهده دارند. ادارهٔ امور و تأمین اعتبار این شرکتها بیشتر با دولت است مانند سد آهودشت که در میان شاعور و حمیدیه ساخته شده است. درسایر نقاط ایران خرابه‌های چندین بند که برای ذخیرهٔ‌آب‌ساخته بوده‌اند دیده می‌شود منجمله سدی که نزدیك ساوه است و بند امیر درفارس و سد قمصر و سد قهرود نزدیك‌کاشان و سدهای فریمان و طرق و گلستان

۱- همان کتاب، ص ۵۰-۳. ۲- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، تفصیل حالات واملاك و مستغلات و غیره، ورق ۴۸. ۳- نجم‌الملك، سواد کتابچه... مسافرت عربستان، ورق ۱۹۵ درآرشیوهای کتابخانه‌وزارت دارائی، شماره ۷۲۵.

درخراسان . ازسه سد اخیر هنوز استفاده می‌شود اما ازبس لای ولجن گرفته گنجایش آب آنها کم است . درزمان سلطنت رضاشاه نقشهٔ ساختمان عده‌ای از سدها و بندهای جدید تهیه‌شد و سدهای مزبوررا هم دولت و هم اشخاص ساختند خاصه در سمنان و روانسر و شبانکاره و آهودشت و حمیدیه چنانکه ذکر آن گذشت .

دربرنامهٔ هفت ساله پیشنهاد شده است که عده‌ای از سدهای جدید ساخته شود ازجمله سد نزدیك بمپور که اکنون طرز تقسیم آب در آنجا رضایت‌بخش نیست زیرا چندان بمقادیر کوچك تقسیم میشود که جریان آب ازحیز انتفاع میافتد . همچنین طرح ساختن‌تونلی برای برگرداندن‌آب‌کارون بزاینده رود در دست تهیه است[1] .

مسؤولیت‌نگهداری«رودخانه‌های‌بزرگ» که هرگز آب‌آنها تقسیم‌بندی نشده است بموجب شرع اسلام با « امام » است . اگر کف این رودخانه‌ها محتاج کندن و سواحل آنها نیازمند مرمت باشد این کار را امام بخرج بیت‌المال انجام می‌دهد و اگر مالی در بیت‌المال نباشد مسلمانان ناگزیرند که در نیل باین‌مقصود خدمت کنند . اگر فردی از افراد مسلمان بخواهد نهری ازاین رودخانه‌ها بقصد آبیاری زمین های خود جدا کند درین کار مأذون‌است‌مشروط برآنکه بضرر عامه‌نباشد. تنقیه‌وتعمیر نهرهای‌رودخانه‌های بزرگی که آب آنها قسمت بندی و در میان دهات توزیع شده است بعهدهٔ صاحبان آنهاست. اگر ازین‌کار ابا کنند آنان‌را میتوان‌مجبور کرد زیرا اگر در ادای چنین‌تکلیفی غفلت‌ورزند این‌کار بضرر عامه تمام می‌شود و ممکنست

۱ـ شاه‌عباس نیز نقشه‌ای طرح کرده‌بود که با کندن نهری درمیان برآمدگی کوهپائی که سرچشمه‌های‌کارون را از زاینده‌رود جدامیکند آب‌کارون را به‌اصفهان برساند اما این‌کار پس ازحفر تقریباً ۱۰۰ فوت [پاسه‌مترونیم] ازنهر موقوف ماند

از ذخیرهٔ آب کسانی که استحقاق استفاده از آن را دارند کاسته شود کسی حق ندارد از چنین رودخانه‌هائی نهری بقصد مشروب ساختن زمین خود جدا کند، خواه این کار باعث زیان صاحبان رودخانه شود خواه نشود [1]

هر چند قانون مدنی دربارهٔ مسألهٔ تعمیر و مرمّت رودخانه‌ها و نهرها ساکت است بااینهمه وظیفه‌ای را که امام ازحیث مرمت ساحل رودخانه‌ها و تعمیر نهرها بعهده دارد و درصورت لزوم میتواند بوسیلهٔ بیگاری گرفتن از اشخاص باین کار مبادرت کند، بعلاوه حقی را که وی درمورد مجبور کردن صاحبان رودخانه‌های کوچك به تنقیه و تعمیر مجاری آب دارد ظاهراً دولت بدست گرفته است و شاید همین اصل زمینهٔ «حشر» گیری را که امروز در سیستان برای تنقیه و تعمیر نهرها و مجاری آب معمول است [2] فراهم کرده باشد .

ادارهٔ امور رودخانه‌هائی که متعلق بدولت است تحت نظارت بنگاه آبیاری است که یکی از ادارات وزارت کشاورزی بشمار میرود [3] . آب بهارا مأموران دولت بنرخهای مختلف وصول میکنند. مثلاً درخوزستان که تقسیم آب بعهدهٔ یك شرکت آبیاری است آب بهارا شرکت مزبور وصول می کند و مأخذ این عوارض متفاوت است . دردوغ آباد نزدیك تربت حیدری که از آب رودخانه از قند[بفتح اول وسوّم]مشروب می شود رعایا از قرار هر واحد زمین مقدار معینی آب بها می پردازند و چهارتن مأمور توزیع آب و تحصیل این عوارض از دهقانانند.

۱ـ نگاه کنید به بیلی، «مالیات ارضی هندوستان» ، ص۴۹ـ۵۰. ۲ـ نگاه کنید بفصل هیجدهم . ۳ـ چنانکه خود مؤلف درصفحات بعد اشاره کرده است عنوان بنگاه آبیاری «بنگـاه مستقل آبیاری » و وابسته بوزارت کشاورزی میباشد : در تـاریخ تحریر این سطور لایحه‌ای ازطرف وزارت کشاورزی بمجلس سنا تقدیم شده است که درصورت تصویب عنوان بنگاه مزبور مبدل به«سازمان آبیاری» خواهدشد (مترجم) .

درمیاندوآب نرخ آب‌بهائی که بابت آب رودخانه در ۱۹٤٥ [۱۳۲۳ ش.] پرداخته شده ازقرار هر ۱۰۰مترمربع زمین مشروب یك‌ریال بوده‌است . در سیستان آب‌بهائی که ازقرار هرسهم به‌بنگاه آبیاری پرداخته‌می‌شد بالغ بر ۱۵ریال بود تااینکه در ۱۹٤۸ [۱۳۲۷ش.] دوبرابر شد ومقصود ازین‌افزایش آن بود که وجوه اضافی بمصرف ساختن سدی در بند زهك [بفتح اول و دوم] برسد .

درجاهائی که‌شرکت‌های‌آبیاری‌تشکیل‌شده‌است(نگاه کنید‌بصفحات‌بعد) آب‌بها غالباً بشکل سهمی ازمحصول اخذ میشود . درشوش‌شرکت‌آبیاری یك چهارم‌محصول آبی‌رابرمیدارد ودر نقاطی که‌زمین نامساعدیا کمتر حاصلخیز باشد یك‌پنجم‌همان‌محصول‌را. دربهبهان‌شرکت آبیاری‌یك‌هشتم محصولات شتوی‌ویك‌ششم‌محصولات صیفی‌ویك‌پنجم‌محصول‌باغهارامی گیرد ودرهر مورد سهم خودرا ازجمع کل‌محصول کسر می کند. باغها درپنج‌سال اول از پرداخت آب بها معاف اند .

درموردرودخانه‌هائی که‌آب‌آنهاتقسیم‌شده‌است‌طبعاً تنقیه‌و تعمیرمجاری آب همچنانکه‌شرع اسلام مقرر کرده بر عهدهٔ صاحبان نهرها و جویهاست . فی‌المثل در دزفول‌حال‌بدین‌منوال است ، درآنجاآب‌بمسافتی بعید ازرودخانه منشعب‌ودرنهرها جاری‌میشود واین نهرهاپیوسته‌نیازمند تنقیه و تعمیرست. همینکه‌جریان‌آب‌دربستررودخانه- که‌دردزفول‌عرض‌آن‌نسبةً بسیارست - در تابستان کاهش گرفت‌لازم میآید که‌این نهرهاتادرون‌بستررودخانه‌امتداد یابد اما دربهارسال دیگر که‌سیلاب جاری‌میشوددهانهٔ این‌نهرهارامیشویدومیبردو ناچارهر سال باید آنهارا از نوساخت . از بهارتا مهرماه (سپتامبر-اکتبر) جریان‌آب کاهش‌می‌یابد وبرای‌بالاآمدن‌سطح‌آب‌سدهائی که‌بیشتر از چوب و

سرشاخه‌است بر بستر رود می‌بندند. بعد که آب طغیان کرد این سدها را هم میبرد . درحدود ده اسفند (اول مارس) بمحصول آب میدهند. ساختن و پرداختن مجاری آب نیز تقریباً از بیست روز بنوروز مانده آغاز میشود و تامهرماه (سپتامبر) دوام مییابد . در ۱۹٤۹[۱۳۲۷-۲۸ش.] مزدکارگران ازقرارهر روز (روزی تقریباً پنج ساعت) کار دراسفندماه (فوریه-مارس) بیست ریال بوده‌است. سپس در موسمی که میزان کارافزایش مییافته مزدشان بروزی ٤۰ ریال میرسیده است . نهرهائی که کنده‌اند تقریباً بپهنای ٦فوت[تقریباً ۲متر]است و خاکریزی طرفین نهرها مرتفع است و در بحبوحهٔ عملیّات برای کندن هرنهرقریب دویست سیصد کارگر بکار گماشته‌اند . مخارج سالانه‌ای که صرف این نهرها و سدها می‌شود سنگین است . از قراری که میگفتند جمع کل هزینهٔ سالانهٔ آبیاری املاك حوالی دزفول درحدود ٤میلیون ریال است . نکتهٔ شایان توجه آنست که این نهرها وسدهارا باپرداخت مزد بکارگران ساخته‌اند نه بوسیلهٔ بیگاری گرفتن که غالباً درین گونه موارد در جاهای دیگر معمول است .

در کردستان اگر لازم باشد که نهرهائی ازرودخانه جدا کنندو بزمین‌هائی برسانند که مالك آنها را کشت و زرع می کند و بر اساس مزارعه زراعت نمی‌شود ، درین‌صورت این‌کاررا رعایا بعنوان قسمتی از بیگاری انجام‌میدهند . اما اگر زمین های مورد مزارعه محتاج چنین نهرهائی شود درین صورت برزگران برای ساختن نهرهای لازم باهم همکاری میکنند .

قنات ها یا کاریزها یعنی مجاری آبهای زیرزمینی از ممیزات خاص ایرانست . در قسمت اعظم فلات ایران قنات دیده می‌شود بخصوص درحوالی طهران و قم و اصفهان و یزد و کرمان . قنات عبارت از مجاری زیر زمینی‌است که بابکاربردن شیبی کمتر ازشیب سطح زمین آب را بسطح زمین

میرسانند . منبع قنات طبقه‌ای از زمین است که آب در آنجا جمع شده و عمق آن از ۵۰ تا ۸۰ فوت [تقریباً ۱۶ تا ۲۶ متر] است و وسعت آن به ۳۰۰ فوت [تقریباً ۱۰۰متر] میرسد . در قسمت علیای قنات آب از یك یا چند دالان زیرزمینی جاری و دریك‌جا جمع‌میشود . درقسمت سفلای قنات آب ازطبقات خشك زمین میگذردو بنقطه‌ای که درسطح‌زمین قراردارد میرسد و ازینجا ببعد در نهری روباز جاری می‌شود . مقطع قنات قریب به ٤ فوت [تقریباً یك‌متر] ارتفاع و ۲/۵ تا ۳ فوت [تقریباً ۷۷ سانتیمتر تا یك متر] عرض دارد .خاك‌زمینی را که کنده‌اند ازمیان چاهی عمودی وبوسیلهٔ دلوهای چرمینی که آنها را باطناب یا چرخ چوبین بالا میکشند بسطح زمین میرسانند . این چاه‌هانیز برای «مقنی» یعنی کسی که قنات را می کند هوای تازه فراهم میکند. هر گاه طبقه‌ای از زمین که محتوی آبست عمیق و شیب دهات کم باشد مسیر قنات طولانی میگردد . آبی که از قنات بدست میآید از ثانیه‌ای‌چند کوارت [1] تاقریب ۲۱ گالون [۹۵/٤۰۳لیتر]در ثانیه‌فرق‌میکند. دورترین نقطه از مظهر قنات «مادرچاه» نام دارد .

ساختن قنات مهارت بسیار لازم دارد و پیشهٔ مقنی گری [2] غالباً ارثی‌است . از قراری که میگویند ماهرترین مقنی‌ها یزدی هستند . روشهای بهره‌برداری از قنات گویا تاحدی تابع عرف‌و عادت و متعلق بدوران پیش ازاسلام‌باشد . گردیزی در زین‌الاخبار مؤلف بقرن یازدهم میلادی [قرن پنجم‌هجری] روایت میکند که بروزگار عبدالله بن طاهر که از ۲۱۳ تا ۲۳۰/۸۲۸-٤٤ والی خراسان بود پیوسته دربارهٔ کاریزها نزاع میکردند و در

۱-هر کوارت Quart عبارتست ازقریب‌یك‌و $\frac{1}{8}$ لیتر (مترجم) .

۲- در کرمان مقنی را «چاه‌خو» نامند .

در کتب فقه و اخبار رسول [صلعم] چیزی درباب کاریز و احکام مربوط بتقسیم آب نیامده بود . پس عبدالله همه فقهای خراسان و عده‌ای ازفقهای عراق را جمع کرد تا در احکام‌کاریزها کتابی ساختند و بنابگفتهٔ گردیزی آن را «کتاب‌قنی» نام کردند و این کتاب درزمان گردیزی برجا بود [1] .

قانون مدنی بالأخص از قنات یا کاریز ذکری نمیکند . بااینهمه قانون مصوب ششم شهریور ۱۳۱۰ (۲۸اوت۱۹۳۰) موسوم به «قانون راجع بقنوات» درین باب بحث کرده است . پیداست که مقصود ازتصویب این قانون تشویق مردم بساختن قنات بوده است . بموجب مادهٔ ۳ اگر کسی بخواهد قنات‌نوی احداث یا قنات کهنی را تعمیر کند و لازمهٔ این‌کارحفر چاه املاك مزروعی و باغهای متعلق بدیگران باشد ، صاحبان املاك مزبور حق ممانعت ندارنـد مشروط براینکه ساختمانی درآن ملك نکرده‌باشند و « قیمت عادلهٔ زمین و اعیان که چاه و استخر و مجرای جدید درآنجا حفر میشود قبلاً تأدیـه گردد » . درمورد املاك غیرقابل انتقال مانند موقوفات ، حق‌الارض عادله‌ای پرداخته می‌شود . بعلاوه بموجب مادهٔ ٤ «هرگاه کسی برای کشیدن زه‌آب و خشکانیدن باتلاق متعلق بخود و یا برای بستن سد و یا سیل‌برگردان و یـا جدا کردن آب از رودخانه و یا رد کردن جوی از رو یا زیر قنات یا مجری محتاج بتصرف درملك غیر باشد و نتواند با صاحب‌زمین درفروش یا اجارهٔ زمین تراضی نماید محکمه » بر له او حکم میدهد .

درپاره‌ای ازموارد روش تقسیم آب قنات بصدها سال پیش بازمیگردد . چنانکه میرزاعلی‌خان نائینی که در اواخر قرن‌سیزدهم (اواسط قرن‌نوزدهم) سفر میکرده و ازمیان اردستان میگذشته است مینویسد که بنا بر سنت‌محلی

۱ ــ زین‌اخبار ، ص۸ .

هنگامی که هلاگو نوهٔ چنگیزخان از اردستان عبورمیکرد فرمان داد که آبرا تقسیم کنند. پس این کار تحت نظارت خواجه نصیرالدین طوسی انجام گرفت و به۲۱ سهم یا فرزه تقسیم شد و بدهات و محلات اختصاص یافت. میرزا علی‌خان مینویسد که درزمانی که مشغول نوشتن این‌مطلب است هنوز این‌روش تقسیم آب بقوت خود باقی‌است [۱] و این سنت که روش تقسیم آب بزمان خواجه نصیرالدین بازمیگردد همچنان برقرار است.

در نیریز بنابر سنت، روش تقسیم آب یکی از قنات‌های محلی را بشیخ بهائی نسبت میدهند (عامهٔ مردم‌نیز می‌پندارند که‌روش تقسیم‌آب زاینده‌رود را او تنظیم کرده است). عمل تقسیم آب قنات مزبور در۱۶مهر (۸ا کتبر) یعنی در آغاز سال کشاورزی شروع‌میشود. ازین تاریخ ببعد تا ۳۰ مهر (۲۲ا کتبر) کسانی ازآب استفاده میکنند که درآن سهیم‌اند. ظاهراً هیچ حق تقدمی درین مورد قائل نشده‌اند و ازقراری که ادعا می‌شود هر کس طالب آب باشد میآید و در طی دورهٔ اول میبرد. سپس گردش آب بهمین ترتیب تابهمن(ژانویه)تکرارمیشود. چنانکه‌اگر کسی در۱۶مهر آب‌بر گیرد حق دارد که در اول و شانزدهم هرماه تا بهمن ماه ازآن بهره‌مند شود. همچنین اگر کسی در ۱۷ مهر (۹ا کتبر) آب ببرد حق دارد که در دوم و هفدهم هرماه تا بهمن‌ماه از آن‌فایده بر گیرد. عدهٔ سهامی کدآب‌قناتهای مختلف برحسب آن قسمت میشود متفاوتست.

قنات هور [بضم‌اول وفتح‌دوم] ۱۰٬۸۰۰ سهم‌دارد که میان تقریباً دویست تا سیصد صاحب سهم تقسیم می‌شود. سابقاً اوقات تقسیم‌آب ازروی ستارگان

۱- سفرنامهٔ میرزا علی‌خان نائینی از مشهد الی یزد و نائین، درآرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی، شمارهٔ ۷۲۶، ورق ۱۳۱

وآفتاب تعیین میشد اما امروز روز از روی ساعت تعیین میشود، واحد زمانی که دراین مورد بکار میرود فین [بفتح اول و سکون دوم] نام دارد و آن عبارتست از مقدار بیست دقیقه آب (نگاه کنید بصفحات بعد).

درکاشمر آب قنات به ۱۲ سهم ۱۲ دانگی یعنی جمعاً به ۱۴۴ دانگ قسمت میگردد. در قائنات که بیشتر با آب قنات مشروب میشود گردش آب در هر دهی فرق میکند [1]. در قائنات بیست وچهار ساعت آب عبارتست ازیك سهم که به ۱۲۰ فنجان تقسیم میگردد. عده ومساحت «تیر کار» یعنی قطعاتی که اراضی ده برحسب آن تقسیم میشود [2] بیشتر بستگی بگردش آب دارد چنانکه در علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند آب به ۱۴ سهم وزمین به ۷ تیر کار تقسیم میشود، ازین رو به هر تیر کار دو سهم میرسد. در گیو گردش آب ۱۶ روزست، بعبارت دیگر عدهٔ سهمها ۱۶ تاست که باز بهر تیر کار ۲ سهم می افتد. هرسال میان تیر کارها برای تعیین حق تقدم در توزیع آب پشك می اندازند و گردش آب سال آینده را ازروی آن تعیین می کنند. در معصوم آباد واقع درمغرب بیرجند یك فنجان آب ۳۶۰ مترمربع را آبیاری میکند. درپاره‌ای ازنقاط آذربایجان نیز زمین‌های ده برمبنای گردش آب تقسیم میشود.

در گز (جز) درمحال برخوار [بضم اول] واقع در نزدیك اصفهان آبیاری تماماً با آب قنات صورت میگیرد. گز داری هفت قنات است که هر کدام چهاردسته از «دشت»ها را مشروب میکند. مساحت زمینی که با یك «طاق»

---

۱ - اصطلاحی که برای rotation of water بکار میرود، درمشرق ایران «مدار آب» یا «گردش آب» و اصطلاح نقاط مرکزی ایران «رشن» [بفتح اول] است.

۲- نگاه کنید بفصل شانزدهم.

آب مشروب می‌شود نسبت بهر قناتی متفاوت است چنانکه یك طاق از قنات گزآباد ۴۰ جریب[1] «کلوخ» (یعنی زمینی که برای کشت و کار شخم زده و آماده شده است) یا ۵۰ تا ۶۰ جریب زمین زیر کشت را مشروب می کنند. قناتهای دیگر ازقرار هرطاق فقط ۱۰ تا ۲۰ جریب زمین را آبیاری میکنند. گردش آب قناتهای مختلف،مختلف است ودرمورد قنات گزآباد ورحمت آباد که هـر کدام به۲۸طاق تقسیـم میشود عبارتست از۱۴روز و درمـورد قنات کلشاباد [بفتح اول ودوم] که به ۳۰طاق تقسیم میشود ۱۵ روز ودرمورد قنات فیروزآباد وقنات حسین آباد و قنات حیدر آباد که هریك به ۳۲ طاق تقسیم میشود۱۶روز . بااینهمه گردش آب قنات امیرآبادهشت روزستوسبب‌این‌امر یعنی کوتاهی گردش آب آنست که خاك زمینی که باآب‌این‌قنات‌مشروب‌میشود سست‌ترست و ازخاك زمین مجاور متصل بآن یعنی گـز زودترخشك میگردد و بهمین سبب لازم است که بیشتر و مکرر آبیاری شود . درترق [بفتح اوّلا] واقع دربین مورچه خورت وکاشان گردش‌آب برحسب قنات از ۹ تا ۱۲ و۱۵ روزفرق میکند . دربید هند [بفتح‌ها] ۱۲روز ودر مورچه‌خورت ۱۴روزست. در اصطهبانات فارس که پنج‌قنات دارد آب آنهابه ۲۵۰سهم یا«رسد» [بفتح اوّل ودوّم] قسمت میشود .

در بعضی نواحی اگر بعلت خشك سالی نقصانی‌فاحش در آب قنات پدیـد آید گردش‌آب تغییرمییابدچنانکه در۱۹۴۴ [۱۳۲۲ـ۲۳ش.] آب‌قنات بیشتر نقاط واقع درحومهٔ یـزد باستثنای اردستان بمقـداری عـظیم کاهش یافت . فی‌المثل زمین علی آباد نزدیك یزد که معمولاً نوبت آب آن هشت‌روز یك بار بود فقط ۱۶روز یك بارآبیاری میشد . در یزد گردش آب غالباً ۱۵یا ۱۶

۱ـ درناحیهٔ گز جریب مساویست با ۱٬۴۴۴ ذرع مربع (تقریباً ۱٬۷۳۱ یاردمربع) .

روزست . واحد آب جرّه [= جرعه ؟] یا «سبو» است که از تقریباً $\frac{1}{2}$ ۸ دقیقه آب درمیبد تا ۱۱ دقیقه دریزد و $\frac{1}{2}$ ۱۱ دقیقه در اشك زار فرق‌میکند .

دراملاك اربابی قنات بمالکی متعلق است که آب قنات درملك اوجاریست. دربعضی نواحی که زمین براساس مزارعه زراعت میشود قطعه زمین‌هائی که از آب قنات مشروب میشوند نسبت بسهم معینی ازآن دارای حق ناشی ازمرور زمانند . درین گونه موارد هر کس بخواهد زمینی رااحیا کند باید آب رااز کسی بخرد که آب زائد برمصرف داردیابعللی حاضر بفروش آنست. دربسیاری ازنواحی اراك حال بدین‌منوال است . دربعضی‌نقاط ملکیّت زمین وآب ازهم جداست چنانکه این‌نکته در مورد اصطهبانات (امّا نه درحوالی خیر [بکسر اول] وایج [بکسراول]) مصداق دارد گرچه درواقع‌غالباً چنین اتفاق میافتد، که یك تن درآن واحد مالك آب و همچنین زمینی است کـه آنرا آبیاری میکند . درناحیهٔ یزد باستثنای نجف‌آباد ، مهدی‌آباد ، صدرآباد ، جلال‌آباد وچند جای معدود دیگرملکیت زمین وآب ازهم جداست ، دومی غالباً بیك مالك غایب تعلق داردواولی بزارعی که آنرا زراعت میکند. همچنین درمیمه ملکیت زمین و آب ازهم جداست ودر بعضی نواحی اردستان نیز حال بدین منوال است .

گاهی‌چنین اتفاق میافتد که قناتی بیش ازیك قـریه رامشروب میکند ، درین صورت هر دهی نسبت بآب آن قنات‌برای مدت معین وهرچند روز یك بار دارای حق ناشی از مرور زمانست .فی المثل خرم دشت که سه فرسخی از کاشان دورست و بـر سر راه نـطنز قرار دارد از دهات خـرده مالك است که بیست سی خانوار سکنه دارد . این‌ده با ده مجاورموسوم به جنب خـرم دشت (یعنی ده متصل به خرم دشت) درآب یـك قنات شریك است ، اولی در ۲٤

ساعت ۱۸ ساعت و دومی ۶ ساعت آب می‌برد .

مخارج تعمیر و نگاهداری قنات بسته بنوع خاك و طول قنات یعنی فاصله میان «مادرچاه» و مظهر قنات فرق میکند ، دریك جا کمتر و درجای دیگر بیشترست و در هرحال این مخارج تقریباً پیوسته گزاف است . اگر قنات در خاك سستی جاری باشد نه تنها دائم باید لاروبی شود بلکه باید حلقه های سفالینی درمجرای قنات بنشانند تا مانع ازنشست قنات شود .[1] در بعضی نقاط خاصّه در کرمان مسیر قنات بسیار طولانیست و بهمین سبب مخارج نگاهداری آن نسبةً سنگین است . گاهگاه قناتهای طویل درسایر نقاط نیز دیده میشود چنانکه فاصله میان مادرچاه قنات گزآباد واقع در برخوار ومظهر آن تقریباً پنج فرسخ است .

دربرخوار قناتها رامعمولاً درفاصلهٔ اول نوروز الی سی روز پس از آن (۱۹ آوریل) «لاروبی» میکنند وسایر تعمیرات را درسراسرسال انجام میدهند . لاروبی قنات بیشتر بعهدهٔ مالك است امّا لاروبی نهرهای زمینی که آب قنات در آن جاریست بعهدهٔ زارعانیست که آن زمین را زراعت میکنند . دریزد لاروبی نهرهای زمینی بعهدهٔ رعایاست و درنقاطی که «میراب» دارد این کار رابنا بدستور میراب برعهده میگیرند . باتوجه بکارفراوان و مخارج گزافی که غالباً لازمهٔ نگهداری قنات است برروی هم عجب نیست که عدهٔ فراوانی ازقناتهای ویران در نقاط مختلف ایران دیده شود . بعلاوه سرمایهٔ اولیّه‌ای که در احداث قنات جدید یا تعمیر قنات قدیم ومتروك بکار میرود معمولاً هنگفت است و بهمین جهت این کار را بیشتر عمده مالکان بگردن میگیرند ، این

۱ ـ این حلقه‌ها درطهران واطراف آن معروف به کول [فتح اول ودوم] (یا کول) [باشباع ضمهٔ واو ا ودرفـا موسوم به کم [بفتح اول] است . دربعضی نقاط دراین مورد اصطلاح «نی» رابکارمیبرند .

نیز درصورتیست که از وجود امنیت نسبی مطمئن شونـد . درپاره‌ای ازنقـاط خاصّه در« گز » درسالهای اخیر ازطرف عمده مالکان کارهائـی برای تعمیر و احیای قناتهای کهنه صورت گرفته است .[۱]

ارزش قنات‌ها درجاهای مختلف باهم فـرق بسیاردارد . درمعصـوم‌آباد ، مغرب بیرجند ، ارزش یك فنجان یعنی آبی که تقریباً ٤۳۱ یارد مربع [در حدود ۳٦۰ مترمربـع] را آبیاری میکند بالغ بر ۲٬۵۰۰ ریـال است . در نیریز ارزش یـك‌فین‌آب (یعنی ۲۰ دقیقـه آب) ۱٬۰۰۰ ریـال واجاره بهای سالانهٔ آن از ۵۰ تا ۷۰ریال میباشد ومیگویند که این‌قیمت‌ها نسبت بده سال پیش‌ترقی کرده است. دراصطهبانات ارزش یك رسد (یعنی $\frac{۱}{۲۵۰}$ آب پنج‌قنات واقع درآن محـل) ٦۰،۰۰۰ریال وجمع کـل «ارزش اجاره‌ای»[۲] آن یك میلیون ریال است . در اشك زار نزدیك یزد آب قناتی که میگفتند بهترین قناتست‌در۱۹٤۵ [۱۳۲۳ـ٤ ش.] سالانه جرّه‌ای (یعنی $۱۱\frac{۱}{۲}$دقیقه‌آب)تقریباً ۱،۰۰۰ریال بفروش میرفت . قیمت یك جرّه آبی که گاهگاه خریده میشد٦۰ ریال بود و میگفتند که قیمت آب سال بسال فـرق میکند و ارزش یـك جرّه ۲۰،۰۰۰ ریال بود . قنات دیگری را درهمان جا ازقرار سالانه جرّه‌ای ۵۰۰ ریال‌اجاره داده بودند . اجاره‌بها حتماً بپول‌نقد نیست . مثلاً قنات‌دیگری در اشك‌زار باین شرط اجاره داده شده بود که صاحب قنات بمستأجر بذر بدهد وسه پنجم محصول سهم‌ببرد . درزاچ نزدیك یزدقیمت آب ازقرار جرّه‌ای یا سبوئی ۷۰۰ریال درسال است . درفیروزآباد در۱۹٤۵[۱۳۲۳ـ٤ ش.] قیمت هرجرّه درسال ۵٤۰ ریال وارزش ملکی‌آن بابت هرجرّه ۱۵،۰۰۰ ریال بود .

۱ـ میگویند که سیل۱۹٤۹[۱۳۲۷ـ۸ش.]بسیاری ازقناتها راخراب وبقیه رااز بین برده‌است.
۲ـ rentable value

درده‌شیخی که آن‌نیز نزدیك یزد است ارزش هرجرّه درسال ۱۹۴۵[۱۳۲۳-۴ش.] ۱۴،۰۰۰ ریـال بود . در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۸ ش .] آب حومهٔ یزد ساعتی ۵۰ تا ۸۰ ریال و آب چاهی که با تلمبهٔ برقی کار میکرد ساعتی ۵۰ ریال فروخته میشد. درمحولات یعنی در «گرمسیر» تربت حیدری آب بی‌نهایت گرانبهاست، دربعضی موارد اجاره‌بهای یك ساعت آب درسال به ۵۰،۰۰۰ ریال میرسد .[۱]

مأمورمحلی‌ای که متصدی آبیاریست معمولاً معروف به «میراب» است .در قرون وسطی دربسیاری نقاط خاصّه درمرو، اصفهان وشیراز ، مقام میرابی از مقامات مهم وغالباً موروثی بود . اصطخری آنجا که به بیان تقسیم رود مرغاب در مرو میپردازد مینویسد : « و یتوّلی هـذالماءِ امیر علی حدّه و هو اجـلّ من‌والی»[۲] .درشیراز خانواده‌ای بوده‌است که چندین پشت آنان مقام میرابی داشته‌اندچنان که حاجی‌محمدعلی میراب که این‌مقام را از پدربارث برده‌بود دراواخر دورهٔ صفویه مستوفی هم شد . خلف او آقا خـداداد میراب نیز در زمان کریم‌خان زند (۱۱۶۳-۹۳/۱۷۵۰-۷۹) میراب شیراز بـود . هـمچنین فرزند اوحاجی‌تقی میراب مقام میرابی داشت وپس ازوفـرزنـدش آقا هادی این مقام را یافت ومقام «مباشرحـومـه» شیراز را نیز بآن افـزود. پسر او حاجی‌میرزامحمّد میراب همین‌شغل راداشت وپس‌ازآنکه در۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ درگذشت پسرش میرزافضل‌الله میراب جانشین اوشد .[۳]

بموجب «طومار» صفویه راجع بطرز تقسیم وتنظیم آب زاینده رود کـه پیش ازین نقل کردیم میراب و نوکرانش ۶۳۰ تومان و۲ قران و ۱۲ شاهی

۱- فریزر که در۱۸۳۳[۱۲۴۹ق.] کتاب خودرا نوشته‌است ذکری از قنات جعفرآباد نزدیك ری (درطهران) میکند که‌آب آن‌راسالی ۱۰۰۰ تومان اجاره میدادند وارزش‌ملکی‌آن ۱۰،۰۰۰ تومان یعنی‌ده برابر درآمد سالانهٔقنات‌بود(سفرزمستانی،ج ۲، ص۶۴).

۲-ص، ۲۶۱-۲.

۳-فسائی ، ج ۱ ، ص ۷۴-۵ .

حقوق میگرفتند. دردوره‌ای که بزمان حال بسیارنزدیك ترست حقوق سالانهٔ میراب درحدود ۶۰،۰۰۰ روپیه (تقریباً ۳۵۳ لیره) بود. این مبلغ میان «بلوکها» ودربلوکها ما بین دهات تقسیم میشد. امروزروزمیراپ را مانند زمان صفویه پیوسته ازمیان کدخدایان جی تعیین نمیکنند وهمچنین کیفیت انتصاب اوبنحوی که درزمان صفویه معمول بود نیست. آب زاینده رود وزمینی که با آن مشروب میشود بسی وسه سهم قسمت میگردد وازطرف صاحب هرسهم نماینده‌ای برای انتخاب میراب ومعرفی او بـه‌ادارهٔ کشاورزی تعیین میشود. ادارهٔ کشاورزی پس ازحصول اطمینان باین که وی مورد اعتماد اکثریت است حکم انتصاب اوراصادرمیکند. دستمزد میراب را که مردم میپردازند بمأخذ روزست ومقدار آن راسی وسه تن نمایندگان مزبور معیّن میکنند. اگراین نمایندگان نتوانند درمورد تعیین میراب اتفاق آراء حاصل کنند هربلوکی وقتی که نوبت آب باورسید نماینده‌ای جهت نظارت درطرز تقسیم آب میفرستد. ناظران نهرها [وباصطلاح اصفهانیها مادی‌ها] یعنی «مادی سالاران» امروزرز ازطرف مردم تعیین میشوندومزدآنان را (دربسیاری موارد) مالکان میپردازند.

در طرق (نزدیك مشهد) شخصی بعنوان «سرمیراب» وجود دارد که بطرز تقسیم آب درسراسر آن محل نظارت میکند و تابع «داروغه» یا کدخداست [1]. مزد ماهانهٔ او ۱،۵۰۰ ریال و ۳ خروار گندم در سال و علیق اسب او درماه عبارتست از ۳ کیلوگرم جو و ۶ تا ۹ کیلوگرم کاه و $1\frac{1}{2}$ کیلوگرم یونجه. چهار میراب زیردست سرمیراب کارمیکنند که‌هر کدام درماه ۳۳۰–۳۵۰ ریال مزد میگیرند بعلاوه سالی تقریباً ۴ خروار گندم و علیق اسب بشرحی که گفتیم. پول نقد را مستأجر (چون طرق موقوفه‌است)

۱- نگاه کنید باوایل فصل نوزدهم.

میپردازد و جنسی که باید بمیرابها بدهند از جمع کل محصول کسر میشود . «خیابان» واقع در نزدیکی مشهد دو میراب دارد که هر کدام ۴۰۰ ریال از مستأجر دریافت میکنند بعلاوه ۶ خروار گندم وجو که دو ثلث آن گندم و یك ثلث جوست و اینها را از مجموع محصول بمیرابها میدهند . در ناحیهٔ تربت حیدری معمولاً مزد میراب را براساس مقاطعه میپردازند نه بوسیلهٔ دادن سهمی از غله . در آبرود (اورو) میراب بابت هر سهم آب ده من غله میگیرد .

دربعضی جاها مانند اصفهان که تقسیم آب کار پیچیده‌ایست یا درپاره‌ای از نقاط که درفصول معینی از سال آب رو بنقصان میگذارد معمولاً یك مأمور رسمی جهت مراقبت در امر تقسیم آب بکار میگمارند یا چنین مأموری را درطول مدت کم‌آبی منصوب میکنند . دربسیاری‌ازنقاط دیگر تقسیم آب یکسره در دست خود دهقانانست ، در اردستان حال بدین منوالست و در خراسان که‌آبیاری بوسیلهٔ قنات صورت میگیرد معمولاً میراب‌بکارنمیگمارند، در کردستان نیز چنین است چنانکه حتی در مورد تقسیم‌آب رودخانه کمتر پای میراب بمیان میآید . هر گاه وظایف میراب چندان نباشد که همهٔ وقت اورا بگیرد غالباً میراب را ازمیان کشاورزان انتخاب میکنند . فی‌المثل در جوشقان فقط در سالهائی که آب استثنائاً کمیابست میراب بکار میگمارند و زارعان از میان خود کسی راکه بدرستی او اعتماد دارند برای این کار معین میکنند . در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش .] یك میراب که چهار وردست داشت برای مراقبت درتقسیم آب جوشقان تعیین شد . این چهار وردست همه دهقان بودند و بهر کدام از قرار هر ۱۰ «کیله» [۴۳۸ متر مربع] یك من شاه گندم و نیم‌من شاه جو بابت مزد میدادند و جمع مزد آنان به ۴۸۰ من

تبریز گندم و ۲۴۰من تبریز جو میرسید که بنسبت متساوی میانشان قسمت میشد . ازطرف دیگر در آبیانه هرسال میراب را مالکان عمده‌تری که‌مزد او را هم می‌پردازند تعیین میکنند . مزد او نقدی نیست ، جنسی‌است که هنگام برداشت محصول بوی میدهند .

در نیریز هر قناتی یك یا چندتن متصدی بنام «سرطاق» دارد که مأمور تقسیم آبند و هرسرطاق دوتن بنام«لاوان» زیردست خود دارند که درتقسیم آب نظارت میکنند . تمام معاملات مربوط بتقسیم آب و خرید و فروش تمام یا بعضی از سهام آب و انتقال آنها بدیگری ازطریق ارث بوسیلهٔ سرطاق در دفتری ثبت می‌شود که او بهمین منظور نزدخود نگاه میدارد. بجای‌مزدسالی پنج روز آب باو اختصاص میدهند و این‌را «خمسه» مینامند. این ایام‌خمسه ازین قرارست : ۳۱ فروردین، ۳۱ اردیبهشت ، ۳۱خرداد ، ۳۱ تیـر و ۳۱ امرداد : از نظر تقسیم آب (بنحوی که پیش‌ازین بیان‌شد) بقیهٔ هفت ماه‌سال را از قرار ماهی سی‌روز حساب میکنند ، بااین ترتیب اول‌مهر به۳۱شهریور میافتدو ماههای‌بعد هر کدام یك‌روز زودتر ازماههای معمولی شروع‌میشودو یك روز هم باسفند می‌افزایند بطوریکه سی‌ام اسفند از سال آبیاری برابر می‌شود با ۲۹اسفند یعنی آخرین روز سال نجومی .

مزد لاوان‌ها را مالکان بجنس و باتعیین سهمی ازمحصول باغها و دشتهائی که لاوانها در آبیاری آنها نظارت میکنند، میدهند و بطورکلی مزد آنها در روز بالغ به۲۰ تا ۳۰ ریال می‌شود . سرطاق و لاوان ازطرف‌صاحب یاصاحبان قنات تعیین میشوند. اشك‌زار (نزدیك‌یزد) یك میراب دارد که ده «پاکار» تابع او می‌باشند . مزد هریك ازپاکارها در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳ـ۴ ش.] درسال از قرارجره‌ای ۵۰ ریال بوده است . درممسنی که‌آب نسبةً فراوانست‌میراب را

بجهت زراعت برنج بکار میگمارند . در کرمان معمولاً میراب در دهات مشاع دیده میشود و ازمجموع محصول سهمی‌هم باو میرسد .

درسیستان مأموری، که متصدی آبیاری‌است معروف‌به «آبیار» است . تااین اواخر دونوع آبیار وجود داشت : یکی آبیاری بود که آب‌را بده میرساندو دیگری آبیاری که در تقسیم آب داخل ده مراقبت میکرد و بهر یك از این دو $1\frac{1}{2}$ درصد محصول را میدادند شغل آبیار نوع‌دوم اکنون منسوخ شده و وظایف او بکدخدا انتقال یافته است . آبیارهائی که باقی‌مانده‌اند هر یك ۳من گندم ازقرار هر حصه[۱] از زمینی که مسؤول آبیاری‌آنندمیگیرند. در هر «بلوك» یك «سرآبیار» وجود دارد که مزد او را بنگاه مستقل آبیاری می‌پردازد .

دربعضی نقاط کرمان که هزینهٔ نگهداری و تعمیر قناتها قسمت عمده‌ای از مخارج مالك را تشکیل میدهد و مقنی (یا چنانکه در محل معروف است «چاه خو») پیوسته سرگرم کارست مقدار معینی از محصول را برای او ازمجموع محصول کسر میکنند . مثلاً در رفسنجان و فیض آباد (نزدیك‌رفسنجان) سهمی از مجموع محصول را برای مأموران‌مختلف‌منجمله مقنی برمیدارند[۲] . مقنی همچنین در رفسنجان یك بغل («بافه») از غله هنگام درو و پیش‌از کوبیدن خرمن برمیدارد که مقدار آن به‌پنج الی شش من تبریز غله میرسد .

در ۱۹۴۳ [۱۳۲۱-۲ش.] قانونی گذشت که ظاهراً بدولت اختیار بیشتری در نظارت بر مسألهٔ آبیاری میداد یعنی بیش‌از‌آنچه شرع‌اسلام درنظر گرفته

۱- برای اطلاع از روش زمین‌داری در سیستان نگاه کنید بفصل دوازدهم . ۲- نگاه کنید بفصل نوزدهم [مقصود از مأموران‌مختلف کدخدا و پاکار و نجار و آهنگر و حمامی و امثال اینانست که در ده کار می کنند ودرفصل نوزدهم بتفصیل درباب هریك بحث شده است] .

بود . هرچند پیدا بود که مقصود اصلی ازین قانون تسهیل امور آبیاریست باانیهمه مشتمل برمقرراتیست که بدولت اختیارات وسیعی درنظارت برمسألهٔ آبیاری میدهد ونظارت دولت‌را شامل‌حال قناتهای متعلق باشخاص‌هم‌می کند. باوصف این هنوز این اختیارات غالباً درمورد تأسیسات آبیاری که قبلاً وجود داشته اعمال نشده است . بموجب قانون « اجازهٔ تأسیس بنگاه آبیاری » مصوب ۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۲۲(۱۹٤۳) تأسیس یك‌بنگاه آبیاری که تحت‌نظارت وزارت کشاورزی باشد اجازه داده شده‌است [1] . مادهٔ ۲ مقرر داشته‌است که درظرف‌ده سال‌سالانه مبلغ ٤٥میلیون‌ریال بوسیلهٔ بانك کشاورزی وپیشه‌وهنر دراختیار بنگاه مستقل آبیاری گذاشته‌شود . بنگاه موظف است که نقشه‌های ساختمانهای آبیاری و زه کشی راکه قبل از تصویب قانون حاضر شده است عملی سازد و برای توسعهٔ بیشتر در امر آبیاری نقشه‌هائی طرح کند (مادهٔ٤) و درصورت لزوم بمالکانی که بخواهند بهزینهٔ خود بعملیات آبیاری اقدام کنند از نظر فنی کمك کند (مادهٔ٥) و بهای آبی راکه براثر عملیات بنگاه آبیاری فراهم‌شده طبق ارزش و قیمت معمول درهر محل دریافت کند (مادهٔ٦) و درآمد حاصل از تأسیسات آبیاری رابتوسعهٔ آبیاری اختصاص‌دهد (مادهٔ۷) باستثنای ۱۰درصدی که باید بمصرف اموربهداشت‌و فرهنگی‌دهقانان و اصلاحات کشاورزی برسد (مادهٔ۸) . « بنگاه مستقل آبیاری مکلف است برای انجام عملیات آبیاری یا زه کشی هرنقطه شرکت‌هائی با سرمایهٔ‌بنگاه و سرمایهٔ مالکین تشکیل‌دهد . ولی چنانکه پس‌از خاتمهٔ عمل مالکین یا اشخاص دیگر حاضرباشند که تمام یاقسمتی از سهام دولت را خریداری

---

۱ ـ عنوان‌کامل این بنگاه، بنگاه مستقل آبیاریست امادرصفحات بعد بنام بنگاه‌آبیاری‌ازآن یاد خواهیم کرد .

نمایند بنگاه آبیاری مجازست با تصویب هیأت وزیران سهام خودرا بمصرف فروش برساند و مبلغ حاصله ازفروش سهام‌را ... برای امور آبیاری تخصیص دهد . در خرید سهام مالکینی که از آب استفاده می کنند حق تقدم خواهند داشت و همچنین بنگاه آبیاری می‌تواند سهام شرکاء دیگررا بارضایت آنها از محل اعتبارات آبیاری خریداری نماید» (مادهٔ۹) . نظارت درکلیهٔ امور آبیاری کشوراز قبیل تأسیسات آبیاری‌ساختمان‌هاتقسیم آب‌رودخانه‌ها و انهار عمومی‌واستخرهای عمومی‌وچشمه‌سارهای عمومی که آب‌آنها بمصرف زراعت میرسد بارعایت قانون مدنی بمقدار حقابه و مطابق معمول هر محل بعهـدهٔ بنگاه آبیاریست » (ماده۱۰) . « برای حسن جریان و تنظیم و تقسیم آبها ونگاهداری سدها ومخزن‌ها وانهار عمومی‌و آب‌بندآن‌ها واستخرها وقنواتی که صاحبان متعدد دارند بنگاه آبیاری مجازست هیئت‌هائی از مالکیـن و حقابه برها تشکیل‌دهد و صندوقهای مخصوصی برای تأمین این منظور ایجاد نماید. کلیهٔ مالکین وحقابه‌برها موظف‌خواهندبود بنسبت‌آبی که از آن‌استفاده میکنند یا مالك هستند سالیانه مبلغی بمیزانی که بتشخیص این‌هیأت‌ها معین خواهدشد بصندوق مزبور بپردازند تا درموارد لزوم تحت نظر خود هیأت‌ها بمصرف مرمت سدها و انهار و ساختمان مقسم‌ها و تعمیر قنـوات و غیـره برسد » . بااینهمه « مخارج تعمیر قنوات‌فقط تحت‌نظر مالك یا هیأت‌منتخبهٔ مالکین بعمل خواهد آمد » (مادهٔ۱۱) . درین قانون مقرراتی برای استیفای مطالبات بنگاه از مالکان [یعنی مالکانی که‌بخواهند ازپرداخت‌سهمیهٔ‌مذکور در مادهٔ ۱۱ استنکاف کنند] پیش بینی شده است (مـادهٔ ۱۲) . « نسبت بقنوات ... و مجاری میاه و اراضی مستعد برای احداث قنوات جدید کـه صاحبان متعدد دارند درمواردی که دایر کردن یك‌قنات بایر ویا تنقیه و یا

ازدیاد آب یك قنات دایر... ضرورت پیدا نماید بمحض تقاضای مالك یامالکین یك دوازدهم آب قنات، بنگاه آبیاری باید درصدد بازجوئی برآمده اولاً تشخیص دهد که عملیات مورد تقاضا لازم یا مفید میباشد. ثانیاً معین کند که اقدام بآن ازلحاظ فنی ممکن بوده و مطابق قانون مدنی مزاحم قنوات دیگر نباشد. سپس مراتب را بمالکین عمده کتباً ویا بوسیلهٔ درج دریکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار و الصاق اعلان درمحل بخرده مالکین اخطار نماید. مالکین مزبور موظف هستند در مدتی که کارشناس معین می کند و در هرصورت از دوماه ازتاریخ اخطار تجاوز نخواهد کرد نسبت بعمران قنات خود اقدام نمایند. چنانکه یك چند نفر از آنها نتوانند یا نخواهند درظرف مدت مزبور در قنوات خود اقدام بکار کنند بنگاه آبیاری مکلف است که بلافاصله کار قنوات مزبور را بشریك یا شرکائی که تقاضا نموده‌اند واگذار کرده و خود نسبت بکار آن نظارت نماید و سهمی ممتنعین را از اعتبارات آبیاری بپردازد و پس از انجام کار طلب خودرا بانضمام سود صدی دوازده بعلاوه صدی ده جریمهٔ تأخیر تأدیه از ممتنعین مطالبه و دریافت دارد» (مادهٔ ۱۳).

پیش از تصویب این قانون چندین شرکت آبیاری وجود داشت که یکی از آنها شرکت آبیاری بهبهان است و این شرکت در ۱۹۳۹ [۱۳۱۷-۱۸ش.] تأسیس شده است. بهبهان درمیان دشتی، و تقریباً در ۱۵ میلی [۲۴ کیلومتری] جنوب رودخانه مارون قرار گرفته است. این رودخانه از مشرق بمغرب جاریست و نشیب دشت اندك اندك روبجنوب بیشتر میشود. درقرون وسطی دشت بهبهان با بکار بستن روش آبیاری پیچیده‌ای از آب قنات و نهر مشروب میشد اما براثر درهم شکستن سدی که از زمان ساسانیان بر رود مارون نزدیك شهر ارّجان بسته بودند این روش ازمیان رفت. مقصود شرکت آبیاری بهبهان این

بود که اولاً قسمتی از دشت بهبهان را مشروب کند وثانیاً برای‌شهر بهبهان آب‌فراهم‌آورد. ازینرو نهری‌ازرود مارون جدا کرده‌اند که ازمجرائی بطول ۴،۴۰۰ متر میگذرد . از انتهای جنوبی‌مجری‌نهری بطول ۳،۳۲۲متر دردشت جاریست و ازآن سه نهر دیگر منشعب میگردد که آب هر کدام ازآنها در نهرهای فرعی جاری میشود . در ژوئن۱۹۴۵ [دیماه۱۳۲۳ش.] ظرفیت آبیاری آبی که در نهرها جاری بود به۵،۰۰۰ ایکر[۲۰۷۵هکتار] میرسید ونداشتن سرمایه موجب وقفهٔ عملیات شرکت تا دوسال پس‌ازآن تاریخ‌شد . دراکتبر ۱۹۴۷[مهر۱۳۲۵ش.] کاررا ازسر گرفتند ودر ژوئن۱۹۴۸ [خرداد۱۳۲۷ش.] ظرفیت آبیاری تا ۷،۵۰۰ ایکر [۳۱۱۲/۵۰۰هکتار] افزایش یافته‌بود[1] .

ازجمله شرکتهای آبیاری که پس‌از تأسیس بنگاه مستقل آبیاری‌ایجاد شده‌است‌بایدشرکت‌آبیاری‌آذربایجان را نام برد که‌دربهمن ۱۳۲۶ (ژانویه- فوریه۱۹۴۸) با سرمایهٔ تقریباً ۳۰میلیون ریال تأسیس‌شد و ازین مبلغ ۱۰ میلیون ریال را بنگاه آبیاری و ۹میلیون ریال را شهرداری تبریز و بقیه را اشخاص تأمین کردند .

بموجب شریعت اسلام چاه‌ها تقسیم‌میشود به(الف) چاههای عمومی (ب) چاههای خصوصی مانند چاههای واقع در مراتع که اغنام و احشام و صاحبان آنها مادام که درمرتع‌اند نسبت باستفاده ازین گونه چاهها‌دارای حق‌تقدم‌اند و (ج) چاههای خصوصی که درحکم ملک‌شخصی است . چشمه‌ها تقسیم‌میشود به(الف) چشمه‌های طبیعی که هر کس زودتر ازدیگران ازآب آنها برای احیای زمین استفاده کرد نسبت بآنها حق تقدم پیدامیکند ، (ب) چشمه‌هائی که اشخاص کنده‌اندواین چشمه‌ها با حریم[2] آنها به‌صاحبان آنها تعلق‌دارد

۱- همچنین نگاه کنید بفصل‌هفدهم . ۲- نگاه کنید به‌مطالبی که درفصل‌نهم تحت‌عنوان «حریم» بیان کرده‌ایم .

و (ج) چشمه‌هائی که در املاك شخصی در آورده باشند و این چشمه‌ها بصاحبان آنها متعلق است[۱] .

چاههای واقع در مراتع غالباً مشمول حقوق و عوارض مخصوصی نیست . با اینهمه در ناحیهٔ تربت‌حیدری صاحبان چاههای واقع در مراتع عوارضی بنام «حق‌چاه» میگیرند که معمولاً عبارتست از یك یا چند بره ومقداری روغن و این حق چاه را از گله‌دارانی که از مراتع استفاده میکنند میستانند . در بعضی موارد ملکیت چاه و مرتع در شخص واحد جمع نیست و اگر کسی از مالك اجازهٔ حفر چاه گرفته باشد حق چاه‌را خود او از گله‌دارانی که از چاه استفاده میکنند میگیرد .

روش آبیاری با آب چاه در نقاط بسیار پراکنده و دور ازهم مانند خوزستان ، نواحی ساحلی خلیج‌فارس ، ایالت فارس ، اصفهان وبعضی نواحی شرقی و نواحی ساحلی دریاچهٔ رضائیه دیده میشود . درحوالی شیراز مقدار فراوانی ازصیفی‌کاری خاصه خربوزه و هندوانه با آب چاه مشروب میشود . در قرابولاغ فارس زراعت غالباً با آب چاه صورت میگیرد و چاهها دائماً درکارند مگر در ماههائی که انتظار بارندگی میرود. آب این‌چاهها را با یك الی شش یا هشت گاو میکشند و هردو نفر بایك گاو کارمیکنند. ناحیهٔ پیرامون شهر بهبهان باآب چاه مشروب میشود[۲] . زمین این ناحیه‌بدونقطه نسبةً کوچك تقسیم میشود که هر کدام‌بیشتر بزراعت «صیفی‌کاری» اختصاص دارد. عمل چاه‌زدن درنقاط مختلف‌مملکت اختلاف کمی باهم‌دارد وبررویهم اصل کلی که از آن پیروی میشود یکیست ، درتمام موارد چاه را با روش و اسلوب ساده و ابتدائی میکنند وچاه کندن‌کاریست پرزحمت و کم بهره .

۱ــ نگاه کنید به‌ماوردی ، ص ۳۲۰-۲ .
۲ــ این ناحیه موسوم است به «چاه‌آب‌اطراف شهر» .

چرخ چوبینی را بطورعمودی در دهانهٔ چاه قرارمیدهند و گاوی یا استری بآن میبندند که با پائین و بالارفتن ازمسیری که درمقابل چاه است چرخ را بگردش درمیآورد. طریقهٔ دوم آنست که گاوی یا استری را دائم در مسیر مدوری که پیرامون چاه احداث کرده‌اند میگردانند تا چرخ افقی دیگری (مانندٔ چرخ‌دول» معمول دراطراف شوشتر) بکار افتد و این چرخ هم چرخ عمودی اصلی را بحرکت درآورد. آب را با دلو چرمینی که به‌تسمه‌ای متصل است بالا میکشند و همینکه دلو بانتهای فوقانی تسمه رسید آب آنرا در مجرائی خالی میکنند که بزمین مورد شرب راه دارد.

در سالهای اخیر عده‌ای چاه درنقاط مختلف کنده‌اند که آب آنها را با تلمبه بیرون میآورند. مثلاً درحوالی‌یزد عده‌ای چاه‌عمیق حفر کرده‌اند که چنانکه میگفتند در ۱۹۴۹[۱۳۲۷–۸ش.] سی‌تائی ازآنها کارمیکرد و چون باین‌وسیله برمقدار آب افزوده شده‌بود ازقراری که‌میگفتند قیمت‌آب کمی پائین‌آمده بود. صاحبان این‌چاهها بیشتر شهر نشین‌اند اما دربعضی موارد کشاورزان وخرده مالکان درآنها سهیم میباشند. میگفتند صاحبان این‌چاهها میتوانند امیدوار باشند که سرمایهٔ اولیه‌ای راکه دربن راه بکار برده‌اند (درحدود ۹۰۰،۰۰۰ ریال‌بابت‌حفرهرچاه) درظرف یك دوسال بازیابند. اگر درواقع حال بدین‌منوال باشد قیمتی که برای آب معین کرده‌اند گران بنظر میرسد. این‌کار یعنی حفر چاه و افزایش آب را دهقانان بی‌چون و چرا نمی‌پذیرفتند و می‌ترسیدند که مبادا صاحبان چاه‌ها درابتدا آب را بقیمت نسبةً ارزانی بفروشند تا آنان باحداث باغو غیره تشویق شوند و همینکه بصرف سرمایه وکار در باغهای خود پرداختند قیمت آب افزایش‌یابد وناچار شوند که آن‌را ببهایی گزاف بخرند یا ناگزیر باغهارا رها کنند تا از بی‌آبی

ویران و نابود شود . اهالی کاشمر اخیراً در آنجا سه چاه کنده‌اند و آب این چاهها را از قرار ساعتی تقریباً ۱۰۰ ریال میفروشند که این قیمت نسبت بقیمت آب قنات مناسب است . در جهرم و قرابولاغ چندین چاه کنده‌اند که با تلمبه‌های بنزینی کار میکنند و میگویند این چاهها از چاههای سبك قدیم که با گاو آب آنهارا میکشند ارزانتر و پر بهره ترست .

در خوزستان مقداری از آبیاری بوسیلهٔ تلمبه‌های بنزینی که آب را از رودخانه بالا میکشد صورت میگیرد . چنین مینماید که اهالی هنوز از امکاناتی که حفر این گونه چاهها فراهم میکنند استفادهٔ تام و تمام نکرده‌اند. درمورد املاك خالصهٔ خوزستان یکی از شرایط واگذاری زمین آنست که متصرف درزمین خود تلمبه‌ای نصب کند. بموجب گزارشی که دردست داریم در ۱۹۴۱/۱۳۲۰-۲ بیش از ۱۰۰ تلمبه ٤ تا ١٤ اینچی [تقریباً ۱۰ الی ۳۵ سانتیمتری] بین اهواز و خرمشهر کارمیکرده‌است و تلمبه‌های ١٤ اینچی را باموتورهائی بقوهٔ ۱۷۰ اسب بکارانداخته‌بوده‌اند . بااینهمه در ۱۹٤۷/۱۳۲۶-۸ فقط ۶۷ تلمبه در کنار رودکارون کارمیکرد . علت این کاهش شاید نبودن وسایل یدکی و دربعضی موارد مرافعات ارثی بوده است . بیشتر تلمبه‌ها متعلق بدورهٔ قبل از جنگ است . درناحیهٔ سوسنگرد-هویزه مقدار ناچیزی اززمین‌ها با تلمبه مشروب میشود . در کنار کرخه ، از حمیدیه (باستثنای خود حمیدیه) تا سوسنگرد (بعلاوهٔ خود سوسنگرد) پنج تلمبه نصب کرده‌اند . در مغرب سوسنگرد تلمبه‌ای وجود ندارد و نزدیك هویزه فقط یك تلمبه کار گذاشته‌اند.